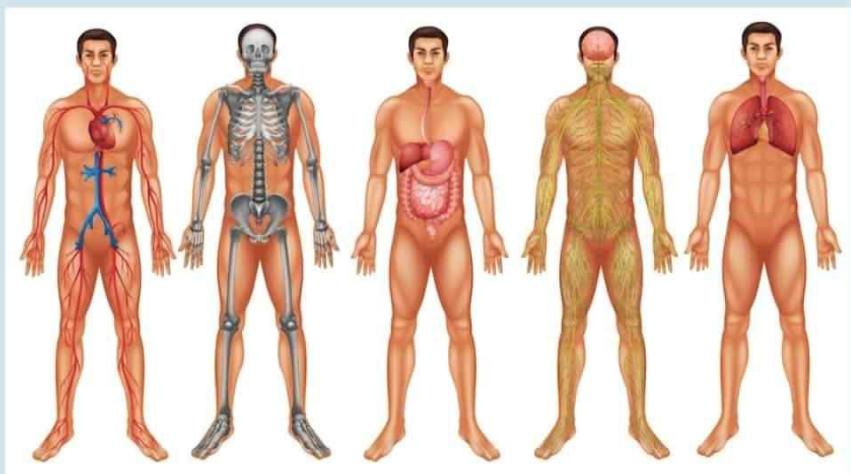
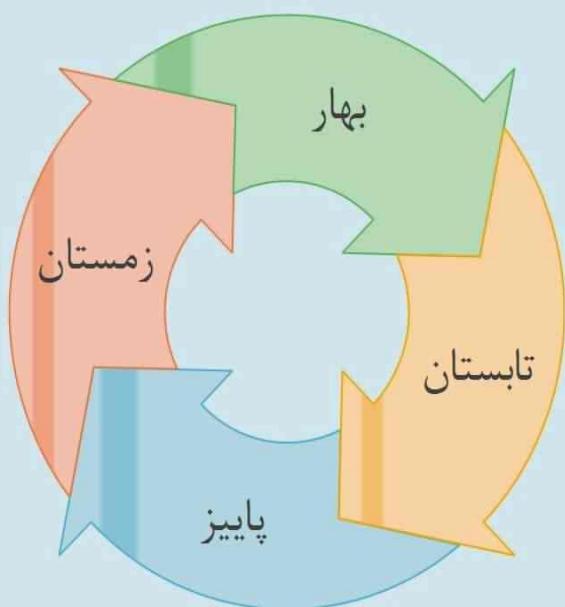


نظریه حق

(جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت

و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان)

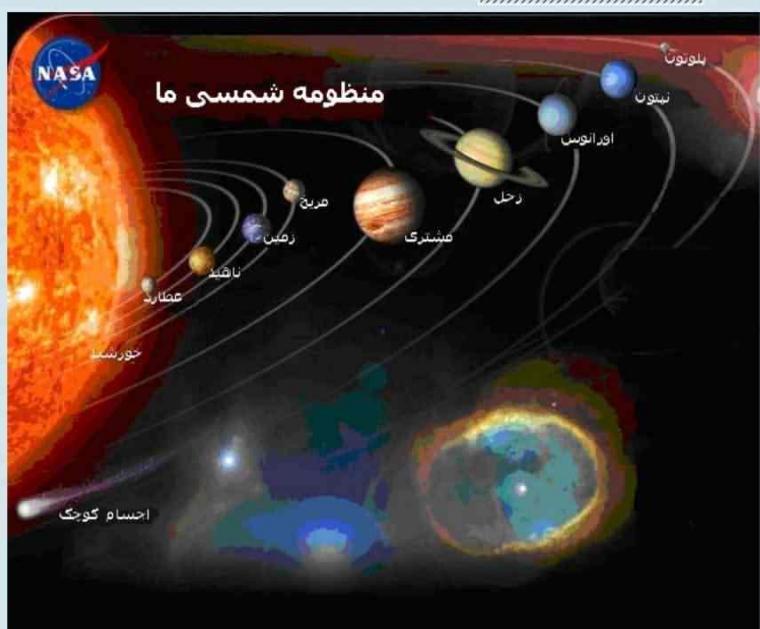
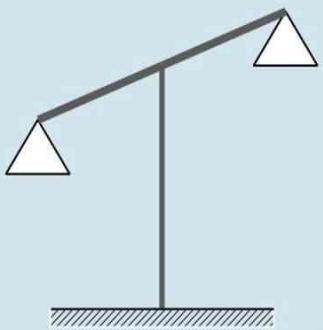
گردآوری و تالیف : شهرور حسنی



$$F=M \cdot G$$

$$W=F \cdot X$$

$$Q=1/2MV^2$$



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

نظریه حق

(جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع
در نظام معرفت حکمت بنیان)

سرشناسه : حسنی، شهروز، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدید آور : نظریه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنيان) شهروز حسنی.

مشخصات نشر : تهران - شهروز حسنی ۱۳۹۶

مشخصات ظاهری : رحلی ۲۴۰ صفحه ،

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۷۷۷۶-۹

وضعیت فهرستنويسي : فيپا.

عنوان ديگر : حق و نظم و عدل و حسن از منظر دين اسلام
موضوع : يكتاي حق و يكتاي جايگاه حق

شناسنامه افزوده : انسان ، تکامل جنبه های قرآن

شناسنامه افزوده : حق(واژه) جنبه های قرآن

رده بندی کنگره : BP104/57 ح ۱۳۹۶

رده بندی ديوبي : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسي ملي : ۴۷۳۷۲۵۹

نام کتاب : نظریه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنيان)
گرداوری و تالیف : شهروز حسنی

ناشر : مولف شهروز حسنی

ویراستار : مليحه شاهسون

چاپ اول : ۱۳۹۶ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی : ری

قيمت : ۱۰۰۰۰ تoman (بابت هزينه کاغذ و چاپ و توزيع) و صلووات بر محمد و آل محمد برای محظوظ

آدرس : ری - خیابان ۲۴ متری جنب اداره پست پلاک ۱۳ طبقه ۱

تلفن : ۵۵۹۶۱۰۲۲

پست الکترونيک : HASAN7947@MAILFA.COM

سایت اينترنتي : SHAKERIN312.IR

هر گونه بهره برداری و نشر ، با نیت فی سبیل الله، آزاد و مورد منت است به برکت صلووات بر محمد و آل محمد .

تقدیم به همه کسانی که کلمات الله را باور کرده و به آن ایمان آورده و همه هستی مادی خود را (مال و جان و فرزند و...) در راه اعتلای آن هزینه کردند و اعلام بیزاری از کسانی که وجود پلید خود را پشت ظاهر زیبای قرآن و دین، پنهان کرده و منافقانه (برای کسب دنیاگی فانی) از پشت به آنها خنجر می زند.

و تقدیم به استادم که نام و شهرت و همه اعتباریات را به سخره گرفت تا چشمان مردمانش حقیقت را ببیند.

فهرست

ابطال داروينيسم و اثبات نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت)	۱۵
مقدمه	۱۵
حق و مشتقاش در کلام الله	۱۵
بطل (بطلان) در کلام الله	۴۲
باطل در کلام الله	۴۳
مقام در کلام الله	۴۶
تعريف حق در دانش نامه ويکي پديا	۴۷
تعريف حق در دانشنامه آزاد ويکي پديا (۲)	۴۹
بررسی کلمه جايگاه در لغتنامه دهخدا	۵۱
بررسی جايگاه به معنای مقام	۵۳
تقسيم بندی مفاهيم عالم به خلق و جعل	۵۷
تقابل داروينيسم و نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) در جمادات	۵۷
نظريه حق و ثابت بودن جمادات در عالم خلق	۵۸
منطق پردازش اين نظريه	۵۸
نتايجى که اين نظريه به تبع دارد	۵۸
نظريه حق و منطق حد وسط اристطولي (تابع نرمال)	۵۹
نظريه حق (جايگاه ..) و منطق توحيدی حق و باطل	۵۹
نظريه حق و بررسی مصنوعات بشری	۶۰
تقابل داروينيسم و نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) در حيوانات	۶۰
آزمایش ممنوعه زبانشناسان	۶۰
نظريه داروين و بقای اصلاح	۶۱
ابطال داروينيسم اقتصادي	۶۱
ابطال داروينيسم سياسي	۶۱
نظريه حق و بررسی واکنش های فطري در همه انسانها	۶۲
نظريه حق و تقسيم شدن همه تصميم ها و انتخابها و افراد به ۲ دسته کلي حق و باطل	۶۲

نظریه حق (جایگاه یونیک) و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت و موضوعات در عالم جعل) ۶۲
نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) حکمت مضاف و تقسیم کار ۶۳
نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موضوع در نظام معرفت) و حکمت مضاف دانش مدیریت ۶۳
نظریه حق و جایگاه (بوانا) در قرآن ۶۴
نظریه حق و تبدیل در قرآن (تبدیلی در کار نیست) ۶۵
علم حق ، علم واقعی و یونیک و یکتاست ۶۶
نظریه حق و بررسی "تئوری" ۶۷
نتیجه مدل آموزشی ۶۸
نظریه حق و نظم دستگاه ادراکی بشر ۶۸
نظریه حق و شایستگی و بایستگی ۷۰
نظریه حق و نقد داروینیسم اجتماعی ۷۰
نظریه حق و کاربرد در علوم اجتماعی ۷۱
نظریه حق و سلسله مراتب ، نظام اجتماعی ۷۱
نظریه حق و آیه امر الله ۷۲
ولی امر الهی و والیان طاغوتی ۷۲
نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) و مورد خاص شیطان ۷۲
نظریه حق و بررسی سابقه برخی از تصمیمات سیاسی ۷۳
نظریه حق و موضوع علم حکومت داری ۷۳
نظریه حق و قوانین حکومتی ۷۴
قوانین یونیک و انحصاری منفک از کاشفان و بهره برداران از آنها هستند ۷۶
قوانین دو دسته اند ۷۶
نظریه حق و تاثیر آن در گرایشات سیاسی رایج ۷۷
رویکرد کاربردی به نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) ۷۸
معجزه و نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات) ۷۸
نظریه حق و عدم کم یا زیاد بودن موجودات در نظام عالم ۸۰
نظریه حق و مرجع امور ۸۰
نظریه حق و بررسی یکتایی قوانین از حیث کارکرد ۸۱
نظریه حق و مسئله واقعی بشر ۸۲
نظریه حق و قانون عمل و عکس العمل ۸۲
نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری پدیده ها در دستگاه خلقت) و مقام مستقر یا مستودع ۸۲

نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنيان) ۷

جايگاه ثابت يا پلورال در سطح ايدئولوژيک.....	۸۲
نظريه حق(جايگاه يونيك و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و ابطال نسبی گرایي منتج به تکثرگرایي	۸۳
نظريه حق و ابطال پلوريزم (نسبی گرایي) در عالم خلق.....	۸۳
مرکز پرگار (شناخت و اراده) کجا باید باشد.....	۸۴
ایده و مدل حق ، مهمترین عامل ايجاد اتحاد جمعيت در منطقه وکشور است	۸۴
نظريه حق (جايگاه يونيك و ...) و بلوغ.....	۸۴
نظريه حق و اصلاح مباحث جدلی	۸۵
نظريه حق و اختلاف سليقه.....	۸۵
نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و تابعیت انسان	۸۶
نظريه حق و هواي نفس انسانها	۸۶
نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و مفهوم استاندارد.....	۸۷
نظريه حق (جايگاه يونيك ..) و تفکرات مختلف	۸۷
نظريه حق و بررسی نگاه توحيدی و ليبرالي به موضوع حق و تکليف	۸۷
نظريه حق و راي اکثربت.....	۸۸
نظريه حق (جايگاه يونيك و ...) و نگاه سیستمی ذيل نگاه طراح عالم	۸۹
نظريه حق (...) و فرمول برنده شدن.....	۸۹
نظريه حق و نگاه به دستگاه خلقت.....	۹۰
نظريه حق و عالم خلق	۹۰
نظريه حق و اصلاح جامعه	۹۱
نظريه حق و امتحانات زندگي.....	۹۱
نظريه حق و اعتراضات مردمى.....	۹۱
نظريه حق و شخصيت رهبري	۹۲
مفهوم اصلی نظريه جايگاه انحصاری حق و تبعات آن	۹۲
تقسيم بندی آدمها از حيث انگيزه	۹۳
نظريه حق و وظيفه انسان در جهان مادي (سخر در کلام الله)	۹۳
بررسی استحقاق (جايگاه) در حدیثی از پیامبر	۹۶
حق در هر جايگاهی ، تنها و انحصارا يكتاست	۹۶
نظريه حق و روش عمل پیامبران.....	۹۶
حکمت مضاف نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) و دستگاه قضا	۹۷
نظريه حق و محکمه های قضائي.....	۹۷

۹۸.....	نظریه حق و حکم یکتا
۹۸.....	نظریه حق و قانون یکتا
۹۸.....	نظریه حق و قوانین جهانی.....
۹۹.....	نظریه حق و ماهیت قانون و قانونگذار.....
۹۹.....	نظریه حق و موضوع ظاهر و باطن واقعیت و مجاز صدق و کذب.....
۱۰۰ ..	نظریه حق و خود بینی یا حق بینی.....
۱۰۰ ..	نظریه حق و بررسی واژه "رجیم"
۱۰۰ ..	نظریه حق و موضوع امانت الهی
۱۰۱.....	نظریه حق و بررسی رفتارهای دوگانه انسانها.....
۱۰۱.....	نظریه حق و هدف خلقت
۱۰۲.....	نظریه حق و نظام جایگاهها در جهان "فلک در کلام الله "
۱۰۲.....	بررسی نظریه حق در عمل و نگاه کاربردی به آن.....
۱۰۲.....	نظریه یونیک (یکتایی) و انحصاری و موضوع چند صدایی یا یک صدایی
۱۰۳.....	نظریه حق و علم طراز
۱۰۳.....	نظریه حق و روالهای استاندارد طبیعی
۱۰۴.....	تقابل نظریه حق و نفع و ضرر
۱۰۴.....	نظریه حق و عدل و استاندارد دوگانه در سیاست
۱۰۴.....	نظریه حق و بررسی در حوزه سیاست خارجہ
۱۰۵.....	نظریه حق و تقابل با حاکم ظالم
۱۰۵.....	نظریه حق و ویژگی مومن
۱۰۵.....	نظریه حق و معنای عبادت
۱۰۶.....	نظریه حق و وظیفه مدعیان ایمان
۱۰۶.....	نظریه حق و بررسی دروغ
۱۰۶.....	نظریه حق و مقام یقظه در معرفت
۱۰۷.....	نظریه حق و انقلاب فلسفی برگرداندن مرکز فهم به جایگاه درست خود
۱۰۸.....	نظریه حق و تفاوت نگاه حکمت و فلسفه در مورد حقیقت.....
۱۰۸.....	نظریه حق و رابطه مردم و حکومت
۱۰۸.....	نظریه حق و مبنای نظام سازی.....
۱۰۸.....	نظر سنجی نظر مردم یا نظر خدا.....
۱۱۰ ..	نظریه حق و مدل نظام سازی

نظریه حق و حکمت مضاف ، حق در نظام سازی	۱۱۰.....
نظریه حق و تعریف عدالت.....	۱۱۰.....
نظریه حق و ظلم زورمندان	۱۱۱.....
نظریه حق و نسبتش با ماندگاری	۱۱۱.....
نظریه حق و اصلاح اشتباهات گذشتگان.....	۱۱۱.....
نظریه حق و خروجی اش ، نظریه شناخت.....	۱۱۲.....
نظریه حق و انواع علم و عمل.....	۱۱۲.....
نظریه حق و تکلیف حوزه و دانشگاه با علم حق.....	۱۱۲.....
نظریه حق و رابطه رشته فیزیک و سویت	۱۱۳.....
نظریه حق و موضع گیری های مافیای علمی در غرب	۱۱۳.....
نظریه حق و چیدمان درست واژه ها برگرداندن معنای هر واژه به اصل خودش.....	۱۱۳.....
نظریه حق و مبنای حق بودن خدا	۱۱۴.....
نظریه حق و وظیفه انسانها با موجودات عالم	۱۱۴.....
نظریه حق و سنت الهی	۱۱۵.....
نظریه حق و آسیب شناسی قانونگذاری	۱۱۵.....
نظریه حق و درک حضور خدا	۱۱۶.....
نظریه حق و تفاوت نگاه اسلام و مدرنیسم	۱۱۶.....
نظریه حق و کاربردش در مذاکرات شغلی و روابط اجتماعی	۱۱۶.....
نظریه حق و زندگی واقعی یا خیالی	۱۱۷.....
نظریه حق و ویژن و میشن درست	۱۱۷.....
نظریه حق و جایگاه توحید	۱۱۷.....
نظریه حق و راه حل اتحاد اختلافات فرق اسلامی	۱۱۸.....
نظریه حق و مدعیان اسلام و ایمان	۱۱۸.....
نظریه حق و قانون برنامه نویسی کامپیوتری	۱۱۹.....
نظریه حق و خلق و جعل قرآنی	۱۱۹.....
نظریه حق و تمایز نگاه به موضوع امنیت	۱۲۱.....
نظریه حق و نقد فلسفه علم غربی	۱۲۱.....
نظریه حق و مصیبت دموکراسی	۱۲۲.....
نظریه حق و نقش معلمان بشری	۱۲۲.....
نظریه حق و موضوع مستورات (آنچه از درک انسان عوام پوشیده است)	۱۲۲.....

۱۲۳.....	نظریه حق و نقش نفس اماره هر کس
۱۲۳.....	نظریه حق و اکبر بودن خداوند
۱۲۳.....	نظریه حق و نسبت انسان و خدا
۱۲۴.....	نظریه حق و برداشت‌های ساینتیستیک از خدا و دین
۱۲۵.....	نظریه حق و ثبات مندی ارزشها و معرفت
۱۲۵.....	نظریه حق و ارزش‌های فطری
۱۲۵.....	نظریه حق و بررسی اثر سیستمی بر انتخاب حق یا باطل
۱۲۶.....	نظریه حق و بررسی آن در مورد بدن انسان
۱۲۶.....	نظریه حق و حدود الهی
۱۲۶.....	نظریه حق و سکولاریته
۱۲۷.....	نظریه حق و بررسی گفته‌های نیچه
۱۲۷.....	نظریه حق و بررسی فلسفه از حیث معناداری و عالم جعل
۱۲۷.....	نظریه حق و تقابل با علوم فلسفی مدرن
۱۲۸.....	نظریه حق و نقد نظر فیلسوف غربی دریدا
۱۲۸.....	نظریه حق و فرق فیلسوف و نبی
۱۲۹.....	نظریه حق و مابعد آن
۱۲۹.....	نظریه حق و سبک زندگی
۱۳۰.....	نظریه حق و خرد بشری
۱۳۰.....	نظریه حق و رشد همپای پیچیدگی جامعه
۱۳۱.....	نظریه حق و نحله‌های فکری مدرن
۱۳۱.....	نظریه حق و پذیرش طرح ریزی خدا برای عالم
۱۳۲.....	نظریه حق و معیارسنجی رفتارها
۱۳۲.....	نظریه حق و هنر
۱۳۲.....	نظریه حق و سبک زندگی
۱۳۳.....	نظریه حق و فرقه‌های دین
۱۳۴.....	نظریه حق و توحید
۱۳۵.....	نظریه حق و غرب شناسی
۱۳۵.....	نظریه حق و کاربردش در رسانه
۱۳۵.....	نظریه حق و کاربرد آن در تصمیم‌گیری (نظام اندازه گیری ثابت)
۱۳۶.....	نظریه حق و تصمیم‌سازی مبتنی بر آن

نظريه حق و تعريف نظم ۱۳۶	نظريه حق و تعريف نظم ۱۳۶
نظريه حق و زير سوال بردن ليبراليزم ۱۳۷	نظريه حق و زير سوال بردن ليبراليزم ۱۳۷
نظريه حق و اتوپيای ثابت ۱۳۷	نظريه حق و اتوپيای ثابت ۱۳۷
نظريه حق و سوالات جهت دار ۱۳۸	نظريه حق و سوالات جهت دار ۱۳۸
نظريه حق و راز انحطاط تمدنها ۱۳۸	نظريه حق و راز انحطاط تمدنها ۱۳۸
نظريه حق و یونيك بودن مشاغل ۱۳۹	نظريه حق و یونيك بودن مشاغل ۱۳۹
نظريه حق و کارنامه و سابقه افراد ۱۴۰	نظريه حق و کارنامه و سابقه افراد ۱۴۰
نظريه حق و ترکيه و تقوا ۱۴۰	نظريه حق و ترکيه و تقوا ۱۴۰
نظريه حق و تفاوت اردر و ديسيپلين ۱۴۱	نظريه حق و تفاوت اردر و ديسيپلين ۱۴۱
نظريه حق و اعلاميه جهاني حق خدا ۱۴۱	نظريه حق و اعلاميه جهاني حق خدا ۱۴۱
نظريه حق و بررسی اختيار و اجراء و عبوديت ۱۴۲	نظريه حق و بررسی اختيار و اجراء و عبوديت ۱۴۲
نظريه حق و نقد نظر سروش در مورد حق و تکليف ۱۴۲	نظريه حق و نقد نظر سروش در مورد حق و تکليف ۱۴۲
نظريه حق و بررسی سير اجمالي معرفت به خدا در غرب ۱۴۲	نظريه حق و بررسی سير اجمالي معرفت به خدا در غرب ۱۴۲
نظريه حق و بررسی ظاهر و حقیقت ۱۴۳	نظريه حق و بررسی ظاهر و حقیقت ۱۴۳
نظريه حق و حکمت حضور ۱۴۳	نظريه حق و حکمت حضور ۱۴۳
نظريه حق و کاربرد آن در طراحی سازمانهای حکومتی ۱۴۴	نظريه حق و کاربرد آن در طراحی سازمانهای حکومتی ۱۴۴
نظريه حق و بررسی حدود قانونی و عرفی ۱۴۴	نظريه حق و بررسی حدود قانونی و عرفی ۱۴۴
نظريه حق و اصلاح فهم از مبنای حقیقت ۱۴۵	نظريه حق و اصلاح فهم از مبنای حقیقت ۱۴۵
نظريه حق و فرقان و اثرات آن در سیستم سازی حکومتی ۱۴۵	نظريه حق و فرقان و اثرات آن در سیستم سازی حکومتی ۱۴۵
نظريه حق و نفي برداشت پلوريستيک از کلام خدا ۱۴۶	نظريه حق و نفي برداشت پلورياليسitic از کلام خدا ۱۴۶
نظريه حق و جايگاه خاص جنسیت انسانها ۱۴۷	نظريه حق و جايگاه خاص جنسیت انسانها ۱۴۷
نظريه حق و برداشت غلط غريبها از دين ۱۴۸	نظريه حق و برداشت غلط غريبها از دين ۱۴۸
نظريه حق و امر به معروف و نهي از منكر ۱۴۸	نظريه حق و امر به معروف و نهي از منكر ۱۴۸
نظريه حق و تعريف جهل و دليل بزرگترین معجزه بودن قرآن ۱۴۹	نظريه حق و تعريف جهل و دليل بزرگترین معجزه بودن قرآن ۱۴۹
نظريه حق و تعريف زيبائي و حسن و لذت و سعادت ۱۵۰	نظريه حق و تعريف زيبائي و حسن و لذت و سعادت ۱۵۰
نظريه حق و نتيجه دانستن جاي هر پديده ۱۵۰	نظريه حق و نتيجه دانستن جاي هر پديده ۱۵۰
نظريه حق و تفسير نور و ظلمات ۱۵۱	نظريه حق و تفسير نور و ظلمات ۱۵۱
نظريه حق و شناخت جايگاهها در حديث معروف جنود عقل و جهل ۱۵۱	نظريه حق و شناخت جايگاهها در حديث معروف جنود عقل و جهل ۱۵۱
نظريه حق و مفهوم کمال قرآنی ۱۵۴	نظريه حق و مفهوم کمال قرآنی ۱۵۴
نظريه حق و تبلور آن در شخص ۱۵۴	نظريه حق و تبلور آن در شخص ۱۵۴

۱۵۵.....	نظریه حق و اراده فردی برای تحقق آن
۱۵۶.....	نظریه حق و تناسب فرد و جایگاه حق و باطل
۱۵۶.....	نظریه حق و راز ماندگاری باطل
۱۵۶.....	نظریه حق و ارائه مدلی برای نظام سازی آموزش و پژوهش
۱۵۷.....	نظریه حق و حرکت انبیاء
۱۵۷.....	نظریه حق و حکمت مضاف آن در انتخابات سیاسی
۱۵۸.....	نظریه حق و بررسی پدیده جنگ
۱۵۹.....	نظریه حق و فتوای مبارزه
۱۵۹.....	نظریه حق و بررسی تبعیت از حدود
۱۶۰.....	نظریه حق و بررسی جنگ با خدا
۱۶۱.....	نظریه حق و تفاوت واقعیت علمی و حقیقت
۱۶۱.....	نظریه حق و بررسی اوضاع سیاسی جهان
۱۶۲.....	نظریه حق و تعریف علم و حقیقت
۱۶۲.....	نظریه حق و اثر دکترین های ثابت قرآن بر جریانات سیاسی
۱۶۳.....	نظریه حق و اهمیت آن
۱۶۳.....	نظریه حق و اسوه حسنی
۱۶۵.....	نظریه حق و سبک زندگی
۱۶۵.....	نظریه حق و مصلحین اجتماعی
۱۶۶.....	نظریه حق و بحث حلال و حرام
۱۶۶.....	نظریه حق و دلیل تذکر به جامعه
۱۶۷.....	نظریه حق و قانونگذاری خداوند
۱۶۸.....	نظریه حق و خودشناسی
۱۶۸.....	نظریه حق و رابطه مؤمن با کلام خدا
۱۶۹.....	نظریه حق و رفتار مردم با امامان جامعه
۱۷۰.....	نظریه حق و سجده عناصر اصلی عالم به مرکزی ثابت
۱۷۰.....	نظریه حق و سیر خاص هر انسان
۱۷۰.....	نظریه حق و یکسانی فهم در همه مردم
۱۷۱.....	نظریه حق و رابطه اش با تکلیف
۱۷۲.....	نظریه حق و رابطه شخصیت افراد با کاری که می کنند
۱۷۲.....	نظریه حق و بررسی تعارضهای شخصیتی

نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنيان) ۱۳

نظريه حق و دليل يكتائي مدل و نظام حکمت بنيان.....	۱۷۳
نظريه حق و نامه اعمال پاداش دنيوي و اخروي عمل	۱۷۳
نظريه حق و کاربرد آن در تحزب.....	۱۷۴
نظريه حق و يکي از مصاديق کاربرديش (زمان به مرکز گرينويچ).....	۱۷۴
نظريه حق و قبله یونیک (یکتا) و انحصاری	۱۷۵
نظريه حق و کارکرد دین.....	۱۷۵
نظريه حق و حل مسئله اختلاف سليقه.....	۱۷۵
نظريه حق و جبر و اختيار	۱۷۶
نظريه حق و بررسی امثله جهانی در مورد قانون	۱۷۶
نظريه حق و احاديث از بزرگان دين.....	۱۷۹
فرق یکجانبه گرایي و حق گرایي.....	۱۸۰
نظريه حق و اصالت حق يا شخص	۱۸۰
نظريه حق و آسيب شناسی مدعیان آن (بررسی موردى ، احمدی نژاد)	۱۸۱
نظريه حق و مبارزه با نسبي گرایي	۱۸۲
نظريه حق و استاندارد دو طرفه	۱۸۲
نظريه حق و تکليف حق گرا	۱۸۳
نظريه دين و روش آموزشی آزمون و خطا	۱۸۳
نظريه حق و مبنای مکتب آموزشی	۱۸۳
نظريه حق و دليل عدم فهم حق توسط ، برخى از عوام	۱۸۴
نظريه حق و حرکتهای اجتماعی	۱۸۴
نظريه حق و شاخص زيرکى	۱۸۵
نظريه حق و شاخص نجات	۱۸۵
نظريه حق و انفکاك آن از اهل حق و اهل باطل	۱۸۵
نظريه حق و نسبتش با شاخص عقل.....	۱۸۶
نظريه حق و بقامتدي تمدن و قوم	۱۸۶
نظريه حق و دوقطبی حق و باطل در سياست	۱۸۷
نظريه حق و مقابله با التقاط	۱۸۷
نظريه حق و تعريفی از مسلمانی	۱۸۷
قيمت ما چقدر است ؟ يا قيمت فروختن حق چقدر است ؟	۱۸۸
مقاله : حق چيست و چگونه میتوان تابع حقیقت بود؟	۱۸۸

۱۸۹.....	نظریه حق و نیافتادن در دام مطلق گرایی احزاب و گروه ها و مردم
۱۹۰.....	تعريف حق و باطل از زبان نهج البلاغه
۱۹۱.....	مقاله حق و باطل از دیدگاه امام علی علیه السلام
۲۰۰.....	مقاله حق چیست و حقدار کیست...؟!
۲۰۰.....	راه های شناخت حق از باطل
۲۰۱.....	مقاله دنیای شباهت و آمیختگی حق و باطل
۲۰۲.....	مقاله تقابل حق و باطل
۲۰۳.....	مقاله راه های شناخت حق از باطل
۲۰۶.....	مقاله چگونگی تشخیص حق از باطل را در دیدگاه قرآن بیان کنید؟
۲۰۷.....	مقاله چگونه میتوان حق و باطل را از هم تشخیص داد؟
۲۰۸.....	مقاله شاخص ها و معیارهای تشخیص حق از باطل
۲۰۹.....	مقاله شاخصه های شناخت حق از باطل
۲۱۳.....	مقاله ملاک تمییز حق و باطل از دیدگاه قرآن کریم
۲۱۷.....	مقاله روش قرآن در شناساندن حق و باطل
۲۳۲.....	مقاله تعریف حق (متن ثقلی از دکتر احمد بهشتی)
۲۳۳.....	. معنای اصطلاحی
۲۳۶.....	حق حقایق
۲۳۸.....	. ۳. حقوق تقدم و تعقیب
۲۳۸.....	. ۴. حق معنوی

ابطال داروينيسم و اثبات نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت)

مقدمه

این موضوع در ادامه کتاب فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها ، که مفصل در مورد ابطال داروینيسم صحبت شده بود ، ارائه می‌گردد، می‌خواهیم با گذر از موضوع خلقت یا سیر تغییرات خودبه خودی(داروینيسم) ، و با يقين به مخلوق خدا بودن اين جهان و هر چه در آن است ، وارد شاخه های علوم شويم .

در آنجا اثبات کردیم که خلقت انسان کاملاً یونیک و انحصاری و بی‌همتا بوده است و از اول اول اول ، انسان انسان خلق شده و میمون ، میمون و خداوند به هر یک از این دو و به طور کلی به همه موجودات عالم جايگاه يكتايی را در کلیت دستگاه خلقت اختصاص داده است ، که اين نظام جايگاه ها هزاران سال برقرار بوده و اثلا وضعیت نرمال و طبیعی يعني گرديش امور طبق نظام خلقي از قبل تعريف و تعیین شده .

بهترین مفاهeme بين پژوهشگران مختلف زمانی به وجود می‌آيد که همه افراد درگیر با موضوع ، چهارچوب مفهومی درست و مشخص و ثابتی داشته باشند ، لذا در ابتدا کلمات کلیدی را از منظر و کلام الله بررسی می‌کنیم و سعی می‌کنیم فهم خود را تا درک اين کلمات و کاربردش در آيات مختلف بالا ببریم . ان شا الله با تمسک به این معجزه جاري و جاوید به فهم مشترک از موضوع برسیم ، که این امر خود به خود ۹۰ درصد مسئله ما را در تبیین چهارچوب نظری حل می‌کند .
 وَلَوْ أَتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَّيَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُّعْرِضُونَ(المؤمنون/۷۱)
 و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند، آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباہ می‌شوند! ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و عزت و شرف) برای آنهاست، اما آنان از (آنچه مایه) یادآوریشان (است) رویگردانند!

حق و مشتقاش در کلام الله

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحِي أَنْ يُضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعْوَضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيُعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيُقْلِعُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضْلِلُ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضْلِلُ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ(البقرة/۲۶)

خداوند از اين که (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزنده شرم نمی‌کند. (در اين ميان) آنان که ايمان آورده‌اند، می‌دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان؛ و اما آنها که راه کفر را پیموده‌اند، (این موضوع را بهانه کرده) می‌گویند: «منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟!» (آری)، خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسياري را هدایت می‌کند؛ ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد!

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَنْكِمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ(البقرة/۴۲)

و حق را با باطل نیامیزیدا و حقیقت را با اینکه می‌دانید کتمان نکنید!

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصِيرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَخْرُجَ لَنَا مِمَّا تُبْيِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلَهَا وَقَنَائِهَا وَفُؤَمَهَا وَعَدَسَهَا وَبَصَلَهَا قَالَ أَتَسْتَبِدُلُونَ الَّذِي هُوَ أَذَنَّ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضَرِبْتَ عَلَيْهِمُ الدَّلْلُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتَلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ(البقرة/۶۱)

و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذاي پستتر را به جاي غذاي بهتر انتخاب می‌کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آئید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدائی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اينها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذُلُولٌ تُشَيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْتَقِي الْحَرْثُ مُسْلَمَةٌ لَا شِيَةٌ فِيهَا قَالُوا إِنَّهُ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَدَبَّحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ^(البقرة/۷۱)

گفت: خداوند می فرماید: «گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده؛ و نه برای زراعت آبکشی کند؛ از هر عیبی برکنار باشد، و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد.» گفتند: «الآن حق مطلب را آوردم!» سپس (چنان گاوی را پیدا کردند و) آن را سر بریدند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَمِنُوا بِمَا أُنزِلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَكُفَّارُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أُنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^(البقرة/۹۱)

و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل فرموده، ایمان بیاورید!» می گویند: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است.» و به غیر آن، کافر می شوند؛ در حالی که حق است؛ و آیاتی را که بر آنها نازل شده، تصدیق می کند. بگو: «اگر (راست می گویید، و به آیاتی که بر خودتان نازل شده) ایمان دارید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این، به قتل می رساندید؟!»

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابَ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاغْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^(البقرة/۱۰۹)

بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد -که در وجود آنها کاملاً روشن شده است. شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد؛ خداوند بر هر چیزی توانست.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ^(البقرة/۱۱۹)

ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (مردم جهان) فرستادیم؛ و تو مسئول (گمراهی) دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی!

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقًّا تَلَاوِتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكُفُّرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ^(البقرة/۱۲۱)

کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم [= یهود و نصاری] آن را چنان که شایسته آن است می خوانند؛ آنها به پیامبر اسلام ایمان می آورند؛ و کسانی که به او کافر شوند، زیانکارند.

قَدْ نَرَى تَقْلِبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُولَّنَكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوْلَ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوْلُوا وَجُوَهُكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ لَيَغْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^(البقرة/۱۴۴)

نگاههای انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می بینیم! اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن! و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید! و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، بخوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده؛ و در کتابهای خود خوانده‌اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله، نماز می خواند. و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست!

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ^(البقرة/۱۴۶)

کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او [= پیامبر] را همچون فرزندان خود می شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند!

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ^(البقرة/۱۴۷)

این (فرمان تغییر قبله) حکم حقی از طرف پروردگار توتست، بنابراین، هرگز از تردید کنندگان در آن مباش!

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوْلَ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^(البقرة/۱۴۹)

از هر جا (و از هر شهر و نقطه‌ای) خارج شدی، (به هنگام نماز)، روی خود را به جانب «مسجد الحرام» کن! این دستور حقی از طرف پروردگار توست! خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست!

ذِلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ(البقرة/۱۷۶)

اینها، به خاطر آن است که خداوند، کتاب (آسمانی) را به حق، (و توأم با نشانه‌ها و دلایل روشن)، نازل کرده؛ و آنها که در آن اختلاف می‌کنند، (و با کتمان و تحریف، اختلاف به وجود می‌آورند)، در شکاف و (پراکندگی) عمیقی قرار دارند.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبَيْنَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِيْنَ(البقرة/۱۸۰)

بر شما نوشته شده: «هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی [= مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، بطور شایسته و صیت کندا! این حقی است بر پرهیز کاران!»

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحُكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أَوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعْدًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ يَأْذِنُهُ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ(البقرة/۲۱۳)

مردم (در آغاز) یک دسته بودند؛ (و تضادی در میان آنها وجود نداشت. بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. (افراد باایمان، در آن اختلاف نکردنده؛ تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آنها را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (اما افراد بی‌ایمان، همچنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند). و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

وَالْمُطَّلَّقَاتُ يَتَرَبَّصُنَ بِأَنفُسِهِنَ ثَلَاثَةُ قُرُوْءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أُرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبَعْوَلَتْهُنَّ أَحَقُّ بِرَدْهِنَ فِي ذِلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْنَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(البقرة/۲۲۸)

زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند! [= عده نگه دارند] و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (و از سرگرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که (براستی) خواهان اصلاح باشند. و برای آنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوْهُنَّ أَوْ تَئْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةٌ وَمَتَعْوِهْنَ عَلَى الْمُوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ(البقرة/۲۳۶)

اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به علی) طلاق دهید، گناهی بر شما نیست. (و در این موقع)، آنها را (با هدیه‌ای مناسب)، بهره‌مند سازید! آن کس که توانایی دارد، به اندازه تواناییش، و آن کس که تنگدست است، به اندازه خودش، هدیه‌ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد! و این بر نیکوکاران، الزامی است.

وَلِلْمُطَّلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِيْنَ(البقرة/۲۴۱)

و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد). این، حقی است بر مردان پرهیز کار. **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَاتِلًا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَتَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَرَأَدَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يُشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيهِمْ(البقرة/۲۴۷)**

و پیامبرشان به آنها گفت: «خداؤند (*طالوت*) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتَوَهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ(آل البقرة/۲۵۲)

اینها، آيات خداست که به حق، بر تو می‌خوانیم؛ و تو از رسولان (ما) هستی.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَاءِنْتُمْ بِدَيْنِ إِلَى أَجْلٍ مُسَمًّى فَأَكْتُبُوهُ وَلَيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يُكْتَبَ كَمَا عَلَمَهُ اللَّهُ فَلَيَكْتُبْ وَلِيُمْلِلَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلَيَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ رَبُّهُ وَلَا يَبْحَسِّنْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًًا أَوْ ضَعِيفًًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمِلَّ هُوَ فَلِيُمْلِلَ وَلِيُهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجَلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضْلِلَ إِخْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشَّهَدَاءِ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًًا أَوْ كَبِيرًًا إِلَى أَجْلِهِ ذَلِكُمْ أَفْسَطَ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَذَّى أَلَا تَرْتَابُوا إِلَى أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدْبِرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيُسَيِّرَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَا تَكْتُبُوهَا وَأَسْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يَضَارَ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَعْلَمُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَأَنْقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ(آل البقرة/۲۸۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدھی مدت‌داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید! و باید نویسنده‌ای از روی عدالت، (سند را) در میان شما بنویسید! و کسی که قدرت بر نویسنده‌گی دارد، نباید از نوشتن -همان طور که خدا به او تعلیم داده- خودداری کند! پس باید بنویسد، و آن کس که حق بر عهده اóst، باید املا کند، و از خدا که پروردگار اوست بپرهیزد، و چیزی را فروگزار ننماید! و اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه (یا از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به خاطر لال بودن)، توانایی بر املاک‌دن ندارد، باید ولی او (به جای او)، با رعایت عدالت، املا کند! و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید! (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند)، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند. و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری نمایند! و از نوشتن (بدھی خود)، چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید)! این، در نزد خدا به عدالت نزدیکتر، و برای شهادت مستقیم تر، و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر می‌باشد؛ مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که بین خود، دست به دست می‌کنید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید. ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید! و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حقگویی)، زیانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند)! و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید. از خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم می‌دهد؛ خداوند به همه چیز داناست.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ السُّورَةَ وَالْأَنْجِيلَ(آل عمران/۳)

(همان کسی که) کتاب را بحق بر تو نازل کرد، که با نشانه‌های کتب پیشین، منطبق است؛ و «تورات» و «انجیل» را،
إِنَّ الَّذِينَ يَكُفِرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيُقْتَلُونَ التَّيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيُقْتَلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرُهُمْ بِعِذَابٍ أَلِيمٍ(آل عمران/۲۱)

کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را بناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، و به کیفر دردنگ (الھی) بشرط ده!
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ(آل عمران/۶۰)

اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو؛ بنابر این، از تردید کنندگان مباش!

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَاصِصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(آل عمران/۶۲)

این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است). و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست؛ و خداوند توانا و حکیم است.

يا أَهْلُ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران/۷۱)

ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می زمیزید) و مشتبه می کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده می دارید در حالی که می دانید؟!

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهَدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (آل عمران/۸۶)
چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (آل عمران/۱۰۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! آن گونه که حق تقاوی و پرهیز کاری است، از خدا بپرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید! (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر، حفظ کنید!)

تُلَكَ آياتُ اللَّهِ نَتَّلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يَرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (آل عمران/۱۰۸)

اینها آیات خداست؛ که بحق بر تو می خوانیم. و خداوند (هیچ گاه) ستمی برای (احدى از) جهانیان نمی خواهد.
ضُرُبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَلُ أَيْنَ مَا تُقْفِقُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضُرُبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (آل عمران/۱۱۲)

هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، (و تجدید نظر در روش ناپسند خود)، و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)؛ و به خشم خدا، گرفتار شده اند؛ و مهر بیچارگی بر آنها زده شده؛ چرا که آنها به آیات خدا، کفر می ورزیدند و پیامبران را بناحق می کشتند. اینها بخاطر آن است که گناه کردند؛ و (به حقوق دیگران)، تجاوز می نمودند.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمَمِ أَمَنَةً نُعَاصِي طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةً قَدْ أَهْمَمْتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلُّهُ لِلَّهِ يَخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلَنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبِرَّ الَّذِينَ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِبَيْتَى اللَّهِ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيَمْحَضَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (آل عمران/۱۵۴)

سپس بدنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، بصورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه احمد)، گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ (و خواب به چشمانشان نرفت). آنها گمانهای نادرستی -همچون گمانهای دوران جاهلیت- درباره خدا داشتند؛ و می گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟!» بگو: «همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست!» آنها در دل خود، چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند؛ می گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در اینجا کشته نمی شدیم!» بگو: «اگر هم در خانه های خود بودید، آنها بی کشته شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه های خود، بیرون می آمدند (و آنها را به قتل می رسانند). و اینها برای این است که خداوند، آنچه در سینه هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دلهای شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه هاست، با خبر است.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَتَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ دُوْقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (آل عمران/۱۸۱)

خداوند، سخن آنها را که گفتند: «خدا فقیر است، و ما بی نیازیم»، شنید! به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت؛ و (همچنین) کشتن پیامبران را بناحق (می نویسیم)؛ و به آنها می گوییم: «بچشید عذاب سوزان را (در برابر کارهایتان!)»
إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَأَكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (النساء/۱۰۵)

ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مbas که از خائنان حمایت نمایی!

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا(النساء/۱۲۲)

و کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، بزودی آن را در باغهایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند. وعده حق خداوند است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادر قدر باشد؟!

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْنَدُنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا(النساء/۱۵۱)

آنها کافران حقیقی‌اند؛ برای کافران، مجازات خوارکننده‌ای فراهم ساخته‌ایم.

فَبِمَا نَفَضُّهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيَرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ تَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا(النساء/۱۵۵)

(ولی) بخارط پیمان شکنی آنها، و انکار آیات خدا، و کشتن پیامبران بنناح، و بخارط اینکه (از روی استهزه) می‌گفتند: «بر دلهای ما، پرده افکنده (شده و سخنان پیامبر را درک نمی‌کنیم!» رانده درگاه خدا شدند). آری، خداوند بعلت کفرشان، بر دلهای آنها مهر زده؛ که جز عده کمی (که راه حق می‌پویند و لجاج ندارند)، ایمان نمی‌آورند.
يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا(النساء/۱۷۰)

ای مردم! پیامبر(ی) که انتظارش را می‌کشیدید، حق را از جانب پروردگارتن آورد؛ به او ایمان بیاورید که برای شما بهتر است! و اگر کافر شوید، (به خدا زیانی نمی‌رسد، زیرا) آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست، و خداوند، دانا و حکیم است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُو فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرِيمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ الْقَالُهَا إِلَى مَرِيمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ اتَّهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا(النساء/۱۷۱)

ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. بتایر این، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و نگویید: «(خداوند) سه‌گانه است!» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است! خدا، تنها معبد یگانه است؛ او منزه است که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمانها و در زمین است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است.

وَأَنْلِ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَبَا قُرْبًا فَنَقَبَلَ مِنْ الْآخِرِ قَالَ لَأَفْتَلَنَكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ(المائدۃ/۲۷)

و داستان دو فرزند آدم را بحق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت!» (برادر دیگر) گفت: «من چه گناهی دارم؟ زیرا) خدا، تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد!

وَأَنْزَلَنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمَهِيمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أَمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَلْوُكُمْ فِي مَا أَنَّا كُنْدْ فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيَنْبَئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ(المائدۃ/۴۸)

و اين کتاب [=قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوشهای آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشی قرار دادیم؛ و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر سبقت جویید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُبُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرُ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلَّوْا مِنْ قَبْلٍ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ(المائدة/٧٧)

بگو: «ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و غیر از حق نگویید! و از هوشهای جمعیتی که پیشتر گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید!»

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيَ الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَأَكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ(المائدة/٨٣)

و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند، چشمهاي آنها را می‌بینی که (از شوق)، اشک می‌ریزد، بخارط حقیقتی که دریافته‌اند؛ آنها می‌گویند: «پروردگار!! ایمان آوردم؛ پس ما را با گواهان (و شاهدان حق، در زمرة یاران محمد) بنویس!

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يَدْخُلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ(المائدة/٨٤)

چرا ما به خدا و آنچه از حق به ما رسیده است، ایمان نیاوریم، در حالی که آرزو داریم پروردگارمان ما را در زمرة صالحان قرار دهد!؟»

فَإِنْ عِشْرَ عَلَى آنَّهُمَا اسْتَحْقَا إِنَّمَا فَآخِرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحْقَّ عَلَيْهِمُ الْأُوْيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتِنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ(المائدة/١٠٧)

و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتكب کنایه شده‌اند (و حق را کتمان کرده‌اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میت، اولی هستند، به جای آنها قرار می‌گیرند، و به خدا سوگند یاد می‌کنند که: «گواهی ما، از گواهی آن دو، به حق نزدیکتر است! و ما تجاوزی نکرده‌ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود!»

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ائِنَّ مَرِيمَ أُنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأَمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتَ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَلَمُّدْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ(المائدة/١١٦)

و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بعنوان دو معبد غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می‌گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! بیقین تو از تمام اسرار و پنهانیها باخبری.

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءً مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ(آل‌انعام/٥)

آنان، حق را هنگامی که سراغشان آمد، تکذیب کردند! ولی بزودی خبر آنچه را به باد مسخره می‌گرفتند، به آنان می‌رسد؛ (و از نتایج کار خود، آگاه می‌شوند).

وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبُّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ(آل‌انعام/٣٠)

اگر آنها را به هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده‌اند، بینی! (به آنها) می‌گوید: «آیا این حق نیست؟» می‌گویند: «آری، قسم به پروردگارمان (حق است!)» می‌گوید: «پس مجازات را بچشید به سزای آنچه انکار می‌کردید!»

قُلْ إِنَّى عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يُقْصَى الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرٌ
الْفَاصِلِينَ (الأَنْعَامَ/٥٧)

بگو: «من دلیل روشنی از پروردگارم دارم؛ و شما آن را تکذیب کرده‌اید! آنچه شما در باره آن (از نزول عذاب الهی) عجله دارید، به دست من نیست! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! حق را از باطل جدا می‌کند، و او بهترین جداکننده (حق از باطل) است.»

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْخَاسِبِينَ (الأَنْعَامَ/٦٢)
سپس (تمام بندگان) به سوی خدا، که مولای حقیقی آنهاست، بازمی‌گردند. بدانید که حکم و داوری، مخصوص اوست؛ و او، سریعترین حسابگران است!

وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمٌ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بُوَكِيلٍ (الأَنْعَامَ/٦٦)
قوم و جمعیت تو، آن (آیات الهی) را تکذیب و انکار کردن، در حالی که حق است! (به آنها) بگو: «من مسؤول (ایمان آوردن) شما نیستم! (وظیفه من، تنها ابلاغ رسالت است، نه اجبار شما بر ایمان).»
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ غَالِبٌ وَالشَّهَادَةُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَيْرُ (الأَنْعَامَ/٧٣)

اوست که آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و آن روز که (به هر چیز) می‌گوید: «موجود باش!» موجود می‌شود؛ سخن او، حق است؛ و در آن روز که در «صور» دمیده می‌شود، حکومت مخصوص اوست، از پنهان و آشکار با خبر است، و اوست حکیم و آگاه.

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنْكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ غَلِيقُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأُمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (الأَنْعَامَ/٨١)

چگونه من از بتهای شما بترسم؟! در حالی که شما از این نمی‌ترسید که برای خدا، همتایی قرار داده‌اید که هیچ گونه دلیلی درباره آن، بر شما نازل نکرده است! (راست بگویید) کدام یک از این دو دسته (بت‌پرستان و خداپرستان)، شایسته‌تر به اینمی (از مجازات) هستند اگر می‌دانید؟!

وَمَا قَدَرُوا اللَّهُ حَقًّا قَدْرُهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبَدِّلُونَهَا وَتُخْفِونَ كَثِيرًا وَغَلَمَنْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آباؤكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يُلْعَبُونَ (الأَنْعَامَ/٩١)

آنها خدا را درست نشناختند که گفتند: «خدا، هیچ چیز بر هیچ انسانی، نفرستاده است!» بگو: «چه کسی کتابی را که موسی آورد، نازل کرد؟! کتابی که برای مردم، نور و هدایت بود؛ اما شما آن را بصورت پراکنده قرار می‌دهید؛ قسمتی را آشکار، و قسمت زیادی را پنهان می‌دارید؛ و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانتان، از آن با خبر نبودید!» بگو: «خدا!» سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت‌آمیزشان رها کن، تا بازی کنند!

وَمَنْ أَظَلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَىٰ وَلَمْ يَوْحِ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأَنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذَ الظَّالِمُونَ فِي عَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُوَنِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكِبُرُونَ (الأَنْعَامَ/٩٣)

چه کسی ستمکارت راست از کسی که دروغی به خدا بیندد، یا بگوید: «بر من، وحی فرستاده شده»، در حالی که به او وحی نشده است، و کسی که بگوید: «من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده است، نازل می‌کنم»؟! و اگر بینی هنگامی که (این) ظالمان در شداید مرگ فرو رفته‌اند، و فرشتگان دستهای را گشوده، به آنان می‌گویند: «جان خود را خارج سازید! امروز در برابر دروغهایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهد دید!» (به حال آنها تأسف خواهی خورد)

نظريه حق (جايگاه یونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) ۲۳

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغَى حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنْزَلٌ مِّنْ رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (الأَنْعَامُ/۱۱۴)

(با این حال،) آیا غیر خدا را به داوری طلب؟! در حالی که این کتاب آسمانی را، که همه چیز در آن آمده، به سوی شما فرستاده است؛ و کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده‌ایم می‌دانند این کتاب، بحق از طرف پروردگارت نازل شده، بنابر این از تردید کنندگان مباش!

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعُ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُّوا مِنْ شَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَيَحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (الأَنْعَامُ/۱۴۱)

اوست که باجهای معروش [= باجهایی که درختانش روی داربست‌ها قرار دارد]، و باجهای غیرمعروش [= باجهایی که نیاز به داربست ندارد] را آفرید؛ همچنین نخل و انواع زراعت را، که از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند؛ و (نیز) درخت زیتون و انار را، که از جهتی با هم شبیه، و از جهتی تفاوت دارند؛ (برگ و ساختمان ظاهری‌شان شبیه یکدیگر است، در حالی که طعم میوه آنها متفاوت می‌باشد). از میوه آن، به هنگامی که به ثمر می‌نشینند، بخورید! و حق آن را به هنگام درو، بپردازید! و اسراف نکنید، که خداوند مسروfan را دوست ندارد!

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أُولَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَاحُكُمْ بِهِ لَعْلَكُمْ تَعْقِلُونَ (الأَنْعَامُ/۱۵۱)

بگو: «بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم؛ اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می‌دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق (و از روی استحقاق)؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!

وَالْوَزْنُ يُوْمَئِدُ الْحَقُّ فَمَنْ تَقْلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (الأعراف/۸)

وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند!

فَرِيقًا هَذِي وَفَرِيقًا حَقًّا عَلَيْهِمُ الضَّلَالُلُ إِنَّهُمْ أَتَخَذُوا الشَّيَاطِينَ أُولَيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (الأعراف/۳۰)
جمعی را هدایت کرده؛ و جمعی (که شایستگی نداشته‌اند)، گمراهی بر آنها مسلم شده است. آنها (کسانی هستند که شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کرند؛ و گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند)

قُلْ إِنَّمَا حَرَمَ رَبِّ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْأَئْمَمُ وَالْبَعْنَى بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقْوُلُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (الأعراف/۳۳)

بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم بناحق را؛ و اینکه چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید.»

وَنَزَّعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غُلٌّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنَوْدُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورْثُمُوها بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (الأعراف/۴۳)

و آنچه در دلها از کینه و حسد دارند، برمی‌کنیم (تا در صفا و صمیمیت با هم زندگی کنند)؛ و از زیر (قصرها و درختان) آنها، نهرها جریان دارد؛ می‌گویند: «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمتها) رهمنوون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما (به اینها) راه نمی‌یافتیم! مسلماً فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند!» و (در این هنگام) به آنان ندا داده می‌شود که: «این بهشت را در برابر اعمالی که انجام می‌دادید، به ارث برید!»

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبِّنَا حَقًّا فَهُلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذْنَ مُؤْذَنْ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (الأعراف/٤٤)

و بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند که: «آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، همه را حق یافتیم؛ آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!» در این هنگام، ندادهنهای در میان آنها ندا می‌دهد که: «لعت خدا بر ستمگران باد!

هُلْ يَنْضُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُ الَّذِينَ نَسُوا مِنْ قَبْلٍ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهُلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيُشْفَعُونَا لَنَا أُوْ نُرَدْ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ حَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُفْتَرُونَ (الأعراف/٥٣)

آیا آنها جز انتظار تأویل آیات (و فرا رسیدن تهدیدهای الهی) دارند؟ آن روز که تأویل آنها فرا رسد، (کار از کار گذشته، و پشیمانی سودی ندارد؛ و) کسانی که قبل از آن را فراموش کرده بودند می‌گویند: «فرستادگان پروردگار ما، حق را آوردن؛ آیا (امروز) شفیعانی برای ما وجود دارند که برای ما شفاعت کنند؟ یا (به ما اجازه داده شود به دنیا) بازگردیم، و اعمالی غیر از آنچه انجام می‌دادیم، انجام دهیم؟!» (ولی) آنها سرمایه وجود خود را از دست داده‌اند؛ و معبدهایی را که به دروغ ساخته بودند، همگی از نظرشان: گم می‌شوند. (نه راه بازگشته دارند، و نه شفیعانی！)

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَكِتُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أُنْتَعُودُ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبِّنَا وَسِعَ رَبِّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (الأعراف/٨٩)

اگر ما به آیین شما بازگردیم، بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ بسته‌ایم؛ و شایسته نیست که ما به آن بازگردیم مگر اینکه خدایی که پروردگار ماست بخواهد؛ علم پروردگار ما، به همه چیز احاطه دارد. تنها بر خدا توکل کرده‌ایم. پروردگار!! میان ما و قوم ما بحق داوری کن، که تو بهترین داورانی!

حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أُقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (الأعراف/١٠٥)

سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده‌ام؛ پس بنی اسرائیل را با من بفرست!

فَوْقَ الْحَقِّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الأعراف/١١٨)

(در این هنگام)، حق آشکار شد؛ و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيْرِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (الأعراف/١٤٦)

برودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می‌سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند؛ اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی‌کنند؛ و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می‌کنند! (همه اینها) بخاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند!

وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَهُوَ يَعْدُلُونَ (الأعراف/١٥٩)

و از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می‌کنند؛ و به حق و عدالت حکم می‌نمایند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ حَلْفٌ وَرَتُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى وَبَقُولُونَ سَيْغُفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهِ يَأْخُذُوهُ اللَّهُ يُؤْخِذُ

عَلَيْهِمْ مِيشَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ وَدَرْسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (الأعراف/١٦٩)

پس از آنها، فرزندانی جای آنها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند؛ (اما با این حال)، متعاع این دنیا پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می‌دهند) و می‌گویند: «اگر ما گنهکاریم توبه می‌کنیم و بزودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متعاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتند، آن را (نیز) می‌گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می‌افکنند). آیا

پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند، و) جز حق نگویند، و آنان بارها آنرا خوانده‌اند؟! و سرای آخرت برای پرهیز گاران بهتر است، آیا نمی‌فهمید؟!

وَمِنْ خَلْقَنَا أَمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يُعَذَّلُونَ (الأعراف/۱۸۱)

و از آنها که آفریدیم، گروهی بحق هدایت می‌کنند، و بحق اجرای عدالت می‌نمایند.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (الأفال/۴)

(آری)، مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان در جاتی (مهم) نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی بی‌نقص و عیب است.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (الأفال/۵)

همان گونه که خدا تو را بحق از خانه (به سوی میدان بدر)، بیرون فرستاد، در حالی که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند (ولی سرانجامش پیروزی بود) ناخشنودی عده‌ای از چگونگی تقسیم غنایم بدر نیز چنین است)!

يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَانَمَا يَسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يُنْظَرُونَ (الأفال/۶)

آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می‌کردند؛ (و چنان ترس و وحشت آنها را فراگرفته بود، که) گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند، و آن را با چشم خود می‌نگرند!

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوَّكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (الأفال/۷)

و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه [= کاروان تجاری قریش، یا لشکر مسلح آنها] نصیب شما خواهد بود؛ و شما دوست می‌داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید)؛ ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند؛ (از این رو شما را بر خلاف میلتان با لشکر قریش درگیر ساخت، و آن پیروزی بزرگ نصیبتان شد).

لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (الأفال/۸)

تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراحت داشته باشند.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ اثْنَتَنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (الأفال/۳۲)

و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: «پروردگار!! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر! یا عذاب در دنای کی برای ما بفرست!»

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهُدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آتُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (الأفال/۷۴)

و آنها که ایمان آوردهند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آنها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است.

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكْثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهُمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (التوبه/۱۳)

آیا با گروهی که پیمانهای خود را شکستند، و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند، پیکار نمی‌کنید؟! در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند؛ آیا از آنها می‌ترسید؟! با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید!

قَاتَلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يَحْرَمُونَ مَا حَرَمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزِيَّةَ عَنْ يَدِهِمْ صَاغِرُونَ (التوبه/۲۹)

با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمرند، و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسليیم، جزیه را به دست خود بپردازند!

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيظْهِرَهُ عَلَى الَّدِينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ(التوبه/٣٣)
او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند!

لَقَدِ ابْتَغَوُ الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلٍ وَّقَبْلُهَا لَكَ الْأُمُورُ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ(التوبه/٤٨)
آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه‌انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند؛ تا آن که حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها کراحت داشتند.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضُوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ(التوبه/٦٢)
آنها برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند، تا شما را راضی سازند؛ در حالی که شایسته‌تر این است که خدا و رسولش را راضی کنند، اگر ایمان دارند!

لَا تَقْعُمْ فِيهِ أَبِدًا لَمَسْجِدٌ أَسِّسَ عَلَى النَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقْوَمَ فِيهِ رِجَالٌ يَحْبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ(التوبه/١٠٨)

هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد!
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأُمُوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَيَقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَأَسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايْعَتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(التوبه/١١)
خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدهش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًا إِنَّهُ يَبْدِأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ لِيُجْزِي الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ(يونس/٤)

بازگشت همه شما بسوی اوست! خداوند وعده حقی فرموده؛ او آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بعدالت جزا دهد؛ و برای کسانی که کافر شدند، نوشیدنی از مایع سوزان است؛ و عذابی دردنگ، بخارتر آنکه کفر می‌ورزیدند!

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ(يونس/٥)

او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد؛ و برای آن منزلگاه‌هایی مقدر کرد، تا عدد سالها و حساب (کارها) را بدانید؛ خداوند این را جز حق نیافریده؛ او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند، شرح می‌دهد!
فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنفُسِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنَنِبَّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(يونس/٢٣)

اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشید، (باز) به ناحق، در زمین ستم می‌کنند. ای مردم! ستمهای شما، به زیان خود شمامست! از زندگی دنیا بهره (میرید)، سپس بازگشت شما بسوی ماست؛ و ما، شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر میدهیم!

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ(يونس/٣٠)
در آن جا، هر کس عملی را که قبل انجام داده است، می‌آزماید. و همگی بسوی «الله» -مولا و سرپرست حقیقی خود- بازگردانده می‌شوند؛ و چیزهایی را که بدروغ همتای خدا قرار داده بودند، گم و نابود می‌شوند!

فَذِكْرُمُ اللَّهِ رَبِّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ(يونس/٣٢)

آن است خداوند، پروردگار حق شما (دارای همه این صفات)! با اين حال، بعد از حق، چه چيزی جز گمراهی وجود دارد؟!
پس چرا (از پرستش او) روی گرдан می‌شويد؟!

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتْ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ(يونس/٣٣)

اینچنان فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلم شده که آنها (پس از این همه لجاجت و گناه)، ايمان نخواهد آورد!
فُلْ هُلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فُلِّ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمْنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ(يونس/٣٥)

بگو: «آيا هیچ یک از معبدوهای شما، به سوی حق هدایت می‌کند؟! بگو: «تنها خدا به حق هدایت می‌کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!»

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنَّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ(يونس/٣٦)

و بيشتر آها، جز از گمان (و پندارهای بی‌اساس)، پیروی نمی‌کنند؛ (در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نياز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند)! به یقین، خداوند از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است!
وَيَسْتَبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِيْ وَرَبِّيْ إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ(يونس/٥٣)

از تو می‌پرسند: «آیا آن (و عده مجازات الهی) حق است؟» بگو: «آری، به پروردگارم سوگند، قطعاً حق است؛ و شما نمی‌توانید از آن جلوگیری کنید!»

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(يونس/٥٥)

آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست! آگاه باشید و عده خدا حق است، ولی بيشتر آنها نمی‌دانند!
فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ(يونس/٧٦)

و هنگامی که حق از نزد ما بسراغ آنها آمد، گفتند: «این، سحری است آشکار!»
قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يَقْلِحُ السَّاحِرُونَ(يونس/٧٧)

موسی گفت: «آیا درباره حق، هنگامی که به سوی شما آمد، (چنین) می‌گویید؟! آیا این سحر است؟! در حالی که ساحران هرگز) رستگار (و پیروز) نمی‌شوند!

وَيَحِقُّ اللَّهُ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ(يونس/٨٢)

او حق را به عده خویش، تحقق می‌بخشد؛ هر چند مجرمان کراحت داشته باشند!»

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلَنَا إِلَيْكَ فَأَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَ مِنَ الْمُمْتَرِينَ(يونس/٩٤)

و اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می‌خوانند بپرس، به یقین، «حق» از طرف پروردگارت به تو رسیده است؛ بنابر این، هرگز از تردیدکنندگان مباش! [مسلمان او تردیدی نداشت! این درسی برای مردم بود!]

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتْ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ(يونس/٩٦)

(و بدان) آنها که فرمان پروردگار تو بر آنان تحقق یافته، (و بجرائم اعمالشان، توفيق هدایت را از آنها گرفته هرگز) ايمان نمی‌آورند،

ثُمَّ نُجَّحِي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًا عَلَيْنَا نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ(يونس/١٠٣)

سپس (هنگام نزول بلا و مجازات)، فرستادگان خود و کسانی را که (به آنان) ایمان می‌آورند، نجات می‌دهیم و همین گونه، بر ما حق است که مؤمنان (به تو) را (نیز) رهایی بخشیم!

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنِ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضْلِلُ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (یونس/۱۰۸)

بگو: «ای مردم! حق از طرف پروردگار تان به سراغ شما آمد؛ هر کس (در پرتو آن) هدایت یابد، برای خود هدایت شده؛ و هر کس گمراه گردد، به زیان خود گمراه می‌گردد؛ و من مأمور (به اجبار) شما نیستم!»

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّهِ وَيَتَّلُوُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابٌ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرُ بِهِ مِنَ الْأَخْرَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (هود/۱۷)

آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد، و بدنبال آن، شاهدی از سوی او می‌باشد، و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (گواهی بر آن می‌دهد، همچون کسی است که چنین نباشد؟! آنها [= حق طلبان و حقیقت‌جویان] به او (که دارای این ویژگی‌هast)، ایمان می‌آورند! و هر کس از گروه‌های مختلف به او کافر شود، آتش وعده‌گاه اوست! پس، تردیدی در آن نداشته باش که آن حق است از پروردگارت! ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند!

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ أَبْنَىٰ مِنْ أَهْلِيٰ وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (هود/۴۵)

نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگار! پسرم از خاندان من است؛ و وعده تو (در مورد نجات خاندانی) حق است؛ و تو از همه حکم‌کنندگان برتری!»

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٌّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (هود/۷۹)

گفتند: «تو که می‌دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم؛ و خوب می‌دانی ما چه می‌خواهیم!» وَكُلًا نَفْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُشَبِّتُ بِهِ فُؤَادُكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (هود/۱۲۰) ما از هر یک از سرگذشت‌های انبیا برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلب را آرامش بخشیم؛ و ارادهات قوی گردد. و در این (اخبار و سرگذشت‌ها)، برای تو حق، و برای مؤمنان موعظه و تذکر آمده است.

قَالَ مَا حَطَبْكُنَّ إِذْ رَأَوْدُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قَلَنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الَّذِي حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْدُتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (یوسف/۵۱)

(پادشاه آن زنان را طلبید) و گفت: «به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟»

گفتند: «منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم!» (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الآن حق آشکار گشت! من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم؛ و او از راستگویان است!

وَرَفَعَ أَبُو يَهِيْغَةَ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرَّوْلَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايِيْ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّيْ حَقًّا وَقَدْ أَخْسَنَ بِيْ إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْءِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّيْ لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (یوسف/۱۰۰)

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی بخاطر او به سجده افتادند؛ و گفت: «پدر! این تعبیر خوابی است که قبل دیدم؛ پروردگارم آن را حق قرار داد! و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان ببرون آورد، و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد بعد از آنکه شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد (و شایسته می‌داند)، صاحب لطف است؛ چرا که او دانا و حکیم است!

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَخَادِيْثِ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوْفِيقِيْ مُسْلِمًا وَالْحِقْنِيِّ بِالصَّالِحِينَ (یوسف/۱۰۱)

پروردگار! بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی، و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی! ای آفریننده آسمانها و زمین! تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران؛ و به صالحان ملحق فرمای!»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْمَرْتَلُكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ(الرعد/۱)

المر، اينها آيات کتاب (آسماني) است؛ و آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، حق است؛ ولی بيشتر مردم ايمان نمی آورند!

لَهُ دُغْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَاءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهَ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ(الرعد/۱۴)

دعوت حق از آن اوست! و کسانی را که (مشرکان) غير از خدا می خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی گويند! آنها همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید! و دعای کافران، جز در ضلال (و گمراهی) نیست!

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَأَلَتْ أُوْدِيَّةٌ بَقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَأْيَا وَمِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يُنْفَعُ النَّاسَ فَيُمْكَثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ(الرعد/۱۷)

خداؤند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره‌ها)، برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می‌آید - خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند! - اما کفها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند اینچنین مثال می‌زند!

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ(الرعد/۱۹)

آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکر می‌شوند...

أَلْمَ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يَدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ(الإبراهيم/۱۹)

آیا ندیدی خداوند، آسمانها و زمین را بحق آفریده است؟! اگر بخواهد، شما را می‌برد و خلق تازه‌ای می‌آورد!

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأُمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْنَاكُمْ فَأَخْلَقْنَاكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلِيُّكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَلَسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلَوْمُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أُشْرَكُتُمُونِ مِنْ قَبْلِ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(الإبراهيم/۲۲)

و شیطان، هنگامی که کار تمام می‌شود، می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتیم، جز اینکه دعوتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش نکنید! نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من! من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همراهی اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافرم!» مسلمان استمکاران عذاب دردناکی دارند!

مَا نَنْزَلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ(الحجر/۸)

(اما اينها باید بدانند) ما فرشتگان را، جز بحق، نازل شوند، ديگر به اينها مهلت داده نمی‌شود (و در صورت انکار، به عذاب الهی نابود می‌گردد)!

قَالُوا يَشْرَنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَاطِنِينَ(الحجر/۵۵)

گفتند: «تو را به حق بشارت دادیم؛ از مأیوسان مباش!»
وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ(الحجر/۶۴)

ما واقعیت مسلمی را برای تو آورده‌ایم؛ و راست می‌گوییم!

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ(الحجر/۸۵)

ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز بحق نیافریدیم؛ و ساعت موعد [= قیامت] قطعاً فرا خواهد رسید (و جزای هر کس به او می‌رسد)! پس، از آنها به طرز شایسته‌ای صرف نظر کن (و آنها را بر نادانی‌هایشان ملامت ننمای!)

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (النحل/٣)

آسمانها و زمین را بحق آفریدی، او برتر است از اینکه همتایی برای او قرار می‌دهند!

وَلَقَدْ بَعْثَنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَبَبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (النحل/٣٦)

ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!» خداوند گروهی را هدایت کرد؛ و گروهی ضلالت و گمراهی داماشان را گرفت؛ پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بودا

وَأَفْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلِّي وَعُدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (النحل/٣٨)

آنها سوگنهای شدید به خدا یاد کردند که: «هرگز خداوند کسی را که می‌میرد، برمی‌انگیزد!» آری، این وعده قطعی خداست (که همه مردگان را برای جزا بازمی‌گرداند)؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند!

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رِّبِّكَ بِالْحَقِّ لِيَثْبِتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدَى وَبُشِّرَى لِلْمُسْلِمِينَ (النحل/١٠٢)

بگو، روح القدس آن را از جانب پروردگارت بحق نازل کرده، تا افراد بایمان را ثابت‌قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمانان!

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهَلِّكَ قَرِيبَةً أَمْرَنَا مُتَرَفِّيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْفَوْلُ فَدَمَرَنَا هَا تَدْمِيرًا (الإسراء/١٦)

و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می‌کوبیم.

وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَأَئِنَّ السَّيِّلَ وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدِّيرًا (الإسراء/٢٦)

و حق نزدیکان را بپرداز، و (همچنین حق) مستمند و وامانده در راه را! و هرگز اسراف و تبذیر مکن،

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (الإسراء/٣٣)

و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز بحق! و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است!

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ رَهْوًا (الإسراء/٨١)

و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است!»

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلَنَا وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبْشِرًا وَنَذِيرًا (الإسراء/١٠٥)

و ما قرآن را بحق نازل کردیم؛ و بحق نازل شد؛ و تو را، جز بعنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده، نفرستادیم!

نَحْنُ نَقْصٌ عَلَيْكَ نَبَاهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (الكهف/١٣)

ما داستان آنان را بحق برای تو بازگو می‌کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردن، و ما بر هدایتشان افزودیم.

وَكَذِلِكَ أَغْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَغْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّلُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أُمْرِهِمْ لَنَتَخَذُنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (الكهف/٢١)

و اینچنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است؛ و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست! در آن هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می‌گفتند: «بنایی بر آنان بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند)؛ و از آنها سخن نگویید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است!» ولی آنها

که از رازشان آگاهی یافتند (و آن را دليلی بر رستاخیز دیدند) گفتند: «ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود).»

**وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلِيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلِيَكُفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَخَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغْشُوا يَغْأُثُوا
بِمَاءِ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِسُسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقَةً(الكهف/٢٩)**

بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می‌خواهد کافر گردد!» ما برای ستمگران آتشی آمده کردیم که سراپرده‌اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان می‌اورند که همچون فلز گداخته صورتها را بریان می‌کند! چه بد نوشیدنی، و چه بد محل اجتماعی است!

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقَبًا(الكهف/٤٤)

در آنجا ثابت شد که ولایت (و قدرت) از آن خداوند بر حق است! اوست که برترین ثواب، و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد!

**وَمَا نُرِسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيَدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أَنْذَرُوا
هُزُوًّا(الكهف/٥٦)**

ما پیامبران را، جز بعنوان بشارت دهنده و انذار کننده، نمی‌فرستیم؛ اما کافران همواره مجادله به باطل می‌کنند، تا (به گمان خود)، حق را بوسیله آن از میان بردارند! و آیات ما، و مجازاتهایی را که به آنان وعده داده شده است، به باد مسخره گرفتند!

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا(الكهف/٩٨)

(آنگاه) گفت: «این از رحمت پروردگار من است! اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد، آن را در هم می‌کوبد؛ و وعده پروردگارم حق است!»

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلُ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ(مریم/٣٤)

این است عیسی پسر مریم؛ گفتار حقی که در آن تردید می‌کنند!

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا(طه/١١٤)

پس بلندمرتبه است خداوندی که سلطان حق است! پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پیش از آنکه وحی آن بر تو تمام شود؛ و بگو: «پروردگار!! علم مرا افزون کن!»

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَعُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ(الأنبیاء/١٨)

بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوییم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می‌شود! اما وای بر شما از توصیفی که (درباره خدا و هدف آفرینش) می‌کنید!

**أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِي وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ
مُعْرِضُونَ(الأنبیاء/٢٤)**

آیا آنها معبدانی جز خدا برگزیدند؟! بگو: «دلیلتان را بیاورید! این سخن کسانی است که با من هستند، و سخن کسانی [= پیامبرانی] است که پیش از من بودند!» اما بیشتر آنها حق را نمی‌دانند؛ و به همین دلیل (از آن) روی گردانند.

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ الْلَّاعِبِينَ(الأنبیاء/٥٥)

گفتند: «آیا مطلب حقی برای ما آورده‌ای، یا شوخی می‌کنی؟!»

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاصِهَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيَلَّا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ(الأنبیاء/٩٧)

وعده حق [= قیامت] نزدیک می‌شود؛ در آن هنگام چشمها کافران از وحشت از حرکت بازمی‌ماند؛ (می‌گویند): ای وای بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم؛ بلکه ما ستمکار بودیم!

قالَ رَبُّ الْحُكْمِ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (الأبياء/۱۲)

(و پیامبر) گفت: «پروردگار! بحق داوری فرما (و این طغیانگران را کیفر ده)! و پروردگار ما (خداوند) رحمان است که در برابر نسبتهای ناروای شما، از او استمداد می‌طلیم!»

ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يَخِيِّ الْمُؤْمِنَاتِ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَئِءٍ قَدِيرٌ (الحج/۶)

این بخارط آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی تواناست.

الْمُ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنَّجْوُمُ وَالجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يَهِنَ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعُلُ مَا يَشَاءُ (الحج/۱۸)

آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می‌کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم! اما بسیاری (با دارند، و) فرمان عذاب درباره آنان حتمی است؛

و هر کس را خدا خوار کند، کسی او را گرامی نخواهد داشت! خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می‌دهد!

الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعَ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعُ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدٍ يَذْكُرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيُنْصَرِّنَ اللَّهُ مَنْ يُنْصَرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوْيٌ عَزِيزٌ (الحج/۴۰)

همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار بردہ می‌شود، ویران می‌گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ (الحج/۵۴)

و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند این حقی است از سوی پروردگارت، و در نتیجه به آن ایمان بیاورند، و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد؛ و خداوند کسانی را که ایمان آورند، بسوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.

ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (الحج/۶۲)

این بخارط آن است که خداوند حق است؛ و آنچه را غیر از او می‌خوانند باطل است؛ و خداوند بلندمقام و بزرگ است!

مَا قَدَرُوا اللَّهُ حَقٌّ قَدْرُهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوْيٌ عَزِيزٌ (الحج/۷۴)

خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است!

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَأَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَاقِمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَتَعْمَلَ النَّصِيرُ (الحج/۷۸)

و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید، و زکات را بدھید، و به خدا تمسک جویید، که او مولا و سربرست شماست! چه مولای خوب، و چه یاور شایسته‌ای!

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُنَّاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (المؤمنون/۴۱)

سرانجام صیحه آسمانی آنها را بحق فرو گرفت؛ و ما آنها را همچون خاشاکی بر سیلا布 قرار دادیم؛ دور باد قوم ستمگر (از رحمت خدا)!

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يُنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ (المؤمنون/۶۲)

و ما هیچ کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی‌کنیم؛ و نزد ما کتابی است که (تمام اعمال بندگان را ثبت کرده و) بحق سخن می‌گوید؛ و به آنان هیچ ستمی نمی‌شود.

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِئْنَةً بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ(المؤمنون/٧٠)

يا می گويند او ديوانه است؟! ولی او حق را برای آنان آورده؛ اما بيشترشان از حق کراحت دارند (و گريزانند).
وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاهُهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُغْرِضُونَ(المؤمنون/٧١)

و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند، آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباہ می‌شوند! ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و عزت و شرف) برای آنهاست، اما آنان از (آنچه مایه) یادآوریشان (است) رویگردانند!
بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ(المؤمنون/٩٠)

نه، (واقع اين است که) ما حق را برای آنها آوردیم؛ و آنان دروغ می‌گويند!
فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ(المؤمنون/١١٦)

پس بروت است خداوندي که فرمانرواي حق است (از اينکه شما را بي هدف آفريده باشد)! معبدی جز او نیست؛ و او پروردگار عرش کريم است!

يُوْمَئِذٍ يَوْفِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقُّ وَبَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ(النور/٢٥)

آن روز، خداوند جزای واقعی آنان را بي کم و کاست می‌دهد؛ و می‌دانند که خداوند حق آشکار است!
وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ(النور/٤٩)

ولی اگر حق داشته باشند (و داوری به نفع آنان شود) با سرعت و تسلیم بسوی او می‌آيند!

الْمُلْكُ يُوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا(الفرقان/٢٦)

حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است؛ و آن روز، روز سختی برای کافران خواهد بود!
وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَخْسَنَ تَفْسِيرًا(الفرقان/٣٣)

آنان هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند مگر اينکه ما حق را برای تو می‌آوریم، و تفسیری بهتر (و پاسخی دندان شکن که در برابر آن ناتوان شوند)!

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَرْتَنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يُلْقَ أَثْمَامًا(الفرقان/٦٨)

و کسانی که معبد دیگری را با خداوند نمی‌خوانند؛ و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز حق نمی‌کشند؛ و زنا نمی‌کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید!

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ(النمل/٧٩) پس بر خدا توکل کن، که تو بر حق آشکار هستی!
نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبِيًّا مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(القصص/٣)

ما از داستان موسی و فرعون بحق بر تو می‌خوانیم، برای گروهی که (طالب حقد و) ایمان می‌آورند!

فَرَدَدَنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَى تَقَرَّ عَيْنِهَا وَلَا تَحْزَنْ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(القصص/١٣)

ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است؛ ولی بيشتر آنان نمی‌دانند!

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجْنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنَّوْا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يَرْجِعُونَ(القصص/٣٩)

(سرانجام) فرعون و لشکريانش بدون حق در زمين استکبار کردن، و پنداشتن بسوی ما بازگردانده نمی‌شوند!

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْلَمْ يُكْفِرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلٍ قَالُوا سِحْرًا تَظَاهَرًا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ وَنَحْنُ مُسْلِمُونَ(القصص/۴۸)

ولی هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند: «چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این پیامبر داده نشده است!؟» مگر بهانه جویانی همانند آنان، معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند: «این دو نفر [= موسی و هارون] دو ساحرند که دست به دست هم داده‌اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر دو کافریم!؟!

وَإِذَا يَتْلُى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ(القصص/۵۳)

و هنگامی که بر آنان خوانده شود می‌گویند: «به آن ایمان آوردیم؛ اینها همه حق است و از سوی پروردگار ماست؛ ما پیش از این هم مسلمان بودیم!»

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هُؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا عَوَيْنَا تَبَرَّأَنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّاكَ يَغْبُدُونَ(القصص/۶۳)
گروهی (از معبدان) که فرمان عذاب درباره آنها مسلم شده است می‌گویند: «پروردگار! ما اینها [= عابدان] را گمراه کردیم؛ (آری) ما آنها را گمراه کردیم همان‌گونه که خودمان گمراه شدیم؛ ما از آنان به سوی تو بیزاری می‌جوییم؛ آنان در حقیقت ما را نمی‌پرستیدند (بلکه هوای نفس خود را پرستش می‌کردند)!»

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بِرْهَانَكُمْ فَعَلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ(القصص/۷۵)

(در آن روز) از هر امتی گواهی بر می‌گزینیم و (به مشرکان) می‌گوییم: «دلیل خود را بیاورید!» اما آنها می‌دانند که حق از آن خداست، و تمام آنچه را افترا می‌بستند از (نظر) آنها گم خواهد شد!

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ(العنکبوت/۴۴)
خداآند، آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و در این آیتی است برای مؤمنان.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَدَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أُلْيَسَ فِي جَهَنَّمَ مَثُوَى لِلْكَافِرِينَ(العنکبوت/۶۸)

چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟!

أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجْلٌ مُسَمٌّ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءَ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ(الروم/۸)

آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز حق و برای زمان معینی نیافریده است؟! ولی بسیاری از مردم (rstاخیز) و لقای پروردگارشان را منکرند!

فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينُ وَإِنَّ السَّيِّلَ ذَلِكَ خَيْرُ لِلَّذِينَ يَرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(الروم/۳۸)

پس حق نزدیکان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن! این برای آنها که رضای خدا را می‌طلبند بهتر است، و چنین کسانی رستگارانند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرٌ الْمُؤْمِنِينَ(الروم/۴۷)

و پیش از تو پیامبرانی را بسوی قومشان فرستادیم؛ آنها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند، ولی (هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم (و مؤمنان را باری کردیم)؛ و باری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده ما!

فَاصِرٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَنَكَ الَّذِينَ لَا يَوْقُنُونَ(الروم/۶۰)

اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است؛ و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند (و از راه خود منحرف نکنند)!

خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(لقمان/۹)

جاودانه در آن خواهند ماند؛ این وعده حتمی الهی است؛ و اوست عزیز و حکیم (شکستناپذیر و دانا).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ(لقمان/۳۰)
اینها همه دليل بر آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است!

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاحْسُنُوا يَوْمًا لَا يَجِزِي وَالِّدُونَ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِّدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَغَدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنُكُمْ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنُكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ(لقمان/۳۳)

ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید و بترسید از روزی که نه پدر کيفر اعمال فرزندش را تحمل می کند، و نه فرزند چیزی از کيفر (اعمال) پدرس را؛ به یقین و عده الهی حق است؛ پس مبادا زندگانی دنيا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فربیکار شما را (به کرم) خدا مغورو سازد!

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بِلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهَتَّدُونَ(السجده/۳)
ولی آنان می گویند: «(محمد) آن را بdroغ به خدا بسته است»، اما این سخن حقی است از سوی پروردگارت تا گروهی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذارکننده ای برای آنان نیامده است، شاید (پند گیرند و) هدایت شوند!

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقُّ الْقَوْلِ مِنِي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ(السجده/۱۳)
و اگر می خواستیم به هر انسانی هدایت لازمش را (از روی اجراب بدھیم) می دادیم؛ ولی (من آنها را آزاد گزاردهام و) سخن و عدهام حق است که دوزخ را (از افراد بی ایمان و گنهکار) از جن و انس همگی پر کنم!

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبِيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أَمَّهَا تِكْمُومَ وَمَا جَعَلَ أَذْعِيَاءَ كُمْ أَبْنَاءَ كُمْ ذَلِكُمْ
قُوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ(الأحزاب/۴)

خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرارمی دهید مادران شما قرار نداده؛ و (نیز) فرزندخواندهای شما را فرزند حقیقی شما قرارنداده است؛ این سخن شمامست که به دهان خود می گویید (سخنی باطل و بی پایه)؛ اما خداوند حق را می گوید و او به راه راست هدایت می کند.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكٍ عَلَيْكَ رَوْجَكَ وَأَنْقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ
وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرَا رَوْجُنَاكَهَا لِكَى لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَرْوَاجِ أَذْعِيَاهُمْ إِذَا قَضَوْا
مِنْهُنَّ وَطَرَا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا(الأحزاب/۳۷)

(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خواندهات «زید»] می گفتی: «همسرت را نگاهدار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می کردی)؛ و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند؛ و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سراورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردهیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندهایشان -هنگامی که طلاق گیرند- نباشد؛ و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریریم این زنان باید شکسته شود).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيْتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ
فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيُسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يُسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا
فَأَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُوْبُكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذِنُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا
إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا(الأحزاب/۵۳)

ای کسانی که ایمان آوردایدا در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیایید و) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی غذا خورده براکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید؛ این عمل، پیامبر را ناراحت می نماید، ولی از شما شرم می کند (و چیزی نمی گوید)؛ اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد! و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (بعنوان عاریت) از آنان [=

همسران پیامبر امی خواهید از پشت پرده بخواهید، این کار برای پاکی دلهای شما و آنها بهتر است! و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا بزرگ است!

وَيَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْغَرِيزِ الْحَمِيدِ(سباء/٦)

کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می کند.

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذْنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا أَحَقُّهُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ(سباء/٢٣)

هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد! (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دلهای آنان زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود؛ در این هنگام مجرمان به شفیعان) می گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده؟» می گویند: «حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت درباره مستحقان داد؛ و اوست بلندمقام و بزرگ مرتبه!»

قُلْ يَحْمُمُ بَيْنَنَا رِبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحَ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ(سباء/٢٦)

بگو: «پروردگار ما همه ما را جمع می کند، سپس در میان ما بحق داوری می نماید (و صفووف مجرمان را از نیکوکاران جدا می سازد)، و اوست داور (و جداکننده) آگاه!»

وَإِذَا تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يَرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ أَبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرٌ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ(سباء/٤٣)

و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می شود، می گویند: «او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند بازدارد!» و می گویند: «این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست!» و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: «این، جز افسونی آشکار نیست!»

قُلْ إِنَّ رَبَّيْ يَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَامُ الْغُيُوبِ(سباء/٤٨)

بگو: «پروردگار من حق را (بر دل پیامبران خود) می افکند، که او دنای غیبها (و اسرار نهان) است.»

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يَبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يَعِيَّدُ(سباء/٤٩)

بگو: «حق آمد! و باطل (کاری از آن ساخته نیست و) نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن!»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغْرِبُنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يُغَرِّنَكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ(فاطر/٥)

ای مردم! وعده خداوند حق است؛ مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغورو سازد!

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ مَنْ أَمَّهَ إِلَّا حَلَّا فِيهَا نَذِيرٌ(فاطر/٢٤)

ما تو را بحق برای بشارت و انذار فرستادیم؛ و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است!

وَالَّذِي أُوحِيَنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدَّقًا لِمَا بَيْنَ يَدِيهِ إِنَّ اللَّهَ بِعَبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ(فاطر/٣١)

و آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است و تصدیق کننده و هماهنگ با کتب پیش از آن؛ خداوند نسبت به بندگانش خبیر و بیناست!

لَقَدْ حَقٌّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ(یس/٧) فرمان (اللهی) درباره بیشتر آنها تحقق یافته، به همین جهت ایمان نمی آورند!

لِيَنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيَا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ(یس/٧٠)

تا افرادی را که زنده‌اند بیم دهد (و بر کافران اتمام حجت شود) و فرمان عذاب بر آنان مسلم گردد!

فَحَقٌّ عَلَيْنَا قُولُ رَبِّنَا إِنَّا لَدَائِنُونَ(الصفات/٣١) اکنون فرمان پروردگارمان بر همه ما مسلم شده، و همگی از عذاب او می چشیم!

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ(الصفات/٣٧) چنین نیست، او حق را آورده و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است!

إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلَ فَحَقٌّ عِقَابٌ(ص/١٤)

هر يك (از اين گروهها) رسولان را تکذيب کردند، و عذاب الهي درباره آنان تحقق يافت!

إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَوْوَدَ فَفَزَعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَعْنَى بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (ص/۲۲)

در آن هنگام که (بي مقدمه) بر او وارد شدند و او از ديدن آنها وحشت کرد؛ گفتند: «ترس، دو نفر شاکی هستيم که يكى از ما بر ديگرى ستم کرده؛ اکنون در ميان ما بحق داورى کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدايت کن! يا داودِ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَبَعِ الْهَوَى فَيَضْلِكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضْلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص/۲۶)

ای داود! ما تو را خليفه و (نماینده خود) در زمين قرار داديم؛ پس در ميان مردم بحق داورى کن، و از هواي نفس پيروي مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانى که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی باخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌ تَّحَاصِمُ أَهْلِ النَّارِ (ص/۶۴) اين يك واقعيت است گفتگوهای خصمانيه دوزخيان!

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (ص/۸۴) فرمود: «به حق سوگند، و حق مى گويم،

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاغْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (الزمر/۲)

ما اين كتاب را بحق بر تو نازل کرديم؛ پس خدا را پرستش کن و دين خود را برای او خالص گردان!

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوْرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيَكُوْرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي لِأَجْلِ مُسَمَّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَارُ (الزمر/۵)

آسمانها و زمين را بحق آفريدي؛ شب را بر روز مى پيچد و روز را بر شب؛ و خورشيد و ماه را مسخر فرمان خويش قرار داد؛ هر کدام تا سرآمد معيني به حرکت خود ادامه مى دهنده؛ آگاه باشيد که او قادر و آمرزنده است!

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُتَقْدِّمَ فِي النَّارِ (الزمر/۱۹)

آيا تو مى توانی کسى را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده رهایي بخشی؟! آيا تو میتوانی کسى را که در درون آتش است برگيري و نجات دهی؟!

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنِ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضْلِلُ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوْكِيلٍ (الزمر/۴۱)

ما اين كتاب (آسماني) را برای مردم بحق بر تو نازل کرديم؛ هر کس هدايت را پذيرد به نفع خود اوست؛ و هر کس گمراهي را برگزيند، تنها به زيان خود گمراه مى گردد؛ و تو مأمور اجبار آنها به هدايت نيست.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهُ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَشْرِكُونَ (الزمر/۶۷)

آنها خدا را آن گونه که شايسته است نشناختند، در حالی که تمام زمين در روز قيامت در قبضه اوست و آسمانها پيچide در دست او؛ خداوند منزه و بلندمقام است از شريکيهايي که برای او مى پندارند

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بُنُورِ رَبِّهَا وَوَضَعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّنَ وَالشَّهِدَاءِ وَفَضَّيِّ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ (الزمر/۶۹)

و زمين (در آن روز) به نور پروردگارش روشن مى شود، و نامه هاي اعمال را پيش مى نهند و پيامبران و گواهان را حاضر مى سازند، و ميان آنها بحق داورى مى شود و به آنان ستم نخواهد شد!

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زَمِراً حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابَهَا وَقَالَ لَهُمْ حَزَنَتْهَا أَلْمٌ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ وَيَنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (الزمر/۷۱)

و کسانى که کافر شدند گروه گروه به سوي جهنم رانده مى شوند؛ وقتی به دوزخ مى رسند، درهای آن گشوده مى شود و نگهبانان دوزخ به آنها مى گويند: «آيا رسولاني از ميان شما به سويتان نیامدند که آيات پروردگارتan را برای شما بخوانند و

از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟!» می‌گویند: «آری، (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خوانند، و ما مخالفت کردیم) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است.

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يَسْبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (الزمر/ ۷۵)

(در آن روز) فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده‌اند و با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند؛ و در میان بندگان بحق داوری می‌شود؛ و (سرانجام) گفته خواهد شد: «حمد مخصوص خدا پروردگار جهانیان است!

كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمٌ نُوحٌ وَالْأَخْرَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمْتَ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِسُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (غافر/ ۵)

پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از ایشان بودند (پیامبرانشان را) تکذیب کردند؛ و هر امتی در پی آن بود که توطئه کند و پیامبر را بگیرد (و آزار دهد)، و برای محظوظی به مجادله باطل دست زند؛ اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم)؛ بین که مجازات من چگونه بود!

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (غافر/ ۶)

و این گونه فرمان پروردگارت درباره کسانی که کافر شدند مسلم شده که آنها همه اهل آتشند!

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (غافر/ ۲۰)

خداؤند بحق داوری می‌کند، و معبدوها ی را که غیر از او می‌خوانند هیچ گونه داوری ندارند؛ خداوند شنوا و بیناست!

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (غافر/ ۲۵)

و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: «پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید!» اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست (و نقش بر آب می‌شود).

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَعْفِرْ لِذَنِبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِنْكَارِ (غافر/ ۵۵)

پس (ای پیامبر!) صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است، و برای گناه استغفار کن، و هر صبح و شام تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور!

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (غافر/ ۷۵)

این (عذاب) بخارط آن است که بناحق در زمین شادی می‌کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می‌پرداختید!

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِينَكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْنَكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (غافر/ ۷۷)

پس (ای پیامبر) صبر کن که وعده خدا حق است؛ و هرگاه قسمتی از مجازاتهایی را که به آنها وعده داده‌ایم در حال حیات به تو ارائه دهیم، یا تو را (پیش از آن) از دنیا ببریم (مهنم نیست)؛ چرا که همه آنان را تنها بسوی ما باز می‌گردانند! وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصَنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يُأْتِي بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هَنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (غافر/ ۷۸)

ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو بازگفته، و گروهی را برای تو بازگو نکرده‌ایم؛ و هیچ پیامبری حق نداشت معجزه‌ای جز بفرمان خدا بیاورد و هنگامی که فرمان خداوند (برای مجازات آنها) صادر شود، بحق داوری خواهد شد؛ و آنجا اهل باطل زیان خواهند کرد!

فَأَمَّا عَادُ فَلَأْسْتَكِبُرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مِنْ أَشَدَّ مِنَّا قُوَّةً أُولَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (فصلت/ ۱۵)

اما قوم عاد بناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟!» آیا نمی‌دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قویتر است؟ و (به بخارط این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می‌کردند.

وَقَيْضَنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَرَيْنَاءَ فَرَيْنَاءَ لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أَمْمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (فصلت/ ۲۵)

ما برای آنها همنشينانی (زشتسيرت) قرار داديم که زشتبيها را از پيش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی در باره آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند، آنها مسلما زيانكار بودند!

سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْلَمْ يُكْفِرْ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ(فصلت/۵۳)
به زودی نشانههای خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چيز شاهد و گواه است؟!

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يَدْرِي كَمْ لَعْلَ السَّاعَةَ قَرِيبٌ(شورى/۱۷)

خداؤند کسی است که کتاب را بحق نازل کرد و میزان (سنخش حق و باطل و خبر قیامت) را نیز، تو چه می‌دانی شاید ساعت (قيامت قیامت) نزدیک باشد!

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يَمَارُونَ فِي السَّاعَةِ أَلَفَى ضَلَالٍ بَعِيدٍ(شورى/۱۸)

کسانی که به قیامت ایمان ندارند درباره آن شتاب می‌کنند؛ ولی آنها که ایمان آورده‌اند پیوسته از آن هراسانند، و می‌دانند آن حق است؛ آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می‌کنند، در گمراهی عمیقی هستند.
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلُ وَيَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ(شورى/۲۴)

آیا می‌گویند: «او بر خدا دروغ بسته است»؟! در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می‌نهد (و اگر خلاف بگوئی قدرت اظهار این آیات را از تو می‌گیرد) و باطل را محو می‌کند و حق را بفرمانش پابرجا می‌سازد، چرا که او از آنچه درون سینه‌هast آگاه است.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيرِ الْحَقِّ أَوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(شورى/۴۲)

ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین بناحق ظلم روا می‌دارند؛ برای آنان عذاب دردنگی است!
بَلْ مَتَعْتَ هَوْلَاءِ وَأَبَاءِهِمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ(الزخرف/۲۹)

ولی من این گروه و پدرانشان را از مواهی دنیا بهره‌مند ساختم تا حق و فرستاده آشکار (الهی) به سragشان آمد؛
وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ(الزخرف/۳۰)

هنگامی که حق به سragشان آمد؛ گفتند: «این سحر است، و ما نسبت به آن کافریم!»

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ(الزخرف/۷۸)

ما حق را برای شما آورديم؛ ولی بيشتر شما از حق کراحت داشتید!

وَلَا يَمِلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ(الزخرف/۸۶)

کسانی را که غیر از او می‌خوانند قادر بر شفاعت نیستند؛ مگر آنها که شهادت به حق داده‌اند و بخوبی آگاهند!

مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(الدخان/۳۹)

ما آن دو را جز حق نیافریدیم؛ ولی بيشتر آنان نمی‌دانند!

تِلْكَ آياتُ اللَّهِ نَتُّوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ خَدِيْثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ(الجاثیه/۶)

اینها آیات خداوند است که ما آن را بحق بر تو تلاوت می‌کنیم؛ اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند، به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می‌آورند؟!

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزِيَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يَظْلِمُونَ(الجاثیه/۲۲)

و خداوند آسمانها و زمین را بحق آفریده است تا هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود؛ و به آنها ستمی نخواهد شد!

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(الجاثية/٢٩)

این کتاب ما است که بحق با شما سخن می‌گوید (و اعمال شما را بازگو می‌کند)؛ ما آنچه را انجام می‌دادید می‌نوشتم! **وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَطَنْ إِلَّا ظَنًا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيقِنِينَ**(الجاثية/٣٢) و هنگامی که گفته می‌شد: «وعله خداوند حق است، و در قیامت هیچ شکی نیست»، شما می‌گفتید: «ما نمی‌دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم، و به هیچ‌وجه یقین نداریم!»

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا يَبْيَنُهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجْلٌ مُسَمَّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُغْرِضُونَ(الأحقاف/٣)

ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است جز بحق و برای سرآمد معینی نیافریدیم؛ اما کافران از آنچه انذار می‌شوند روی گردانند!

وَإِذَا نُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ(الأحقاف/٧)

هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کافران در برابر حقی که برای آنها آمده می‌گویند: این سحری آشکار است! **وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفَ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعِيشَانِ اللَّهَ وَيَلْكَ آمِنٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ** **فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**(الأحقاف/١٧)

و کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟! در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند)؛ و آن دو پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است اما او پیوسته می‌گوید:» اینها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست!

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقٌّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتِ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ(الأحقاف/١٨)

آنها کسانی هستند که فرمان عذاب درباره آنان همراه اقوام (کافری) که پیش از آنان از جن و انس بودند مسلم شده، چرا که همگی زیانکار بودند!

وَيَوْمَ يَعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبُتُمْ طَيْبَاتِكُمْ فِي حَيَاةِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ(الأحقاف/٢٠)

آن روز که کافران را بر آتش عرضه می‌کنند (به آنها گفته می‌شود): از طیبات و لذائذ در زندگی دنیا خود استفاده کردید و از آن بهره گرفتید؛ اما امروز عذاب ذلت‌بار بخاطر استکباری که در زمین بناحق کردید و بخاطر گناهانی که انجام می‌دادید؛ جزای شما خواهد بود!

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أَنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدَّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ(الأحقاف/٣٠) گفتند: «ای قوم! ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه‌های کتابهای پیش از آن، که به سوی حق و راه راست هدایت می‌کند.

وَيَوْمَ يَعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبُّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ(الأحقاف/٣٤) روزی را به یاد آور که کافران را بر آتش عرضه می‌دارند (و به آنها گفته می‌شود): آیا این حق نیست؟! می‌گویند: «آری، به پروردگارمان سوگند (که حق است)!» (در این هنگام خداوند) می‌گوید: «پس عذاب را بخاطر کفرتان بچشید!»

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بِالْهُنْمِ(محمد/٢) و کسانی که ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد (ص) نازل شده و همه حق است و از سوی پروردگارشان- نیز ایمان آورند، خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارشان را اصلاح می‌کند!

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَتَبْعَوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا أَتَبْعَوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ(محمد/٣)

این بخاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود تبعیت نمودند؛ این گونه خداوند برای مردم مثلهای (زندگی) آنان را بیان می‌کندا

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيمَةَ حَمِيمَةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالرَّمَهُمْ كَلِمَةً التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقُّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا(الفتح/۲۶)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند؛ و (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز دانا است.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولُهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمْبِينَ مُحَلَّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصَّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا(الفتح/۲۷)

خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ بطور قطع همه شما بخواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده‌اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی (برای شما) قرار داده است.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا(الفتح/۲۸)

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادایان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد!

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أُمِّ مَرِيجٍ(ق/۵)

آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند؛ از این رو پیوسته در کار پراکنده خود متحریرند!
وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تَبَعَ كُلُّ كَذَّبَ الرَّسُولَ فَحَقٌّ وَعِيدٌ(ق/۱۴)

و «اصحاب الایکه» [= قوم شعیب] و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی می‌کردند)، هر یک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و عده عذاب درباره آنان تحقق یافت!

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ(ق/۱۹)

و سرانجام، سکرات (و بیخودی در آستانه) مرگ بحق فرامی‌رسد (و به انسان گفته می‌شود)؛ این همان چیزی است که تو از آن می‌گریختی!

يَوْمَ يُسَمَّعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ(ق/۴۲)

روزی که همگان صیحه رستاخیز را بحق می‌شنوند؛ آن روز، روز خروج (از قبرها) است!

وَفِي أُمَّوَالِهِمْ حَقٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومٌ(الذاريات/۱۹) و در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود!
فَوَرَبَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْتَظِفُونَ(الذاريات/۲۳)

سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان گونه که شما سخن می‌گویید!
وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَبَعُونَ إِلَّا الظَّنُّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيئًا(النجم/۲۸)

آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی‌پایه پیروی می‌کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بینیاز نمی‌کند!

إِنَّ هَذَا لَهُ حَقٌّ الْيَقِينِ(الواقعة/۹۵) این مطلب حق و یقین است!

أَلْمَ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ فَقَسَطَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَالسِّقُونَ(الحديد/۱۶)

آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلبها یشان قساوت پیدا کرد؛ و بسیاری از آنها گنه کارند!

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى أَثَارِهِمْ بِرِسْلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَتَيْنَاهُ الْأَنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءِ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقٌّ رِغَايَتِهَا فَأَتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَلَأَسْقُونَ (الْحَدِيد/ ۲۷)

سپس در پی آنان رسولان دیگر خود را فرستادیم، و بعد از آنان عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم، و در دل کسانی که از او پیروی کردند رافت و رحمت قرار دادیم؛ و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ گرچه هدفshan جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند؛ از این‌رو ما به کسانی از آنها که ایمان آوردن پاداششان را دادیم؛ و بسیاری از آنها فاسقند!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا عَدُوّي وَعَدُوّكُمْ أُولَيَاءُ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يَخْرُجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسْرِعُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (المتحنة/ ۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید!) شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه داناترم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است!

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (الصف/ ۹)

او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند!

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (التغابن/ ۳)

آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و شما را (در عالم جنین) تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر؛ و سراجام (همه) بسوی اوست.

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (الحاقة/ ۵۱) وَ آن يقین خالص است!

وَالَّذِينَ فِي أُمَوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ (المعارج/ ۲۴) وَ آنها که در اموالشان حق معلومی است...

دَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيْ رَبِّهِ مَآبًا (النَّبَا/ ۳۹) آن روز حق است؛ هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند!

وَأَذَّتْ لِرَبِّهَا وَحُقُّتْ (الانشقاق/ ۲) وَ تسلیم فرمان پروردگارش شود - و سزاوار است چنین باشد-

وَأَذَّتْ لِرَبِّهَا وَحُقُّتْ (الانشقاق/ ۵) وَ تسلیم فرمان پروردگارش گردد - و شایسته است که چنین باشد-

إِلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ (العصر/ ۳)

مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند!

بطل (بطلان) در کلام الله

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَةُ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَمَّلَهُ كَمَّلَ

صَفْوَانِ غَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَأَبْلَ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (البقرة/ ۲۶۴)

ای کسانی که ايمان آورده‌اید! بخششهاي خود را با منت و آزار، باطل نسازيد! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخيز، ايمان نمی‌آورده؛ (كار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهاي در آن افشارنده شود؛) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالي از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاري که انجام داده‌اند، چيزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

فَوْقَ الْحَقِّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(الأعراف/١١٨) (در اين هنگام)، حق آشکار شد؛ و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت.
أوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آباؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفْتَهَلُكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطَلُونَ(الأعراف/١٧٣) (يا بگويد: «پدرانمان پيش از ما مشرك بودند، ما هم فرزندانی بعد از آنها بودیم؛ و چاره‌ای جز پیروی از آنان نداشتیم؛» آیا ما را به آنچه باطل گرايان انجام دادند مجازات می‌کنی؟!»)

إِلَيْهِ الْحَقُّ وَيَبْطِلُ الْبَاطِلُ وَلَا كَرَهُ الْمُجْرِمُونَ(الأنفال/٨)

تا حق را تشبيت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراحت داشته باشند.

فَلَمَّا أَلْقَوُا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السُّخْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَيَصْلُحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ(يونس/٨١)

هنگامي که افکنند، موسى گفت: «آنچه شما آوردید، سحر است؛ که خداوند بزودی آن را باطل می‌کند؛ چرا که خداوند (هرگز) عمل مفسدان را اصلاح نمی‌کند!

وَمَا كُنْتَ تَتَنَلُّ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُلْهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطَلُونَ(العنکبوت/٤٨)

تو هرگز پيش از اين كتابي نمي خواندي، و با دست خود چيزی نمی‌نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذيب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند!

وَلَقَدْ ضَرَبَنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتُهُمْ بِأَيَّهٖ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطَلُونَ(الروم/٥٨)

ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثال و مطلبی بیان کردیم؛ و اگر آیه‌ای برای آنان بیاوری، کافران می‌گویند: «شما اهل باطلید (و اينها سحر و جادو است)!»

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِي بِأَيَّهٖ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَحَسِيرٌ هُنَالِكَ الْمُبْطَلُونَ(غافر/٧٨)

ما پيش از تو رسولاني فرستاديم؛ سرگذشت گروهي از آنان را برای تو بازگفته، و گروهي را برای تو بازگو نکرده‌ایم؛ و هیچ پیامبری حق نداشت معجزه‌ای جز بفرمان خدا بیاورد و هنگامي که فرمان خداوند (برای مجازات آنها) صادر شود، بحق داوری خواهد شد؛ و آنجا اهل باطل زيان خواهند کردا

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُوْمٌئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطَلُونَ(الجاثیه/٢٧)

مالکيت و حاكمیت آسمانها و زمین برای خدادست؛ و آن روز که قیامت برپا شود اهل باطل زيان می‌بینند!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ(محمد/٣٣)

ای کسانی که ايمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید رسول (خدا) را، و اعمال خود را باطل نسازيد!

باطل در کلام الله

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ(البقره/٤٢)

و حق را با باطل نیامیزیدا و حقیقت را با اینکه می‌دانید کتمان نکنید!

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوْا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْأَثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ(البقره/١٨٨)

و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید! و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضاط ندهید، در حالی که می دانید (این کار، گناه است)!

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَنْكِثُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران/۷۱)

ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می زمیزید و) مشتبه می کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده می دارید در حالی که می دانید؟!

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيلَمًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَنْفَكِّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقَنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران/۱۹۱)

همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می اندیشنند؛ (و می گویند): بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزه‌ی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار! یا ایها الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أُمُوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (النساء/۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید مگر اینکه تجاری با رضایت شما انجام گیرد. و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است.

وَأَخْذِهِمُ الرَّبِّنَا وَقَدْ نَهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أُمُوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْنَدُنَا لِكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (النساء/۱۶۱)

و (همچنین) بخاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی شده بودند؛ و خوردن اموال مردم باطل؛ و برای کافران آنها، عذاب دردنگی آماده کردند.

إِنَّ هُؤُلَاءِ مُتَبَرِّرُ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الأعراف/۱۳۹)

اینها (را که می بینید)، سرانجام کارشان نابودی است؛ و آنچه انجام می دهند، باطل (و بیهوده) است.

لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (الأنفال/۸)

تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراحت داشته باشند.

یا ایها الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرَّهَبَانِ لَيَأْكُلُونَ أُمُوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (التوبه/۳۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بسیاری از دانشمندان (اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را باطل می خورند، و (آنان را) از راه خدا بازمی دارند! و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا اتفاق نمی کنند، به مجازات دردنگی بشارت ده!

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبْطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (هود/۱۶)

(ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می رود؛ و آنچه را عمل می کردند، باطل و بی اثر می شود!

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أُودِيَّةٍ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَأْبِياً وَمِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يُنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (الرعد/۱۷)

خداؤند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره‌ها)، برای به دست آوردن زینت آلات یا وسائل زندگی، آتش روی آن روشن می کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می آید - خداوند، حق و باطل را چنین مثل می زند! - اما کفها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می ماند؛ خداوند اینچنین مثل می زند!

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَرْوَاحًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ(النحل/٧٢)

خداؤند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوهایی به وجود آورد؛ و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می‌آورند، و نعمت خدا را انکار می‌کنند؟!

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ رَهْوًا(الإسراء/٨١)

و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقینا باطل نابود شدنی است!»

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيَدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَأَنْهَدُوا آيَاتِي وَمَا أَنْذِرُوا هُنُّوا(الکهف/٥٦)

ما پیامبران را، جز بعنوان بشارت دهنده و انذار کننده، نمی‌فرستیم؛ اما کافران همواره مجادله به باطل می‌کنند، تا (به گمان خود)، حق را بوسیله آن از میان بردارند! و آیات ما، و مجازاتهای را که به آنان و عده داده شده است، به باد مسخره گرفتند!

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ(الأنبیاء/١٨)

بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوییم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محظوظ نابود می‌شود! اما وای بر شما از توصیفی که (درباره خدا و هدف آفرینش) می‌کنید!

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ(الحج/٦٢)

این بخاطر آن است که خداوند حق است؛ و آنچه را غیر از او می‌خوانند باطل است؛ و خداوند بلند مقام و بزرگ است!

فُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ(العنکبوت/٥٢)

بگو: «همین بس که خدا میان من و شما گواه است، آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند؛ و کسانی که به باطل ایمان آورند و به خدا کافر شدند زیانکاران واقعی هستند!

أَوْلَمْ يَرَوَا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَحَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفِبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ(العنکبوت/٦٧)

آیا ندیدند که ما حرم امنی (برای آنها) قرار دادیم در حالی که مردم را در اطراف آنان (در بیرون این حرم) می‌ربایند؟! آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را کفران می‌کنند؟!

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ(لقمان/٣٠)

اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است!

فُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يَبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يَعِدُ(سبأ/٤٩)

بگو: «حق آمد! و باطل (کاری از آن ساخته نیست و) نمی‌تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدیدکننده آن!»

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا تَبْيَهُمَا بِاطْلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ(ص/٢٧)

ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست بیهوده نیافریدیم؛ این گمان کافران است؛ وای بر کافران از آتش (دوزخ)! کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمٌ نُوحٌ وَالْأَخْرَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادُوا بِالْبَاطِلِ لِيَدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخْذَتْهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابٌ(غافر/٥)

پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از ایشان بودند (پیامبرانشان را) تکذیب کردند؛ و هر امته در پی آن بود که توطئه کند و پیامبرش را بگیرد (و آزار دهد)، و برای محظوظ حق به مجادله باطل دست زدند؛ اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم)؛ ببین که مجازات من چگونه بود!

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ(فصلت/٤٢)

که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است!

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يُخْتِمُ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيَحِقُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصَّدُورِ(شوری ۲۴)

آیا می گویند: «او بر خدا دروغ بسته است»؟! در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد (و اگر خلاف بگوئی قدرت اظهار این آیات را از تو می گیرد) و باطل را محو می کند و حق را بفرمانش پابرجا می سازد، چرا که او از آنچه درون سینه هاست آگاه است.

ذِلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَتَبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا أَتَبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذِلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أُمَالَهُمْ(محمد/۳)
این بخار آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود تبعیت نمودند؛
این گونه خداوند برای مردم مثلهای (زندگی) آنان را بیان می کند!

مقام در کلام الله

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمَّا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامٍ إِبْرَاهِيمَ مُصَلَّى وَعَيْدَتْنَا إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكْعَ السُّجُودِ(البقرة/۱۲۵)

و (به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم! و (برای تجدید خاطره)، از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید! و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: «خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید!»

فِيهِ آیاتٌ بَيْنَاتٌ مَقَامٌ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلَهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌ عَنِ الْعَالَمِينَ(آل عمران/۹۷)

در آن، نشانه های روش، (از جمله) مقام ابراهیم است؛ و هر کس داخل آن [= خانه خدا] شود؛ در امان خواهد بود، و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است.

فَإِنْ عَثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحْقَاقًا إِنَّمَا فَآخِرَنِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحْقَاقَ عَلَيْهِمُ الْأُولَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتِنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمْنَ الظَّالِمِينَ(المائدہ/۱۰۷)

و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده اند (و حق را کتمان کرده اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میت، اولی هستند، به جای آنها قرار می گیرند، و به خدا سوگند یاد می کنند که: «گواهی ما، از گواهی آن دو، به حق نزدیکتر است! و ما تجاوزی نکرده ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود!»

وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأً نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبِيرٌ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَدْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكِّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرُكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَّةٌ ثُمَّ افْضُوا إِلَيْهِ وَلَا تُنْظِرُوهُنَّ(یونس/۷۱)

سرگذشت نوح را بر آنها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است، (هر کار از دستان ساخته است بکنید). من بر خدا توکل کرده ام! فکر خود، و قدرت معبودهایتان را جمع کنید؛ سپس هیچ بر شما پوشیده نماند؛ (تمام جواب کارتان را بنگرید؛) سپس به حیات من پایان دهید، و (لحظه ای) مهلتم ندهید! (اما توانایی ندارید!)

وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ(الابراهیم/۱۴)

و شما را بعد از آنان در زمین سکوت خواهیم داد، این (موقفيت)، برای کسی است که از مقام (عدالت) من برتسد؛ و از عذاب (من) بیمناک باشد!»

وَمِنَ الْلَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يُبَعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا(الإسراء/۷۹)

و پاسی از شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نماز) بخوان! این یک وظیفه اضافی برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور سنايش برانگيرد!

وإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيَا (مریم/۷۳)

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود، کافران به مؤمنان می گویند: «کدام یک از دو گروه [= ما و شما] جایگاهش بهتر، و جلسات انس و مشورت ش زیباتر، و بخشش او بيشتر است؟»!

وَلَهُمْ مَقَامٌ مِنْ خَدِيدٍ (الحج/۲۱) و برای آنان گرزهای از آهن (سوزان) است.

إِنَّهَا سَاعَةٌ مُسْتَقْرَأً وَمَقَاماً (الفرقان/۶۶) مسلما آن (جهنم)، بد جايگاه و بد محل اقامتي است!»

خالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقْرَأً وَمَقَاماً (الفرقان/۷۶) در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ چه قرارگاه و محل اقامت خوبی! وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (الشعراء/۵۸) و از گنجها و قصرهای مجل!

قَالَ عَفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا أَتِيكِ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (النمل/۳۹)

عفریتی از جن گفت: «من آن را نزد تو می آورم پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امینم!» وإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يُثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارْجَعُوهَا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيُّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يَرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (الأحزاب/۱۳)

و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می خواستند و می گفتند: «خانه‌های ما بی حفاظ است!»، در حالی که بی حفاظ نبود؛ آنها فقط می خواستند (از جنگ) فرار کنند.

الَّذِي أَخْلَنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمْسَنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمْسَنَا فِيهَا لَعْوبٌ (فاتحه/۳۵)

همان کسی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آن رنجی به ما می رسد و نه سستی و واماندگی!

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (الصفات/۱۶۴) و هیچ یک از ما نیست جز آنکه مقام معلومی دارد؛

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (الدخان/۲۶) و زراعتها و قصرهای زیبا و گرانقیمت،

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (الدخان/۵۱) (ولی) پرهیزگاران در جايگاه امنی قرار دارند،

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتِنَ (الرحمن/۴۶) و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باع بهشتی است!

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوْى (النازعات/۴۰) و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد،

تعريف حق در دانش نامه ويکي پديا

معنای لغوی حق

حق در کتاب‌های لغوی به «ثبت» معنا شده است و وقتی گفته می‌شود فلان چیز حق است یعنی ثابت است. ولی معانی اصطلاحی متفاوتی دارد. — مطابق با واقع

مثلًا در معرفت شناسی، حق به معنای مطابق با واقع است. وقتی یک جمله یا یک عقیده و یا یک دین را حق می‌دانیم، یعنی آن عقیده و یا... مطابق با واقع می‌باشد و کاذب نیست. در این جا باطل نیز به معنای کاذب می‌باشد.

— در نظر گرفتن امتیاز یا نصیبی برای کسی

یک معنای دیگر حق، امتیاز یا نصیبی است که برای کسی در نظر گرفته شده است. که شهید بهشتی از آن به حق بایدی تعییر می‌کند در حالی که در سایر معانی حق استی است. این معنای اصطلاحی در علم حقوق کاربرد بیشتری دارد و تکلیف در مقابل آن معنا پیدا می‌کند.

مؤلفه‌های تحصیل حق : وقتی کسی حقی داشته باشد، در تحصیل دقیق آن می‌توان دو مؤلفه را مشاهده کرد.

۱- صاحب حق، ۲- مورد حق [۴] به عنوان مثال؛ وقتی پدر حق ولایت بر فرزند دارد، پدر صاحب حق است و مورد حق، ولایت و سرپرستی است.

بسیاری از متفکران معتقدند که هرجا حقی هست، مؤلفه دیگری نیز می‌توان یافت و آن فرد دیگری است که حق علیه اوست و برای او تکلیفی ایجاد می‌کند که در مثال ما همان فرزند است که در مقابل حق ولایت پدر، وظایفی بر عهده دارد. به عبارت دیگر این صاحب‌نظران همیشه در مقابل هر حقی یک تکلیف نیز تصویر می‌کنند.

رابطه حق و تکلیف

و به نظر متفکران حق و تکلیف رابطه تلازمی دارند که هر جا حق باشد حتماً تکلیف هم خواهد بود و بالعکس حق و تکلیف از هم جدا نمی‌شوند. ولی این که در تمام موارد وجود حق، این قاعده را بپذیریم، خود مبتنی بر این است که تکالیف سلبی را نیز تکلیف بدانیم.

رابطه حقیه رابطه‌ای که بین صاحب حق و مورد حق وجود دارد رابطه حقیه نامیده می‌شود.

صور مختلف رابطه حقیه

این رابطه صورت‌های مختلفی دارد که در برخی موارد آن به راحتی می‌توان کس دیگری را مکلف دانست، مثل حق شوهر بر زن یا حق زن بر شوهر و یا حقوق متقابل پدر و فرزند و حق همسایه‌ها بر هم و... ولی در برخی از موارد، فرد خاصی، مکلف نیست، مثلاً حق برابری استفاده از مواهب طبیعت، حق آزادی، و... که در این موارد هیچ فرد خاصی، وظیفه‌ای ندارد ولی تمامی انسانها یک تکلیف سلبی بر عهده دارند و آن این که مانع استفاده از حقوق دیگران نشوند.

اگر ما این تکالیف سلبی را نیز تکلیف بدانیم، آن گاه در مقابل حق، همیشه تکلیف خواهد بود. ولی توجه به این نکته نیز لازم است که این رابطه تلازمی حق و تکلیف در برخی حقوق متقابل معنا پیدا می‌کند، نه در همه حقوقی که انسانها دارند، چرا که مواردی وجود دارند که حق هست ولی کسی تکلیفی وجود ندارد مثل حق ابراء ذمہ فرد بدھکار، که شخص طلبکار می‌تواند حتی بدون اطلاع دیگران طلب خود را ببخشد و روشن است که در این صورت تکلیفی برای کسب متصور نیست و یا حق عفو در مورد کسی که از دیگری شکایت دارد و یا....

حق در مقابل حق

اما اینکه در مقابل حق حق وجود دارد قاعده‌ای کلی نیست و نمی‌توان گفت هر جا کسی حقی دارد، دیگران هم در مقابل او حقی دارند. هر چند در بسیاری از موارد همین گونه است. مثلاً همسایگان بر هم حقوق متقابلی دارند. حکومت بر مردم حقی دارد و مردم نیز بر حکومت حقی. اما در غیر از حقوق متقابل، شاید نتوان این ادعا را ثابت کرد.

حقوق مخلوقات بر خداوند

آیا در مقابل حقوق خداوند بر مخلوقات، مخلوقات هم حقی بر خداوند دارند؟ و آیا در برابر حقوقی که حیوانات بر انسان‌ها دارند می‌توان در مقابل حقی هم برای انسان‌ها در نظر گرفت؟

اگر بخواهیم به این پرسش‌ها پاسخ مثبتی بدھیم، باید به نوعی در مفهوم حق توسعه بدھیم، و اختیار و امکان استفاده انسان از حیوانات را هم حق بنامیم یا این که تأمین روزی انسان‌ها را حق آنها بر خداوند بدانیم. که البته این گونه استفاده کردن از کلمات، خروج از اصطلاح فنی و عملی است. و عموماً دانشمندان هر رشته‌ای در کاربرد کلمات در معنای خود، دقیق عمل می‌کنند.

تکلیف در برابر حق

پس حق در بحث ما نوعی امتیاز و اختیار است ولی تکلیف وظیفه‌ای است که بر عهده کسی می‌باشد. و عموماً در مقابل هر حقی، تکلیفی نیز وجود دارد. به عنوان حقوق متقابل نیز همیشه در مقابل حق، حق دیگری می‌توان یافت. به خصوص در میان انسان‌ها هیچ انسانی نیست که فقط حق داشته باشد و یا فقط تکلیف بلکه هر انسانی هم محق است و هم مکلف.

تعریف حق در دانشنامه آزاد ویکی پدیا (۲)

حق (جمع: حقوق) واژه‌ای است که در معانی راست و درست و همچنین در معنی «آنچه فرد یا پدیده‌ای سزاواری آن را دارد» به کار می‌رود. حق، همچنین در زبان‌های شرقی، اصطلاحاً به عنوان یکی، از نامهای خدا به کار می‌رود.

در دین‌های گوناگون واژه حق در معنی آنچه پیروان آن دین یا فرقه به عنوان حقیقت مطلق و درستی محض در نظر مم، گیرند استفاده می‌شود، همچنان د، اسلام کلمه حق، از نامهای نیکوی خداوند است.

در دین بودا، به کسانی که از چرخه بازگشایی رهایی یافته‌اند حق یافته (تتاگته) گفته می‌شود.

۱ واژه‌شناسی، ۲ حق در معنی سزاواری حق

حقوق: ۱- جمع حق، ۲- کارمزد ۳- مجموعه قوانین، قواعد و رسوم لازم الاجرایی که به منظور استقرار نظم در مشتقات جواعمن انسانی، وضع یا شناخته شده است.

مُحَقَّقٌ: فرد سزاوار

استحقاق: شایستگی سزاواری چیزی را داشتن پا یافتن.

مُستَحْقِق: فردی که شاپرستگی دریافت حقی را دارد.

حقیقت: آنچه به راستی وجود دارد یا رخ داده یا می‌دهد.

حقایق: جمع حقیقت

حقانیت: بر حق بودن

تحقیق: به حقیقت پیوستن، به راستی رخ دادن

احقاق: دست یافتن به حق و حقوق

حق در معنی سزاواری انواع عام

حق آزادی اندیشه یا آزادی فکری اصل ۲۳، حق آزادی بیان اصل ۲۴، حق آزادی پسازبیان، حق آزادی اجتماعات اصل ۲۷، حق آزادی انتخاب شغل اصل ۲۸، حق آزادی مطبوعات یا آزادی رسانه اصل ۲۴، حق آزادی خواندن، حق آزادی ادیان حق آزادی مدنی، حق آزادی سیاسی، حق آزادی اقتصادی، حق آزادی مذهب، حق آزادی انجمن حق آزادی منفی حق اختراع: حق اختراع حقی است که مختروع و سازنده اثر اختراعی در اثر ثبت اختراع و به صورت انحصاری و موقت و مشروط به رعایت تکالیف مقرر در قوانین مربوط در جهت استعمال، انتقال، فروش، عرضه، واردات و اعطای مجوز به هر داری، به دست مرآور د.

حق امتیاز، حق اختراع: (یتنت) حق انحصاری است که در قبال اختراع ثبت شده به مختارع داده می‌شود.

حق انتخاب وکیل اصل ۳۵، حقوق شر، حق پردازی اصل ۱۹، حق ب Roxورداری از تأمین اجتماعی اصل ۲۹

حق تکثیر :کپی رایت مجموعه‌ای از حقوق انحصاری است که به ناشر یا پدیدآورندهٔ یک اثر اصل و منحصر به فرد تعلق ممگن دارد حقیقت آن قبلاً نشان داده شده است از آن شاید این اثرا برای انتشار در میان افراد دیگر محدود شود

می کیرد و حقوقی از قبیل شر، بکثیر و الکووبرداری از اتر را شامل می سود

حق مالکیت: هر کسی از حق مالکیت به تنها ی و بیز در شرایط با دیگران برخوردار است

أنواع حاصل

حق الله : یین‌های مذهبی که گفته می‌شود وظایفی است که خدا سفارش کرده‌است، مانند نماز و روزه.

حق آب: در قانون آب، به حقوق هر فرد برای استفاده از منابع آب اطلاق می‌گردد. بطور کلی حق آب عبارتست از: سهم شروع و مقرر روستا، مزرعه، باغ، خانه از آب رود، چشمه، قنات، آب‌های زیرزمینی و یا چاه در ساعت و به اندازه معلوم

حقابه

حق آب و گل: صاحب امتیاز بودن به دلیل سکونت دیرینه در جایی.

حق آموزش: حق آموزش شامل مسؤولیت فراهم آوری آموزش مقدماتی برای افرادیست که آموزش ابتدایی را نگذرانده‌اند

حق انتفاع: حقی که به موجب آن شخص می‌تواند از ملک غیر بهره‌مند شود.

حق انتخاب مسکن و محل اقامت اصل ۳۱ و ۳۲

حق آزادی حرکت

حق الارض: حقی که بمالک زمین دهنده برای کشت یا چرانیدن مواشی یا مرور و امثال آن.

حق البوق: ۱- رشوه، انعام ۲- باج.

حق امتناع زوجه: زن می‌تواند تا مهریه او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند، مشروط بر

اینکه مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود

حق تابعیت اصل ۴۱

حق التدریس، حق التعلیم: پاداشی که به آموزگار دهنده برای درس گفتن.

حق التولیه: مستمری که متولی موقوفه‌ای از درآمد آن برداشت می‌کند.

حق الشبت: آنچه به دفترداران و غیره بپردازند برای ثبت قراردادی یا عقدی و جز آن.

حق حبس: اختیاری برای هر یک از طرفین قرارداد است که بر اساس آن حق دارند اجرای تعهد خود را موكول به اجرای

تعهد دیگری کنند

حق حساب: رشوه، باج

حق دادخواهی ال ۳۴

حق دینی: حقی است برانجام عمل یا ترک عملی

حق ذهنی: حقی است که متعلق به یک شخص یا بخشی از یک اجتماع است. یعنی اختیاری یا اختیاراتی که به آنها داده

شده تا بعضی فعالیت‌ها را انجام دهند

حق ریشه: در حقوق ایران هنگامی که کشاورز ریشه کشت خود را با اجازه مالک در زمین ایجاد کند، ریشه موجود در

زمین متعلق به کشاورز است حتی بعداز پایان یافتن عقد **مزارعه**.

حق رأی: داشتن اجازه نظر دادن در انتخابات

حق السکوت: خموشانه، پولی که کسی برای فاش نکردن سری از دیگری بگیرد.

حق الشرب: حق دریافت مقدار معینی آب است که به کشاورزان فروخته می‌شود.

حق شرط: در حقوق بین‌الملل به معنای خودداری از اعمال بخشی از مقررات یک معاهده توسط یکی از طرفهای آن

معاهده است

حق شهرت: یک حق عمومی در مالکیت فکری است و به حق ذاتی هر انسان در کنترل استفاده تجاری از هویتش گفته می‌شود

حق شفعه: شریک می‌تواند مبلغی را که شخص سوم به شریک خود داده را به وی بدهد و سهم و حق وی را تملک کند

حق عینی: حق عینی در این معنی، سلطه‌ای است که شخص معین نسبت به یک شئ معین مادی دارد و می‌تواند آن را مستقیم و بدون واسطه اجرا کند. دارنده، به موجب این حق می‌تواند در حدود قانون از آن شئ استفاده نماید

حق العبور: پولی که برای دریافت اجازه عبور یا ترازیت کالا از جایی بدهند.

حق العمل حق العمل کار: کارمزد، پولی که بابت فروش کالایی از صاحب کالا دریافت کنند یا بابت انجام سفارشی از سفارش دهنده بگیرند.

حق فني: مبلغی است که در ازای تحويل هر نسخه به بیمار در ایران از مردم دریافت می‌گردد.

حق القدم: پامزد، پولی که برای عیادت و معاینه بیمار به پزشک داده می‌شود.

حق قسم: یکی از حقوق مشترک زن و شوهر در هنگام ازدواج در اسلام است.

حق مؤلف: یکی از انواع مالکیت فکری است که به حقوق مادی و معنوی پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری گفته می‌شود.

حق التأليف

حق المرتع: حقی که چوپانان و چوبداران به صاحبان مراتع و چراگاهها دهنده برای چرانیدن دامهای خویش در آن.

حق مصونیت قانونی اصل ۲۲

حق الناس: حقوق مردم، آنچه که حق انسان است و باید رعایت شود اعم از جان و مال و ناموس و شرف و آبرو.

حق الوکالت: پولی که وکیل دادگستری برای کاری که انجام می‌دهد از موکل خود می‌گیرد.

حق و تو: حق و تو حقی است که در یک نظام رای‌گیری بهوسیله آن می‌توان نظر مخالف یک یا چند رای‌دهنده، فارغ از نتیجه شمارش آراء، را ملغی کرد.

بررسی کلمه جایگاه در لغت‌نامه دهخدا

جایگاه) . اِمرکب) مکان استقرار. (بهار عجم) (آندراج) . مکان . مسکن . خانه . مقام . منزل . هر محلی که در آنجا چیزی ثابت شود. محلی که شامل چیزی باشد. (ناظم الاطباء). جایگه . جای . محل . جا. مَقْرَرٌ . حَيْزٌ . مَوْضِعٌ . مَوْطِنٌ . مَوْقِعٌ . مَعْانٌ . مَعْدِنٌ . (از تفلیسی) . مَسْكُنٌ . (ربنجنی) . ضِناه . (صراح اللّغة) . رُلْفی . ضِنْیٌ . یقال : هوفری ضنی صدق . (از منتهی الارب) . مَرْكَنٌ :

ابله و فرزانه را فرجام خاک جایگاه هر دو اندر یک معماک . رودکی.

تیزهش تا نیازماید بخت بچنین جایگاه نگراید.

اخترنند آسمانشان جایگاه هفت تابنده دوان در دو و دا.

هم آنجایگاه ، خانی بود، کاروانگاهی بزرگ .

چوخراد برزین شنید این سخن بیامد بدانجایگاه کهن.

بگرد اندرش باغ و میدان و کاخ برآورده شد جایگاهی فراخ.

نیابد بدو نیز اندیشه راه که او برتراز نام و از جایگاه.

همیشه خرم و آباد باد ترکستان که قبله شمنان است و جایگاه بتان. بهرامی.

بعدهای جایگاه چه چیزند. (التفهیم) .

چه گفت مرا جایگاه بر فلک است بمعدنی که همی زیر من رود کیوان. فرخی.

اندر پناه خویش مرا جایگاه ده کایزد نگاهدار تو باد و پناه تو. فرخی.

بجایگاهی کز روزگار آدم باز بر آن زمین ننشست و نرفت جز کافر. فرخی.

درین تن سه قوه است: یکی خرد و سخن و جایگاهش سر بمشارکت دل و دیگر خشم . جایگاهش دل و سه دیگر آرزو و

جایگاهش جگر. (تاریخ بیهقی)، فیلسوفان هستند... که نهی کنند از کارهای سخت زشت و جایگاه چون خالی شود خود

آن کار بکنند. (تاریخ بیهقی). بر سرسرای بباید گذشت ... تا آنگاه که بجایگاه وزیر و حاجب بزرگ رسیدندی . (تاریخ

بیهقی) . و حدیث این امام آورده آید سخت مسبع به جایگاه خویش . (تاریخ بیهقی) .

نه در بهشت خلد شود کافر کان جایگاه مُؤمن میمون است. ناصرخسرو.

آنجایگاه بهر ترا ساختند جای ورنه کدام جای که از جای برترند. ناصرخسرو.

باد را گفت (سلیمان) مرا بجایگاهی فرود آر که خوشترو معتمد تر باشد و هواء سبک او را بسیستان فرود آورد. (تاریخ سیستان). برخاستند و بکوه دماوند آمدند با فرزندان خویش و آنجا قرار گرفتند و شهرها و جایگاه خوب ساختند. (قصص الانبیاء). و علاج کفتکی لب اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است. ذخیرهٔ خوارزمشاهی. در جمله علاج این علت علاج بواسیر است چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید. (ذخیرهٔ خوارزمشاهی). و در اعمال عراق و بابل چند جایگاه ساختست و همه را بنام خویش بازخوانده. (فارسنامهٔ ابنالبلخی ص ۴۰۰) عرب جمع شدند بجایگاهی که آنرا ذوقار گویند. (فارسنامهٔ ابنالبلخی ص ۱۵۰) و آن جایگاه «مهرویان» مردم زیون باشند. (فارسنامهٔ ابنالبلخی ص ۱۵۰) و از پسران ضحاک هیچ جایگاه ذکر نیافته اند. (مجمل التواریخ والقصص). و ابوبکر به عمان ... و تهماء و هر جایگاه سپاه فرستاد. (مجمل التواریخ والقصص).

بخ بخ آن بختی که کتف رسول جایگاه زمام او زید. خاقانی.
یکچندی آنجایگاه ببود. (کلیله و دمنه).

بیشتر اوقات و معظم سال این جایگاه مقام میفرمود. (ترجمهٔ تاریخ یمینی ص ۵) سلطان از آن جایگاه بقلعهٔ آس رفت.
(ترجمهٔ تاریخ یمینی ص ۴۱۵).

باز کردم نظر بعادت خویش دیدم آن جایگاه را پس و پیش. نظامی.
چو آتش فروگشت ز آن جایگاه روان کرد سوی سلیمان سپاه. نظامی (از آندراج).
گفت چیزی سر دمی گردد براه هین بدو تا در رسی آنجایگاه. عطار.
بمشقت بسیار از آن جایگاه خلاص یافت. (گلستان). طفل بنادانی خواهد که بدان جایگاه رود. (گلستان).
میان دو لشکر چو یکروز راه بماند بزن خیمه درجایگاه. سعدی (بوستان).
ذکر او بجایگاه خود خواهد آمد. (تذکرهٔ دولتشاه).
در آفتاب نگردم که سایه پروردم بپای سرو روان است جایگاه مرا. علی قلی بیک خراسانی (از آندراج).
-امثال :

هر کس را جایگاهی است .
هر سخن را جایگاهی است. (قرئالعیون).
||منزلت . مرتبه . مقام . مکانت . پایه . مقدار. رتبت . مرتبت . منصب . پایگاه . قدر. میزان :
نبیرهٔ فریدون و پیوند شاه که هم تاج دارند و هم جایگاه. فردوسی.
بدو گفت بهرام کاین بد هنر بجوید همی جایگاه پدر. فردوسی.
بسی رنج برد اندر آن جایگاه ز بهر بزرگی و تخت و کلاه. فردوسی.
بجایگاهی کانجا ملوک روی نهنند همی نهم من و یاران من بخدمت پای. فرخی.
ز آب گنگ چه گوییم که چند فرسنگست بسومنات بدانجایگاه زلت و شر. فرخی.
ما [مسعود] بدل خویش حاجب فاضل عم آلتونتاش را بدان جایگاه یابیم که پدر ما امیر ماضی بود. (تاریخ بیهقی). وی را شناخته بودم اما ندانستم که تا این جایگاه است. (تاریخ بیهقی ص ۳۸۰) خوارزمشاه مردی بس بخرد و محتمش و خویشن دار است و کس را زهره نباشد که پیش وی غوغا کند، تابدانجایگاه که سالاری چون قاید باید بخطا کشته شود .
(تاریخ بیهقی ص ۴۵۱) این سال خشک بود زمستان بدين جایگاه کشید که قریب بیست روز از بهمن ماه گذشته بود که بنیشابور یک برف کرده بود چهار انگشت . (تاریخ بیهقی ص ۴۵۱) این مقدار بدان یاد کرده شد تا بدانی که مرتبت این عطا [نیکوروئی] و خلعت ایزد تعالی تا بچه جایگاه است . (نوروزنامه) .
گفت ز خود فانی مطلق بیاش
تا بررسی زود بدين جایگاه. عطار.

برفق از چنان سهمگین جایگاه رسانید دهرش بدان پایگاه. سعدی.
 | افرصت . مجال . وقت : اگر سستی آرید یک تن بجنگ نماند مرا جایگاه درنگ. فردوسی.
 قاضی صاعد گفت سلطان چندان عدل ... ارزانی داشت که هیچکس را جایگاه سخن نیست . (تاریخ بیهقی) .
 چو در دشمنی جائی افتدت رای در آن دشمنی دوستی را بپایی. چنان بر سوی دوستی نیز راه
 که مر دشمنی را بود جایگاه. اسدی (گرشاسب نامه).
 | | اعوض . بدل : و این آتشخانه را که داریم و خورشید را که بدان داریم که گوئیم این را پرستیم اما بجایگاه آن
 داریم که شما محراب دارید، بجایگاه باز گفته آید. (تاریخ سیستان). آبی را بپزند و میان او پاک کنند و بجایگاه دانه ،
 عسل اندر کنند. (ذخیره خوارزمشاهی) . | | حوزه . محل . منطقه . جای مطلق . خطه . ناحیه :
 اگر من همی نیک مانم بشاه ترا دادم این بیشه و جایگاه. فردوسی.
 این جایگاه نتوان تزویر شعر کردن افسوس کرد نتوان بر شیر مرغزاری. منوچهری.
 ز هر شهری از هر جایگاهی همی آید بدرگاهش سپاهی. ویس و رامین).
 موقعیت . وضعیت . وضع. حال : کار بدانجایگاه رسید که منوچهر از امیر مسعود عهدی و سوگندی خواست . (تاریخ
 بیهقی ص . (۱۳۰ و اکنون کار بدين جایگاه رسید و بقلعه کوه تیز میباشد... صواب آن است که عزیزاً مکرمًا بدان قلعه
 مقیم میباشد. (تاریخ بیهقی) .
 بجایگاه ؛ بر جایگاه . مناسب . شایسته . بموقع. بجا : اگر خداوند سلطان بیند این ولایت را بر کالنجار بدارد که بروزگار
 منوچهر کارها همه او راندی ، ترتیبی بجایگاه باشد. (تاریخ بیهقی ص . (۳۴۵ هیچ بد گفتن بجایگاه نیفتاد تا بدان جایگاه
 که گفت [بوسهل زوزنی] از تو نصر سیصد هزار دینار بتوان استد. (تاریخ بیهقی) . و شفیعان را سخن بجایگاه افتاد. (تاریخ
 بیهقی ص . (۱۰۱) جهد کن تا سخن بجایگاه گوئی که سخن نه بر جایگاه اگر چه خوب باشد زشت نماید. (منتخب
 قابوسنامه ص . ۲۹).

خاطرم نیز عذر میخواهد که نه بر جایگاه میگوید. خاقانی.
 -پایدار. باقی . ثابت : و آن دیوار همچنان بر جایگاه است . (مجمل التواریخ). اما ایوب را دفینه بشام اندر روایت کنند به
 دهی که مقام او بود و هنوز بجایگاه است . (مجمل التواریخ) .
 -بناجایگاه ؛ نه بموضع. بی جا. نه بوقت خویش . (یادداشت مؤلف) .

بررسی جایگاه به معنای مقام

۱. منزلت؛ رتبه؛ پایه؛ جایگاه . جای اقامت.
۲. (موسیقی) ترتیب قرار گرفتن فاصله‌های پرده، نیمپرده، و ربع پرده میان نتهای هشتگانه یک گام.
۳. (موسیقی) پرده.
۴. (تصوف) [قدیمی] هریک از مراحل سیروسلوک که عبارتند از توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل، و رضا.
 فرهنگ فارسی عمید
 مترادف و متضاد
۱. پست، درجه، رتبه
۲. جاه، سمت، شان، قدر، مرتبه، مسند، منزلت، منصب، نشیم
۳. اشل، پایه
 برابر فارسی پایگاه، جای گاه دیکشنری

ate, bench, berth, chair, condition, cy _ , dimension, place, job, level, office, position, post, range, rank, station, stature, status, step

مقام لغتنامه دهخدا

مقام [.م] (اخ) سنگی است که حضرت ابراهیم هنگام بنای بیت بر آن ایستاد و گویند سنگی است که چون زوجه اسماعیل سر او را می شست حضرت بالای آن ایستاده بود و این همان سنگ معروفی است که به امر خدا در مسجدالحرام نهاده اند و مردم نزد آن نماز گزارند. (از ...)

مقام لغتنامه دهخدا

مقام [.م] (ع) منزلت . (اقرب الموارد) (محیط المحيط). منزلت . مرتبه . درجه . (از ناظم الاطباء). پایه . رتبه . جایگاه . (یادداشت به خط مرحوم دهخدا) : این فخر جز امین تو را نیست وین مقام کو کرد اختیار ز بهر تو ارتحال . ناصرخسرو.همه را در مقام خویش...

مقام فرهنگ فارسی معین

(م) [ع . [۱ - (امف .) اقامت شده . ۲ - (ا) محل اقامت.

(م) [ع . [۱ - جای ایستادن ، مکان . ۲ - مرتبه ، درجه . ۳ - پایگاه ، منزلت . ۴ - پرده موسیقی.

(اسم) [عربی maqām] ۱. منزلت؛ رتبه؛ پایه؛ جایگاه. ۲. جای اقامت. ۳. (موسیقی) ترتیب قرار گرفتن فاصله‌های پرده، نیمپرده، و ربع پرده میان نتهای هشتگانه یک گام. ۴. (موسیقی) پرده. ۵. (تصوف) [قدیمی] هریک از مراحل سیروسلوک که عبارتند از توبه، ورع، زهد، فقر، صب...

(اسم مصدر) [عربی] [قدیمی moqām] اقامت. (مقام کردن: (مصدر لازم) [قدیمی] اقامت کردن.

۱. پست، درجه، رتبه. ۲. جاه، سمت، شان، قدر، مرتبه، مسند، منزلت، منصب، نشیم. ۳. اشل، پایه

واژگان متراffد و متضاد

۱. جا، جایگاه، کاشانه، ملاو، محل، مسکن، مکان، منزل، موضع، موطن. ۲. آهنگ، پرده، نوا، راه

۲ mode مقام واژه‌های مصوب فرهنگستان موسیقی [نحوه قرار گرفتن اصوات موسیقایی با فواصل گوناگون نسبت به بُن ماِیه

مقام فرهنگ واژه‌های سره پایگاه، جای گاه

مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی

ate, bench, berth, chair, condition, cy _ , dimension, place, job, level, office, position, post, range, rank, station, stature, status, step

مقام دیکشنری فارسی به عربی

برید ، رتبه ، عنوان ، قوام ، کرامه ، محطة ، موقع ، وضع

مقام

فرهنگ واژگان قرآن

محل قیام - محل ایستادن - محل ثبوت و پابرجایی هر چیز (به همین جهت محل اقامت را نیز مقام گفته‌اند .

اعطای مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی investiture

خلع مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی impeachment

در مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی capacity, qua

علامت مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی status symbol

عالی مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی sovereign

تنزیل مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی demotion

دون (مقام)	<u>inferior</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
صاحب مقام	<u>official, officeholder</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
اولین مقام	<u>pride of place</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
قائم مقام	<u>acting, deputy, surrogate, vice-, vicegerent</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
هم مقام	<u>opposite number</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
وارث مقام	<u>successor</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
والا مقام	<u>high-class</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام ارل	<u>earldom</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام استادی	<u>professorship</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام استانداری	<u>governorship</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام اسقفی	<u>episcopate, prelacy</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام اسمی	<u>figurehead</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام اشرافي	<u>peerage</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام اول	<u>lead</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام بارون	<u>baronage</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام بارونت	<u>baronetcy</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام بازرس	<u>inspectorate</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام پاپ	<u>see</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام پدری	<u>paternity</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام تشریفاتی	<u>figurehead</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام خاخام	<u>rabbinate</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام داشتن	<u>occupy, rank</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام دکتری	<u>doctorate</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام دوک	<u>dukedom</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام رفیع	<u>consequence, dignity</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام رهبری	<u>leadership</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام ژنرالی	<u>generalship</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام ستوانی	<u>lieutenancy</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سرپرست	<u>superintendence, superintendency</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سرمهطران	<u>patriarchate</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سزاوار	<u>niche</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سفارت	<u>ambassadorship</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سلطان	<u>sultanate</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سنت	<u>kingship, royalty, scepter</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام شامخ	<u>sainthood</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام شهردار	<u>mayoralty</u> دیکشنری فارسی به انگلیسی

<u>مقام قضات</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>bench</u>
<u>مقام قنصل</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>consulship</u>
<u>مقام کشیشان</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>order</u>
<u>مقام لیدی</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>ladyship</u>
<u>مقام مدیریت</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>directorate</u>
<u>مقام نایت</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>knighthood</u>
<u>مقام وزارت</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>portfolio</u>
عالی مقام , مقام ابراهیم , مقام محمود , مقام طلب , قائم مقام , مقام کردن , اقامت کردن , مقیم شدن , سکنا گزیدن , ساکن شدن , ماندن , اقامت گزیدن ۲	<u>modulation</u> مقام بندri ۲ port authority
مقام گردانی , والا مقام , مقام اسقفی , مقام رفیع , مقام یاشغل , مهنة , مقام رهبانیت , ریاسة الدیر	
جاه و مقام	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>high-ness</u>
خلع مقام کردن	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>impeach, unmake</u>
رسیدن به مقام	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>arrive</u>
رسیدن به مقام (عامیانه)	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>make</u>
رفته (مکان یا مقام)	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>departee</u>
رهسپار (مکان یا مقام)	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>departee</u>
تابع از نظر مقام	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>inferior</u>
داوطلب مقام سلحشوری	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>esquire</u>
دارای مقام قهرمانی	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>titlist</u>
در خور مقام پایین	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>lowly</u>
به زور گرفتن مقام	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>takeover</u>
کهتر (از نظر مقام)	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>inferior</u>
نخست از نظر مقام	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>prime</u>
فرمانبردار از نظر مقام	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>inferior</u>
والا از نظر مقام	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>superordinate</u>
مستغفی (مکان یا مقام)	دیکشنری فارسی به انگلیسی <u>departee</u>
ترجمه و معنی جایگاه در فرهنگ لغت فارسی-عربی	
جایگاه [عامة]	محطة , جایگاه [عامة] محطة , مقعد , منزل , موقع , جایگاه [عامة] مقعد , جایگاه [عامة] منزل
جایگاه [عامة]	موقع , جایگاه [عامة] حُظوة , جایگاه [عامة] مصدقية (مصدقیة) , جایگاه [عامة] منبر , جایگاه [عامة] منصب جایگاه [عامة]
شايسنه [عامة]	موقع , جایگاه گرفت [عامة] تمويع , جایگاه متهم [عامة] موقف المتهم (فى المحكمة)
جایگاه مخصوص [عامة]	شرفه , جایگاه مخصوص [عامة] مقعد الشرف , جایگاه مردمى [عامة] شعبية , جایگاه [عامة] منبر الخطابة , در جایگاه ايستاد [عامة] حل فى مقام
ويژه [عامة]	كشك , جایگاه ويژه [عامة] كشك , جایگاه ويژه [عامة] موقع متميز , جایگاه ايراد سخن

تقسیم بندی مفاهیم عالم به خلق و جعل

اگر از منظر قرآن بررسی کنیم ، خداوند در مورد موضوعات عالم از دو فعل ، جعل و خلق استفاده کرده است ، یعنی در حوزه ای از موجودات ، فعل خلق مصدق دارد و در حوزه ای دیگر از موضوعات ، فعل جعل کاربرد دارد . و قدم اول ما این باید باشد که به تفکیک این ۲ حوزه ، خوب واقف شویم .

فعل خلق در مورد موجودات جماد و نبات و حیوان و کائنات و جسم انسان به کار رفته است ، که قطعی و بدون دخل و تصرف انسانی است ، مانند فرمولهای طبیعی و روابط ریاضی بین پدیده ها و ... (علوم فنی و تجربی و طبیعی) ولی فعل جعل در مورد موضوعاتی است که با احکام ، اوامر الهی و انتخاب ها و اختیار انسان ، سر و کار دارد . و بیشتر در حوزه علوم انسانی است .

فعل جعل کردن هم کار انسانهای است ، هم کار خدا ، خداوند صرفاً حق را جعل می کند و کمال انسانها در این است که به جعلیات الهی تسلیم شوند ، و آنها هم به اختیار خود حق را جعل کنند ، یعنی حکم به حق کنند ، چون حق و درست و بی عیب و نقص است ، ولی انسانهایی که از حق سر باز می زنند ، هر چه باشد باطل است ، یعنی باطل را جعل می کنند .

قابل داروینیسم و نظریه حق (جايگاه يونيک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) در جمادات

شیشه پنبه را می برد ، آهن چوب را می برد ، سیلیس آهن را می برد (چون سختی اش بیشتر است سنگ های آهن بر از آن ساخته می شوند) آیا اینکه آهن چوب را می برد یعنی آهن نسبت به چوب اصلاح است
ماهیت آهن از اول اینگونه خلق شده تا چوب را ببرد .
ماهیت سیلیس از اول اینگونه خلق شده تا آهن را ببرد .
ماهیت شیشه از اول اینگونه بوده که پنبه را ببرد .

ماهیت عنصر آهن یکتا است با مس فرق دارد قابل تبدیل و تغییر به هم نیستند ، یکدفعه ای و از اول این بوده اند .
بقای اصلاح داروینیستها معنی ندارد .

آیا قرار بوده آهن جای پنبه را بگیرد یا سنگ جای آهن را بگیرد یا ...

هر کدام در جایگاهی که در نظام خلقت دارند اصلاح و بهترین اند و هیچ موجودی نمی تواند جای آنها را بگیرد .
اگر گرفت ۲ حالت دارد یا عین آن موجود شده است ، یا خرق عادت و معجزه شده که دومی بسیار به ندرت و به اذن الله واژ طریق ولی امر است . در نتیجه جایگاه ثابت در جمادات ، کاملاً پذیرفته شده است .

تلاشهای دانشمندان برای شکافتن هسته اتم برای اشراف بر آن و یاد گرفتن تغییر ماهیت آن است . که البته همه تلاشها تا کنون ، هیچگاه به تغییر ماهیت اتمی منجر نشده است .

ولی به هر حال به قول هایدگر در مفهوم الشیا جهان مشتاق پرده دری است و می خواهد خود را به عیان و ظاهر و نمایان کند ، تا مورد کشف قرار گیرد ، همین تلاشها باعث می شود ما جایگاههای جدید ، مخلوقات الهی را بهتر کشف و درک کنیم .

نظریه حق و ثابت بودن جمادات در عالم خلق

وقتی ما مشرف به موضوعی هستیم ، که از بالاترین جایگاه به آن نگاه کنیم ، اگر ما قادر باشیم همه مخلوقات هستی را از بالاترین موضع ، یعنی جایگاه خدا بینیم ، دقیقاً همه چیز را در جایگاه ثابت خلقی می بینیم ، ثابت بودن مناطق جغرافیابی نشانه چیست ؟ شما شب می خوابید صبح بلند می شوید ، آیا قاره ها جایه جا شده اند ، هر چی جای خودش است ، دقیقاً ، در جایگاهی یکتا که خالقش برای آن در نظر گرفته است ، ثابت بودن جایگاه های خلقت به معنی نگه داشتن زمان نیست ، حرکت یکی از ویژگیهای موجود زنده است . لذا اگر مثلاً به حرکت صحراهای شنی ، اشاره می کنید یا حرکت واگرای قاره ها از مرکز لو لاوی ^۳ خشکی بزرگ زمین ، یعنی منطقه ای که امروز موسوم به خاور میانه است ، آن حرکتها جایگاهها را تغییر نمی دهد ، قوانین ثابت را تغییر نمی دهد و لذا اشکالی بر این نظریه نیست .

منطق پردازش این نظریه

منطق ما منطق توحیدی است صفر و یک یا حق یا باطل ، یا در آن شرایط خاص درست یا غلط حد وسط و میانه نداریم این نظریه باید بتواند در همه شاخه های علوم و به تبع شاخه های مشاغل قادر باشد ، با این رویکرد ، تعامل را صورت دهد و همه موضوعات را به صورت دو قطبی حق و باطل تفکیک و تقسیم بندی کند . و در اصطلاح فرقان را صورت دهد . از جمله در سیاست ، اقتصاد و ...

لذا کسانی که عادت کرده اند به موضوعات حوزه جعل ، با منطق حد وسط ارسطوی ، بنگرند ، نمی توانند در درک کامل این نظریه موفق باشند .

کسانی که متاثر از علوم فنی و مهندسی ، به منطق فازی (آنالوگ) خو گرفته اند ، نیز با این نظریه ، دچار مشکل می شوند .

کسانی هم که متاثر از فلسفه غرب ، با منطق دیالکتیک هگل ، می خواهند موضوع را به ۳ قسمت تز و آنتی تز و سنتز ، تقسیم کنند نیز قادر به درک کامل این ، نظریه نیستند . لذا مقدمه درک این نظریه ، اصلاح فهم از طریق اصلاح منطق ، است . کسانی که با قرآن مانوس باشند ، به راحتی می توانند ، این نظریه را درک کنند ، چون منطق قرآن ، منطق توحیدی ، حق و باطل است و تقسیم همه موضوعات عالم جعل به دو تایی های است که یکیش باید زده شود .

وقتی ذهن شما قادر شد ، موضوعات عالم جعل را به دو بخش حق و باطل تفکیک کند ، به راحتی می توانید نقش فعل خود را ایفا کنید ، که همان زدن باطل و اقامه حق است . و از بن بست ، منطقهای حد وسط و دیالکتیک و فازی (در موضوعات حوزه اختیار انسان) نجات پیدا می کنید .

نتایجی که این نظریه به تبع دارد

پس از درک کامل مفاهیم جعل و خلق و حوزه نفوذ هر کدام ، بر پایه این نظریه نتیجه می گیریم ، الزاماً باید الله نظام معیشتی نوع انسان را نیز جعل کرده باشد ، خلق صرفاً کار خداست و هیچ انسانی در مسئله خلق قادر نیست (انسان هر چه از ابزار و وسایل می سازد مالکیتش (چه فکری، چه مادی) اول و آخرش و تعیین جایگاهش در کلیت هستی ، از آن خداست لیکن او صرفاً ، منت عینیت بخشیدن به آن را نصیب آن سازنده انسانی کرده است . دلیل این مدعای اعتراض بزرگترین کاشفان و مخترعان جهان است ، که در پایان عمر خود می گفته اند : دانش ما از هستی ، همچون دانه ریگی از اقیانوس است .

داروينيسم و اينكه همه چيز را به سلسله اتفاقات طبیعی ، بدون فاعل هوشمند ارجاع دادن ، باطل است و تبعیتش جهل است .

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأُمْرِ فَاتَّبِعُهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ(الجاثیه/۱۸)

سپس تو را بر شريعت و آيین حق قرار داديم؛ از آن پيروي کن و از هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پيروي مکن! برای درک بهتر اين نظريه می بايست به مراتب فهم ، عقل و کاربست آن ، عقل و قرآن و .. و منطق توحيدی ، اشراف نسبی داشت .

نظريه حق و منطق حد وسط ارسطوي (تابع نرمال)

در عالم خلق ، يعني علوم طبیعی و مهندسی ، منطق فازی حکمفرماست مثلا دمای آب بالاخره یک عددی است بین ۰ تا ۱۰۰ درجه ، سرعت خودرو بالاخره یک عددی است بین ۰ تا مثلا ۱۲۰ کيلومتر در ساعت ، زمانسنج در هر لحظه از شبانه روز بالاخره یک عددی است بین ۰ تا ۲۴ و ... حال معمولا در بین اين اعداد ، یک عدد حد وسط نقطه بهينه اي را تعريف می کند ، مثلا نقطه بهينه برای دمای آب استحمام نه صفر درجه و نه ۱۰۰ درجه ، بلکه حدود ۳۶ درجه است ولی در عالم جعل يعني جهان ذهنیات انسانها که منتج به انتخاب یک انسان می شود ، کاربرد اين نوع منطق اشکال دار می شود ، مثلا اگر برای نمونه منطق حد وسط ارسطوي را به کار ببريم می شود نه هميشه کاملا راست را بگو و نه هميشه کاملا دروغ بلکه حد وسط اينها نه هميشه کاملا درستكار باش و نه هميشه کاملا دزدی کن بلکه حد وسط اينها و ...

نظريه حق (جايگاه ..) و منطق توحيدی حق و باطل

در منطق توحيدی شما حق نداريد دروغ بگويد و باید با دروغگویی مبارزه کنید و راستی را اقامه کنید . شما حق نداريد ، دزدی کنید باید با دزدی مقابله کنید و درستکاري را اقامه کنید . يعني صفر و يك ، در اين بخش هیچ حد وسطی معنی ندارد . مانند مثال راست و دروغ و خير و شر و ... حال سوالی مطرح می شود، اينکه در کليات قبول ولی در جزئيات و مصاديق چطور حق را تشخيص بدھيم ؟ پاسخ: فرض کنيم مثلا در جامعه فعلی ولی امر در غيبيت است يا اکثریت جامعه حاضر به تبعیت از او نمی باشند و باید با سازوکار شورایي و از پايین به بالا ، حق را تشخيص دهند . هميشه نقطه اي هست که اکثریت بشر به آن نقطه راي می دهند و آن گزينه را انتخاب می کنند . اين راي هر چه از نظر طول زمان ، بلندتر و هر چه از نظر وسعت مكان ، وسیعتر باشد به حق نزديکتر است . مثلا در انتخاب بين منافع شخصی و منافع خانوادگی قطعاً دومی به حق نزديکتر است . بين انتخاب منافع خانوادگی و منافع ملي قطعاً دومی به حق نزديکتر است بين انتخاب بين منافع ملي و منافع منطقه اي قطعاً دومی به حق نزديکتر است و بين انتخاب بين منافع منطقه اي و منافع جهانی قطعاً دومی به حق نزديکتر است و در انتخاب بين منافع جهانی امروز با منافع جهانی طويل المدت ، قطعاً دومی به حق نزديکتر است . يعني آن نقطه نزديکترين نقطه به حق است و كل سازوکار اين دستگاه خلقت اينگونه طراحی شده است که انسانها با طی اين فرآيند تصميم گيري ، خود را موسع کرده و قدر جايگاه و مقام انساني خود را در دستگاه خلقت بدانند . اين روش که اکنون بيش از ۱۰۰ سال است ادامه دارد ، مشکلات و مصائب زيادي برای بشر به همراه داشته است

چون بشر در شناخت این نقطه ، ضعف دارد ، الزاماً باید با وحی (در عصر انبیاء) یا ولایت (عصر اولی الامر) کمک و مدد بگیرد و گزینه مربوطه را تعیین کند. گاهی تجربه تاریخی هم دلیل اثبات درستی آن است .

نظریه حق و بررسی مصنوعات بشری

از طرفی با دید از بالا به دستاوردهای بشری ، در می یابیم که بزرگترین دستاوردهای بشری الهام گیری و الگو برداری شده از یک مخلوق طبیعی بوده است، مثلاً هوایپیما ها از روی حرکت پرنده‌گان طراحی و ساخته شده است ، رادار از روی شیوه عمل خفاش طراحی شده و ... یعنی همه داشته هایی هم که بشر فکر می کند مال خودش است ، اولاً روگرفتی از مخلوقات خداوند است ، ثانیاً با ابزار و موادی که او خلق کرده است ، ثالثاً ، قوانین حاکم بر آن ، قوانین ثابت و یکتایی است که خداوند وضع کرده است . لذا *يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (الإنفطار/٦)* ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغور ساخته است؟!

تقابل داروینیسم و نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) در حیوانات
در مورد حیوانات ثابت شده است ، که نقشه کروموزومی میمون منحصر به نوع خودش است و مال انسان هم منحصر به نوع خودش است .

نظریه بقای اصلاح ، و نسبتش با چرخه حیات قابل جمع نیست . مثلاً آیا ، بنا به فرضیه داروین ، تبدیل مورچه به سوسک به موش به گریه به سگ به گوسفند ، تبدیل به موجودی اصلاح شده اند ، آیا حیوان ۲ نسبت به حیوان ۱ بقای اصلاح را رقم زده است . یا اینکه هر موجودی در جای یونیک و انحصاری خودش روزی می خورد . و همه حیوانات در کنار هم چرخه حیات را تشکیل داده اند ، که آن چرخه نظام اصلاح چیدمان ، جماد و نبات و حیوان است .
هر چرخه ای تعادل را در طبیعت برقرار نگه می دارد .

نظریه داروین آشتفتگی زاست ، نظریه حق ، مانع آشتفتگی است نظم دهنده است .
چون می گوید هر چیزی یک جای مشخص دارد و اگر جایگاه آن را فهم کنی ، بر آن مشرف می شوی ، و می توانی به درجه بالاتری از فهم و درک و عقل نائل شوی و جهل را از خود دور کنی . و نتیجه دیدگاه و نظریه حق این است که هر حیوان -- هر انسان باید در جای خودش باشد .

آزمایش ممنوعه زبانشناسان

زبانشناسان برای آزمایش و درک پیچیدگیهای تولید صوت و به تبع قدرت انسان در تکلم به این نتیجه رسیده بوده اند که باید یک کودک را به مدت ۲ تا ۴ سال ، به طور ایزوله ، و خارج از هر گونه اصواتی قرار دهند تا پس از این مدت توانایی او را در تکلم اندازه بگیرند .

تصور غالب این است که کودک به طور تقلیدی، اصوات را یاد می گیرد و اگر این امکان تقلید نباشد او تا آخر عمر قادر به تکلم نیست .

ولی چون غیر انسانی است تا کنون چنین آزمایشی صورت نگرفته است
یک دانشمند روس ابتکار جالبی کرد ، این آزمایش را به جای انسان روی حیوان انجام داد .
تعدادی پرنده فلنچ را در قفسه هایی ایزوله قرار داد بدون صدا ، کودکان بدون پدر فقط اصوات کوچک نا به هنجر از خود تولید می کردند که حتی قادر نبود یک فنج ماده را برای جفتگیری جلب نماید

ولی به هر حال یک فنج ماده با آن جفت گیری کرد و بچه هایی متولد شدند . در نسل دوم بچه ها به مقدار زیادی بهتر از پدرشان آواز می خوانند ولی باز هم مشکل داشتند . تا اینکه این وقفه در نسل ۵ به بعد به طور کامل رفع شد و فرزندان آنها مثل فرزندان فنج های کاملا آزاد به خوبی آواز می خوانند .

این سیر تکامل آواز تا رسیدن به ظرفیت کامل خود یک حقیقت بسیار بزرگی را عیان کرد . اینکه طراح و خالق آن پرنده ، برای او یک جایگاه یونیک و انحصاری در دستگاه خلقت قرارداده است که او نمی تواند از آن جلوتر یا عقبتر برود و کمال فنج در همان است که به آن سطح از کیفیت صوت برسد و در آن سطح از زیبایی تولید موسیقی کند .

اگر این نظریه را به تمام موجودات و حیوانات تعمیم دهیم به این نتیجه میرسیم که ، هر موجودی در خلقت یک جایگاه ویژه ای دارد و امکان ندارد از مدار خود بتوانند خارج شود . و اگر از چرخه و مداری که خالق هوشمند برای آن تعریف کرده است خارج شود بلاfacile معدوم می شود . و چرخه همچنان معتبر ، ادامه می یابد ، یعنی خارج شدن از مدار و سیر حرکت ثابت و مشخص ، همان و و نیستی و عدم همان .

اگر هم عقب بماند، الله این امکان را در ذات او قرار داده است تا عقب افتادگی را جبران کند و به کمال خود در جایگاهی که برایش تعیین شده برسد .

نظریه داروین و بقای اصلح

داروینیسم با زیر سوال بردن جایگاههای ثابت برای هر موجود ، و ادعای اینکه موجودات از تبدیل یکی به دیگری، در طول زمان ، و بدون طرح پیشینی و بدون فاعلی هوشمند و توانا ، تولید شده اند ، عملافهم بسیاری از انسانها را محدودش کرده است ، تمام نتایجی که از موضوعات بشری در آن پارادایم فکری (پارادایم کفر کیشی بدون فعال ما یشاء در عالم) به دست می آید ، کاملا با پارادایم نظریه حق متفاوت است .

داروینیستهای سیاسی ، مبتنی بر ادعاهای داروین ، اعمال خود را توجیه می کنند (تطبیق خود با شرایط جدید ، پیمان شکنی ، دروغ ، هدف ، وسیله را توجیه می کند و پیروزی بر حریف به هر قیمتی و استاندارد دوگانه و ...) و آن را دلیل شقاوتهای خود توصیف می کنند .

ابطال داروینیسم اقتصادی

آیا پولدار بودن نشانه اصلاح بودن است؟ در این صورت همه دزدان ، راهزنان و فراعنه و گنگسترها و سازمانهای جنایتکار ، قاچاقچیان مواد مخدر و بانکدارهای عالم چون از بقیه انسانها ، ثروتمند ترند ، اصلاحتر هم هستند. آیا به واقع طراح خالق این جهان ، نظام اقتصادی و معیشت انسانها را اینگونه ترتیب داده است . که دشمنان خودش و دشمنان سایر انسانهای خوب ، دست بالا را داشته باشند؟

ابطال داروینیسم سیاسی

منطق ، هدف وسیله را توجیه می کند (ماکیاولیسم) یکی از نتایج اعتقاد به بقای اصلاح یا بقای اقوی (قویتر) است ، که آن هم یکی از نتایج اعتقاد به داروینیسم است ، به نظر شما آیا به واقع درست است ؟

يعنى اگر هر يك از گروههای ظالم و شرور انسانها برای رسیدن به مقامات حکومتی ، اقدام به دروغ و تقلب بزنند . کاري در جايگاه درست و قانون درستى صورت داده اند . من که می گويم ، هرگز ؟
يعنى نقشه حکومت یونيك و ثابت است ، و تغييرات شكل حکومتها در اصل و ماهيت و درستى قوانين اداره جامعه ، تغييري ايجاد نمي کند .

به هر حال ، در غرب ، استفاده از فرضيه داروينيسم در حوزه های فلسفه ومنطق و جامعه شناسی و حکومت ، کاملا مشهود است ، لذا همان طور که در کتاب "فرضيه شجره و خلقت نخستين انسانها" بيان شد ، با اثبات ، بطلان داروينيسم همه علومی که به آن تکيه دارد هم باطل می شود .

با زير سوال بردن ماکياوليسم می توان به ، اتمام خشونت طلبی از سوی ليبرالها اميد داشت . يکی از نتایجي که نظریه حق در بعد سياسي دارد ، اثبات اين امر است که : ، نظام حاكمیت و حکومتی هم الا و لابد یونيك (يكتا) و انحصاریست و در بيش از ۱۴۰۰ سال تاريخ اسلام اجزاء آن تئوريزه شده است ، نظام قائم به ولايت امری الله و الرسول و اولی الامر ، که ان شاءالله در فرصت مقتضی بيشرت بيان می شود .

نظریه حق و بررسی واکنش های فطری در همه انسانها

چرا در همه جای عالم و توسط همه انسانهای عالم از هر نژاد و قوم و قبیله ای ، دزدی و مکر و دروغ ، زشت ، سیاه ، منکر، دشمن و پلید تلقی می گردد ، چون دزدی، يعني برداشتن يک موجود از جايگاهی که باید باشد به جايگاهی ديگر .
دروغ يعني برداشتن يک حرف (اطلاعات) از جايگاهی که باید باشد به جايگاهی ديگر .
و صدها مثال ديگر که همگی در دسته باطل قرار می گيرد ، همگی ظاهر فريبي است و حق نيست و تبعاتی دارد .
هر کاري که نظم طبیعی را در دستگاه خلقت و نظام معرفت به هم بزند ، کار حقی نیست ، باطل است.

نظریه حق و تقسیم شدن همه تصمیم ها و انتخابها و افراد به ۲ دسته کلی حق و باطل

وقتی ، تسلیم شدگان به کلام الله ، در قبیل متعلقات ايمانی ، پیشرفت می کنند ، به منطق و ذهنیت توحیدی می رسند و شیوه تفکر و تحزیه و تحلیلشان در همه مسائل و موضوعات ، دو وجهی می شود ، حال اگر ، مینما را جايگاهها و شاخص های حق در نظر بگيريم ، انتخاب افراد ، به دو صورت کلی تقسیم بندی می شود ، و لذا ممکن است ظاهر بیرونی و جسمی انسانها با هم شباهت داشته باشد ، ولی دستگاه ادراکی و منطقی و فهم آنها کاملاً متفاوت از همديگر است و در موقعیتهای مختلف ، واکنشهای متفاوتی را بروز می دهند . و اين امر ، دليل اصلی تفاوتهای عملکرد در اعضاء يک خانوادگی مشخص است ، مثلاً پسر نوح (ع) ، همچون نوح نشد ، چون حق را انتخاب نکرد ، پسران ابراهیم (ع) ، اسحاق (ع) و اسماعیل (ع) همچون خود او شدند ، چون حق را انتخاب کردند و ...

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَتَبْغُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا أَتَبْغُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (محمد/۳)

این بخاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردن ، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود تبعیت نمودند؛ این گونه خداوند برای مردم مثلهای (زندگی) آنان را بيان می کند!

نظریه حق (جايگاه یونيك(يكتا) و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت و موضوعات در عالم جعل)

هر چیزی در عالم جای مشخص و انحصاری و یونیکی دارد که آن جايگاه ، قابل تبدیل شدن به یکدیگر نیست و توسط فاعل و قادر و طراحی ما فوق بشری ، تعیین شده است .

هر کس و هر موجودی (جماد و نبات و حیوان و ملک و انسان) ، در موقعیتی که در آن قرار دارد برای آن خلق شده است و اصلاح است (صالحترین و بهترین و مفید ترین و کاربردی ترین ،شدنی ترین ...) و اگر وظیفه خود را در چرخه حیات انجام ندهد ، هم خودش نابود می شود و هم چرخه حیات دچار مشکل می شود . با این دید کلان و سیستمی و بلند مدت است ، که می توان اهمیت و ارزش و خود این نظریه را درک کرد .

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) حکمت مضاف و تقسیم کار

انسانها دو دسته اند یا ۱، - بارشان را می اندازند روی دوش سایر انسانها ، که همه متکبران از این دست هستند .
یا ۲- بار (حداقل هدایت) دیگران را به دوش می گیرند ، که هه انبیا و رسول ، اینگونه اند .

در جامعه آرمانی ، همه افراد سعی می کنند ، نه بار خود را به دیگران بیاندازند و نه به دیگران کولی بدھند و بار آنها را به دوش بکشند ، لیکن این امر هیچ منافاتی با کار سیستمی ندارد .

تقسیم کار حق و عادلانه و مبادله ارزش کارها بر حسب تواناییهای خدادادی که برای اداره جامعه لازم است ، هدف صحیحی است ، که با قبول این نظریه به عنوان مبانی آن ، قابل طرح و اجرا است .

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موضوع در نظام معرفت) و حکمت مضاف دانش مدیریت

همیشه آخر همه بحث ها و در تصمیم گیری نهایی ، که می خواهد به اجرا ختم شود یک، دو راهی وجود دارد .

۱- کاری که درسته انجام بشود . ۲- کاری که من می گوییم انجام بشود .

سوال کار درست ، درستی اش را از چه چیز می گیرد ؟

در نظریه حق ، بک سیستم یونیک و جایگاههای ثابت در تصمیم گیری ها وجود دارد .

درستی ثابت است و با گذر زمان و مکان تغییر نمی کند ، درستی اش را از منبع و شاخص اصلی درستها ، یعنی الله می گیرد جواب گزینه ۲ ، دو حالت دارد . اول باید تفکیک کنیم بین کار(تصمیم و انتخاب و ..) و آنچه من می گوییم .

اگر کاری که من می گوییم ، واقعا کار درستی باشد ، نتیجه کار درست می شود و این ربطی به اینکه من می گوییم ندارد . یعنی هر کس دیگر هم آن کار را انجام بدده ، نتیجه درست از کار در خواهد آمد .

اگر کاری که من می گوییم اشتباه باشد ، باز هم ربطی به " من می گوییم ندارد " چون در خارج از وجود من ، قانونگذار (حاکم و شارع و ...) عالم آن کار را غلط ، جعل کرده بود (قرار داده بود) آن نتیجه غلط است .

لذا کسی که به حق و جایگاههای حق ، معتقد و تسلیم باشد و توانسته باشد ، نفس خود را رام و مهار کند ، در پیشامدهای مختلف به هیجان خوف و غم ، دچار نمی شود .

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا اللَّهُ ثُمَّ أَسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْزُنُونَ (الأحقاف/۱۳)

کسانی که گفتند: «پروردگار ما الله است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند . تعریف فرعون کسی که بدون توجه به درستی واقعی و حقیقی و باطنی موضوعی راجع به آن بنا بر اینکه من می گوییم حکم دهد

ولو اینکه درست باشد ، او فرعون است چون در نیت ، بنا نداشته کار درست و حق و آنچه خدا درست ، تعیین کرده است را انجام دهد ،

و به جای تمرکز روی کار درست و حق، روی اثبات منیت خودش تمرکز داشته است تا به دیگران حقنه کند که فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (النازوات/۲۴) و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!» البته نه تنها به نتیجه نمی‌رسند بلکه آیت و عبرت دیگران می‌شوند همچون فرعون مصر که در لحظه آخر وَجَاؤْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجَنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَذْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَآءِ إِلَهٌ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (یونس/۹۰)

(سرانجام) بنی اسرائیل را از دریا [= رود عظیم نیل] عبور دادیم؛ و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز، به دنبال آنها رفتند؛ هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبدی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد؛ و من از مسلمین هستم!» آلنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (یونس/۹۱)

(اما به او خطاب شد): الان؟!! در حالی که قبل‌اصلیان کردی، و از مفسدان بودی!

فَأَلْيَوْمَ نُنْجِيْكَ بِبَدْنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ حَلَّفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (یونس/۹۲)

ولی امروز، بدنت را (از آب) نجات می‌دهیم، تا عربتی برای آیندگان باشی! و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند! البته اگر در مواردی هم کارها به ظاهر درست ، و با منیت اینها همسو باشد، بعيد است آن کارها به سرانجامی برسد . چون در مسیر قطعاً این دو راهی ها مدام تکرار می‌شود و بالاخره یکجا اشتباه می‌کند و همه چیز به شکست ختم می‌شود .

به علاوه اینکه یک فرعون (دیکتاتور به باطل) برای اثبات هویت خودش (غیر از خدا) چاره‌ای ندارد ، جز اینکه به منیت و حرف من ، دستور من ، خواست من ، و ... اقدام کند، چون در غیر اینصورت دیگر ماهیت فرعونی اش را از دست می‌دهد و به نوعی در بندۀ خدا (مسلم) در می‌آید .

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُوْنُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُوْنُوا رَبَّانِيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (آل عمران/۷۹)

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید: «غیر از خدا، مرا پرستش کنید!» بلکه (سزاوار مقام او، این است که بگوید): مردمی الهی باشید، آن‌گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید! (و غیر از خدا را پرستش نکنید!)

نظریه حق و جایگاه (بوانا) در قرآن

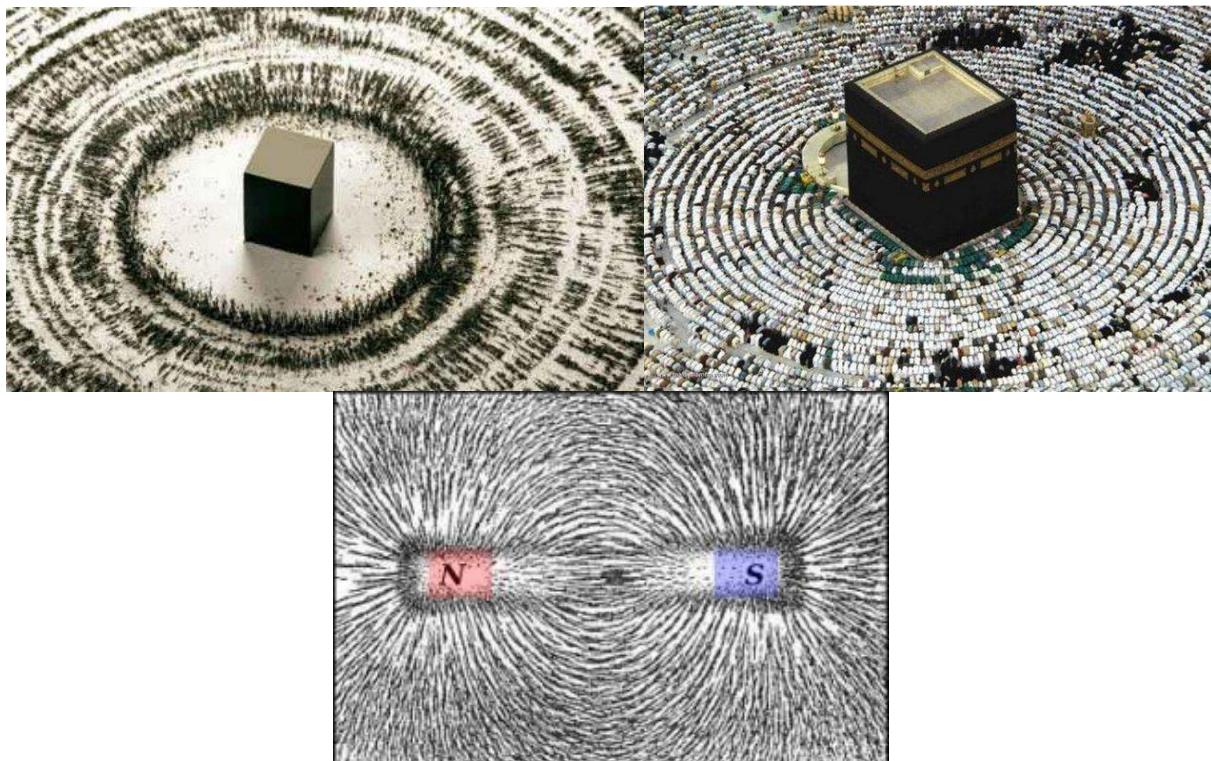
وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوًّا صِدْقِ وَرَزْقَنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (یونس/۹۳)

(سپس) بنی اسرائیل را در جایگاه صدق (و راستی) منزل دادیم؛ و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم؛ (اما آنها به نزاع و اختلاف برخاستند!) و اختلاف نکردند، مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سragشان آمد! پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می‌کردند، میان آنها داوری می‌کند!

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَطَهَرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكْعَ السُّجُودِ (الحج/۲۶)

(به حاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند؛ و به او گفتیم): چیزی را همتای من قرار مده! و خانه‌ام را برای طوف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجود‌کنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز!

کلمه "بوا" دو بار به کار رفته است یکبار در عالم جعل به عنوان جایگاه صدق و حق و درست، یکبار در عالم خلق به عنوان جایگاه درست خانه کعبه، امروزه می‌دانیم



وقتی یک مکعب مغناطیسی را در بین انبوهی از براده‌های آهن قرار دهید تصویر فوق ایجاد خواهد شد:!
آنگونه که از تصاویر به دست آمده از میدان مغناطیسی زمین پیداست، به طور شگفت‌انگیز اگر انسان در هر نقطه‌ای از زمین رو به قبله بایستد، میدان مغناطیسی بدنش بر میدان مغناطیسی زمین منطبق می‌گردد، چون کعبه مرکز میدان مغناطیسی زمین است، در مدتی که انسان در حالت نماز است میدان بدنش منظم می‌شود.

تعريف جدیدی از ایمان بر اساس مدل امواج مغناطیسی
مدل مغناطیسی و تحلیل رفتار مردم و جامعه

اگر به رفتار اجزا الکترومغناطیس وقتی در یک میدان مغناطیسی قرار می‌گیرند توجه کنیم، می‌بینیم که همه آن اجزا تحت تاثیر آن میدان به خط شده‌اند، و بسته به جایی که قرار دارند همسو با میدان هستند.

وقتی از بالا به کلیت این صحنه نظر می‌کنیم هارمونی بسیار زیبا و بی‌مانندی را می‌بینیم، اگر خطوط میدان امواج نامبرده شده را همان ایمان تعریف کنیم، ایمان نیرویی است که تک تک فرد‌ها را همراستا با خود می‌کند در نتیجه کلیتی که شکل می‌گیرد کاملاً هارمونیک و منظم است

نظریه حق و تبدیل در قرآن (تبدیلی در کار نیست)

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (یونس/۶۴)
در زندگی دنیا و در آخرت، شاد (و مسرور)ند؛ و عده‌های الهی تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ! فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيْمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (الروم/۳۰)

پس روی خود را متوجه آین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند!

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يُنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا(الأحزاب/۲۳)

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر برند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلٍ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا(الأحزاب/۶۲)

این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت!
اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرُ السَّيِئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهُلْ يُنْظَرُونَ إِلَّا سُنَّتُ الْأُولَئِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا(فاطر/۴۳)

اینها همه با خاطر استکبار در زمین و نیرنگهای بدشان بود؛ اما این نیرنگها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد؛ آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان و (عذابهای دردناک آنان) را انتظار دارند؟ هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی!

سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلٍ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا(الفتح/۲۳)

این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت!
نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَّدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شَيْنَا بَدَلْنَا أُمَّثَالَهُمْ تَبْدِيلًا(الإنسان/۲۸)

ما آنها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم، و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می‌دهیم! در این آیه تیدیل به کسانی بر می‌گردد که در آن جایگاه مستقر هستند نه خود جایگاه، یعنی در هر صورت جایگاهها نزد الله ثابت است.

اگر در عالم، قوانین هر روز تغییر می‌کردند، سنگ روی سنگ بند نمی‌شد و هیچ نظمی شکل نمی‌گرفت، از ثابت بودن قوانین، می‌توان به این رسید که جایگاههای اعمال کننده آن قوانین هم، ثابت است، و از این منظر هم به وجود جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در عالم می‌توان پی برد.

علم حق ، علم واقعی و یونیک و یکتاست

در علوم مادی مثل فیزیک امکان ندارد، فرمول معروف نیرو و جرم $f=mg$ تبدیل شود به $f=mg^{۸۲}$ یا $f=2mg$ در بخش عالم جعل (علوم انسانی، مرتبط با انتخاب‌های انسانی و جهان بینی‌ها)، ما تفکیک بین علم حوزوی یا علم دانشگاهی نداریم، علم یکتاست، چه در محیط سنتی آن ارائه شود چه در سازوکار مدرن و اجرایی آن، علم تغییر نمی‌کند. هر دو گروه حوزوی‌ها و دانشگاهی‌ها باید خودشان را به علم طراز (علم حق) نزدیک کنند.

اینکه دانشگاه حوزه بشود یا حوزه دانشگاه بشود غلطه، هر دو باید نظام علمی خودشان را به نظام علمی حق نزدیک کنند. اول باید محتوای آنچه قرار است تعلیم داده شود را یکی کرد و محتواها را یکی کرد و به توافق رسید بر سر آن آنگاه خود به خود حوزه و دانشگاه با هم یکی می‌شوند. نقطه تلاقی این دو علم حق است.

آزاد مردان و آزاده زنان هر گروه از این دو دسته باید مدافع علم حق باشند نه مدافعان علم دارو دسته خود و لذا این بیان می‌تواند پایه طرح نظام آموزش و پژوهش در نظام حکومت اسلامی بشود.

در رساله شجره و خلقت نخستین انسان ها اثبات کردیم که داروینیسم باطل است و هر عضوی از گیاه و جماد (جدای از تغییرات میکرویی درون گونه ای) فاقد هر گونه تغییرات ماکرویی بوده اند و از اول یونیک و خاص خلق شده بوده اند.

در کل دستگاه خلقت هم برای هر مخلوقی یک کارکرد خاص و موجودیتی خاص تعریف شده است. هر حیوان، هر گیاه، هر سنگ (ماده اولیه تولیدی و ...) همه اینها یونیک هستند آهن قابل تبدیل به طلا نیست . مس قابل تبدیل به نقره نیست و ...

تا قبل از خلقت انسان همه چیز طبق نظم فوق العاده هوشمندی در کنار هم به تعادل رسیده بودند انسان موجودی مختار و صاحب اراده و اراده ای که از هوشمندی کسب می شود و هوشی که ... (وارد حوزه روح می شویم که نمی دانیم کیفیت آن چیست و امر شده ایم که جهد نکنیم در مورد آن بازخواست هم نمی شویم) جایگاه انسان (یا انسانها) در دستگاه خلقت الهی کجاست؟

از دو منظر می شود به این سوال پاسخ داد ۱- از سوی ناظر بیرونی که کلیت دستگاه خلقت را می شناسد و مهره چینی می کند. منظر الله ۲- از سوی نگاه انسان به کلیت دستگاه خلقت و از الزامات و نفسانیات خودش به بیرون نگاه می کند سوبژکتیوی ۳- از سوی هر یک از اجزا دستگاه خلقت به انسان به عنوان اشرف مخلوقات و حاکمی که باید از او تبعیت کند ابژکتیوی

به تعریف جدیدی از درجات انسان می رسیم مرحله اول شناخت ابره ها و مخلوقات عالم جدا و به تفکیک از هم مرحله دوم شناخت سوبژکتیوی و نگاه از منظر جایگاه انسان به جایگاه سایر مخلوقات و مرحله سوم شناخت سنتها و قوانینی که الله وضع کرده است و تعریف و تبیین و نسبت بندی که الله خالق برای همه موجودات عالم از جمله انسان جعل کرده و قرار داده است .

نظریه حق و بررسی "تئوری"

تئوری در لغت یونانی، یعنی از منظر خدا دیدن .

گویی غرب قبل از تغییرات فلسفی و پاگانیستی به جایگاههای ثابت اعتقاده داشته اند، و بهترین و درست ترین، مکان و منظر برای روئیت وقایع و مواد و موجودات را ، از همان منظر خدایی (حالا هر آنچه به عنوان خدا تعریف می کردند) می دانستند .

تئوری کلمه ای یونانی است و احتمالا به تبع ، تعالیمی که لقمان حکیم به مردم آن ناحیه داده بود (مستقیم یا غیر مستقیم) از سوی مردم آن زمان یونان ، جعل شده است . برای درک کامل این کلمه باید دید مفهوم خدا در نظر مردم آن زمان و مکان چه بوده است ، و در طول زمان چه تغییری کرده است ، اما به هر حال برداشتی که ما از این کلمه می کنیم این است، رسیدن به درک نظام جایگاهها در دستگاه عظیم خلقت ، که توسط خدای احده (یکتا) و واحد ، تعیین شده است . وقتی یک تئوری درست است که موضوع آن در تقابل با هیچ تئوری دیگری قرار نگیرد ، که در آن صورت ، الا و لابد یکی یا هر دو غلط هستند .

نظریه پرداز چیزی را از بالا می بیند ، چشم انداز دارد ، حالا خبر می دهد .

نظریه یعنی نظر افکننده یک حقایقی را دیده حالا داره به کسانی که پایین دره هستن بازگو می کند . به آنها یی که آن نظریه را ندیده اند .

غربیها می گویند، تئوری یعنی کسی که در موضع خدا نشسته از موضع خدا داره می بینه ، بقیه نمی بینن نظریه پرداز، از موضع خدایی نگاه کردن را می بیند ، اطلاع می دهد به بقیه که اطلاع داشته باشند چنین قضیه ای را چه بگوییم تئوری، چه نظریه، این حاصل معرفت تحصیلی انسان است.

تئوری : یعنی از منظر خدا دیدن یعنی آمدن بالا ، و موضوع را از موضع بالا دیدن و تبیین کردن .
نظريه فرضيه اثبات شده است .
فرضيه نظريه اثبات نشده اولين حركتهای علمی داره صورت می گيرد .

نتیجه مدل آموزشی

این مکتب می تواند به عنوان سیر کلی نظام آموزشی و تربیتی نسل بعدی انسانها مورد توجه قرار بگیرد . به طوریکه در مرحله اول ابتدایی انواع ابژه ها (موضوعات حقیقی و واقعی و موجود و بیرون از ذهنیات انسان) به فهم و درک ، انسان بررسد تا سن ۱۵ سالگی انواع مخلوقات خداوند ، انواع فن آوریها ، انواع تجربیات عینی و عملیاتی در مرحله دوم بلوغ به بعد بر آموزشهاي سوبجکتیو تاکید شود (امور انتزاعی و نسبی و شناخت های با مختصات من) این دوره از بلوغ تا ۲۵ سالگی به طول می انجامد .

و در مرحله سوم آشنا کردن انسان با مفاهیم غیبی و مختصات امور در دستگاه الله مبنا در آوردن انسان از " من " خودش و نزدیک کردن او به نفس مطمئنه که تا ۴۰ سالگی به طول می انجامد .

اینجا نفس مطمئنه درجه ای از رشد افسی و درونی است که کاملاً ویژگیها و معیارهای ثابتی دارد ، یعنی جدای از اینکه نفس من ، یا نفس شما چه هست ، الگوی و منتها درجه و استانداردی که هر دو و بلکه همه انسانها باید به آن برسند نفس مطمئنه است . لذا کسی که نفس مطمئنه را معیار بندی و شاخص گذاری می کند یا آن را تبیین می کند حرف " من " خودش را نمی زند بلکه از یک واقعیت موجود و مخلوق الهی صحبت می کند ، که دلیل درستی آن هم این است که خود الله که مالک قانون نفس مطمئنه است، خودش حافظ و مجری آن نیز هم هست . و سایر انسانها هم وقتی تلاش می کنند تا به این مقام برسند ، به هیچ وجه، تبیین کننده این شاخصها(و مثلاً نگارنده این متون را نمی بینند) بلکه خدایی را می بینند ، که قرار است به سوی او برگردند و به عباد او وارد شوند و از پاداشی که او در نظر گرفته بهره مند شوند . و این یعنی قانون نفس مطمئنه، جدای از اینکه کاشفش چه کسی است و داره کار می کند .

و با آمادگی هایی که در این مدت کسب کرده است از ۴۰ بعد به عنوان مراتبی از نظام خلیفه الهی در مناصب مشخص شده ، ایفا نقش کند و هم لذت خلیفه بودن (ولايت و سرپرستی) را ببرد و هم سایرین از او بهره ببرند و هم از تلاشی که فی سبیل الله می کند و رنجی که در این مسیر به او می رسد ، حض ببرد .

نظريه حق و نظم دستگاه ادراکی بشر

وقتی تسلیم این امر شدیم که فعل و نظر حق ، مستقل از ما و هر کس دیگر قبل و وجود داشته و دارد و خواهد داشت دیگر دستگاه ادراکی مان ، مدل و نظم پیدا می کند .

یاد گرفتن آن حق ، دیگر بدون مقاومت صورت می پذیرد ، برای ترویج حق همین بس است ، که یاد دهنده منت نگذارد (منت یعنی مال خودم است نه مال الله ، اگر گفته او ، قانون حق باشد ، منتگذار حق خدا را غصب کرده است ، و اگر گفته اش ناحق باشد ، که حاصل منیت اماره به سوء است و نتیجه افتضاح، جواب تکرش می شود) مثلاً در عالم خلق (علوم فنی و تجربی و ریاضی و فیزیک و...) فلان شرکت خودروسازی در دنیا فلان تکنیکها را در قسمت فنی خودرواش به کار می گیرد و مثلاً با شاخص پایداری تعليق ، رتبه ۱ را دارد .

خوب آن قانونی که آنها از آن استفاده کرده اند، توسط هر کس و هر شرکت دیگر هم استفاده شود ، همان نتیجه رامی دهد

موضوع به قدری ساده و بدیهی است که انسان می‌ماند چرا برخی این را نمی‌فهمند.

آن قانون، آن دستگاه، آن فرمول، آن فرآیند ... چه در آمریکا باشد، چه در ایران کار می‌کند، مثالی دیگر، می‌دانیم هواپیما در آمریکا و شرکت بوئینگ ساخته می‌شود، پرواز هواپیما به دلیل این نیست که الا و لابد چون در شرکت بوئینگ ساخته شده یا در کشور آمریکا ساخته شده است.

در عالم خالق (علوم طبیعی و تجربی و مهندسی) قانون و فرآیندهای مبتنی بر آن قوانین در هر کشور دیگر و با هر اسم دیگری هم که باشد نتیجه اش ساخته شدن هواپیما بی است که به پرواز در می‌آید.

چون آن قوانین تحت مالکیت خداست نه مال آمریکا، نه مال شرکت بوئینگ.

اینکه هواپیماهایش به پرواز در می‌آیند، چون از قوانین حقی، پیروی کرده اند، و این امر هیچ ربطی به خبیث بودن حاکمان آمریکا ندارد، هیچ ربطی به مدیران کاپیتالیست آنها ندارد، خود قانون حق است و در واقع حاکمان باطل با اراده‌های خودشان بر قانون حق خداوند سوار شده اند.

هیچ کس حق ندارد، خبث ذاتی و جنگ طلبی یا خونریزی حاکمان آمریکا را به قوانین حاکم بر پرواز هواپیما، یا استحکام ایزار انبر قفلی، حمل کند، این دو امری کاملاً جدا و مستقل از هم هستند.

اگر این مطلب به درستی فهم فعالین، صنعت هواپیما (و هر نوع صنعت دیگر) بشود، به چنان اعتماد به نفسی می‌رسند که قادر می‌شوند، هواپیماهایی در سطح فعلی بوئینگ یا بهتر بسازند. چون دیگر لازم نیست خود را مدیون آمریکا و بوئینگ بدانند، یا خود را ذیل آنها تعریف کنند، این مرضها به این خاطر است که آنها قوانین ساخت هواپیما را متعلق به بوئینگ و آمریکا می‌دانند و فکر می‌کنند چون آنها بوئینگ هستند و چون آمریکا هستند، می‌توانند قوانین پرواز هواپیما ها را وضع کنند، که ان شا الله با کار فرهنگی بیشتر اصلاح می‌شود.

آنها کی اند؟، کشوری که ۲۰۰ سال است افتتاح شده و داشته‌های قوانین همه دنیا می‌قبل خودش را بلعیده است هرگز مالک قوانین فنی جدیدی که کشف می‌کند، نیست.

لذا یکی از بتهای بزرگ سر راه فعالین معيشت و اقتصادی این است که ضعف شخصیت و فهم دارند و شرکتهای غربی را خدای آن کالا یا خدمت می‌پندارند، می‌گویند باید برویم ذیل فلان شرکت خارجی و تحت لاپسنس آنها فعالیت کنیم. حماقت نهفته در این حرف این است که آن قانون خدایی، که مثلاً فلان شرکت زودتر آن را کشف کرده است را، تحت مالکیت آن شرکت می‌پندارند و خود را مستحق استفاده از آن قانون نمی‌بینند، یا اینکه آن شرکت و نظام حاکمه اش چنان زهره چشمی از اینها گرفته اند، که قانون خدا را مال آنها می‌پندارند.

باید به مسئول حمل و نقل هوایی کشور گفت: آقا جان بالاخره چی؟ شما می‌خواهی هواپیما داشته باشی یا نه؟ مثلاً بله، می‌خواهی هواپیمایی مثل بوئینگ بسازی؟ مثلاً بله، خوب برو بین قوانین فنی که آنها در ساخت هواپیما کشف و استفاده کرده اند، چی هست، آنها را یاد بگیر، بیا خودت از آن قوانین استفاده کن و بساز و بهره برداری کن.

این یعنی تفکر استقلالی داشتن، که دشمنان استقلال این نظام نمی‌خواهند در ما شکل بگیرد. و ما اصرار داریم به آن مجهز بشویم. این مثال را می‌شود در مورد هر نوع صنعت دیگر هم زد.

مثال دیگر: می‌توان هزاران نوع خانه را با نرم افزار اتوکد طراحی کرد، ولی اصول حاکم بر آنها الا و لابد یکی است نسبت بار به تیر، تحلیل تنیش، تحلیل مقاومت مصالح و ... سایر قوانین کشف شده بشری لا یتغیرند، در مورد طراحی هر خانه ای اگر یکی از قوانین مربوطه رعایت نشود، آن بنا فرو می‌ریزد با کسی هم تعارف ندارد چه پیامبر باشد چه یک آدم عادی.

نظریه حق و شایستگی و باایستگی

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد ، حوزه حق ها و حوزه باطل ها چیزی است که در علم سکولار به آن می گویند ، باید ها و نباید ها

نشاید(آنچه ناشایست است) ، پس نبایست ، از آن طرف آنچه شایسته است، پس باایسته است .

آنچه شایسته است میشه حق و می بایست انجام شود .

آنچه ناشایست است ، میشه باطل و نبایست انجام شود .

اگر چهارچوب مفهومی خود را درست بچینیم ، چهارچوب نظری درآوردن از آن بسیار آسان می شود .

نظریه حق و نقد داروینیسم اجتماعی

مثالاً دو نفر را در ترازو قرار می دهیم ، یک نفر بادی بیلдинگ کار ۱۵۰ کیلو باشد و یک دانشمند در حد جایزه نوبل (که تاثیر جهانی دارند) ۷۰ کیلو است ، که ورزشکار در ترازو دانشمند را بالا می فرستد.

به نظر شما کدام اصلاح اند ؟ ملاک و شاخص اصلاح بودن چیست ؟

بقا در داروینیسم ، محل اشکال است ، ایثار جایش کجاست ؟ اگر کسی بگوید : من بقا نداشته باشم ، تا کشورم ، میهنهم ، مردم دینم و ... باشند عاقل است یا جاهل ؟

سیستم غربی به شما تحمیل می کند ، که مناسبات نا مناسب با طبیعت و خدا را بر بتابید داروین همه مناسبات را شیفت می کند به همین عالم ، در صورتیکه همه این مناسبات فانی است.

دریا و ... سایر مسخرات فانی اند ، چون خود طبیعی ما فانی است. آنچه باقی است ، خداست ،

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا أَخْرَى إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(القصص/۸۸)

معبدود دیگری را با خدا مخوان ، که هیچ معبدودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود؛ حاکمیت تنها از آن اوست؛ و همه بسوی او بازگردانده می شوید!

میگویند : در داروینیسم اجتماعی ما با بانک و ... هر پدیده غربی دیگه ای ، باید جوری منطبق بشیم که با آنها هماهنگ بشیم ، تا بقای ما رقم بخورد !!

اول ثابت می کنیم که غریبها اشتباه کرده اند ،

اشکال غربگراها و وابسته طلبها این است که ، بدون اینکه اشراف کلی به همه جوانب علم جعل و خلق داشته باشند ، یک جزء را مطالعه می کنند (مثالاً اکونومی غربی)، بعد متوجهانه ، خودشان را مسلط بر همه سایر امور می بینند ، محق می بینند ، که راجع به همه مسائل مطرح شده از طرف غرب ، مدافعانه وارد شوند . حال آنکه کاری که اینها می کنند ، همان تقلب معروف است در بچه مدرسه ای ها ، دانش آموز متقلب شاید با تقلب از روی دست همکلاسی اش ، بتواند نمره قبولی بگیرد ، ولی آن نوشته هیچ نفعی برای او ندارد و نه از قبلش و علتش خبر دارد و نه می تواند آجر مطلب جدید را روی آن بگذارد ، باری به هر جهت می شود و ... کسی علم اکونومی را در غرب بنا گذاشته است که به یک کلیتی در اجتماع و صنعت و فلسفه و ... در مختصات جامعه خودش ، اشراف داشته است ، بعد یک جزء کوچک مثلاً اکونومی را در آن پارادایم گرفته ، به آن پرداخته است ، عمل او برای ما هیچگاه حجت نیست ، ما مبانی و پارادایم و اصول خودمان را داریم ، ۳۴۰۰ ساله که ما تمدن ایرانیم و آنها عقبه تمدن یونان و غرب ، از اول هم در علم جعل ، کلیت سازوکار توحیدی ما با کلیت سازوکار آنها در کفر کیشیشان متفاوت بوده است و ... و لذا ما باید جواب به سوالاتمان را (مثالاً در امور مالی و معیشتی) ، خودمان در پارادایم توحیدی خودمان ، پیدا کنیم و ایسم های آنها ، نه به درد خودشان خورده و نه به درد ما می خورد . و باید عبور کردن از آنها را یاد بگیریم . به ساحل حقیقت و موقیت برسیم .

بقيه الله خير لكم ، فهم و درکش ، دقيقاً مقابل انديشه داروين است ، در داروينيسم بقای اصلاح مطرح است . در بقيه الله ، ان اكرمكم عند الله اتقاكم ، عاقبه للمنتقين ، آنچه عاقبت دست شما را ميگيرد ، ماحصل تقوای شماست اگر طبيعت را مينا قرار داديم با از بين رفتن خودمان آنها هم از بين می روند لذا داروين اين انديشه بقا را مصادره كرده است . حال ۱۲۵۰ سال قبل از داروين اين در قرآن به يك شكل و سازوکار ديگه اي آمده است . و ما باید بقا را به صورت آنچه خود داريم ، فهم کنيم ، نه با مختصاتی که داروين برای ما ترسیم می کند حسين حيات مادي اش را نفی می کند ، تا بقا دین جدش رقم بخورد . داروينيسم در تقابل با دین قرار دارد ، مثلاً کسی ناقص به دنيا می آيد می گويند ، باید او را کشت ، و دفن کرد ، چون صرف ندارد ، روی او هزينه کرد و در يك کلام می گويند از نظر ما او نمی تواند و اصلاح نیست و ... حال آنکه در دین چون اين فرد نقص عضو دارد ، جامعه باید حقوق بيشرتري برایش در نظر بگيرد . مثلاً ، امکانات عمومی پياده رو ، آسانسور و ... در مناسبات کشورها می گويند ، يك کشور مثل افغانستان ، منگل است عقب مانده است ، پس حق دارند تو سرش بزنند و ... نتيجه اينکه وقتی از يك مبنای غلط به هر موضوعی نگاه کنيم ، همه نتياجي که می گيريم غلط می شود ، لذا نظريه حق (جايگاه يونيک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت) در تقابل و تضاد با داروينيسم ، به نتایج کاملاً متفاوتی در همه حوزه ها ، از جمله سياست و اقتصاد و اجتماعيات می رسد .

نظريه حق و کاربرد در علوم اجتماعی

نظمي اجتماعي که انسانها باید بين خود داشته باشند ، چيست و چگونه است ؟ أولين اصل برای ورود به موضوع ، اين است که بدانيم ، همانطور که هر شئي ، هر موجودی ، هر مخلوقی در عالم يونيک و خاص تعریف شده و درست سر جای خودش قرار گرفته است . نظام اجتماعي حق و درست هم الا و لابد باید يونيک و ثابت و خاص باشد . همه تلاشهاي همه جوامع بشری تا کنون ، برای رسیدن به آن مدل بهينه و كامل بوده است ولی راز کار اينجاست ، تا مبانی پايه ايدئولوژيك را درست نکنيم ، تا ثريا هم بچينيم ، مدل توليدی کج است و بالاخره فرو می ريزد . امروزه که تقابل عظيمی بين اسلام و ليبراليسم (به عنوان بزرگ و نماینده همه نحله های زاويه دار با دين) ، در حال انجام است ، می توان به اهمیت اين موضوع پی برد . و در پایان اين جنگ تمام عيار ، تنها يك طرف می ماند و طرف ديگر چاره اي جز تبعيت از ايدئولوژي پیروز ندارد . وقتی مبنای همه ايسه های غرب روی ايدئولوژي داروين ، بنا شده است ، و مهمترین خروجي نظریات داروين ، اعتقاد به کفر (با همه اشكالش) است ، و مهمترین حرف داروين ، اعتقاد به " از اين طور به آن طور شدن خود به خودی " است ، که به نسبی گرایي منتج می شود ، می توان گفت مهمترین منطق رو به روی آن نظريه حق (جايگاه يونيک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) می باشد .

نظريه حق و سلسه مراتب ، نظام اجتماعي

هميشه کسی که در موضع و جايگاه بالاتر قرار دارد ، افراد مورد نياز در جايگاه های مادون خود را تعیین می کند که چه کسی در چه جایي قرار بگيرد ، يا چه چيزی در کجا قرار بگيرد يا ... يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ سَيَّئَاتُكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ(الأنفال/۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد؛ (روشن‌بینی خاصی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت؛) و گناهاتان را می‌پوشاند؛ و شما را می‌آمرزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!

در فرق گذاشتن بین این نظریه و نظریه نسبی گرایی پوپر توجه به این موضوع اساسی است.

نظریه حق و آیه امر الله

وَإِنْ طَائِفَاتٍ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَأْتُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِخْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ حَتَّىٰ تَفَىءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأُفْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (الحجرات/۹)

و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متتجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد.

وقتی در قبول حق ، به ثابت بودن جایگاه های هر موجود اعتقاد پیدا کردیم ، در واقع به امر الهی گردن نهاده ایم ، حال اگر بین ۲ یا ۳ یا ۱۰۰ گروه و طائفه اختلافی به وجود بیاید ، چون حق ثابت است ، همه طرفها به درک و رای مشترکی می رسند و با یکدیگر تعامل مصلحانه ای را خواهند داشت ، حال اگر یک طائفه ، ولو اینکه مومن باشد ، از حق تعدی کند ، بر سایر طائفه ها ، واجب است تا برای برگرداندن اوضاع به آرامش و صلح ، با طائفه خاطی تا حد قتال هم پیش بروند . با هدف اینکه تسلیم حق شود ، در گذر زمان و مکان اولی الامر الهی ، موظف به تبیین مصداقی حق هستند ، که این عمل همان "امر الله" است .

ولی امر الهی و والیان طاغوتی

وقتی افراد و جامعه ای به فرقان برسند، در عالم جعل (حوزه علوم انسانی و اختیارات انسان) همه چیز و همه کس را دو تایی می بینند ، دیجیتالی ، صفر و یک ، منطق توحیدی برخاسته از قرآن دو دسته انسان را به ما معرفی می کند ، ۱- پیامبران و رسولان ۲- متكبران ، فرعون ها و دشمنان خدا ، منازعه اصلی که از اول تاریخ بوده و تا آخر تاریخ هم باقی است ، منازعه بین این دو تفکر و پیروانشان است .

راه فرار از دیکتاتوری به سوء ، پنهان بردن به ولی امر بر حق است ، وقتی تفکیک آنها از هم مشخص شد .

امام خمینی ولی امر مسلمین ، گفت : کسی که گناه کبیره کند ، صلاحیت ولایت امری را ندارد .

امام خامنه ای گفت ، کسی که گناه صغیره هم کند: از صلاحیت خارج می شود .

گناه ، یعنی خارج شدن از استاندارد و اصل درست و سنت و قوانین یونیک و انحصاری که خالق جهان و اجتماع برای آن وضع کرده است . و عمل صالح یعنی گردن نهادن به درستهایها ، قبول راستهایها ، انجام درست تعهدات و مسئولیتهای درست

و...

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) و مورد خاص شیطان

شیطان چون رحم شده (ترجمه) و نه به معنای سنگسار ، مورد لعنت خدا قرار گرفته (برگشت یافته از حقیقت خود ، از جایگاه و مقام و کارکردی که برای او تعیین شده بود) ۱۸۰ درجه برگدان شده از هدف اصلی

خلقتش ، و با توجه به آيه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ(الذاريات/٥٦) من جن و انس را نيافريدم جز برای اينکه عبادتم کنند (واز اين راه تکامل يابند و به من نزديك شوند)! و آيه وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِكَةَ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِلَيْسَ أَبْيَ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ(البقرة/٣٤) و (ياد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتيم: «برای آدم سجده و خضوع کنيد!» همگی سجده کردند؛ جز ايليس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. شيطان با تکبر و منيت خودش و قانون و حكمی که از خودش به باطل و غير حق وضع کرد ، از جرگه عابدان الهی خارج شد ، برگشت داده شد . رجيم شد . قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَا تَسْجُدُ إِذْ أَمْرُتُكَ قَالَ أُنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ(الأعراف/١٢) (خداؤند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چيز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدهای و او را از گل!» لذا تکبر و منيت ديكتاتورهای به شر و باطل ، هم همينگونه است . می خواهند قانونی وضع کنند و حکمی دهنند که مغایر و حتى در خلاف ، قانون و امر الهی است و البته مشخص است که چه کسی قويتر و اکبر است و چه کسی قانونش به کرسی می نشيند و پیروز است .

نظريه حق و بررسی سابقه برخی از تصميمات سياسي

تقسيم بندی سرزمین به کشور و استان که از اولین امپراطوري تاريخ (يعني هخامنشيان) ، اساس همه روابط بين اقوام بوده است و حکومتهای بعدی هم طبق اين مبانی ، به اداره امور می پرداختند . نشان می دهد، اين نوع تقسيم بندی کار می کند .

تأييد الله از سرزمين، هم مؤيد درستی اين نوع حد گذاري است، لذا اين نوع تصميمات مبنياً على ، از وجاهت حق بودن برخوردار است ، حالاً توسط هخامنشی ها کشف شده باشد، اين شرف و افتخار را به مردم آن عصر و نسلهای بعدی شون می دهد . به اين ترتيب می توان گفت ، تمدن ايراني پايه گذار قوانين و علم حق ، حکومت داری بوده است و امروزه نيز ، انتظار تحولات در اين عرصه ، تکليف و مسئوليتي است که باید بر عهده بگيرند .

نظريه حق و موضوع علم حکومت داری

وقتی تسلیم اين امر شدیم که، وجود قوانین حکومتی و ولایت امری ، منفك و مستقل از من و شما و هر کس دیگر در هر زمان و مكان دیگر بوده ، هست و خواهد بود و به اراده الله قائم است، کارما خيلي راحت می شود ، وظيفه ما اين می شود که حقی که به سوی ما آمده (عقل و اجماع و سنت و قرآن و عترت پیامبر) را کشف کنیم و در اين مسیر، حرکت در جهت توجیه کردن حق ، چراغ راهنمایی است که ما را هدایت می کند. البته حق بالذات ، جذابیت و موفقیت را در تبعیت از خود ، دارد .

حالا اگر در اين مسیر تعدادی غير حق ، خلاف اين را گفتند و حق و کار درست را ، در راي نفسانی خود جستجو می کرددن، حداقلش اين است که قول و فعل آنها تجربه اي رايگان برای ماست که از افتضاح و نتایج بد آنها پی به باطل بودن راي و قانون استکباری شان ببريم و قانون حق را کشف کنیم و مطمئن تر آنها را اجرا کنیم .

نظریه حق و قوانین حکومتی

از نتایج این نظریه این است: قوانین پایه و اصولی حکومتی الا و لابد یکسان است و امکان ندارد، در آن تغییری صورت پذیرد. (به حوزه احکام ثانویه که در مورد جزئیات موردنی بسته به زمان و مکان تغییر می کند و لازمه پویایی سیستم است وارد نمی شویم)

اینکه کسی تسلیم این آیت بزرگ شود که نظام روابط بین اشیا و انسانها الا و لابد باید ثابت باشد، اولین قدم در درک آنها و درک کلیت سیستم مبتنی بر حق است.

ولايت امری در شکل بیرونی اش یعنی همین نهادمندی و واحد بندی و سازمان بندی کردن انجام کارها در آن، ظاهر کار و نظام ولایت را تشکیل می دهد.

در باطن آن و برای رسیدن به آن باید چندین لایه دیگر را مورد بررسی قرار دهیم.

اولین و مهمترین اصل این است که الا و لابد حکومت خلیفه الهی، حکومت ولايت امری یونیک است، هیچ نوع حکومت دیگر قابل تبدیل به این نیست و از این نوع حکومتی، هیچ نوع حکومت غیری منشعب نمی شود.

به عبارت ساده تر ۱- نظام فرعونی و دیکتاتوری، کاملا مستقل و جدا از نظام ولایت است.

۲- نظام فرعونی می تواند ۱۰۰۰ شکل خودنمایی کند، از پادشاهی دموکراسی و ... پورنوکراسی و ... اولیائهم الطاغوت، ولی نظام ولايت امری الا و لابد یک شکل دارد، یک ولی دارد، و فقط در یک صورت درست در می آید *إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيَؤْتُونَ الزَّكَاءَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (المائدہ ۵۵)* سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

یعنی به "من و منیت" هیچکس ربطی ندارد و مستقل از شخص از قبل تعریف شده است تغییرات میکرو و کوچک در ظواهر و ابزار زندگی به هیچ وجه کلیات را تغییر نمی دهد.

مثالاً روزی انسان با پای پیاده از نقطه ۱ به نقطه ۲ می‌رود، تا غذایی به دست آورد. روزی دیگر یاد گرفت با حیوان چهار پا این کار را بکند، روز دیگر چرخ را کشف کرد (چرخ موجود و مخلوقی که از قبل وجود داشته و طراح عالم آن را ایجاد کرده بود برای انسانهای ما قبل از کشفش جز، غیب بود و برای انسانهای ما بعد از کشفش جز، شهود شد و از غیب درآمد)، روز دیگر گاری را، روز دیگر ماشین را، روز دیگر قطار را، روز دیگر هواپیما را و امروز کارش را با رایانه و سایبرنتیکی انجام می‌دهد و دیگر نیاز به حضور فیزیکی ندارد. شکل انجام کار تغییر کرده است، ولی هدف آن همواره یکی بوده است. رسیدن به مقصد برای تعریف حکومت، باید دکترین‌ها را شناخت.

یعنی قرار نیست ما روش و قانون و خواسته‌ای را، من در آورده‌ی. ایجاد کنیم و همه را ملزم به رعایت آن کنیم. آن خواسته یا روش (هدف یا وسیله) دو حالت دارد، یا حق است یا باطل، اگر حق باشد همگان آن را حق می‌بینند و نتایج حق مستمر تولید می‌کند و همگان از آن بهره مند می‌شوند، اگر باطل باشد، زشتی و پلیدی و سیاهی و بدی نتیجه باعث می‌شود، عقلاً از ادامه آن جلوگیری کنند.

پس آن روش حق قبل از اینکه انسانی ابداعش کند، بوده و در بهترین حالت، خداوند شرف و افتخار کشف آن را به او داده است، ولی موضوع کشف مال خودش بوده و هست.

و آن روش باطل قبل از اینکه شمای نوعی، انجامش دهی نبوده و نتیجه بدی که به وجود آورده نشان می‌دهد، نه آن و نه روش آن از سوی خدا نبوده است، آنچه رخ می‌دهد از سوی جاصل و فاعل آن بوده است. کسانی که به خدا تهمت می‌زنند که این نتیجه را، او به بار آورده است بسیار ظالم‌مند، وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أوْ كَذَّبَ بِأَيْتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ(آل‌انعام/۲۱)

چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته [= همتایی برای او قائل شده]، و یا آیات او را تکذیب کرده است؟! مسلمان ظالمان، رستگار نخواهند شد!

البته یک حالت دیگر داریم که نامش مصیبت، (مورد اصابه و آزمون) است. و یا ماهیت آزمون الهی دارد تا صبر افراد بر ایمان و پاپشاری بر حق را بسنجد یا در اثر اشتباه شخصی دیگر، ناخواسته به فرد اصابه می کند و حاصل انتخاب و اختیار خودش نبوده است که در اینصورت:

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِحُونَ(البقرة ۱۵۶)

آنها که هر گاه مصیبتوی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آن خدایم؛ و به سوی او بازمی گردیم!»

أَولَمَا أَصَابَتُكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلِهَا قُلْتُمْ أَتَى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(آل عمران ۱۶۵)

آیا هنگامی که مصیبتوی (در میدان جنگ احمد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این مصیبت از کجاست؟!» بگو: «از ناحیه خود شمامت (که در میدان جنگ احمد، با دستور پیامبر مخالفت کردید)! خداوند بر هر چیزی قادر است. (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز می کند).»

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلُفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا(النساء ۶۲)

پس چگونه وقتی به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتوی می شوند، سپس به سراغ تو می آیند، سوگند یاد می کنند که منظور (ما از بردن داوری نزد دیگران)، جز نیکی کردن و توافق (میان طرفین نزاع)، نبوده است؟!

وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيَبَطِئَنَ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا(النساء ۷۲)

در میان شما، افرادی (منافق) هستند، که (هم خودشان سست می باشند، و هم) دیگران را به سستی می کشانند؛ اگر

المصیبتوی به شما برسد، می گویند: «خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم، تا شاهد (آن مصیبتوی) باشیم!»

یا آیه‌ای **الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةً بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ أَخْرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبَتْمُ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمْ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمْنَ الْأَئِمَّةِ(المائدہ ۱۰۶)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسید، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبند؛ یا اگر مسافرت کردید، و مصیبتوی مرگ شما فرا رسید، (و در آن جا مسلمانی نیافتید)، دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبند، و اگر به هنگام ادای شهادت، در صدق آنها شک کردید، آنها را بعد از نماز نگاه می دارید تا سوگند یاد کنند که: «ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم، هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد! و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم، که از گناهکاران خواهیم بود!»

إِنْ تُصِبِّكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبِّكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ(التوبه ۵۰)

هر گاه نیکی به تو رسد، آنها را ناراحت می کند؛ و اگر مصیبتوی به تو رسد، می گویند: «ما تصمیم خود را از پیش گرفته‌ایم.» و بازمی گرددن در حالی که خوشحالند!

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِي بِأَهْلَكَ بِقَطْعٍ مِنَ اللَّيلِ وَلَا يُلْتَغِتَ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبَهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصَّبُحُ أَلَيْسَ الصَّبُحُ بِقَرِيبٍ(هود ۸۱)

(فرشتگان عذاب) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توابیم! آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! در دل شب، خانواده‌ات را (از این شهر) حرکت ده! و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکند؛ مگر همسرت، که او هم به همان بلایی که آنها گرفتار می شوند، گرفتار خواهد شد! موعد آنها صبح است؛ آیا صبح نزدیک نیست؟!»

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ(القصص ۴۷)

هرگاه (پیش از فرستادن پیامبری) مجازات و مصیبته بر اثر اعمالشان به آنان می‌رسید، می‌گفتند: «پروردگار!! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟!»

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ(شوری/۳۰)

هر مصیبته به شما رسید بخاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند! مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَبْرُأُهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ(الحدید/۲۲)
هیچ مصیبته (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است!

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ(التغابن/۱۱)

هیچ مصیبته رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا! و هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند؛ و خدا به هر چیز دانست!

و آنچه از خیر می‌رسد قطعاً از سوی خداست و ما به دلیل تبعیت از آن حق، مشمول آن خیر شده‌ایم.

پس هدف پیش فرض و اولیه ما باید این باشد که : اولاً آن حقی که خداوند تعیین کرده است را کشف کنیم و به آن دست پیدا کنیم و آن را اجرا و عملیاتی کنیم . و هر جا تعارضی با خواست خود ، دیدیم ، حکم و خواست خود را نسبت به آن ، اصلاح کنیم .

قوانين یونیک و انحصاری منفک از کاشفان و بهره برداران از آنها هستند.

طرح از روی قوانین کشف شده ، محصول را طراحی می‌کند ، یعنی قوانین منفک از طراح هستند.

طرح کاربر و پیرو آن قوانین است ، چون در غیر آن صورت محصولش فشل می‌شود ، در واقع همه مهندسان و سازندگان صنعت و ابنيه در عالم ، چه بخواهند ، چه نخواهند ، مسلم (تسلیم شده) به قوانین حقی هستند که خالق این جهان برای اداره آن تعیین و وضع کرده است .

اگر مالک قوانین را الله بدانیم ، پس همه کسانی که از ماشین و ... استفاده می‌کنند، خواسته یا ناخواسته ، تحت ولایت واضح آن قانون (الله) هستند.

حتی اگر چמושی هم بکنند و انکار کنند، یا نخواهند که بپذیرند، مالک و نگهدار آن قانون تغییر نمی‌کند .

کل داروینیسم که بنیان رشته های دانشگاهی سکولار، را گذاشته در سویت قرآنی، می تواند ، باز تعریف بشود . با این کار نزدیک دو سوم نقشه علم غربیها قابل مصادره و بومی کردن است .

قوانين دو دسته اند

در عالم خلق ، علوم طبیعی و تجربی و مهندسی و ریاضی و فیزیک و ... مطلق قوانین را خداوند وضع کرده است ، چون اگر حتی یک قانون با دیگر قوانین همخوانی و هم جهتی نداشته باشد ، کل سیستم خلقت دچار اختلال می‌شود .

در عالم جعل ، علوم انسانی ، حوزه دین و ایدئولوژیها و اختیار و انتخاب انسان ها و اجتماع ها و تمدنها ۲ دسته قوانین وجود دارد . ۱- قوانینی که انسانها وضع می‌کنند . که به قوانین عرفی معروفند و مدام تغییر می‌کنند و بسته به اینکه چه کسی در راس امور باشد ، به نفع گروهی و ضرر گروهی دیگر تغییر می‌کند و به شدت تفسیر بردار است و ... ۲- قوانین که خدا وضع می‌کند . یکتا ، ثابت ، مطلق ، همیشگی ، انحصاری

هیچ انسانی مستقلان قادر به وضع قانون نیست ، اگر ادعایی هست ، باید به نتیجه اش دقت شود، اگر خوب بوده و مستدام بوده ، یعنی آن انسان چه بخواهد ، چه نخواهد ، آن قانون کار می‌کند و در واقع ربطی به آن آدم خاص ندارد ، یعنی

مالک اصلی آن قانون خدا بوده است، که پایدار و همیشگی است، دلیل دیگر بر درستی این امر، اینکه وقتی عمر مکتشف قانون درست و حق، تمام می شود، او دیگر نیست ولی قانونی که او کشفش کرده است، هنوز کار می کند، یعنی درستی آن قانون، به کاشف آن تکیه ندارد، بلکه به ذات احاد و واحد، ازلی و ابدی مافوق بشری، یعنی الله بر می گردد.

اگر هم قانونی که آن شخص گذاشته بد کار کند و نتایج بد و نادرست و غلط بروز بدهد که قطعاً، ادامه پیدا نمی کند و مجریان آن ولو در نسلهای بعد بالاخره، آن را کنار می گذارند و رو به قانون حقیقی و درستی می آورند، که درستی کارکردش را لمس کنند.

اگر نتایج آن مصیبیت بار باشد، یعنی آن حرف یا قانون از اول هم مال خدا نبوده و برخی با تقلب سعی داشته اند، آن را به خدا و حق نسبت دهند، که البته قادر متعال، بطلان آنها را ثابت کرده و می کند.

ممکن است، قانونی واقعاً مال خدا باشد و درست جواب دهد، ولی حاکمان فاسد از آن استفاده می کنند. دلیل نمی شود فساد حادث شده از کار و حکم اراده کننده آن را، دلیل فساد آن قانون بدانیم.

مثال بمب اتم، می دانیم انرژی اتمی هزاران خاصیت خوب دارد پس از قانون درستی تبعیت کرده است و مال الله است ولی اراده ای فاسد با دزدی و تقلب از آن قوانین استفاده می کند و بمی می سازد و بر ضد سایرین به کار می برد. آن قانون درست است، چون دارد کار می کند و مال خداست چه بسا لازم باشد طبق همین سازکار با چند انفجار عظیم شهاب سنگهایی که به سمت کره زمین می آید را منهدم کرد، آن سازوکار، آن قانون، درست است و مال خداست، پیشرفت در این موضوع، بحث اراده پیش می آید که آن بحث مستقلی است.

محتصر اینکه، هر کس از قانون خدا استفاده کند، نتیجه حق آن را هم می بیند.

لایه اول وجود قوانینی ثابت و لایتغیر است، ادامه این روند در لایه دوم نظام ولای را می سازد ۲- آن قوانین ثابت مال خداست، نه مال فرعونها، یا هر کس دیگری، لذا کشف و یاد گرفتن و استفاده از آنها، لازم است و هیچ فرعونی نمی تواند آن قوانین را مال خود بداند و حق لایسننس مطالبه کند.

۳- این قوانین حق و درست چگونه با هم نسبت دارند و با هم همپوشانی دارند؟ پاسخ به این سوال موضوع علم نظام سازی حکومت اولی الامر است.

نظريه حق و تاثير آن در گرايisات سياسی راي

وقتی نظام حق یکی باشد، یک جور باشد، دیگر احزاب موسوم به اصلاح طلبی، اصولگرایی، چپ و راست، یا مباحث انحرافي سنت و مدرنيسم و ... معنی ندارد. نظام حکومتی، که روی اين نظریه سوار می شود، نظامی یونيك و واحد و انحصاری است، یعنی باید قادر باشد بطلان نظامهای پلورال را ثابت کند. اگر حزبی یا جریانی برای خود شیرینی، یا تظاهر به متفاوت بودن، قوانین حق را زیر سوال ببرد، هم به خود خیانت کرده است، هم به هواداران خود. چرا که حق ثابت ایت و همه چیز باید خود را با آن تغییر دهد و حق هیچگاه بنا به میل عده ای خاص، خودش را تغییر نمی دهد. در اینصورت، احزاب فعلی در پارادایم حق، در بیش از ۹۰ درصد موارد، بر سر قوانین حق با یکدیگر مشترک و هم رای هستند، تنها تفاوت آنها در اعمال سلیقه های جزئی است که اثر آن کمتر از ۱۰ درصد تفاوت را ایجاد می کند.

در مواجهه با افرادی که با حق زاویه دارند، با مغضوب عليهم تقابل داریم، و با ضالین، امید داریم لیاقت هدایت الهی را پیدا کنند.

در نظام حکومتی یکتا، جایگاه مهم است نه درجه فرد

لازمه قبول این نظام جدید ، به هم زدن ساختار درجه بندی و نیرو انسانی نهادهای فعلی حاکمیت و بازچینی آنها بر اساس استعدادها و قابلیتها یشان است ، در نظام پیشنهادی ، هر کس می داند جایگاه بعدی اش چیست و جایگاههای دونش چه هستند و وظایف هر کدامشان چیست .

رویکرد کاربردی به نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت)

در مسائل مختلف خلقي و جعلی ، وقتی یک نفر آن راه حل یونیک را کشف کرد ، بقیه می توانند با کپی پیست ، در منافع حاصله آن را شریک شوند . همانگونه که تا کنون ، اینگونه بوده است ، مثلاً بعد از اینکه خودرو کشف و ساخته شد ، دیگر کسی برای حمل و نقل ، از اسب و الاغ استفاده نمی کند و ... کپی سازان آن علم را دوباره کشف نکرده اند ، ولی با بهر برداری از آن ، از برکات آن منتفع می شوند .

چون قوانین به ذات اثر دارد و یک والی مقتدر حافظ آن است (الله) ربطی به کاشف آن ندارد . و هرگز هم تعییر نمی کند ، لذا مثلاً ماشینی که در اروپا طراحی و ساخته شده است ، وقتی اجزائش بدون طراحی دوباره در آسیا و آفریقا کپی پیست ، می شود ، محصول همان کاری را انجام می دهد که در اروپا انجام می داده است . تفکیک فرآورده و محصول از کاشف آن باعث اعتماد به نفس در طراحان و مهندسان بومی هر منطقه ای می شود ، که راه حل متناسب با نیاز خود را پیگیری کنند .

معجزه و نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات)

می گویند، معجزه یعنی خرق عادت ، یعنی کاری که سایر انسانها نمی توانند بکنند، یعنی به هم زدن قوانین رایج و عرفی خوب چه کسی قادر است قوانین را تعییر دهد ، ولو به طور موقت ، جز واضع قوانین و مالک آن و والی آن . البته قانون ثابت است ، ولی سطوح مختلف دارد ، قانون بالایی بر پایینی اشراف دارد .

قانون یا ارغونون واژه ای یونانی است که در واقع روگرفت فلاسفه یونانی ، از احکام انبیاء حکیم مشرق زمین ، می باشد . اصل آن در حکمت انبیا ، امر و حکم ، سنت می باشد . یعنی قرینه ، کلمه قانون از نظام فلسفی ، در نظام حکمی کلمه امر می باشد و

ولی امر یعنی کسی که حافظ آن امر و حکم و سنت و قانون است .

محال است ، اگر لیوانی را رها کنید به سمت آسمان رود (در حالت عادی) چون جاذبه قویتر به طرف پایین تر است چون امر و قانون ثابت است ، کسی که چموشی کند ، آن قانون را نمی تواند عوض کند ، بلکه هر کس با قوانین و امر الهی در بیافتد ، خودش آسیب می بیند ، یعنی آن عذاب و آسیب دنیوی و سپس اخروی ، نتیجه اراده و عمل خود آنهاست ، یک استثنای مثلاً کودکان قربانی جنگ و ... که بدون اراده اولیه ای ، متحمل آسیب و ضرر دنیوی می شوند ، اوضاع نابسامان آنها ، یا نتیجه خودخواهی مسئولین و بزرگان قوم و کشورشان است ، یا حکم فتنه و آزمایش را ، از سوی خداوند دارد ، چه نسبت به خودشان ، چه نسبت آن حادثه با سایر انسانها .

امر ، قانون حقيقی مخلوقات به وسیله خلیفه بشری ، وضع و اداره نمی شود .

امر به وسیله وضع آن یعنی الله گذاشته شده است و توسط مالک آن اداره و ولایت می شود .

هیچ کس نمی تواند بگوید چون من این قانون را کشف کرده ام ، پس مال من است ، یا چون این حرف مال من است هر کس به آن عمل کند، انگار به اطاعت و بندگی من در آمده است ، غلط است ، بقیه به او می خندند .

نیوتن صرفاً کاشف (امر) قانون و سنت خدا بوده است ، عجب از ماست که خالق قانون و امر را نمی بینیم و مدام روی کاشف آن تمکز و توجه داریم ، انگار او این قانون را ساخته است .

نظريه حق و به تبع آن نظريه اولی الامر ، زهر علوم فني و تجربی وارداتی از غرب را می گیرد و با توجه دادن مهندسان و اطباء به خالق قوانین، در آنها ايمان به امر را که مقدمه تعالي است ايجاد می کند . فراعنه (ديكتاتور به باطلها) می گويند ، آنچه من می گويم، آن انجام شود ، ولی پيامبر ها و ائمه و اولی الامر و مصلحان بشری می گويند ، آنچه حق است انجام شود.

дموکراسی های امروز ذیل دیکتاتورها تعریف می شوند نه مافق آن یا حتی هم عرض آن ، کس که با ساختار های نظام حکومتی آمریکا واقف باشد در می یابد که : ۵۲ ایالت متحده کاملا به صورت یک دیکتاتوری امنیتی- نظامی اداره می شود ، سازمان ملل و ... اینترنت و سرویسهای امنیتی و .. و همه سازمانهای ثابتی هستند که فارغ از انتخابات رئیس جمهوری ، در زیر نظر نظامی ها ، انجام وظیفه می کنند. نظامی هایی که تحت سلسله مراتب سنگین و ثابتی ايجاد شده است و اثری از رای و دموکراسی مابی و ... در آن حوزه ، دیده نمی شود . یا در انگلیس ، مجلس آنها ذیل نفوذ و خواست ملکه ، کار می کند ، ...

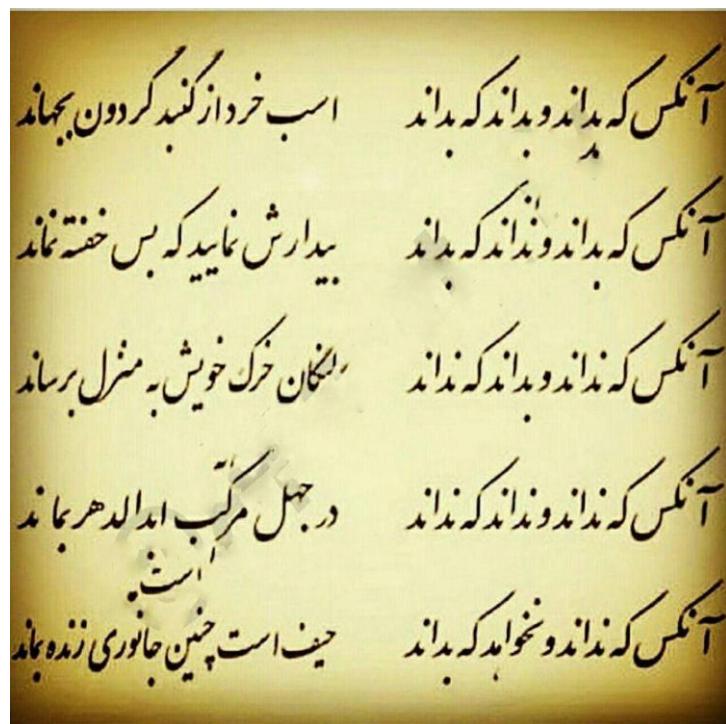
شیطان چون رجم شده است، (برگشت یافته از حقیقت خود ، از جایگاه و مقام و کارکرد) ۱۸۰ درجه برگردان شده از هدف اصلی خلقتش است. مورد لعنت خدا قرار گرفته است

ما ۴ گزینه داریم بین انتخاب ۱- دین و کارکردها و سیستمهایش و ۲- علوم غربی(مبتنی بر مدرنیسم) که روی اندیشه دانشمندان عمدتا یهود سوار است ، اعم از داروینیسم ، لیبرالیسم ، سوسیالیسم و ...
 الف - ظاهر دین را بگیریم نماز اول وقت ، عید فطر و ، مناسک حج و .. در باطن فکر و سیستمهای غربی را اجرا کنیم
 ب - ما ظاهر دین را کاری نداشته باشیم تمرکزمان را روی محتوای دین بگذاریم فکر دینی و نظریات متعالی و مترقی اسلامی و قرآنی را ، تولید و اجرا و تبلیغ کنیم تا تبدیل به فعل آدمها شود . (این روش برای تبلیغ در سایر تمدنها مفید است)
 ج - ما ظاهر و باطن دینی و اسلامی شویم .
 د - ما ظاهر و باطن از دین و اسلام و معرفت الهی تهی شویم .
 این ۴ مرحله برای دشمن هم قابل تقسیم است

از منظری دیگر مدل رشد که هم توسعه مادی را قبول دارد و هم تعالی معنوی را قبول دارد و حرکتی است ، پلکانی با زاویه ۴۵ درجه ای ، راه حل بسیاری از مسائل در مواجهه با غرب است .

هدف از مطالعه آیات قرآن ، راه حل یابی برای تشکیل اجزا حکومت الهی باشد (تا مشکلات بشر امروز ، حل شود) و اگرنه پرداختن داستان وار به این موضوعات جز خواب چیزی نصیب نمی کند .

با تقریب به مضمون نظریه حق ، می توان گفت : بداند اول منظور دانایی حق است در سیستم یونیک و انحصاری ، در مصوع اول آن کس که جایگاه های حق هر چیزی را می داند ، اسب خرد از گنبد گردون بجهاند .
 مصوع ۲ آن کس که جایگاه های حق را بداند ولی خودش به آن آگاه نیست ، مانند اموری که انسان فطرتا انجام می دهد .



و باقی مصرع ها ... خلاصه اینکه وقتی عینک حق بینی را به چشم بزنیم ، همه تلاشهای اهل حق را ، می توانیم در این نظم فکری درک کنیم و به راه خود مطمئن تر شویم .
هر قانونی نسبت به مرجع ثابتی تعریف می شود . هر بنایی یک ستون و عمودی دارد

نظریه حق و عدم کم یا زیاد بودن موجودات در نظام عالم

شاید ما انسانها ، امروزه تحت تاثیر امریکن لايف استایل ، حجم زیادی کالای اضافی ، دور و بر خودمان پیدا کنیم ، که نه تنها کمکی به ما نمی کنند بلکه ، مایه عذاب و ناراحتی ما شده اند ، مثل خودروها و ترافیک اضافی ، ساختمان های اضافی ، غذا خوردن اضافی یا کم ، و ... ولی در نظام طبیعت نمی توانید ، هیچ چیز اضافی را پیدا کنید .
نظام طبیعت چیزی اضافی و غیر ضروری در پروسه چرخه اکو لوژی زیست شناختی و بوم شناختی ندارد .
و این نظم فوق العاده چرخه های زیستی ، نشان از جایگاههای ثابت و حقی دارد که توسط اراده ای قاهر ، در سیکل خود ، انجام وظیفه می کنند . همین تفسیر را می توان در مورد موضوعات علمی در عالم جعل داشت ، خداوند هیچ مورد اضافی را در نظام معرفت ، جعل نکرده است ، هر چه از فرامین و اوامر و احکام او به ما رسیده است ، حق ، دقیق ، درست و به جا بوده است و هیچ خللی در آن نیست .

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلَقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاقُتٍ فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (الملک/۳)
همان کسی که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید؛ در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی بینی! بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی؟!

نظریه حق و مرجع امور

ضرب المثل های زیادی وجود دارد که به این اشاره دارد که هر رفتی آمدی دارد ، از هر دست بدھی از همان دست هم پس می گیری ، و هر چه کنی به خود کنی ، گر همه خوب و بد کنی ... یعنی به هر حال عکس العمل و بر گشت

تصمیمات و انتخابات ، امری قطعی و مشخص است ، حال ، اگر این ، حقیقت را منظر خدا بررسی کنیم ، به این می رسمیم که ، همه مخلوقات و مجعلولات خداوند (از جمله انسان ها) به سمت خودش بر می گردد . ولذا باز هم ثابت می شود که امور ثابت حق ، با خداوند تعریف می شود .

وَأَنْزَلَنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمَهِيمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَبَعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعْلَنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَنْلُوُكُمْ فِي مَا آتَكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيَنْبئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ(المائدۀ/۴۸)

و این کتاب [= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوشهای آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشی قرار دادیم؛ و اگر خدا می خواست، همه شما را امت واحدی قرار می داد؛ ولی خدا می خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر سبقت جویید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

وَكَذَلِكَ جَعْلَنَا فِي كُلِّ قُرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يُمْكِرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ(الأنعام/۱۲۳) و (نیز) این گونه در هر شهر و آبادی، بزرگان گنهکاری قرار دادیم؛ (افرادی که همه گونه قدرت در اختیارشان گذاردهیم؛ اما آنها سوء استفاده کرده، و راه خطا پیش گرفتند؛) و سرانجام کارشان این شد که به مکر (و فریب مردم) پرداختند؛ ولی تنها خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند!

ثُمَّ جَعْلَنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِتَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ(یونس/۱۴)

سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین -پس از ایشان- قرار دادیم؛ تا ببینیم شما چگونه عمل می کنید! فَكَذَبُوهُ فَنَجَيَنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلُكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ(یونس/۷۳)

اما آنها او را تکذیب کردند! و ما، او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم؛ و آنان را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم؛ و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم! پس بین عاقبت کار کسانی که انذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند)، چگونه بود!

نظریه حق و بررسی یکتایی قوانین از حیث کارکرد

خدا و حق ، ثابت و یکتا هستند . محال است قانونی را در عالم پیدا کنید که به ورودی یکسان دو گونه خروجی دهد . در واقع آنچه به نام قانون طبیعی ، مشهور شده است ، در کلام الله همان ، امر و سنت و حکم و حق می باشد .

البته قوانین بشری که توسط نظام حاکمیت تثلیثی ، مدل منتسکیویی تحت عنوان قانونگذاری ، مجلس یا ... رواج پیدا کرده است ، همه دارای اشکالات زیادی می باشند و زمان مند و مکان مند هستند و کاملاً عرفی و نسبی است ، که فعلاً صرفنظر می کنیم . قراردادها و عهدهای شورایی هیچگاه در سطوح ایدئولوژیک مخصوصاً در پارادایم توحیدی ، معتبر نمی باشد . حق قائم به خداوند ، برای همیشه حق است و با رای اکثریت یا اقلیت مردم ماهیتش را تغییر نمی دهد . بلکه آن رای اکثریت یا اقلیت است که باید نسبت خود را با حق تعریف کند . و به همین خاطر است که در نظام اولی الامر ، ولی امر و رهبر جامعه مسلمین ، انتخابی نیست ، و باید توسط خداوند به عنوان ولی امر اعظم ، تعیین شود . این منطق ، ماجراهای ، انتخاب خلیفه اول توسط شورای سقیفه و انتخاب مستقیم خلیفه دوم توسط خلیفه اول و انتخاب خلیفه

سوم توسط شورای مهندسی شده را کاملاً زیر سوال می برد . و مسلمانان اهل سنت باید تکلیف خود را با این مهمترین مسئله حاکمیتی و حکومتی جامعه شان مشخص کنند .

نظریه حق و مسئله واقعی بشر

مسئله بشر پس از هستی شناسی و خود شناسی جهت ورود به مبحث خدا شناسی ، اثبات وجود خداوند (از حیث کیفی و کمی) نیست . که در آن صورت وارد مباحثت سیاه چاله ای، وجود شناسی در فلسفه شده ، از اصل وا می مانند . چون حد انسان ، شناخت کامل، خدای بی نهایت نیست ، در بهترین حالت ، ظرفیت انسان، درک حضور خداست . چه اگر خدا به شناخت کامل ما در آید ، یعنی ما بر او محاط شده ایم یعنی جایگاهها ، تغییر می کند ، که البته امر محالی است . لذا مسئله بشر باید ، تصمیم و اراده اش ، به تسلیم شدن در برابر حق یا قانون خدا باشد . عصیان ، یعنی کسی امر و سنت و حکم و قانون حق را ، و هر کاری غیر از حق را، که نفس اماره اش بخواهد بکند و ...

نظریه حق و قانون عمل و عکس العمل

طبق قانون عمل و عکس العمل (مساوی و در خلاف جهت) که(علی رغم اشارات دانشمندان اسلامی) توسط نیوتن مشهور شده است . (این مفهوم بعدها در حسابداری ، دانش حسابداری دوبل را ایجاد کرد که مبنای همه قوانین مالی و اعتباری امروز است)

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری ...) چون در عمل قطعاً هر عمل عکس العمل نیز دارد لذا عکس العمل آن هم الا و لابد باید یونیک و انحصاری باشد، مساوی و خلاف جهت آن ، لذا عکس العمل آن هم حق است .

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری پدیده ها در دستگاه خلقت) و مقام مستقر یا مستودع

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَوْدِعٌ قَدْ فَصَّلَنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (الأنعام/ ۹۸)

او کسی است که شما را از یک نفس آفرید! و شما دو گروه هستید: بعضی پایدار (از نظر ایمان یا خلقت کامل)، و بعضی ناپایدار؛ ما آیات خود را برای کسانی که می فهمند، تشریح نمودیم!

ایمان دو گونه است یا مستودع است یا مستقر ، ایمان مستودع به اجزاء موضوعی ، گفته می شود که فرد به آنها ایمان دارد ، و ممکن است هر لحظه با یک طوفان باطل ، زیر و زبر شود ولی ایمان مستقر به فردی با قلب مطمئن بر می گردد که حتی سنگینترین فشارها و آزمونها هم او را از ایمانش به حق و درستی نمی تواند منصرف کند . کسانی که به ثابتیهای حق ، به درستی ثابت شده اندیشه و فکر و اراده دارند ، به مقام مستقر نائل می شوند .

جایگاه ثابت یا پلورال در سطح ایدئولوژیک

ما در سطوح ایدئولوژیک ، جایگاههای متکثر (پلورال) نداریم ، و الا و لابد جایگاه یونیک و انحصاری و یکتا ای ، جعلیات انسان ها را باید شکل دهد .

اجزاء متکثر ، اگر به معنای واحدهای مدار موازی باشد بله ، قبول می کنیم . مثلا ارسال رسال و انبیاء ، تعداد زیادی نبی بودند، ولی همه آنها پیام واحدی را به مخاطبانشان انتقال می دادند .

ولی اگر به معنی واحدهای با قوانین جدا باشد ، خیر ، مثلا فلاسفه غرب ، که تعداد زیادی هستند که هیچ کدام حرف فیلسوف قبلی را قول ندارد و آن را رد می کند و یک حرف جدید از خودش می زند و به راحتی می توان پیش بینی کرد که در آینده افراد جدیدی می آیند که حرف فیلسوفان امروز را زیر سوال می برند .

در واقع طرفداران عوام و عادی نظریه پلورال ، در برابر دیکتاتوری فرعون صفت ها به اين نظریه پناه می برند. و طرفداران و کارگزاران فرعونهای زمان پلورالیزم را تنها راه بقای خود می دانند ، لذا با تبلیغات فراوان سعی در فریب مردم دارند .

دو قطبی حق و باطل را در همه موضوعات می توان بسط داد .

پلورالیستیک (متکثر) هر بشر ، خودش یک محور است، به چند دینی می انجامد، به تعداد آنها سبک زندگی متفاوت به وجودمی آید .

سینگولاریستیک(واحد) خدای واحد ، دین واحد سبک زندگی واحد حکم کردن با ذهنیت متکثر می شود، شرك

اگر منفعتمن حکم کرد ، اگر ضرورت داشت ، اگر به فلان خلاف میل کردیم ، اکراه و نهی دین را بر نتافتن یعنی ، اگر مبنای تشخیص شدم خودم ، مغروف شدن و هلاکت در پی دارد .

نظريه حق(جايگاه يونيك و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و ابطال نسبی گرایی منتج به تکثرگرایی

بر عکس کسانی که داروینیسم را و اینطور به آن طور شدن را مبنای عمل خود قرار می دهند و هر آن به شکلی در می آیند ، تفسیری غیر خدایی و غیر ثابت از پدیده ها ارائه می دهند ، تازه آن هم صرفا در حوزه نظر ، (چون در عمل قطعا هر عمل خاص ، عکس العمل یونیک و خاصی دارد)

و این راز ابطال پلورالیزم پوپر است . یعنی هر کس می خواهد نسبی گرایی منتج به تکثر گرایی پوپر را زیر سوال ببرد ، کافی است از عکس العمل آن نظریه شروع کند . و چون عکس العمل و بازتاب هر نظری، یونیک و انحصاری است و عکس العمل و بازتاب های متکثر نداریم ، یعنی در عالم واقعیت چندین نظر و عکس العمل درست ، ولی متکثر در موضوع واحد نداریم ، لذا الا و لابد نظریه حق باید یونیک و انحصاری و یکتا باشد .

این نظریه در واقع جايگاه حق را تبیین می کند و نه مصاديق حق را ، هر وقت، هر چیزی در جايگاه خاص خود قرار گرفت حق محقق شده است و در این حالت الا و لابد نظم برقرار می شود . و ما هر سیستم و مجموعه منظم را حسن و زیبا می بینیم .

نظريه حق و ابطال پلورالیزم (نسبی گرایی) در عالم خلق

آیا اگر امر جاذبه زمین ، پلورال باشد ، یعنی در هر لحظه ۱ جهت داشته باشد سنگ روی سنگ بند می شود . برخی مرتاضها فکر می کنند، قانون عالم خلق درست نیست و باید خودشان قانون عالم را بگذارند ، امر عالم به عهده آنها باشد . می خواهند به خواست آنها تغییراتی در عالم خلق صورت گیرد .

ولی چون ناتوان و نامید از این خواسته نا به جا ، می شوند ، به موجودات غیب از انسان و مادون انسان ، یعنی اجنه پناه می برند و مثلا با نیروی آنها قطار در حال حرکتی را نگه می دارند و البته در قبال این عمل، آن اجنه بهای سنگینی را

مطالبه کرده اند و آنها را وادار کرده اند از مقام و جایگاه انسانی خود ، اعلام برائت کرده ، و به مقام پست تراز خود تشیب کنند ، تنها دلخوشی مرتاضها ، نگاه متعجب مردم عادی است، که نسبت به خود ، نوعی ستایش تصور می کنند و البته با بررسی عاقبت آنها به راحتی می توان فهمید که هیچکدام آنها ، نه زندگی طبیعی داشته اند ، نه از موهبتی و نعمتی بهره مند شده اند و در کمال پستی و بدیختی تا مرگ و جهنم پیش می روند . لذا پلورالیزم در حوزه خلق محال است و مواردی که گزارش می شود ، از جمله اعمال مرتاضها ، نقض قوانین الهی نیست ، بلکه وجود نیروهای غیبی است که سایرین فعلاً از درک آن غافلند .

مرکز پرگار (شناخت و اراده) کجا باید باشد

نظام پلورالی در نهایت به چند خدایی یا حداقل امانیسم ، من محوری و تکرار من ها به خود الله انگاری ، می انجامد در حالیکه در لا اله الا الله انسان تسلیم حق شده ، به همه الله ها و بتها کافر می شود، و با اراده و اختیار خود ، نفس اماره خود را مجبور به پذیرش و تبعیت از حق می کند ، از خود خارج می شود و سعی می کند ، حق را با مرکزیت خداوند درک کند .

اختلاف سلیقه در سطح ایدئولوژیک که بالاترین سطح عقلانیت و تفکر است، به طور کلی باطل است و در سطوح تصمیمی سازی استراتژیک اختلاف سلیقه بسیار بسیار محدود ممکن است وجود داشته باشد، لیکن ولی امر فصل الخطاب است . در سطوح میانی و خرد تصمیم گیری هم ممکن است اختلاف سلیقه هایی باشد لیکن ، به مرور زمان و آزمون و خطا و درآمد - هزینه و نفع و ضرر ، خود به خود بهترین سلیقه و انتخاب ، خودنمایی می کند و از آن به بعد به عنوان انتخاب درست و حق ، مبنای تصمیم سایرین قرار می گیرد .

تغییرات ماکرو (ماهیتی) در شاخص حق به هیچ وجه راه ندارد . آنچه از جزئیات عرفی ، اجازه تغییر و بومی سازی دارد ، بسته به شرایط زمانی و مکانی ، افراد است .

هیچک عامل ، ناحقی را حق نمی کند ، یا دلیل حقی را ناحق نمی کند ، البته تلاش باطلگرایان و جنود شیطان همواره این بوده و هست ، که باطل را حق و حق را باطل ، جلوه دهند . مطلوب این است که موارد ماکرو و میکرو (کلان و خرد) هر دو اولاً حق باشند . ثانیاً حتی الامکان متناسب باشند .

ایده و مدل حق ، مهمترین عامل ایجاد اتحاد جمعیت در منطقه و کشور است

جمعیت وقتی تبدیل به اجتماع می شود که بر سر اصول و قوانین مشترکی به توافق و قرارداد برسند ، اجتماع وقتی به جماعت تبدیل می شود که یک نفر امام و رهبر ، ساماندهی و اجرای قوانین را بر عهده بگیرد . این فرآیند اگر روی قوانین ثابت و حقی ، جلو برود ، نتیجه پیشرفت سریعتر و موفق تر و شدنی تر و پایدار تر خواهد بود . و اگر روی قوانین مدام تغییر یابنده ، بخواهد جلو برود ، آن جماعت به اجتماع ، و سپس به جمعیت عقبگرد می کند .

نظریه حق (جایگاه یونیک و ...) و بلوغ

انسان در کودکی باید تحت سرپرستی ، پدر و مادر و بزرگترها تربیت شود ، تا به زمانی که تشخیص و بلوغ برسد ، که چه چیز برآش خوب است ، چه چیز بد . یعنی باید کودک توسط پدر و مادرش مدیریت شود .

و امر و نهی بزرگترها به همین خاطر است . در امور مختلف انسانها به راه بلد اعتماد کرده و سرنوشت خود را به او می سپارند . راه بلد و سرپرست کسی است که باید تابعیتش را مدیریت و هدایت کند ، و بگوید، مثلًا راه اشتباه است و این راه درست است .

بلغ در حیوانات ، فصل جدایی فرزند از والدین است ، فصل استقلال بچه ها .

در دوران قبل از بلوغ چنان باید آموزش و تربیت شده باشد که پس از بلوغ از پس زندگی خودش بر بیایند . برخی از لوازم این امر به طور غریزی در حیوانات نهاده شده است ، برخی را از والدین خود می آموزند . پیشرفت در پی استقلال است .

پدر و مادری که نمی خواهند فرزندشان مستقل باشد ، هیچ فرقی با دیکتاتورها ندارند . در حیوانات هم والدین ، فرزندان خود را پس از بلوغ تحويل محیط می دهند .

امامان جامعه انسانی هم ، باید در بلوغ اجتماع خود بکوشند و بدون دیکتاتوری ، اجازه رشد و پیشرفت ، در سایه استقلال رای را به مردم خود بدهند . و پس از بلوغ آنها را به محیط جامعه جهانی تحويل دهند . در همه این مراحل اعتقاد به شاخصهای بلوغ و پیشرفت و استقلال و ... باید حق باشد ، تا همگان با خیال راحت و مطمئن به پیش روند . و البته خداوند به عنوان ولی امر اعظم ، بر این شاخصهای ثابت مراقب و محافظ و ... (سایر صفات الحسنی) است .

نظریه حق و اصلاح مباحث جدلی

نکته : در مباحث جدلی اگر طرفین می خواهند به نتیجه برسند ، باید همه طرفها ، دنبال حق باشند ، نه خورد کردن و تحقیر و تمسخر طرف دیگر .

وقتی حق ثابت بشود و محقق بشود ، و مورد قبول واقع بشود ، دیگه شخصیت کسی خورد و کوچک نمی شود ، که بخواهد مقاومت کند و علیه حق موضع بگیرد .

اما اگر حتی یکی از طرفها به دنبال حق نباشد ، و مثلاً به دنبال خورد کردن طرف مقابل باشد ، آن وقت حق پایمال می شود و هیچ نتیجه ای عاید کسی نمی شود .

اگر آدمها بر سر حق توافق کنند و متعهد بمانند ، دیگه هیچ دعوا و اختلافی پایدار ، نمی ماند ، یا اگر هم بشود ، در دعواها ملاک سنجش به وجود می یاد و این امر ، اصول قضاؤت و نظام محاکم را تعریف می کند .

پلورال هیچ جایی در نظام حق نداره و همه من ها باید در حق فانی شوند و نظام حق همه من ها و منیتها را می سوزاند . همه فراغنه (دیکتاتور به باطلها) ملعون الله و الرسول و مومنان و همه مردم عادی بوده اند ، هستند و خواهند بود .

وَالَّذِينَ يُنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيَثَاكِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أُنْ يَوْصَلَ وَيَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (الرعد/۲۵) آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند ، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می کنند ، و در روی زمین فساد می نمایند ، لعنت برای آنهاست؛ و بدی (و مجازات) سرای آخر!

نظریه حق و اختلاف سلیقه

اختلاف سلیقه اگر در ماهیت حق بودن امری (موضوعی) تغییر و انحراف به وجود بیاورد ، عین جهل و باطل است . چون آن موضوع همواره حق بوده و خواهد بود و با اراده و حکم موقتی یک فرعون و من (نفس اماره) حق بودن ذاتی آن امر تغییر نمی کند ، ماهیت امور را خالق کامل صفات تعیین کرده است .

باید با این نوع اختلاف سلیقه برخورد شود . اختلاف سلیقه در هدف و عقیده ثابت (امور ایدئولوژیک ، کلان) باطل است ولی در امور خرد و میکرو ، اختلاف سلیقه نه تنها اشکال ندارد ، حتی باعث پویایی و شادابی هم می شود .

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و تابعیت انسان

افراد مختلف بالذات، بسیار با هم فرق دارند، معیارهایشون، رفتارشون، افکارشون، احساساتشون و هر یک انسان منحصر به فردی هستند.

هیچ ۲ انسانی کاملاً شبیه یکدیگر نیستند و نباید باشند. چون در آن صورت، وجود یکی از آنها عبث می شد. حالا وقتی حق را ثابت و افراد را متغیر، بگیریم، آنها وقتی به نظم درمی آیند که همگی به حق ثابتی گردن نهند. و در سطحی بالاتر: چه کسی باید تابع باشد چه کسی پیرو؟، چه کسی باید خود را به رای و حکم و قانون دیگری بفروشد (بیعت کند)؟! چه کسی باید در خود تغییر ایجاد کند. و تابع ولی امرش شود؟ آیا جایگاه حق باید در خود تغییر ایجاد کند یا افراد باید در خود تغییر ایجاد کنند و جایگاه های حق را به قبول و پذیرش نفس خود برسانند؟

نکته اصلی اینجاست، راز هستی این است، ما باید تسلیم حق شده و خود را با حق تطبیق دهیم نه بلعکس !!! حق با ما تعریف نمی شود، ما باید خودمان را با حق تعریف کنیم. در امور مختلف چون من (نوعی) می گوییم، دلیل این نیست که آن گفته حق و درست باشد و همه باید تابع آن شوند و اگرنه خائن اند و...

در دستگاه عظیم خلقت که همه جایگاهها به حق و درستی به نظم در آمده اند، منیتی وجود ندارد. اینجاست که یک انسان رسیده به حق، هر چه می بیند حق و درستی و زیبایی و کمال است، در پس هر موجود و موضوعی، صاحب حق آن را می بیند، خدا را می بیند...

ما اولاً خودمان را از حق و باطل و (حق و باطل را از یکدیگر) تفکیک کنیم، که به آن فرقان می گویند به معنی توانایی فرق گذاشتن. یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا* (الأنفال/۲۹) ای کسانی که ایمان آوردهاید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرارمی دهد؛ ثانیاً خودمان را تسلیم حق، و مجاب به تبعیت از حق کنیم، در هر سطح و مقامی که می خواهد باشد. ثالثاً حق را کشف کنیم، به جای اینکه انرژی خودمان را سر منم و توئی هدر بدھیم، انرژی وقت را سر اینکه حق و کار درست چیست، بگذاریم.

البته باید قبل از ورود به میدان حق شناسی، یک دوره کامل مبارزه با نفس بگذرانیم. نفس باید تغییر کند، به نحو احسن ساخته شود و برای کمال نفس باید آن را رام اراده خود کنیم. ذکر حق توسط خدا نازل می شود و بالاخره خودش را عیان می کند، یعنی درستی اش را اثبات می کند، و اگر در همه موضوعات گذشته زندگیمان دقت کنیم، کاملاً می بینیم که، درستی و حق پایدار است و باطل زودگر و فانی،

نظریه حق و هوای نفس انسانها

وَمَا أَبْرُئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَمَاءَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي عَفُورٌ رَّحِيمٌ (یوسف/۵۳)

من هرگز خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است.»

منویات، آرزوها، حدیث نفس برخاسته از نفس اماره، هیچکدام حق نیستند و اگر در تقابل با حق قرار بگیرند، باطنند و باید با آن مبارزه کرد، برای حق شناسی اول باید از خود گذشت، جهاد اکبر و سخت ترین کار، اینجاست.

نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصارى موجودات در دستگاه خلقت) و مفهوم استاندارد

تعريف استانداردها و دعوت به عمل به آن ها ، همان حق است .

كارشناسان علوم خلقی و فنی بعد از آزمون و خطاهای بسیار به يك شاخصهای ثابتی می رسند ، به يك شرایط و عملکرد بهینه ای می رسند ، که آن را در قالب استاندارد تعريف می کنند . اگر از خطاهای موردى و عمدی بگذریم باقی موارد در دسته حق ها جای دارند . لذا كاربرد موارد حق در زندگی روزمره ما ، امری کاملاً جاري است . قرار نیست ، کل دستگاه اداراکی و فکری خود و جامعه را تغییر دهیم ، بلکه هدف این است با هرس موارد باطل ، موارد حق جاري را به خود و جامعه بشناسانیم و اجازه رشد و تعالی هر چه بیشتر ، روح را به او بدهیم .

نظريه حق (جايگاه يونيك ..) و تفكرات مختلف

ما باید تفكرات و تعاريف و تصورات و اندازه هایی که پیش خودمان از حق و درستی داریم ، به این نقطه مشخص "حق " تعدیل کیم .

می دانیم مثلاً فاصله مشخصی با شاخص متريک مثل ۱ متر همه جای دنيا ، فاصله مشخص و ثابتی است . آن فاصله کم و زياد نمی شود ، ولی ممکن است ، برخی در ذهنیتشان فاصله ای کمتر یا بیشتر را تصور می کنند . که عمدتاً اين تفاوت ذهنیتها از شاخصهای ثابت محل دعوا می شود و ...

پس ما باید اولاً به شناخت درست شاخصها برسیم ، تا اندازه ها را واقعاً ۱ متر ببینیم . به تسلیم شده این موضوع مسلم حق می گویند . پس با این تحلیل بسیاری از انسانها خوب امروز جهان ، بدون اینکه خود اقرار کرده باشند ، مسلم حق هستند . و می توانند با يك تلنگر کوچک ، به حوزه سلم ، تسلیم ، سلامت ، اسلام در آيند و نجات یابند . ما باید دید و نگاه خودمان را اصلاح کنیم . شاخص های ثابت متر ، کم و زياد نمی شود . همه قبول دارند ، ۱ متر ، به مقدار مشخصی فاصله است ، ۱ متر است .

نظريه حق و بررسی نگاه توحيدی و ليبرالي به موضوع حق و تکليف

در نگاه دين ، فرد از تکليف شروع می کند ، و به حق می رسد .

در پارادایم ليبرالي ، فرد از پایه پاگانیستی شروع می کند به " حق من " (هيومنیزم) می رسد .

در هر دو صورت کسی که برای خودش حقی قائل است ، نسبت به آن تکليفي برای خودش مترب است .

در نگاه ديني اول به فرد می گويند ، شما مکلفید حجاب بزاريد ، شرب خمر نکنيد ، نماز بخونيد و ... از تکليف شروع می شود . بعد می بینی که شما حق داری که حجاب داشته باشی . حق داری چون نمی خواهی هر کسی شما را ببیند ، حجاب محدودیت نیست ، معناش این است که ، من يك گوهر گرانبهایی دارم نمی خواهم کسی این را ببیند ، من حجاب را رعایت کردم و می کنم ، نمی خواهم گوهر گرانبهام را هر کسی جز محرم ببیند .

بعد در آن نگاه می گويند ، من حق دارم هر جور می خواهم ، لباس بپوشم ، به هیچ کس هم مربوط نیست و نباید چیزی بگويد . هر آزادی و حق ، خودش تکليف می آورد .

هر تکليفي وقتی جلو می روی ، می بینی به يك حقی منتج می شود .

من مرد حق دارم در جامعه که می آیم بیرون ، خانمها رفتارشون زننده نباشد .

خانمها حق دارند در جامعه ای حرکت کنند ، که وقتی در فعالیتهای اجتماعی شرکت می کنند ، مردها نگاه و چشم حیض و زننده ای نداشته باشند .

اگر هر کدام اینها چنین حقی دارند، این حق ها لازم و ملزم همیگر اند. این دو، دو تکلیفی است که به تبع ۲ حق شکل گرفته است. حق حتما در ذات خودش تکلیفی دارد.

قائل بودن به هر حقی، حتما فرد داره بندگی اون را می کند. آن حق یکبار خداست، یکبار عقل است، یکبار قوانین اداری آن جامعه است، قانون گفته چراغ قرمز یعنی بایست، تکلیف ایجاد کرده است.

همانطور که در قرمز حق ندارید، بروید وقتی سبز شد باید بروید و اگرنه همه ماشینها از عقب بوق می زند و ... سنتهای الهی تغییر نمی کنند ما انسان ها باید تغییر کنیم،

اگر این کار توسط ما و همه یا اکثریت افراد اجتماع ما، نشود، خداوند تغییر ایجاد نمی کند، تا خودمان دست به تغییر بزنیم **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغِيْرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغِيْرُوْ مَا بِأَنفُسِهِمْ** (الرعد/۱۱) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!

نظریه حق و رای اکثریت

اگر در کشوری ۳۰۰ تا از نماینده های آن مردم در جلسه قانون گذاری، جمع شدند و گفتند، مثلا ربا آزاد است، ربا آزاد و خیلی هم خوب است و (همچون نظامهای سکولار کاپیالیزم) فیلسوف مطرحشان، جرمی بنتم، هم با کتاب "دفاع از ربا" آن باطل را تئوریزه کرده (، مثلا توجیح کرد)، آیا صرف جمع شدن نماینده ها و تصویب یک قانون عرفی، ماهیت آن قانون را از باطل بودن، به حق بودن تغییر می دهد؟ آیا یک متدين هم باید تابع شود، و ربا را آزاد بداند؟ هرگز، پس بالاخره از دید ناظر بیرونی که نه خود را متدين می داند و نه سکولار، کدام درست است و کدام باید مبنای عملش قرار بگیرد.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يُقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَخْلَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةً مِنْ رَبِّهِ فَأَنْتَهَى فَلَمْ مَا سَلَفَ وَأَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (آل البقرة/۲۷۵)

کسانی که ربا می خورند، (در قیامت) برنمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می خورد، گاهی بپا می خیزد). این، به خاطر آن است که گفتند: «داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست).» در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است). و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از ریاخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق [= قبل از نزول حکم تحریم] به دست آورده، مال اوست؛ (و این حکم، گذشته را شامل نمی گردد؛) و کار او به خدا واگذار می شود؛ (و گذشته او را خواهد بخشید). اما کسانی که بازگردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتشند؛ و همیشه در آن می مانند. **يَمْحُقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيَرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يِحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أُثِيمٍ** (آل البقرة/۲۷۶)

خداوند، ربا را نابود می کند؛ و صدقات را افزایش می دهد! و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَتَقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** (آل البقرة/۲۷۸)

ای کسانی که ایمان آوردهاید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و آنچه از (مطلوبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید!

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أُمَوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (آل البقرة/۲۷۹)

اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهد کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه های شما، از آن شماست [= اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می کنید، و نه بر شما ستم وارد می شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آل عمران/۱۳۰)

ای کسانی که ایمان آوردهاید! ربا (و سود پول) را چند برابر نخورید! از خدا بپرهیزید، تا رستگار شوید!

وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلُهُمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَغْتَدَنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (النساء/۱۶۱)

و (همچنین) بخاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی شده بودند؛ و خوردن اموال مردم بباطل؛ و برای کافران آنها، عذاب دردنگی آماده کردہ‌ایم.

پس ناظر و مخاطب ۲ انتخاب پیش رویش است ، یا به حرف متدينین بگراید و از ربا حذر کند ، یا تسليم هوای نفس خودش بشود و به رای اکثرب این ۳۰۰ نماینده گردن نهد و اعمالش را ربوی انجام دهد . !!!

سوال : واقعیت بیرونی با کدام عقیده هماهنگ است ؟ آیا نظام ربوی پایدار است یا نظام غیر ربوی ؟ آیا جامعه آن ۳۰۰ نماینده ، موفق بوده اند یا جامعه غیر ربوی ؟ و دهها سوال دیگر .

در واقعیت به این یقین داریم که طبیعت و دستگاه خلقت و ماشینها هیچگاه اشتباه نمی کنند، هر چه غلط رخ می دهد به خاطر انتخابها و اشتباهات انسانی است ، کافیست به فروپاشی اقتصاد در جوامع ربا مبنا ، نگاه کنیم، به این حقیقت پی می برمی که احکام خداوند ، با واقعیت همخوانی داشته و دارد و خواهد داشت . و سعادت و نجات بشر در انتخاب راهی است که خداوند ، پیش رویش قرار داده است. این مثال را در دهها مورد دیگر می توان تکرار کرد .

لذا رای حداکثر ، ملاک حق بودن ، امری و قانونی نمی شود . در تاریخ ماجراي قوم لوط(ع) ، نوح (ع) و... و امروزه تغییر مدام قوانین در موضوع واحد ، بارها این حقیقت را اثبات کرده است . در گذشته که قوم لوط ، به همجننس گرایی رای دادند ، مستحق عذاب شدند و جز خود لوط و دو دخترش ، کسی نجات پیدا نکرد . امروزه هم جوامع همجنسگرای غرب به سرعت در حالت نابود شدن هستند و اگر برخی مصلحان و زنان و کودکان بیگناه نبودند ، آن سنت در مورد اینها هم اجرا می شد .

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةً سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ (هود/۱۱۰)

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ سپس در آن اختلاف شد؛ و اگر فرمان قبلی خدا (در زمینه آزمایش و اتمام حجت بر آنها) نبود، در میان آنان داوری می شد! و آنها (هنوز) در شکاند، شکی آمیخته به بدگمانی!

نظریه حق (جایگاه یونیک و ...) و نگاه سیستمی ذیل نگاه طراح عالم

همه اختراعات مفید بشر ، صرفا غبار روبی از طرح موجود پیشینی بوده است ، و هیچ مخترعی یا مبدعی یا مکتشفی ، ادعای خلق از عدم نداشته است ، همه راهها و راه حلها ، را خدا از قبل تعیین کرده است، فقط ما باید آنها را کشف کنیم و به آن باور مند شویم و آنها را اراده و اعمال کنیم. این دکترین بسیار مهمی در سطح طراحی سازمانهاست.

باید خدا را طراح اصلی ببینیم و سعی کنیم، طرح خدا را بفهمیم ، البته او به هر کس بخواهد می دهد ، من یشاء و من تشاء

نظریه حق (...) و فرمول برنده شدن

فرمول و قاعده ، قانون ، حکم ، ... همگی اسامی مختلفی است که به یک مفهوم داده می شود ، بسته به موضوعات مختلفی که استفاده می شود ، اسامی مختلفی می گیرد .

در پژوهش های علمی این واقعیت قطعی است که ، اگر فرمول ایراد داشته باشد ، بالاخره خودش را نشان می دهد ، و تنها فرمولهای درست کار می کنند . و فرمول هر کس به قانون خدا (که همان تعادل عالم است) نزدیکتر باشد ، او برنده است . و مورد قبول و کاربرد سایرین قرار می گیرد .

افراد جو گیری که مدام بر طبل خودخواهی می کوبند و می گویند ، تنها فرمول عالم این است که همه چیز به نفع من باید باشد ، یا آنچه را من می گویم انجام شود ، دیر یا زود سرشاران به سنگ می خورد و خود را تنها ترین و بی چیزترین آدمها می یابند .

نظریه حق و نگاه به دستگاه خلقت

بیایید برای مدتی یک نگاه مکانیکی به دنیا داشته باشیم ، یعنی دنیا دستگاهی است و ما انسانها همانند مواد اولیه ای که از یک سو به آن وارد می شویم و از سوی دیگر از آن خارج می شویم .

همان هست بیرون مبنا است . من باید خودم را با آن هماهنگ کنم . این عالم همچون دستگاهی بسیار عظیم است ، که من انسان از ورودی آن ، وارد می شوم ، این عالم روی من کارهایی انجام می دهد ، خودم انتخابهایی می کنم و در پایان از این دستگاه خارج می شویم .

بهترین خروجی وقتی است که من انتخابهای خودم را با نتایج خوبی که از دنیا می گیرم ، هماهنگ کنم . یعنی روی نفس خودم کاری انجام دهم ، بر آن سخت بگیرم ، اراده کنم ، که با تغییر نفس خودم ، انتخابهای درست را انجام بدهم . در اینصورت ، محصول نفس من ، که خروجی دستگاه دنیاست ، چیز ارزشمندی خواهد شد که موجب تحسین پرورده گار است .

ایده آل این است که در نهایت اراده و عمل ما با تعالیم قرآن تطبیق پیدا کند .
هر وقت به این مرحله رسیدیم ، دستگاه عالم و ما ، کارویژه خودش را درست انجام داده است .

نظریه حق و عالم خلق

حقوق طبیعی : طبیعت به مثابه یک ماشین ، بر مبنای خوب و بد کار نمی کند ، تعادل و عدم تعادل را تشخیص می دهد و به شما نشان می دهد ، و در ازای ورودی که از شما می گیرد ، خروجی می دهد . آن دسته از اقدامات ما که طبیعت را به تعادل سوق می دهد ، خوب است و آن دسته از اقدامات ما که طبیعت را به عدم تعادل می کشاند ، بد است ، در غرب فلاسفه داروینیست ، ادعا می کنند که باید تعادل را به جامعه بر گردانند . اگر فعلا خود تفکر داروین (آرخیا ، یوکاریوتا ، باکریا) را کنار بگذاریم ، با پیامدهای تفکر داروینیسم بحث کنیم ، می گویند : در عالم حسن و قبح نیست ، همه چیز حول تعادل و عدم اش است .

ما در اخلاق خوب و بد داریم ولی آنها قبول ندارند ، ادعا می کنند که یک چیز که شما می گویید خوب ، ممکنه کس دیگه بگویید بد و بالعکس و نباید خوب و بد را مطلق دید و همه چیز را باید نسبی دید و که ثابت کردیم غلط است ، اگر فرض اولیه آنها را که همان رسیدن به تعادل بود ، مبنای قرار دهیم ، می بینیم باز با منطق آنها به تناقض می خوریم . با نسبی گرایی محال است به تعادل برسیم ، چطور ممکن است ، اراده و موضوعی واحد ، از سوی یک نفر خوب تلقی شود و از سوی نفر دوم بد تلقی شود و هر دو موفق باشند ، و در نسبت با موضوع مشخص ، همگی در تعادل باشند ، اگر نفر ۱ اراده ای که از نظر خود خوب است را انجام دهد ، قطعا نفر ۲ که آن را بد می داند ، آن اقدام را در تقابل با خود ارزیابی می کند و نزاع و درگیری و عدم تعادل به وجود می آید .

پس با فرض خود داروینیست ها هم ، مبانی شان غلط است . و باید منفک از همه طرف ها و افراد ، حقیقت بیرونی ، الا و لابد یونیک (یکتا) و انحصاری باشد یعنی خوب ، منفک از افراد خوب است و بد منفک از افراد بد است . و شرط تعادل این است که همه طرفها به این خوب و بد ثابت ، گردن نهند .

نظريه حق و اصلاح جامعه

مشکل ما ، مشکل فهم مردم و برداشت های متکثر آنها از موضوعی واحد است ، چه داخلی و چه خارجی . وقتی حق ثابت و یکتا و انحصاری و مشخص و اصل گرفته شود ، و همه خود را ملزم به قبول و رعایت آن کنند ، اصلاح رقم می خورد .

و ممکن است در این مسیر قوانین عرفی ، که عقلای جامعه تصویب می کنند ، مدام نیاز به تغییر و اصلاح به نحو احسن داشته باشد ، ولی راه گم نیست و هدف مشخص است و همگان توافق دارند که باید به حق برسند و در آن تثبیت شوند . جدال مصلحین و مفسیدن در هر عصر ، با وجود مسائل و موضوعات عصری ، ولی یک جوهره مشخص دارد ، مصلحین به دنبال حق و درستی و منافع جمع خوبها هستند ، مفسدین به دنبال باطل و بدی و منافع شخصی یا گروهی بدھا هستند . و خداوند اینگونه برای مردم هر عصر مسائل و آزمونهای روزآمد را طراحی کرده است . **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْعِفَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْعِفَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** (المؤمنون: ۱۴)

سپس نطفه را بصورت علقه [= خون بسته]، و علقة را بصورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآورдیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازهای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!

نظريه حق و امتحانات زندگی

بشر جایز الخطاست (یعنی اجازه خطای خطا کردن را ندارد) بلکه ممکن الخطای خطا است (یعنی در مسیر حق ، ممکن است سهوای موقتی ، خطای هم بکند که بلافصله متوجه آن شده و خود را به سمت حق اصلاح می کند) ، چون همه چیز را نمی داند ، و قطعا هر انسانی بارها و بارها در موقعیتها بقرار می گیرد ، که بین انتخابهای موجود ، نمی داند کدام درست است ، ولی از طرفی مجبور به انتخاب است ، خوب یک راه ، انتخاب شناسی و اتفاقی است ، ولی از منظر متدينین ، ما جاهایی که با فکر و عقل (در شناخت راه درست) کم می آوریم ، باید از ایمانمان استفاده کنیم ، ایمان همچون نیرویی ، ما را به یکی از مسیرها سوق می دهد ، و چون مقصد نیروی ایمان رسیدن به درستها و مبدأ حق است ، فرد با خیال راحت عمل به تکلیف می کند و نتیجه را به الله می سپارد و به شخصه بالای ۹۰ درصد از انتخابهای اینچنینی ام را ، موفقیت آمیز و درست ارزیابی می کنم که رضایت قلب نشان آن است .

باید به خدا اعتماد داشته باشیم ،

خواسته او هم ، همین است ، اعتماد ، روی دیگر سکه ایمان است ، گاهی باید ندیده عاشق شد .
البته این تجویز ، توجیه گر تبلی برای متدينین نباید قرار گیرد ، چرا که تصمیم درست قطعا از اطلاعات مکفی و درست حاصل می شود ، این توصیه ، فقط برای وقتی است ، که اطلاعات کافی و کاملی در دسترس نباشد و ما مجبور به انتخاب باشیم .

نظريه حق و اعتراضات مردمی

واداشتن مردم به تفکر در مورد اعتراضاتشان ، حق است یا ناحق ؟
ترغیب آنها به غلبه بر ترسهای موهومشان در اعتراض کلامی ، اقدامی در جهت رشد آنهاست و یک حاکم عادل اسلامی که رشید کردن مردم را تکلیف خود می داند ، هیچگاه جلوی اعتراضات و انتقادات مردم عادی را نمی گیرد . بلکه آنها را به سمت حق سوق می دهد .

در جواب اعتراضات مردمی باید ، این مطلب را جا انداخت ، که حق یا ناحق بودن امور با شخص حاکم یا شخص ضد حاکم (اپوزوسيون) تعریف نمیشود ، و با خدا تعریف میشود ، (با تغییر رئیس جمهورها و ...) و هوای نفس افراد در ماهیت حق بودن امری تغییری ایجاد نمی کند . در بهترین حالت مقامات و مسئولین جامعه ، باید خادمین حق باشند .

در اخبار و سخنرانی ها و مناظره ها ، اصل باید روی این گذاشته شود که : این موضوع حق است یا ناحق و در مسائل مصدقی و موردی جزء : اگر خدا حکم کند این را حکم می کند یا آن را . (خداآنده فقط به حق حکم می کند) وقتی حق و ناحق فقط و فقط با خدا تعریف می شود ، دیگر حرف من یا ۱۰۰۰ نفر دیگر ، در حق یا ناحق بودن آن امر اثربنی ندارد .

نظریه حق و شخصیت رهبری

لذا در این سیستم هر چقدر فردی به درجه نیستی از نفس اماره خود (که منشا هوی و هوس هستند) و تشبیه به حق بیشتر نزدیک شده باشد ، او موحد تر و موفق تر است . و صفاتی که به شخصیت و کاریزمای یک رهبر ، ثقل و سنگینی و ابهت می دهد ، همان اسماء الحسنی است ، که شاخص های حق بودن در عالم جعل می باشد .

مفهوم اصلی نظریه جایگاه انحصاری حق و تبعات آن

طبق این نظریه ، هر چیزی در عالم یک جایگاه ویژه ای دارد ، و تنها در صورتی کل یکپارچه به هدف غایبی خود که همان تعادل و صلح و سلامت است ، می رسد که هر جزئی اولاً به وظیفه ای که برایش مشخص شده است ، گردن نهد و ثانیاً به اجزاء دیگر و وظایف آنها دست اندازی نکند .

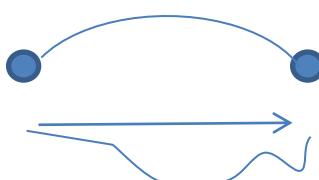
و این در واقع همان حق است که در کتب دینی مدام به رعایت آن امر می شویم .

وقتی حق را شناختیم ، یعنی جایگاه هر موجود را در عالم شناختیم ، کارمان بسیار راحت می شود ، چون بلافاصله مشخص می شود که چه موجوداتی در جایی که باید قرار بگیرند ، نیستند ، به این حالت باطل گفته می شود .

همه سیستمها ، نظام ها یا زیر نظامهای بشری ، باید روی این اصل سوار شود .
یعنی اگر پذیرفتیم که یک حقیقت یونیک و انحصاری برای هر موضوع و مسئله ای در عالم وجود دارد ، نصف راه را رفته ایم ، شبهه ای که برخی مطرح می کنند این است که می گویند ، خیر پس چرا برای حل یک مسئله راههای مختلفی وجود دارد؟ جواب : ممکن است مثلاً قانون فیثاغورث در ریاضی را بتوان با بیش از ۱۰۰ راه ثابت کرد ، ولی آیا در جواب تغییری به وجود می آید .

منظور و مقصود ما ، جواب یونیک و انحصاری است که برای هر سوال خاص وجود دارد ؟ حال راه هایی که هر کس می تواند به این جواب یونیک و ثابت و مشخص برسد ، ممکن است متفاوت باشد .

البته نکته ای هم وجود دارد ، در انتخاب راه ، همیشه صراط المستقیم بهترین و نزدیکترین راه برای رسیدن به جواب است



انبیا نمی گویند، کاری را که من می گوییم انجام بدهید، بلکه می گویند، کاری را که خدا گفته است، انجام دهید. دعوت به احکام و فرامین و بکن و نکن های دین به ارشاد، رشید شدن می انجامد و دعوت به احکام و فرامین و بکن و نکن های، دین زمینی (امریکن لايف استایل و لیبرالیزم فرهنگی) به اغوا منتج می شود و این موضوع تمایز دو پارادایم توحیدی و نئوپاگانیسم غرب را نشان می دهد.

تقسیم بندی آدمها از حیث انگیزه

انسانها یا دنبال اصل موضوع و واقعیت و حقیقت و درستی انجام کارها، هستند. یا دنبال منم، کردن و فخر فروشی، اظهار فیض، تبخر، تکبر، تعریف از خود و من محوری و ... هستند. فقط به دسته اول می توان امید موفق شدن داشت.

آدمها فکر می کنند؛ اگر یک بار دیگر متولد شوند، جور دیگری زندگی می کنند، شاد و خوشبخت و کم اشتباه... فکر می کنند همه چیز را از نو خوب خواهند ساخت، محکم و بی نقص! اما، حقیقت ندارد... اگر ما جسارت طور دیگری زندگی کردن (به سمت حق و درستی) را داشتیم، اگر قدرت تغییر کردن (به سمت حق و درستی) را داشتیم، اگر آدم ساختن بودیم، از همین جای زندگیمان به بعد را می ساختیم... امروزمان همان فردایی است که دیروز برایش فکرها داشتیم... امروز برای ساختن فردایتان نه فقط فکر، که قدمی بردارید تا فردا به آن افتخار کنید... (برگرفته از یک مطلب تلگرامی)

نظريه حق و وظيفه انسان در جهان مادي (سخن در کلام الله)

با توجه با آیات "سَخْرَ" به نظر می آید از نظر الله، کار انسان مسخر کردن سایر پدیده های خلقت است. إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَائِبٍ وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (البقرة/۱۶۴)

در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جتبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانههایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشنند!

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثَا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِإِمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخُلْقُ وَالْأُمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (الأعراف/۵۴)

پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است! پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي لِأَجْلٍ مُسَمٍّ يَدِّبُرُ الْأُمْرَ يَفْصِلُ الْأَيَاتِ لَعَلَّكُمْ يَلْقَاءُنِي رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (الرعد/۲)

خدا همان کسی است که آسمانها را، بدون ستونهایی که برای شما دیدنی باشد، برآفرشت، سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت)، و خورشید و ماه را مسخر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند! کارها را او تدبیر می‌کند؛ آیات را (برای شما) تشریح می‌نماید؛ شاید به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید!

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الشَّمَاءِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ (الإِبْرَاهِيمَ/۳۲)

خداؤند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفرید؛ و از آسمان، آبی نازل کرد؛ و با آن، میوه‌های مختلف) را برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد؛ و کشتی‌ها را مسخر شما گردانید، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند؛ و نهرها را (نیز) مسخر شما نمود؛

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ (الإِبْرَاهِيمَ/۳۳)

و خورشید و ماه را - که با برنامه منظمی در کارند - به تسخیر شما درآورده؛ و شب و روز را (نیز) مسخر شما ساخت؛ **وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** (النحل/۱۲) او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شمایند؛ در این، نشانه‌هایی است (از عظمت خدا)، برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند!

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (النحل/۱۴)

او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری برای پوشیدن (مانند مروارید) از آن استخراج کنید؛ و کشتیها را می‌بینی که سینه دریا را می‌شکافند تا شما (به تجارت پردازید و) از فضل خدا بهره گیرید؛ شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید!

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيِّرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوَّ السَّمَاءِ مَا يَمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (النحل/۷۹)

آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمانها نگهداشته شده، نظر نیفکنند؟ هیچ کس جز خدا آنها را نگاه نمی‌دارد؛ در این امر، نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) است برای کسانی که ایمان می‌آورند!

فَفَهَمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكَلَّا أَتَيْنَا حَكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يَسْبِحُنَّ وَالْطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (الأَنْبِيَاءَ/۷۹)

ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم؛ و به هر یک از آنان (شاپستگی) داوری، و علم فراوانی دادیم؛ و کوهها و پرندگان را با داود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می‌گفتند؛ و ما این کار را انجام دادیم!

وَالْبَدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُّوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانَعَ وَالْمُعْتَرَ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (الحج/۳۶)

و شترهای چاق و فربه را (در مراسم حج) برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آنها برای شما خیر و برکت است؛ نام خدا را (هنگام قربانی کردن) در حالی که به صفت ایستاده‌اند بر آنها ببرید؛ و هنگامی که پهلوهایشان آرام گرفت (و جان دادند)، از گوشت آنها بخورید، و مستمندان قانع و فقیران را نیز از آن اطعام کنید! این گونه ما آنها را مسخرتان ساختیم، تا شکر خدا را بجا آورید.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهُ عَلَى مَا هَذَا كُمْ وَبَشِّرِ المُحْسِنِينَ (الحج/۳۷)

نه گوشتها و نه خونهای آنها، هرگز به خدا نمی‌رسد. آنچه به او می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری شماست. این گونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته، تا او را بخاطر آنکه شما را هدایت کرده است بزرگ بشمرید؛ و بشارت ده نیکوکاران را!

إِنَّمَا تَرَأَّنَ اللَّهُ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيَمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا يَإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ (الحج/۶۵)

آيا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد؛ و (نیز) کشتهایی را که به فرمان او بر صفحه اقیانوسها حرکت می‌کند؛ و آسمان [= کرات و سنگهای آسمانی] را نگه می‌دارد، تا جز بفرمان او، بر زمین فرو نیفتند؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است!

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ حَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَلَّا يُؤْفَكُونَ (العنکبوت/۶۱)

و هر گاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟» می‌گویند: «الله! پس با این حال چگونه آنان را (از عبادت خدا) منحرف می‌سازند؟!

إِنَّمَا تَرَوًا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ (لقمان/۲۰)

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرد، و نعمتهای آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می‌کنند!

إِنَّمَا تَرَأَّنَ اللَّهُ يَوْلِجُ اللَّيلَ فِي النَّهَارِ وَيَوْلِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي إِلَى أَجْلٍ مُّسَمٍّ وَإِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ (لقمان/۲۹)

آیا ندیدی که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌کند، و خورشید و ماه را مسخر ساخته و هر کدام تا سرآمد یعنی به حرکت خود ادامه می‌دهند؟! خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

يَوْلِجُ اللَّيلَ فِي النَّهَارِ وَيَوْلِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي لِأَجْلٍ مُّسَمٍّ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمَيْرٍ (فاتحه/۱۳)

او شب را در روز داخل می‌کند و روز را در شب؛ و خورشید و ماه را مسخر (شما) کرده، هر یک تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می‌دهد؛ این است خداوند، پروردگار شما؛ حاکمیت (در سراسر عالم) از آن اوست؛ و کسانی را که جز او می‌خوانید (و می‌برستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند!

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يَسْبَحُنَّ بِالْعُشَيِّ وَالْإِشْرَاقِ (ص/۱۸)

ما کوهها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صباحگاه با او تسبيح می‌گفتد!

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (ص/۳۶)

پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش بنرمی حرکت کند و به هر جا او می‌خواهد برود!

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوْرُ اللَّيلَ عَلَى النَّهَارِ وَبَكُوْرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي لِأَجْلٍ مُّسَمٍّ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَارُ (الرَّمَر/۵)

آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ شب را بر روز می‌بیچد و روز را بر شب؛ و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد؛ هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می‌دهند؛ آگاه باشید که او قادر و آمرزنه است!

لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةً رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (الزخرف/۱۳)

تا بر پشت آنها بخوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آنها سوار شدید، نعمت پروردگارتان را متذکر شوید و بگویید:

«پاک و منزه است کسی که این را مسخر ما ساخت، و گرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم؛

الَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِي الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْغُوا مِنْ فَصِلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (الجاثیه/۱۲)

خداآند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتیها بفرمانش در آن حرکت کنند و بتوانند از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمتهاش را بجا آورید!

وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الجاثیة/۱۳)

او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته؛ در این نشانه‌های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می‌کنند!

حال سوال اصلی این است ، این تسخیر چه جهتی باید داشته باشد؟ آیا نفع خود من یا مصلحت جمع؟ نفع خانواده من یا مصلحت همه خانواده ها؟ نفع فامیل من یا مصلحت همه فامیل ها؟ نفع قوم من یا مصلحت همه اقوام؟ نفع شهر من یا مصلحت همه شهر ها؟ نفع کشور من یا مصلحت همه کشورها؟ نفع تمدن من یا مصلحت همه تمدنها؟ نفع دین من و اصلاح همه عقاید بشری؟ مصلحت همه نوع بشر یا مفسدت آنها؟ تسلیم امر خدا شدن یا تبعیت از طاغوت‌های شیطانی؟ در عالم همه چیز به هم ربط دارد ، تسخیر طبیعت یا در جهت حق است یا باطل؟ انتخاب اولیه با ماست ، ولی نتیجه را قطعاً قادر متعال تعیین می‌کند .

بررسی استحقاق (جایگاه) در حدیثی از پیامبر

اگر در احادیث مختلف رسیده از پیامبر و ائمه اطهار دقت کنیم و می‌بینیم ، به صورت ، قاعده و فرمول ، کلامی را منعقد کرده اند ، بدون اشاره به مصادیق خاص ، به جایگاهها اشاره دارند و شنونده و گیرنده پیام ، می‌تواند به اختیار خود ، اراده خود را در فرمول بگذارد مثلاً ، پیامبر فرموده اند : ستایش کردن انسانها کمتر از استحقاق آنها نشانه عجز است و حسد طبق فرمول بالا شخص مصدقی بنده ، اراده می‌کنم به انسانها بسته به استحقاق و جایگاهشان ستایش و درود بفرستم با پذیرش نظریه حق ، کافی است اشخاص را در این جایگاههایی که از قبل برایمان تعریف کرده اند ، بگذاریم و قضاوت صحیحی از آنها داشته باشیم.

حق در هر جایگاهی ، تنها و انحصرارا یکتاست

ولی آن یک جایی (متغیر) نیست ، تنها و انحصرارا یک جا ، یک موقعیت است هر حقی دقیقاً در یک جا حق است و هر جای دیگری غیر آن باطل است . این نظریه مسئله، آن جای انحصراری و یونیک، را حل می‌کند .
تلثیث در پژوهش ها ، خروجی کار را خراب می‌کند . ماشین فکر را به هم می‌زند به طوریکه ، یک انسان بزرگ شده تحت تعلیم و تربیت تلثیثی ، مدام به دنبال این است که موضوعات را ۳ قسمت کند و همه چیز را ۳ تایی ، ۳ جایگاهی ، می‌فهمد .

ممکن است اراده و عملی در جایگاه ۱ حق شناخته شود ، ولی در جایگاه ۲ ، در دسته باطلها قرار بگیرد . و...

نظریه حق و روش عمل پیامبران

هیچگاه خدا به هیچ کدام از پیامبرانش نگفته است، ای پیامبر ۱ تو برآورد موقعیت کن و فساد را کشف کن ۲ - ای پیامبر ۲ تو آنچه را پیامبر ۱ کشف کرده را ، نظام مند و سیستمی کن ۳- ای پیامبر ۳ تو آنچه را پیامبر ۱ کشف کرده و طرحی که پیامبر ۲ روی آن نظر طراحی کرده و پیشنهاد داده را تو اجرا کن ، اثلا هم نظر جدید نده ، اثلا هم تغییری در سیستم و مدل نده ، فقط طبق دستور انجام بده ما چنین فرآیندی را در هیچ یک از پیامبران نمی‌بینیم . در حالیکه الله صفر تا صد یک موضوع را به یک پیامبر داده است و از او تکلیف می‌خواهد (مثلاً فساد قوم لوط) ۱- ای پیامبر ۱ اینگونه تبیین کن ، اینگونه راهنمایی کن و بترسان و این کارها را بکن ، اینگونه مدیریت کن و ...

يعنى روش الله تثلیثی نیست، یک امر و یک موضوع را بین ۳ نفر تقسیم نمی کند ، بلکه همه وجوده مختلف یک امر و موضوع را یک نفر یا یک جایگاه برعهده می گیرد . که این معنی ، زیربنای نظریه اولی الامر است . مسئله توانایی انجام کار با تکه کردن موضوع به ۳ بخش حل نمی شود، بلکه سطح بندی موضوع از درجات خرد تماياني ، تا کلان همگی ذیل یک سرفصل موضوعی می تواند هدفی را محقق کند . امروز حداقل یک نظام پیشنهادی برای این منطق وجود دارد ، که در آن موضوعات ، تقسیم و جایگذاری و توزیع می شوند ، و پس از اجرا ، ارزیابی می شوند ، تا اصلاحات لازم داده شود ، و همچون نظام های غربی ، از در وجوده تثلیثی ، به هدف و موضوع کار نگاه نمی کند .

حکمت مضاف نظریه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) و دستگاه قضا

اگر نتیجه اين کتاب را بخواهيم در يك جمله خلاصه کنيم اين است که : باید ببینيم حق چه می گويد و آن را راه حل بدانيم ؟ در دعواها به دنبال اين باش که حق را به طرفين نشان دهی تا خودشان بفهمند،حق با کي است . قاضی وظيفه اش اين است که اولا افراد را از موضوع تفكیک کند و موضوع را مستقل از افراد بررسی کند . بعد موضوع را برای افراد باز کند رشته ها را باز کند تا خودشان متوجه بشوند حق با کيست و بفهمند از موضوع اختلافی ، مثلًا کجاها حق با ۱ است کجاها حق با ۲ است، و هر کس حق دیگری را محترم بشمرد . در اين صورت ۷۰ درصد از دعواها بدون نياز به صدور حکم فيصله پيدا می کند .

در الباقی صرفا برای ختم قائله و پس از مشخص کردن حق برای طرفين قاضی با صدور حکم حق در اصل به حق پافشاری می کند که فرد غیر حق خودش را اصلاح کند و با حق تطبیق دهد . هر گونه عملکرد غیر از اين توسط قاضی خیانتی بزرگ به همه سیستم و نظام است . به هیچ وجه خودتان را متكبرانه و پر از منیت نشان ندهید اثلا نباشید، که در شما بروز پيدا نکند . بعد کارتان اين باشد ، اولا حق شناس باشید ثانيا حق را بشناسانيد .

يکبار اگر حق را ثابت کنيد و مردم کاملا درکش کنند، دیگر آن مشکل در آن منطقه تکرار نمی شود ، همه مردم حق را می پذيرند و قبول می کنند.

اگر يك حکم اشتباھي بدھيد ، همه مردم شاكى می شوند و به روشهای مختلف برای اينکه عقب نمانند ، دست به تخلف می زنند .

نظریه حق و محکمه های قضایی

تمام دردهایی که بشر می کشد به خاطر این است که اشتباھ می کند . احساس درد ، آلام و نشانه ای از اراده و عمل اشتباھ است ، بازخوردی از تصمیم و انتخاب پیشینی ماست ، که به محض دریافت آن ، ما باید به اصلاح اراده و عمل خود اقدام کنيم . دنيا آزمایشگاه است .

برای اصلاح عمل خود باید قبلش ، فکر خود و اراده خود را اصلاح کنيم . پس اشتباھ کردن و احساس پشيمانی نشانه اين است که ، درستی و حق اينجا نیست و باید انتخاب خود را تغيير دهم تا به آن برسم .

در دعواهای پدر فرزندی یا خانوادگی حق ثابت است ، و با نفریک یا نفر ۲ خود را تغيير نمی دهد . حق در هر موضوعی را خداوند از قبل ، تعیین کرده است و حق یونيك (یکتا) و واحد است .

هر دو طرف دعوا باید خود را با آن هماهنگ کنند، اين اساس آزمایشگاه بودن دنيا است .

محسن کسی که در موضع طلب نیکوبی و احسان قرار گرفته است . اگر حق تحقق یافت، می گوییم احقاق ، حق کرده است . وقتی اثر فعل حق ، تحقق یافت می شود حقیقت .

قاضی از موضع حق نگاه می کند ، ببیند چه کسی در موضع حق است و چه کسی بر باطل است .

عدالت را کسی بر تافته است ، که آن را محقق کند ، این بر حق است و آن یکی بر باطل .

باید ، با حواس جمع ، فکر ، تصمیم و اراده و اقدام کرد ، نتیجه هر چه شد، بررسی شود ، اگر مطلوب و موفقیت آمیز بود برای مصلحت همگان ، آن را تکرار کنیم و اگرنه باید فکر و تصمیم و اقدام خود را با شاخصهای حق اصلاح کرد و مجددا بازخورد آن را بررسی کرد ، و این عمل را باید اینقدر تکرار کرد تا به مطلوب و نتیجه حق و مصلحانه برای همگان دست پیدا کرد ، راز کار همین است .

نظریه حق و حکم یکتا .

أَفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (القلم/٣٥) آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟!

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (القلم/٣٦) شما را چه می شود؟! چگونه داوری می کنید؟

یعنی مبنای حکم کردن و قضاوت فقط خداوند باید باشد ، و در پاسخ به سوال خداوند از ما ، اینکه چگونه حکم می کنید ، باید قادر باشیم بگوئیم ، بر مبنای حق و درستی که تو تعیین کرده ای ، حکم کرده ایم و می کنیم .
کیف تحکمون ، حکم حق یونیک و یکتاست ، حکم حق ، باید یکتا باشد و هر حکمی غیر آن ، باطل است .

نظریه حق و قانون یکتا

عرض شد که قانون در هر موضوع مشخص یکتا و منحصر است و اینکه قانون ها در ۲ دسته کلی ، قانون حق یا قانون دلخواهی (هر کس برای خودش و به نفع خودش) تقسیم بندی می شود . گاهی ظاهرا قانون حق است ولی ، تبصره های آن ، اینقدر بزرگ می شود ، که از خود قانون بزرگتر می شود ، به طوریکه هدف اولیه را نقض می کند . این یک اشکال از سیستم فعلی قانون گذاری است . و راه چاره این است که از سیستم و ساختار تثلیثی منتسکیویی خارج شویم و به ساختار ولایت مبتنی بر اولی الامر ورود پیدا کنیم ، سیستم که اصلاح شد ، قوانین مزاحم و تبصره های فراوان حذف می شود و ... در جستجوی حقیقت ، یعنی در جستجوی راه درست و حق یونیک و انحصاری ، برای مسئله و موضوع مشخص ورود می کنیم .

نظریه حق و قوانین جهانی

قوانین درست ، حقیقی و واقعی ، جهانی اند ، پس الا و لابد باید جایگاههای حق را در جهان ، یعنی بالاترین سطح ممکن بررسی کرد ، در هر سطحی دون آن ممکن است نتیجه خطا شود . در امور خلقی که بحثی نداریم ، مثلاً قوانین فیزیک مربوط به جوش آمدن آب در همه جای جهان از رابطه $q=mc(t_2-t_1)$ تبعیت می کند و این یک قانون جهانی است .
در امور جعل هم (حوزه اختیار و انتخاب انسان و احکام و اوامر الهی) ، مثلاً اگر حاکمان یک شهر قوانین مالیاتی سنگین و امکان درآمد محدودی را به مردمشان تحمیل کنند و در شهر دیگر به عکس قوانین مالیاتی سبک و امکان درآمدی وسیعی را برای مردمشان ایجاد کنند . خود به خود سیل جمعیت از شهر اول به شهر دوم سرازیر می شود . و هم شهر ۱ دچار مشکل می شود و هم رشد شهر ۲ گرفته می شود .
پس قوانین مشخص و درست و ثابت و حق در گستره جهانی ، اختلافات را ، حل و فصل می کند .

امروزه تاجران شرط ، موفقیت را در جهانی اندیشیدن می دانند ، و پیش قراولان جهانی سازی را شرکتهای جهانی اندیش ، تشکیل می دهند . راز "سیلیکون ولی " (دره ای در آمریکا که شرکتهای بزرگ کامپیووتری در آن قرار دارند) این است که به دنبال تسخیر موقعیتهای جهانی اند . بازی ۱ ، نرم افزار ۲ ، سخت افزار ۳ ، جهانگیر شده است ، علم حق باید جهانگیر شود مذهب حق ، استیل زندگی حق و... برای اصلاح امور باید قوانین حق را در سطح جهان ، معرفی و تبلیغ و تشویق و برانگیزاند و ...

نظريه حق و ماهیت قانون و قانونگذار

قاعده و قانون و امر بالاتر از گوینده یا تبیین کننده آن یا تصویب کننده است، وقتی که اثبات شد (درستی و کارکرد و تناسبیش با کلیت نظام اجتماع و هستی) حتی از گوینده (انسانی) آن هم بالاتر است و شامل خود او نیز می شود . حدود یا مبتنی بر قراردادهای بشری است که می گویند : قانون . ، یا مبتنی بر فطريات که می گويند اخلاق ، یا عرف است ، یا حکم خداست ، ممکنه جاهایی با هم منطبق بشود ولی در قانونگذاری ، اصل حکم خداست، یعنی اگر بین حکم عرفی و حکم الهی اختلاف یا تقابلی به وجود بیاید ، این حکم عرفی است که باید کوتاه بیاید و تسلیم حکم خدایی شود .

علت اينکه در موارد زيادي مردم متدين ، بر خلاف قوانین عرفی عمل می کنند ، همین است ، که آنها به قانون بزرگتر و مهمتری احترام می گذارند ، مثلا در زمان قبل از انقلاب ، بسياری از مردم قوانین عرفی حکومت شاه را رعایت نمی کردند ، به سازمانهای اطلاعاتی شاه گزارشات انقلابيون را نمی دادند ، حکومت نظامی را رعایت نمی کردند و ... چون کمک به انقلابيون متدين ، واقعی را حکم خدا و تکلیف خود می پنداشتند ، کسانی که هم آن موقع جانشان کف دستشان بود و هم بعدها در دفاع از ارزشهاي متعالي تا درک شهادت رفتند .

نظريه حق و موضوع ظاهر و باطن واقعیت و مجاز صدق و کذب

حق حق نمایی

اگر ظاهر و باطن و حق و باطل را در هم ضرب کنيم ، ۴ حالت به وجود می آيد .

- ۱- درون(باطن) حق و ظاهر حق ، همچون اوليا خدا و پیامبران و امامان ، مصلحان بشری
- ۲- ظاهر الحق و باطن باطل ، منافق ها ، عمر و عاص ها ، معاوية ها ، بنی صدرها ، که شناخت اين افراد بصيرت (چشم باطن بين) می خواهد.

۳- ظاهر باطل و باطن حق ، که ظاهرشان بسياري را فریب می دهد ، همچون عیار ها ، برخی لوطی ها ، که ظاهرا ، اهل خلاف هستند ولی وقتی موقعیت مهمی پیش می آید ، در نقش مدافع حق ، ظاهر می شوند .

- ۴- ظاهر باطل و باطن باطل ، همچون فرعونها ، دیکتاتورهای به باطل ، ... بصيرت ، دیدن باطن حق یا باطل ، امور است . همواره به عدم غفلت از باطن امور .. توصیه شده ايم . با توجه به سابقه افراد ، که به نوعی کارنامه آنهاست ، می توان مسیر آينده آنها را تا حدودی تشخيص داد . در جامعه با حرکت مصلحانه ، باید، دروغگوها ، را به سمت بصيرت و اصلاح و توبه سوق داد . افراد فاسد ، تا دروغ قبلی را اصلاح نکرده اند ، هر حرفی که بزنند، دروغ است . باید راه نجات برای افراد باز باشد، راه توبه ، باز باشد .

نظريه حق و خود بيني يا حق بيني

نتيجه تقوا جز حق بینی نیست ، اولین باری که به آیه فهمناها سلیمان ، (ما به سلیمان فهماندیم) رسیدم قفل کردم حتی یک آیه دیگر نتوانستم بخوانم ، اعجاز را باور کردم ، ما به سلیمان فهماندیم!!!!!! ما !!!! یعنی چی ؟ (با خودم می گفتم خدايا چی داري می گی من خودم دارم می فهمم کسی به من چیزی نمی فهمانه و ...) چند ماه سر کار بودم تا معنی این آیه را بفهمم جرات و توان نزدیکی به قرآن را نداشتم .

با خود می گفتم : خدايا من که فلاں و فلاں و فلاں هستم . چرا جرات باز کردن و خواندن کلام تو را ندارم !!!؟؟ بعدها که فرق اصالت ابژه (متعلق شناسایی : چیزی که باید شناخته شود) و اصالت سوژه (فاعل شناسا : کسی که قادر است آن چیز را بشناسد) را در فلسفه درک کردم تازه متوجه شدم از چه مهلکه ای نجات پیدا کردم . (مهلكه خود بینی به جای حق بینی) و خواسته یا نخواسته چنان منت بزرگی به من عطا شده است.

موضوع فهم پیچیده ترین مسئله انسانهاست که همه تلاشهايشان را حول اين موضوع اختصاص داده اند . الله می فرماید : ما به سلیمان(ع) فهماندیم و به داود(ع) نفهماندیم به برادرش آدونیا نفهماندیم . با يكديگر دعا کنيم يا الله خودت آنچه صلاح می داني را به ما بفهمان . ملاک فهم بر مرکز الله قرار دارد و او به هر کس که بخواهد و به هر مقدار که بخواهد از اين نور جاري بهره مند می کند و نعمت صيرورت خود را نصيبيش می کند .

نظريه حق و بررسی واژه "رجيم "

با توجه به هم ریشه بودن کلمه رجیم و ترجمه از ریشه رجم می توان گفت رجیم ، یعنی برگشته از اصل خود (برگردان از جایگاه خود) یعنی جایگاه شیطان این نبوده که شر آفرینی کند شیطان با اراده خودش برگشته است . مجردات و نبات و حیوان که قادر نیستند و اختیار تغییر جایگاه خود را ندارند ، چون اختیار فقط به طایفه جن و انس هبه شده است .

لذا هر انسانی هم که به اختیار از جایگاه تعريف شده خود در عالم خلقت برگردد ، او نیز رجیم است و عمل شیطان قابل مقایسه است ، و حتی به عنوان شیطان انسی قابل شناسایی است ... وَشَارِكُهُمْ فِي الْأُمَوَالِ وَالْأُؤْلَادِ ... (الإسراء/٦٤) ... و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوي!... (البته آنچه به اسم شیطنت و بازيگوشی و شر در خانواده های ما جا افتاده است ، بيشتر شور و هیجان و ماجراجویی کودکانه و یکبار است ، اين دو موضوع را نباید با هم خلط کرد و خدای ناکرده به بچه هایی که به مقتضای سن خود شور و سرزندگی دارند ، صفت شیطان داد .)

و می دانیم دلیل اصلی رجیم شدن غرور و تکبر و منیت است . شیطان خودش با اختیار از هدف و جایگاه خلقت خودش برگشته است، لذا رجیم و مورد لعنت الله گردید .

کسی حق ندارد شرهایی که در دنیا اتفاق می افتد را به الله نسبت دهد . همه شر ها محصول اراده انسانهایی است که از طاغوتهای منتهی به شیطان تبعیت می کنند ، و خدادست که غفار الذنوب و خیر الامور ، اصلاح کننده مفسدین است .

نظريه حق و موضوع امانت الهی

إِنَّا عَرَضْنَا الْأُمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلُنَّهَا وَأَشْفَقُنَّ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهْهُولًا (الأحزاب/٧٢)

ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر بر تافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد)!

با توجه به این آیه و بررسی جایگاه خاص انسان در کلیت دستگاه خلقت می‌توان گفت: چون کسی (از مخلوقات قبلی خداوند) این مسئولیت و قدرت و ظرفیت جدید را نپذیرفت، خداوند تصمیم گرفت، موجود جدیدی خلق کند با توانایی خاص که با این تکلیف را بتواند به دوش بکشد.

آن امانت، آن جایگاه خاص انسانی است، که می‌تواند به اختیار خود به عبد الهی درآید، البته تکلیفی سنگین را هم در پی داشته است.

نظريه حق و بررسی رفتارهای دوگانه انسانها

همیشه آخر تصمیم گیری‌ها با این مسئله مواجه هستیم. شدن یا نشدن برخی مسیر درست را نمی‌روند، فکر می‌کنند اگر برعکس یا خلاف بروند، موفق می‌شود، چه کسی را فریب می‌دهند. بسیاری از حوادث جاده‌ها و اختلافات و دعواها، بر سر همین است. در حالیکه، حقیقت واحد است و غیر قابل تغییر دسته دوم برای اینکه نتیجه به نفع خودشان بشود، هر گاه اراده و عملی لازم باشد که تظاهر کنند، ما با حق همخوانی داریم، صدای حق و انا الحق سر می‌دهند و هر گاه با روش درست و حق به نتیجه و نفع خود نتوانند برسند، یا کلا حق را انکار می‌کنند، یا روی کار باطل خود، اسم حق می‌گذارند، عوام فریبی می‌کنند. به هر حال برای این عده مهم و اولویت این است که نتیجه به نفع آنها تمام شود و حق و ناحق، فرع و در خدمت این هدف آنهاست. این موضوع ریشه رفتارهای دوگانه، یا استاندارد دوگانه است.

نظريه حق و هدف خلقت

ما در نقشه فکر خود راه می‌رویم، از طرفی تنها در صورتی نتیجه و بازخورد درست در عالم واقع به دست می‌آید که اراده و عمل درستی صورت بگیرد، راز خلقت این است این حکمت درک یادالله است... **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**... (الفتح/۱۰) و دست خدا بالای دست آنهاست؛

اگر برعکس به موضوع بیاندیشیم. خدا همه این جهان را آفریده تا فکرها، اراده‌های انسانها را درست کند.

راز خلقت جهان در این است، که نوع انسان خودش به اراده خودش حق و حقیقت و درستهای عالم را بپذیرد و آن طور فکر کند که کارها به درستی و به سامان انجام پذیرد.

یعنی خدا این عالم را به عنوان قالب و متر و الگوی فکری طراحی و خلق کرده است و میلیونها آیت و نشانه در آن قرار داده است، وقتی ما این قالبها را پذیرفتیم و در چهارچوب آن طی طریق کردیم ما به شکل آن قالبها و درستها و حق‌ها در آمده‌ایم، یعنی به هدف خلقت خود دست یافته‌ایم.

پس هر کس که فکرش را اصلاح کرد، در اصل هدف خدا را محقق کرده است. و اطاعت و عبادت او را انجام داده است، یاد سخنی از امیر کبیر افتادم: "ابتدا فکر می‌کردم، مملکت وزیر دانا می‌خواهد، بعد فکر کردم شاید شاه دانا می‌خواهد، اما اکنون می‌فهمم ملت دانا می‌خواهد"

نظريه حق و نظام جايگاهها در جهان "فلک در کلام الله "

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (الأَنْبِيَاءَ/٣٣)

او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید؛ هر یک در مداری در حرکتند!

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (یس/٤٠)

نه خورشید را سزاست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد؛ و هر کدام در مسیر خود شناورند.

حتی در حجیم ترین اجرام هستی، یعنی ستارگان و سیارگان، این چرخه و نظم دقیق برقرار است و همه آن اجزا، مطابق تکلیف خود، انجام وظیفه می‌کنند و از همدیگر پیشی نمی‌گیرند.

بررسی نظریه حق در عمل و نگاه کاربردی به آن

جهت اصلاح امور راه ساده تر، عوض کردن آدمها است، ولی راه اساسی تر اصلاح سیستم و فرآیند انجام امور است، و برای آن هدف، مقدمه کار شناخت و رده بندی جايگاهها است، البته با استعانت از طراح و آفریننده و نگهدار آن جايگاه ها وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيلًا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (العنکبوت/٦٩)

و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راههای خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است. سپس هدایت نه اجبار (مردم)، یعنی قرار نیست معجزه ای صورت گیرد، یا راه جدیدی خلق شود، بلکه باید به سیل و راهی که قبل خلق شده است، (حالا کشف شده یا نامکشوف) و یونیک و انحصری و مشخص است، هدایت صورت گیرد.

نظریه یونیک (یکتاوی) و انحصری و موضوع چند صدایی یا یک صدایی

چند صدایی قبل از تصمیم قطعی و اقدام به عمل شاید توجیه داشته باشد و شیطان هم کارهایش فقط و فقط قبل از انتخاب و عمل انسانها تاثیر دارد و بعد از عمل معمولاً صالحان از شر وساوس شیطانی رها می‌شوند و همه مجرمین، صدای قهقهه مستانه شیطان را و حق هق نفسشان را (عذاب و جدان) می‌شنوند.

به عقل و تجربه اثبات شد، پس از اراده منجر به عمل، فقط و فقط یک نتیجه امکان وقوع دارد.

وقتی حق ثابت شد، گویی از ازل فقط همین یک حالت وجود داشته است و همه صدایی مختلف پس از روئیت حق و نتیجه خاموش می‌شود، ولی اگر نتیجه غیر حق و نا خوشایند و غیر مصلحانه بود، همه کسانی که آن اراده منجر به باطل را کرده بودند، پی به اشتباه خود می‌برند و به اجبار زمانه و شرایط، خود را اصلاح می‌کنند.

کسانی که موافق طرح و تصمیم حق اولیه بوده اند با شادی به اطمینان نفس می‌رسند و کسانی که مخالف طرح اولیه بوده اند، چند حالت دارد ۱- یا با سالوسی زمینه شکست طرح را فراهم می‌کنند ۲- یا عاقلانه می‌پذیرند و به تبع اندیشه خود را اصلاح می‌کنند، یعنی از اراده اولیه باطل خود، دست بر می‌دارند و اراده حق ثابت شده را، جایگزین آن می‌کنند.

نظريه حق و علم طراز

ما دو دسته علوم داريم ، يك دسته علوم مبتنى بر نظريه حق (جايگاه يونيك و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنيان) که در صدد کشف و بهره برداری از قوانین حق و درسهاي درست از عالم است ، يك دسته علومي که راهها و قوانين باطل را کشف و مورد بهره برداری قرار می دهد . مثلا در موضوع امور مالی و معيشتي ، يك دسته از علوم به کشف جايگاههاي حق امور مالي و بهره برداری از آنها متمرکز است ، کار مفید ، قرض ، زکات و تجاره و ... از آن طرف مجرمين به دنبال،کشف و بهره برداری از علوم باطل متمرکز می شود ، ربا ، دزدی ، جنگ ارزى با کشور ديگر ، راحت طلبی خود و بدبهختی برای ديگران و ... با تكوين تمدن ايراني اسلامي می توان ۲ آينده را برای علم پيش بینی کرد ، علم طراز ، تولید شده در تمدن ايراني اسلامي با هدف نزديکی و تقرب هر چه بيشتر به حق و ساير علوم عمدتا غربی که در نهايit به ترند گذاري (آينده شناسی، با ادامه روند هاي موجود) ، عموما وحشتناک می انجامد .

نظريه حق و رواليه استاندارد طبيعى

هر حيوان وظيفه به خصوصی در اکوسیستم طبیعی دارد ، حیوان ۱ با این شگرد بر رقیب خود پیروز می شود ، مثلا با نوک بلند خود بر سر حیوان دیگر می زند و...

اگر در روستا يا ساير محبيت هاي طبیعی زندگی کرده باشيد به خوبی شاهد اين امر هستيد که همه چيز گیاه و نبات ، به طور اتوماتيك رشد پيدا می کنند ، فقط کسی که يك مرغ را از زمان جوجه بودن تا يك مرغ كامل شدنش را دیده است می تواند اين مطلب را درک کند ، جمام و نبات بر اساس برنامه از قبل تعیین شده ، رشد و حیات دارند ، ما انسانها به عنوان به تسخیر درآورنده آنها ، فقط باید شرایط را برایشان آماده کنیم ، خودشان عمل می آیند ، کار اصلی را خودشان انجام می دهند ، البته طبق غریزه و فطرتی که الله درست کرده و در نهاد آنها قرار داده است و به اجبار و بدون هيچگونه اختیاري مکلفشان کرده است ، انجام وظيفه کنند ، وظيفه ما درست کردن شرایط و تغذيه و بعد برداشت محصول است ، به اين اتوماتيك بودن فعالیتها در هر گیاه و حیوان خاص ، روای استاندارد طبیعی می گوئیم ، که انسانها هیچ دخل و تصرفی در آن نداشته و ندارند . (البته نظريه هاي شرطی کردن حیوانات و ... مباحث جداگانه ای است)

البته امروزه دانشمندان ژنتيك با دستکاري کليدهای حیاتی در قسمتهایی از فرآيند آن روای ها ، تغييراتی ايجاد کرده اند ولی اولا ، اصل آن روای کلی ، تغيير نمی کند ، ثانيا عموما محصولات به اصطلاح تاریخته ، تفاوت فاحشي با محصولات طبیعی دارند ، هر چند به نفع سرمایه سالاران است ولی به ضرر مصرف کنندگان است . (سيب بی مزه ، خيار پفكی و ...) امروزه بشر به اين نتیجه رسیده است که بهترین تركيب همان روای استاندارد طبیعی است .

تقابيل نظريه حق و نفع و ضرر

امام على عليه السلام:

فِي قَائِمَةِ سَيِّفٍ مِّنْ سُيُوفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَحِيفَةً فِيهَا... قُلِ الْحَقُّ وَ لَوْ عَلَى نَفْسِكَ .
بر قبضه شمشيرهای رسول خدا صلی الله علیه و آلله نوشته شده بود ... حق را بگو هر چند علیه خودت .
ثلاثه هم أقرب الحلق إلى الله عز و جل يوم القيمة حتى يفرغ من الحساب: ... و رجل قال الحق فيما عليه و له .
در روز قیامت سه کس از همه مردمان به خداوند عز و جل نزدیکترند تا آن گاه که از حسابرسی فارغ شود: ... و مردی که حق را ، له یا علیه خود ، بگوید

همه عقلا و بزرگان و مصلحان بشری با این قانون موافقند که : "حق را بگو هر چند علیه خودت " و این چند کلمه خلاصه و جرعه ناب همه علوم و همه تاریخ و همه پژوهش‌های بشری است . و تنها راه و پایدارترین راه ، برای رسیدن به صلح جهانی است .

نظریه حق و عدل و استاندارد دوگانه در سیاست

پیامبر صلی الله علیه و آله :

لَا يَكُمِلُ الْمُؤْمِنُ ايمانه حَتّىٰ يَحْتَوىَ عَلٰى مِائَةٍ وَّ ثَلَاثٍ خِصالٍ... لَا يَقْبَلُ الْبَاطِلُ مِنْ صَدِيقٍ وَ لَا يَرُدُّ الْحَقَّ مِنْ عَدُوٍّ...؛
ایمان مؤمن کامل نمی شود، مگر آن که ۱۰۳ صفت در او باشد:... باطل را از دوستش نمی پذیرد و در مقابله با دشمن، حق را پایمال نمی کند . مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۰

کاربست این حدیث قطعا به یکتایی استاندارد در سیاست منجر می شود ولی ، اگر منفعت مادی و زودگذر و دنیای را وارد موضوع کنیم ، کسانی که به دومی اصالت می دهند ، الا و لابد ، دچار درد استاندارد ۲ گانه می شوند ، گاهی آگاهانه و گاهی زامبی وار ، بر آن اصرار می کنند و حرفشان فقط یک کلام است ، باید نتیجه به نفع من تمام شود از هر راه و وسیله ممکن ، لذا اگر ایشان در درجات پایین انحراف باشند ، شاید با موعظه و جدال احسن اصلاح شوند و به استاندارد یگانه حق ، تسلیم شوند ، و اگرنه کار به تقابل در سطوح مختلف حتی جنگ های جهانی می رسد .

و احمقهایی که فکر می کنند با تسلیم شدن به استاندارد دوگانه طرف مقابل ، یعنی کوتاه آمدن از حق ، و تابع باطل و نفع نابه جای دشمن شدن ، می توانند سالم بمانند ، با سیلی سخت زمانه بیدار می شوند و یا بر سر عقل می آیند یا بر سر عناد و لجاجت خود ، هستی خود را می بازند .

در تقابل با اهل باطل ، حق گرفتنی است ، و با مراوده با مستضعفان ، حق دادنی است .

نظریه حق و بررسی در حوزه سیاست خارجه

زمانی جرج بوش دوم گفت، آنکس که با ما نیست بر ماست و همه چیز را با دایره نفع و خواست من تعريف کرد . کاری که همه متکبران عالم از اول تاریخ انجام داده اند و همگی شکست خورده اند و هنوز درس نگرفته اند .

شعار اهل حق این است ، ما با حق هستیم و هر کس با حق است با ماست و ما با اوئیم و هر کس با حق نیست با باطل است و ما روبه روی او هستیم .

مشکل ما انسانها این است که موضوعات مختلف را با هم فاتی می کنیم و قبل از اینکه موضوعات را تفکیک کنیم و اولویت بندی کنیم ، فورا می خواهیم به نتیجه برسیم و حکم صادر کنیم .

بوش (رئیس جمهور آمریکا) پس از حمله به عراق گفت: آنکس که با ما نیست بر ماست .

خوب این یک اصل کلی است که دو همسایه می توانند بگویند ۲ همشهری می توانند بگویند ۲ هم استانی می توانند بگوید ۲ کشور می توانند بگویند یا ... حتی ۲ نفر از اعضای ۱ خانواده می توانند بگویند ، یعنی چه ؟

اگر قرار باشد روی مفهوم منفی ای مثل "نفع من " تمرکز و پرداخته شود ، یعنی تکبر ، یعنی طاغوت ، یعنی باطل امکان ندارد به صلح برسیم . اما اگر از دید ارزشی به موضوع نگاه کنیم، مسئله جور دیگری می شود .

قبل از تمرکز بر این قانون خنثی، باید بررسی کرد، که سابقه چه کسی حق است ، عملکرد و کارنامه چه کسی، باطل.

وقتی حق بودن طرفی مشخص شد ، همه مدعیان حق باید به او بگروند، وقتی باطل بودن، طرفی مشخص شد، همه مدعیان حق باید از او تبری بجوینند .

حق چیست ، حق حقیقتی مستقل و خارج از اراده انسانها است ، که توسط خالق انسان و خالق کل این سیستم تعیین و تکلیف شده است و با زمان و مکان تغییر نمی کند .

مثلا ارزش‌های خانوادگی و دفاع از خانواده در برابر مهاجم ظالم ، در همه زمانها و مکانها ، یک حق بوده و هست . مثلا مبارزه با فاسدان و دزدان و... همواره حق بوده و وظیفه حق مداران بوده است و ... وقتی به اندازه کافی روی کلمه حق تمرکز کردیم ، و خود را با آن ممزوج کردیم و تحت ولایت اولی الامر بر حق درآوردیم ، حالا قانون هر کس با ما نباشد بر ماست ، معنا پیدا می کند. امکان ندارد ، آدم یا طرف منافق، بتواند مدت زیادی دوام بیاورد . چون خواسته های درونی او بالاخره خود را نشان می دهد . همه انسانهای سالم الفطره جهان ، باطل بودن اعمال رژیم نحس اسرائیل را (کودک کشی و آواره کردن مردم بی پناه و شکجه های وحشیانه) باور دارند ، ولی قادر به تفکیک و موضعگیری حق و حقدار و باطل و باطلدار نیستند . ارتباط مدعیان مبارزه با اسرائیل یعنی کشورهای عربی با آن کشور ، پس از سالها رابطه پنهانی بالاخره علنی شد ، یعنی نقاب دروغین و منافقانه خود را برداشته اند ، و این یعنی اصل خود اینها هم باطل بوده است . و اینگونه پرداختن قاطعانه به موضوعات نظری ، باعث می شود تا پیچیده ترین روابط بین کشورها را در کنیم و جایگاه و عکس العمل خود را در قبال آنها تعیین کنیم .

نظريه حق و تقابل با حاكم ظالم

پیامبر خدا صلی الله عليه و آله :
 أَلَا لَا يَمْنَعَنَّ رَجُلًا مَهَابَةُ النَّاسِ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالْحَقِّ إِذَا عَلِمَهُ . أَلَا إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةً حَقًّا عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ .
 هان ! مبادا ترس از مردم مانع آن شود که کسی حق را بداند و نگوید. بدانید که برترین جهاد سخن حقی است که در برابر فرمانروای ستمگر و منحرف گفته شود.
 امام صادق علیه السلام : كانَ أَبِي عَلِيهِ السَّلَامُ يَقُولُ : قُمْ بِالْحَقِّ وَ لَا تَعَرَّضْ لِمَا نَابَكَ . پدرم علیه السلام می فرمود : برای اقامه حق قیام کن و از پیامدهایش مهراس.

نظريه حق و ویژگی مومن

انسان مومن خودش را با خدا تعریف می کند. خدا را با خودش و تمنیاتش تعریف نمی کند . خودش را با حقیقت بیرونی تعریف می کند، نه اینکه حقیقت و واقعیت موجود را به نفع خودش تفسیر کند . با این نظریه ، نظریه اصالت منفعت زیر سوال می رود . منفعت در صورتیکه تابع حق باشد ، مطلوب است و اگر در تضاد با حق قرار بگیرد باطل است ، مومن باید منفعت را فدا کند و اگر کسی حق را فدای منفعت کرد می توان به ظالم بودن آن پی برد و می دانیم فرد ظالم ، دین و ایمان درستی ندارد .

نظريه حق و معنای عبادت

هر آنچه خدا قبل از من ساخته و تحويل من داده باید درک کنم ، خواسته اش از خودم را درک کنم و همان را اراده کنم ، عبادت یعنی تسلیم احکام و اوامر و فرامین حق الهی شدن و در اینصورت، هر عملی در این راستا عبادت تلقی می شود . که می تواند به هزاران شکل باشد .

نظریه حق و وظیفه مدعیان ایمان

وظیفه ما این است که آن قطعات پازلی که خداوند درست کرده را به هم ربطش بدهیم ، متصلش کنیم ، جامعه و هستی را تحت یک سیستم به نظم در بیاوریم ، همه چیز را در این سیستم هضم کنیم .

ما باید به آن چیزی که خدا طراحی کرده دست پیدا کنیم و آنچه را او می خواهد را ،امر و قانونش را در بیاوریم و تئوریزه کنیم ، اجماع و اقنانع صورت دهیم و تست کنیم، و با تبلیغ نتایج درست و خوب آن، برای مسلمانان قابل پذیرش می شود ، بعد تصویب کنیم وسپس مردم جهان را برانگیزانیم ،که تسلیم حق شوند تا جهان به صلح برسد .

و از آنچیزی که غربیها و نظام ماده پرست ، می گوید ، احتراز و دوری کنیم ، یعنی در مقابل طرح ماده گرایان منفعت طلب کاپیتالیست ، مینا را روی طرح خدا بگذاریم و طرح خودمان در مورد جزئیات اجرایی را در راستای طرح واقعی و حقیقی خداوند ، به واقعیت و حقیقت نزدیک کنیم ،(طرحی که ماده را در خدمت معنا می خواهد نه اینکه همه چیز را فدای رسیدن به ماده کند) تنظیم و اجرایی کنیم .

نظریه حق و بررسی دروغ

دروغ در دستگاه فکری انسان دچار اختلال می کند ، فطرتا ضمیر سالم آن را پس می زند ، و مهمترین ابزار اهل باطل برای پیشبرد امور به سمت منافع خودشان (نه مصالح جمع) است .

ما باید موضوعات مربوط به حلق خدا را بی کم و کاست بپذیریم (قوانین جبری حاکم بر جماد و نبات و حیوان و جسم انسان) و مطابق جعل خدا(در عالم معنا) ،جعل کنیم ، (در موضوعات اختیاری و انتخابی ، آنچه را مورد رضایت الله است که قطعا حق است) اختیار و انتخاب کنیم) مجموعات الله را بپذیریم و در تقابل با آن به جعل باطل نپردازیم . مخالف با جعل خدا (احکام الهی به انسان) ، نتیجه اش شرک است .

سعادت و انتخاب درست ما، خط کش و میزان و معیاری است که الله برای ما قرار داده است . خداوند ، به متقيان خودش ، فرقان می دهد ، فرق گذاشتن بین حق و باطل ، تا باطل را بزنند و حق را اقامه کنند . در این صورت علمی که تولید میشود ، علم توحید است .

انسان جاعل اهل حق ، جعلش تابع جعل خداست ، و انسان جاعل اهل باطل ، جعلش تابع طاغوت ها منتهی به شیطان است . ما باید،اجزاء تفکرمان را سر جای حق خودش قرار دهیم ، چون این تفکر و اراده ماست ، که عمل ما را رقم می زند و هر نتیجه ای محصول یک عملی است ، ایمان و عمل صالح ، به نتیجه صلح می انجامد .

نظریه حق و مقام یقظه در معرفت

یقظه بشر بتواند ، هر چیزی را سر جای خودش ببیند ، چه در عالم ماده و خلق و چه در عالم معنا و جعل حقیقت هر جا بوده ما باید بدون تعصب ، برویم و پیداش کنیم، پیامبر اکرم فرمود طلب علم کنید ولو در چین باشد ، البته امروزه می دانیم که در حوزه علوم جعلی پیشرفته ترین نقطه دنیا ، ام القری جهان اسلام یعنی ایران است ، و هیچ کجا دیگر دنیا در حوزه علوم انسانی و جعلیات اختیاری انسانها ، حرفی بهتر و کاملتر از حوزه تمدنی ایران اسلامی ندارد ، لیکن در حوزه علوم خلقی مثل انواع فن آوری ها و علوم زیستی و کشاورزی و هر جای دیگر دنیا چیزی برای یاد دادن داشته باشد ، دانشمندانی از حوزه تمدنی ما که تولی ، آن حوزه را قبول کرده اند، می بایست عزم خود را راسخ و جامعه خود را از آن بھره مند کنند .

نظريه حق و انقلاب فلسفی برگرداندن مرکز فهم به جايگاه درست خود

ن والقَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (القلم ۱/۱) ن، سوگند به قلم و آنچه مينويسند، ملاک دستگاه ادراکي حکمت بنیان ، از جايگاه خدايی دیدن است .

وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا... (البقرة ۳۱) سپس علم اسماء الحسنی (صفات الهی) را همگی به آدم آموخت ... وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهْقًا (الإِسْرَاء ۸۱/۸) بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقینا باطل نابود شدنی است!» با بررسی سیر دستگاههای فلسفی غرب ، به اين بر می خوريم ، که پس از موج اوليه فيلسوفان یونان (ارسطو و افلاطون و ...) که همگی اصالت را به ابزه (متعلق شناسايی ، واقعی بیرون از ذهن) داده بودند ، فيلسوف فرانسوی کانت ، انقلاب کوپرنیکي کرد ، (چون تا آن موقع مردم فکر می کردند که زمین ثابت است و خورشید به دور زمین می چرخد ، ولی کوپرنیک و گالیله متاثر از علوم اسلامی وارداتی از شرق گفتند ، که خیر خورشید ثابت است و زمین به دور آن می چرخد و ...) يعني مفهوم سوزه را ابداع کرد (فاعل شناسايی ، ذهن کسی که باید آن شیء یا موضوع بیرونی را بشناسد) ، و گفت باید اصالت را به ذهن داد و نه موضوعات واقعی بیرونی و اينگونه بود که روگرفت و تصویر برداری از واقعیات بیرون و پردازش ذهنی به آن ، اوج گرفت ، در انقلاب سوم فلسفی ويتکن اشتاین (ملحد، هم جنس باز) مفهوم بازيهای زبانی را ابداع کرد و گفت ، همه چيز عین و ذهن هم نیست، بلکه کلمه است و ... خلاصه يك دنيا مچل و معطل حرفهای ، اين به اصطلاح دانشمندان غرب، شده اند و از اصل غافل مانده اند .

انقلاب فلسفی اصلی که باید رخ دهد اين است ، نه غير بینی ، نه خود بینی (ذهن خود) ، نه مشغول شدن به بازيهای بي سر و ته کلامی ، زبانی ، بلکه حق بینی است با منشاء خالق يکتا .

هزاران نفر در مورد موضوعات فلسفی ، نظریه پردازی کرده اند که اغلب آنها با هم تناقض و حتی تضاد داشته اند و هنوز از کلیت فلسفه يك جمله واحد ، حقیقی و واقعی بیرون نیامده است ، در حالیکه در کلام الله ، جز يك کلمه واحد ، چيزی نمی بینیم ، دعوت به حق ، حکم حق ، قانون حق ، عمل حق ، اراده حق ، جايگاه حق ، علم حق ، و ...
... وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلَيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (التوبه/۴۰)

اگر نظریه حق را با فرمول تمدن رقیب ، بیان کنیم ، می شود اینکه : برای معرفت فلسفی می بایست ، در ذهن خود هر ابزه و موجود و مخلوق واقعی و بیرونی، از وجود انسان را درست در جايگاه يکتا و حقیقی خودش بگماریم ، در اینصورت نظم فکری پیدا می شود .

راه حلهاي مصائب امروز بشری در كتابها نیست ، در اصلاح فکر مردم است ، در گفتمان سازی حق و حقیقت است .

جواب درست مجرد از گوينده آن ، شخص من یا تو یا او یا ما یا شما یا آنهاست .

برخی اصطلاحات پرکاربرد در محاورات اينهاست : درست گفتم ، غلط گفتم ، درست کردم ، غلط کردم ، صحیح است ، اشتباه است ، راه این است ، چاره اينه و از این طرف ، ...
همه اينها حاکی از اين است که حقیقت بیرونی، منفصل و جدا از رای خودمخたر ماست ، چيزی که خدا تعیین کرده است حق است و اگر ما هم آن را تائید و انجام دهیم ما هم حق گفتمیم و عمل راست را انجام داده ایم ، و اگر خلاف آن باشد ، ما غلط کرديم (عمل غلطی انجام داده ایم) و لذا باید اين را از حالت فحش بیرون آورد و به عنوان يك منطق تفکري و ملاک تصمیم گيري به آن پرداخت .

آنچه در عالم از کاربست قوانین حاصل می شود ، درست است نه حرف و اداعاهای ما .
حرف ما که از ذات ما نشات می گيرد ، باید تغيير کند .

يعني ما اراده ای کنیم ، که نفسمان، اصلاح بشود، که حرف خروجی از نفسمان به درستی نزدیک شود .

نظريه حق و تفاوت نگاه حکمت و فلسفه در مورد حقیقت

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّةَ وَالْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ(الذاريات/۵۶)

من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)! طبق نظر جوادی آملی، لیعبدون باید ناظر به لیعرفون باشد **بِعْرِفُونَ نَعْمَتَ اللَّهِ**... (النحل/۸۳) آنها نعمت خدا را می‌شناسند؛ در حکمت می‌گویند ما بر حقیقت پوشیده ایم، در فلسفه می‌گویند، حقیقت بر ما پوشیده است.

تلقی فلسفی حقیقت را گم کردن، و با چراغ (ساینس) روی سر، در تاریکی به دنبال جواب گشتن، است، در تلقی حکمی ما اگر حجاب خود را (که نفس اماره و منیت خودمان است) کنار بزنیم، حقیقت بر ما می‌تابد. همیشه به مسائل اینگونه فکر کنیم، که چرا خدا این موجود را خلق کرده است، اگر به جواب درستی رسیده باشیم، همان آیت و نشانه ایست برای مسیر حرکت و تعالیٰ ما.

حجاب خود را کنار بزنید، تا حقیقت شما را درک کند. و سپس شما لیاقت درک آن را پیدا می‌کنید. انسان در این رحم عالمی، عین جنین در رحم مادر، است، جنین نمی‌تواند دنیای بیرون را درک کند و بشناسد. انسان نیز نمی‌تواند حقیقت بیرون عالم را درک کند و بشناسد. لذا یکی از متعلقات ایمان، ایمان به غیب است، و مومن می‌تواند حقیقت غیب را با عقل خود دریابد.

نظريه حق و رابطه مردم و حکومت

مسئولین حکومت مبتنی بر حق، روبه روی مردم نمی‌ایستند، ایشان وظیفه دارند، که کارگزاران حکومت و مردم را دعوت به حق کنند و در نتیجه امکان بروز شورش‌های اجتماعی از بین می‌رود، مودت مردم و دولت بیشتر می‌شود و مردم خود را جزئی از حکومت و پشتیبان آن می‌بینند و حکومت خود را نماینده مردم و جزئی از مردم می‌بیند و... از آن طرف مردم بر حق، تنها حاکمان بر حق را به عنوان والیان بر جان و مال و ناموس و سرنوشت خود می‌پذیرند، حاکمان ظالم و ناحق نمی‌توانند بر آن مردم حکومت کنند. ولو به طور موقت با دروغ و ریا و تشبیه خود به حق، اقبالی کسب کرده باشند. تجربه بنی صدر، گویای این حقیقت است.

نظريه حق و مبنای نظام سازی

سیستمهایی اجتماعی و حاکمیتی امروز بشر، که غالباً متأثر از نظامهای غربی است خیلیهاش غیر ضروری است. در نظام سازی مبتنی بر حق باید همه اضافات را حذف کرد، حذف کرد، حذف کرد به آن حداقلی که می‌رسید، که مطلقاً ضروریست، آن را اجرایی کنید، همانها برای اداره جامعه و هدایتش به سمت حق کفایت می‌کند. اینکه آن مطلقاً ضروریها چی است؟ شاید تا این لحظه تبیینشان نکردیم و باید روی آنها کار کرد و...

نظر سنجی نظر مردم یا نظر خدا

ویژن (چشم انداز گرایی) و میشن (ماموریت گرایی) مطلوب این است که : رای و نظر مردم، باید به سمت رای و نظر الله، گردش کند متمایل شود، نه انتظار بر عکس آن را داشته باشد. یعنی مردم انتظار نداشته باشند، خداوند از حق خودش دست بردارد و تابع رای آنها شود، که چنین چیزی محال است. و نظم گیتی را به هم می‌زند.

نکته ای که هست در دعا کردن شخص مومن ، قرار نیست خداوند از موضع حقی که تعیین کرده است عدول کند ، بلکه خداوند زمینه هایی را می چیند ، که مومن دعاکننده که ظرفیت تعالی را در خود ایجاد کرده است ، به راههای درست و حق هدایت شود ، و از نتایج حق آن بهره مند شود . و این کار بزرگترین نعمتی است که خداوند به بندۀ اش اعطا می کند .

بازخورد سنجی

كارکرد دین قسط است، دین و سطح بررسی های ايدئولوژیک ، مهمترین موضوع بشر و جهان است . به طوریکه وقتی گوگورین از سفر ما به زمین برگشت ، مسئولین شوروی سابق اولین سوالی که از او کردند این بود که ، آیا خدا را آنجا دیدی ؟ ... یعنی بشر حتی اگر به بالاترین سطح ساینس و تکنولوژی هم که برسد، باز دغدغه اش پاسخ به سوالات عقیدتی است .

وقتی کارکرد مهمترین موضوعات قسط است ، به طور کلی کارکرد بقیه موضوعات بشری هم قسط باید باشد .

نظريه حق می گويد هر چيزی در عالم يك جايگاه يونيک (يكتا و واحد) و انحصاری دارد .

نظم یعنی قرار دادن هر چیز خاص ، سر جای خودش . عدل یعنی بر تافتمن این نظم ، حسن یعنی لذت بردن و زیبا دیدن ، نظم مبتنی بر حق ، قسط یعنی دادن سهم هر کس به خودش ، هر چیزی که هست .

پس قبل از تعریف این موضوع باید قبول کرد هر چیزی ۱ جای خاص دارد و به خصوص و یکتایی را در عالم اشغال کرده است و کمال او در آن است که دقیقا در همانجا قرار داشته باشد و دقیقا همانجا دیده شود . و در همانجا به کار برده شود ، در همانجا از او انتظار برود و در همانجا ایفا ن نقش کند ، در همانجا خروجی دهد .

پس شرط درک درست عالم این است که ، اول جاهای (جایگاههای) هر چیز را در عالم کشف کیم .

یا جایگاهها یا شان یا مقام ، شناخت هر چیز به طور خالص ، جایگاه خاص آن چیز

اشتباه داروین این بود که قبل از پرداختن به نظام رده بندی جایگاهها ، رده بندی حیوانات و گیاهان را شروع کرد و دچار اشتباه شد . مثلاً زیست بوم نواحی معتمد ، جایگاه چه نوع حیواناتی یا گیاهانی می تواند باشد . یا در نواحی بیابانی ... آیا اثلا خرس بیابانی ، خرچنگ صحرابی ، یا صنوبر قطبی ، یا ... امکان خلقت می داشت . هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يِلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعْكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(الحجید/۴)

او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت)؛ آنچه را در زمین فرو می داند، و آنچه را از آن خارج می شود و آنچه از آسمان نازل می گردد و آنچه به آسمان بالا می رود؛ و هر جا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست!

يعني اول مرحله خلقت زمین و شرایط جغرافیایی آن بود ، سپس مرحله خلق نوعی نبات و حیوان (مثلاً نوع مار یا نوع میمون) و آنگاه بهجهت و گوناگونی حاصل از تغییرات میکرو در گونه های مختلف . (مثل مار آبی ، مار کوهستانی ، مار بیابانی و ...)

رده بندی نبات و حیوان باید اولاً بنا بر نوع اولیه خلقتیان ، سپس تعیین جایگاههای جغرافیایی زمین صورت بگیرد . نوع ها قابل تبدیل شدن و این طور به آن طور شدن نیستند . (یکدفعه در دوره کامبرین ، خلق شده اند و بدون هیچگونه تغییر نوعی مورد ادعای داروین، تا امروز استمرار داشته اند) و همه تغییرات میکرو (کوچک) صرفا در داخل رده هر نوع ، مجال ظهور و بروز پیدا می کند . مثلا هیچگاه نوع خرس ، نمی تواند تبدیل به نوع فیل شود ولی ، مثلا خرس قطبی ، با خرس جنگلی (که ماهیت و نوع متفاوتی ندارند) ، در شرایط جغرافیایی ، تغییرات جزئی و میکرو ، منطبق با محیط شده دارند . البته چه در سطح نوع ، چه در سطح میکرو و خرد ، هوشمندی طراح و فاعلی قادر را ، به وضوح می توان دید .

نظریه حق و مدل نظام سازی

پیچیده ترین و کامل ترین و زیباترین و اشرف مخلوقات خداوند ، انسان است ، چه از بعد ترکیب جسمانی ، چه از بعد روح و نفس ، لذا بهترین مدل طبیعی که می توان جهت مدلسازی امور مادی اجتماع به آن رجوع کرد ، جسم انسان است ، و برای آن هم اول باید اعضا و جوارح را شناخت ، مطالعه تطبیقی با نظامهای موجود را انجام داد و چیدمان درست دستگاهها را انجام داد . وقتی اول دست و پا و ... جای خود را پیدا کرد ، بعد رگهای خونی مسیر خود را پیدا می کند .

نظریه حق و حکمت مضاف ، حق در نظام سازی

حق یک جایی است ، (یک جایگاهی در سیستم کلی خلت) بعد فیزیکی صرف نیست ، مثلا یک سالن سینما را در نظر بگیرید : این شماره صندلی حق شمامست، شما بابت شنیدن پول پرداخت کرده اید، مالکیت دارید ، عدل : هرچیزی را در جای خودش بگذاریم ، شماره صندلی در سینما ، ادراک شما ، عدم اعتراض شما ضرورت این را قبول می کنید .

نظم : وقتی شما ضرورت قرار گرفتن هر چیزی سر جای خودش را بر تافتید (عدل) حالا هر چیزی را سر جای خودش قرار بدهید یا خودشان قرار بگیرند.

حسن : هر چیزی را شما در جای خودش می بینی، زیبایی در می آید ، دیدن نظم ، یعنی حسن روئیت و دیدن این هر کسی جای خودش نشسته ، میشه حسن ، مستحقه ، استحقاق ، طلب حق کردن میشه محقق معتمد (دارای عدل است بپذیریم هر چیزی باید جای خودش باشد) اعتدال طلب عدل می کند، میشه معدله انتظام ، طلب نظم کردن ، نیروی انتظامی یعنی آدمهایی که در جامعه از بقیه طلب می کنند که منظم باشید. منظمه ، محققه در مورد کسی که طلب نظم می کند .

استحسان ، طلب حسن و زیبایی کردن ، ظاهر و باطنتان زیبا باشد و... سر و وضعتان را درست کنید . در دانشکده حقوق فعلی ، استحقاق طلب حق کردن در نمی یاد . حق احقيق می شه ، حقیقت ، حسن، احسان میشه میشه احسن ، تحقق حق ، تتحقق عدل ، تتحقق نظم ، تتحقق حسن . وقتی حقیقت مخدوشه کدام عدالت ، وقتی عدالت مخدوشه کدام نظم ، وقتی نظم، مخدوشه کدام حسن .

نظریه حق و تعریف عدالت

کسی که باطل را کنار گذاشت حق را پذیرفت و در آن مستمر بود آن حق براش تبدیل به حقیقت می شود . اگر حق را دیدید ، هر چیزی را سر جای خودش می بینید، هنر بشر در انطباق حق و واقع است، یعنی عدالت اول حق را بر بتاییم ، بعد واقع را ، بعد با هم منطبق کنیم .

از حق به عنوان یک عقیده ، تا نظم به عنوان عمل عینی ، گپی وجود دارد ، این شکاف را با عدل ، میشود پر کرد . اگر برخی در برابر بی عدالتی ها و ظلم ها صدایشان در نمی یاد ، چون به جور و باطل عادت کرده اند، چشمانشان به بی نظمی عادت کرده است ، مطالبه عدالت یعنی مطالبه عدل و نظم و حسن و باید بدانید ، هر عملی را عکس العملی است مساوی و در خلاف جهت و اگر ظلمی به کسانی وارد کنید ، قطعا از سوی آنها جوابی مقتضی را خواهید شنید .

نظريه حق و ظلم زورمندان

می دانيم هيچگاه يك نفر يا گروه يا حکومت حق مدار ، سايرین را چه در سطح خود چه مادونتر چه بالاتر را به ظلم و باطل تهدید نمی کند، ولی برعکسش بسيار زياد بوده است به طوريكه هر گاه به يك فرد يا گروه يا حاكم باطل قدرت و تواني رو کند ، بلافاصله از آن برای حمله و آسيب رساندن به اطرافيانش و هر کس که فکر کند زورش به آنها می رسد استفاده می کند . تا به خيال خودش قدرتش تشبيت و مستدام گردد . فلسفه اش می شود قدرت برای قدرت .

مثلا تهدید با بمب اتم : استفاده کننده و تهدید کننده با بمب اتم ، می خواهد ، با زور بگويد که کار درست آني هست که من می گويم و باید کاري که من می گويم انجام دهيد و ...

خخير ، کار درست آني هست که خداوند گفته است و غير قابل تعغير بوده و هست .

و خداوند گفته ، همه چيز دنيا را به تسخیر شما در آوردم ، تا با آن به مردم ضعيف خدمت کنيد و کمک کنيد . و با هم از رودخانه عور کنيد ، خداوند موسى را برای نجات قوم فرستاد و دریا را برای نجات قوم شکافت و ... خدا با مردم کار دارد و نخبگان پيشرو وظيفه دارند ، عقب افتاده ها را به کاروان برسانند ، تا نجات برای همه اتفاق بیافتد و اگرنه می شود سرنوشت یونس ، که از قوم خودش لج کرد و ترکشان کرد و خدا با محبوس کردن او در شکم ماهی مجازات و متنبه اش کرد . مخلص کلام اينکه ، نفع من ، نجات من ، خواست من ، تفريح من ، لذت من و ... به درد نمی خورد ، ما باید با هم از اين امتحان سربلند ببرون بيابيم . تا مقبول خدا قرار بگيريم ، سعادت را در فرار به جايی ديگر نجوئيد ، سعادت ، با هم عبور کردن از مشكلات است .

نظريه حق و نسبتش با ماندگاري

آنچه که ماندنی و ماندگار نیست باطل است ، حقیقت ماهیت مطلق را بر می تابد ، در قید دوره و شخص و ... نمی گنجد . نوسانات و هيجانات دوره گذار در همه فرآيندهای طبیعی و مصنوعی ، وجود دارد ، ولی پس از طی مدت آن که بسيار کوتاه هم هست ، دوره پايداري فرا می رسد . پس يکی ديگر از معيارهای حق اين است که حق پايدار است و باطل گذرا .

نظريه حق و اصلاح اشتباهات گذشتگان

بالاخره باید اصلاح افکار و اقدامات غلط پيشينيان ، از يك جايی شروع بشود ، مثلا آقای مولوی با کمال احترامي که برای او قائلیم ، در قرار دادن کلمه صلح مقابل جنگ ، اشتباه کرده است ، ما جنگ و صلح نداریم ، جنگ و آشتی داریم ، مقابل صلح ، فساد است ، مصلحت و مفسدت صحيح است .

حالا يك عده اصرار دارند تو آن آدم بمانند ، ميشه همان داستان اصالت شخص يا اصالت قانون و روش و حکم و خدا و حق پس موضوعات حق و باطل و درست و غلط با گذر زمان ، كهنه نمی شود و اگر اشتباهی هم در زمانهای گذشته ، رخ داده باشد ، اشتباه انساني بوده است و ربطی به ماهیت حق ندارد و بالاخره روزی مشخص می شود . و زمانی که جاء الحق حق بيابيد ، زهق باطل ، باطل و اشتباه نابود می شود . و در مورد اشتباهات گناهكاران هم :

وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرُنَا إِلَى أَجْلٍ قَرِيبٍ نُجْبَ دَعْوَتَكَ وَتَنَبَّعَ الرَّسُّلُ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمُتُمْ مِنْ قَبْلٍ مَا لَكُمْ مِنْ رَوَالٍ (الإبراهيم/٤٤)

و مردم را از روزی که عذاب الهی به سragشان می آید، بتisan! آن روز که ظالمان می گویند: «پروردگار!! مدت کوتاهی ما را مهلت ده، تا دعوت تو را بپذيريم و از پیامبران پیروی کnim!» (اما پاسخ می شوند که:) مگر قبل سوگند ياد نکرده بوديد که زوال و فنايی برای شما نیست؟!

نظریه حق و خروجی اش ، نظریه شناخت

شناخت هر چیز به طور خاص، شناخت جایگاه خاص آن چیز است و هر چه ارتباط آن با سایر جایگاههای ثابت عالم ، را بیشتر بشناسیم ، به شناخت کامل تری رسیده ایم .

اشتباه داروین این بود که قبل از پرداختن به نظام رده بندی جایگاهها ، رده بندی حیوانات و گیاهان را شروع کرد و دچار اشتباه شد . رده بندی جایگاهها مقدمه رده بندی اشیاء و مصداق هاست .

زمانی که شناخت ما به موضوع حقی ، تعلق پیدا کند ، فواد و قلب ما آرامش دارد ، ولی اگر به موضوع غلط یا اشتباهی یا باطلی بر بخورد ، ولو اینکه بسیاری آن را تائید کنند ، یک نفس آرام ، نمی تواند با آن کنار بیاید و در جستجوی حقیقت است تا به آن برسد و قلبش آرام گیرد .

نظریه حق و انواع علم و عمل

علم حق ، به اراده حق و آن هم به عمل صالح منتهی می شود ، محال است کسی که به علم حق مجهر شده است و نفس مومنانه ای دارد ، دست به فعل باطل و حرام و اشتباهی بزند .

علم باطل عمل فاسد می دهد ، تقریباً قطعی است ، اینکه افراد فاسد از علم حق فاصله می گیرند ، و فقط به دنبال شناخت راههای دزدی و راههای دروغ ، راههای فرار ، راههای زور و جور و باطل باشند .

پس با یک تقسیم بندی ساده می توان گفت ، علم حق ، منتج به عمل حق می شود و دوری از علم حق ، هر چه که باشد به عمل غیر حق منتج می شود . ولو اثبات باطل بودن آن مدت زمان زیادی طول بکشد .

متاسفانه ، ساینسی که در دانشگاههای جهان تدریس می شود (منظور علوم جعل است نه فن آوریهای عالم خلق) ، برخاسته از پارادایم کفر کیشی و دئیسم و آنتیسم و عناد با خداوند و حق است ، تا وقتی امکان بروز و ظهور و اعتبار دارند ، مشکلات بشری عمیق تر می شود و اصلاح نمی شود . وظیفه مردان خدا در جهاد کبیر ، مبارزه با این علوم و جایگزین کردن آنها با علم حق است ، که به فرموده امام خمینی ، همه مشکلات ما از دانشگاه است و درسته از دست پهلوی ها نجات پیدا کرده ایم ولی حالا حالاها از دست تربیت شدگان دانشگاههای شرق و غرب ، نجات پیدا نمی کنیم ، اگر دانشگاه اصلاح شود ، همه شئون مملکت اصلاح می شود و ...

نظریه حق و تکلیف حوزه و دانشگاه با علم حق

می دانیم علوم حوزه در نهایت می خواهند، به اسرار قرآن پی ببرند و از آن برای حل مشکلات جامعه بهره برداری کنند ، ولی به گفته بسیاری از بزرگان ، امروز مهجورترین کتاب در حوزه خود قرآن است ، و به هر موضوعی و گفته های هر کسی، می پردازند ولی ...

طبق نظریه حق ما می توانیم ، در موضوعات مشخص ، علم یونیک و یکتا ، برداشت کنیم . تفکیک علوم حوزه از علوم مدرن دانشگاهی غلط است، ما علم یکتای حق داریم . هر دو گروه باید خودشان را به علم طراز ، علم حق نزدیک کنند ، اینکه دانشگاه ، حوزه بشود یا حوزه ، دانشگاه بشود غلط است.

هر دو باید خودشان را به نظام علمی حق ، نزدیک کنند . نقطه تلاقی این دو نظام آموزشی ، علم حق است .
باید مدافع و مشتاق علم حق بود، و نه، علم ، دار و دسته و گروه خود . مبادا مصدق آیه ذیل قرار بگیریم :

مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعَا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرَحُونَ (الروم ۳۲)

از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته ها و گروه ها تقسیم شدند! و (عجب اینکه) هر گروهی به آنچه نزد آنهاست (دلبسته و) خوشحالند!

نظريه حق و رابطه رشته فيزيك و سويت

آيا طبيعى است که شما هر چيزى را در جای خودش نبینيد؟ ، آيا طبيعى است، فحشا، اعمال رشت، زيبا قلمداد شود؟ سويت هر چيزى را جوري سر جای خودش قرار بديد که آن هارمونى و تناسب و تجانس، کاملا رعایت بشود، فوزيس تناسب و هماهنگی و تجانس در عالم مادي را می گويند، معادل "سويت" قرآنی است . شما وقتی ماشيني را طراحى مى کنيد و مى سازيد در مورد آن ماشين "سويت" به کار برديد . اين مطلب را تا مطمئن نشدم نگفتم، فيزيك رو گرفتى از طبيعت است، معادل آن نيست . در نقشه ديني سويت اين ظرفيت را دارد که جاي فيزيك بنشيند و مسیر آن را در نسبت با ساير علوم اصلاح و كامل کند و در نتيجه، يك رشته علمي، جديد از آن ايجاد کرد.

نظريه حق و موضع گيري هاي مافيای علمي در غرب

تمدن هژمون غرب ميگويد، بайд در اقتصاد و فرهنگ و سياست و ... طبق نظريه داروين عمل کنيد، اگر مى خواهيد بمانيد بайд خودتان را با ما هماهنگ کنيد .

مشكل ما با داروينيست ها همين است . آنها مينا را غلط گرفته اند . هوداران داروينيسم، از اين فرضيه سوء استفاده مى کنند، اگر به نفع خودشان باشد، یعنى ديگران مجبور باشند به ساز اينها برقصند، برای آنها داروينيسم بزرگترین، نظريه عالم است، اگر موقعیت و شرایط و حاكم در اختیار رقيبشان باشد، ديگر داروينيسمی نمى شناسند، چون حاضر نیستند خود را زير بار رقيب ببرند و تابع شرایطي که او تعیين مى کند، قرار بگيرند .

آنها هسته اوليه اي که همه چيز باید خودش را با آن انطباق دهد، تا سالم بماند را، منافع سرمایه داران کاپيتاليست و حاكمان يهودي و بانکداران و در يك کلام طاغوتهاي منتهي به شيطان گرفته اند . اين هم يكى ديگر از تناقضات، داروينيسم سياسى و اجتماعى و فرهنگى است . که سبب بطلانش مى شود .

ما الله متعال را، هسته اصلی حق و تکامل مى دانيم . که همه موجودات عالم طبق برنامه از پيش تعیين شده اي در مدار و چرخه اي مشخص، اطاعت امر الله را مى کنند و کمال ما هم در تبعیت از حقی است که حکم و امر الله است، لذا علومی که از زمین پاگانیسم می رويد، در تضاد با علوم توحیدی است . مجددا اعلام مى شود ما در علوم خلقی (طبیعی، تجربی، مهندسی و فيزيك و رياضي) هیچ اختلافی بين خود و آنها، يا آنها با خود نمى بینيم، محل دعوای ما، علوم جعل است، علوم انساني مرتبط با اختيار و انتخاب فرد و گروه و سازمان و كشور و تمدن در موضوعات سياست و اقتصاد و فرهنگ و ...

نظريه حق و چيدمان درست واژه ها برگرداenden معنای هر واژه به اصل خودش

در جامعه واژه های زياد غربي و شرقی و قرآنی رواج پيدا کرده است و هيچکدامش هم جاي خودش استفاده نمى شود . بشر امروز برای مفاهeme با يكديگر خودش را زير اين حجم عظيم واژه، دفن کرده است، در بسياري از موضوعات دچار سوء فهم شده است، در بسياري از موارد در دام التقاط افتاده است . یعنی واژه های قرآنی (که بر حق بودن آنها شکی نیست) بر مفاهيم وارداتي از غرب حمل شده است، که با مفهوم اصلی آن متفاوت و گاهی در تضاد است، آيا ظلمی بالاتر از اين به قرآن شده است، **وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**(البقرة/٤٢)

و حق را با باطل نیامیزید! و حقیقت را با اینکه مى دانید کتمان نکنید!

يا أهْلَ الْكِتَابِ لَمْ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ(آل عمران/٧١)

ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می‌آمیزید و) مشتبه می‌کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده می‌دارید در حالی که می‌دانید؟!

یا آیه‌ها الرَّسُولُ لَا يَحْرِنُكَ الَّذِينَ يَسْتَأْعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِكَذِبِ سَمَّاعُونَ إِقْوَمٌ أَخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرُّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخَدُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُهُ فَأَحْدَرُوا وَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْنٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (المائدہ ۴۱)

ای فرستاده (خدا)! آنها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: «ایمان آور دیم» و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند! و (همچنین) گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می‌دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند؛ آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده‌اند؛ آنها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می‌کنند، و (به یکدیگر) می‌گویند: «اگر این (که ما می‌خواهیم) به شما داده شد (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد)، بپذیرید، و گرنه (از او) دوری کنید!» (ولی) کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی‌درپی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی؛ آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک کند؛ در دنیا رسوایی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیب‌شان خواهد شد.

نظریه حق و مبنای حق بودن خدا

انسان خدا گرا ، حق را به الله می دهد ، ما به تبع او تعريف می شویم ، او برای ما حد و حدود تعريف کرده است ، ما ابتدا به ساکن ، خودمان حدود نمی گذاریم ، نتيجه اینکه ، تکلیف و حدود بشر تابعی از حدود خدا تعريف می شود . بعضی کارها مخصوص خداست ، ما نباید بعضی کارها را دست کاری کنیم .

تو این دنیا برای جایگاه خدایی ، فقط یکی می تواند وجود داشته باشد ، فقط برای یک خدا جا هست لا اله الا الله اگر فقط یک خدای دیگر بود ، تزاحم بین آنها اصالت حق و قوانین را زیر سوال می برد و جهان خلقت ، شکل نگرفته نابود می شد . لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (الأنبیاء/ ۲۲) اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد)! منزه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند!

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا إِلَّهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (النمل / ۶۰)

(آیا بتھایی که معبد شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده؟! و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن، با غهایی زیبا و سرورانگیز رویاندیم؛ شما هرگز قدرت نداشتید درختان آن را برویانید! آیا معبد دیگری با خداست؟! نه، بلکه آنها گروهی هستند که (از روی نادانی، مخلوقات را) همطراز (پروردگارشان) قرار می‌دهند!

نظریه حق و وظیفه انسانها با موجودات عالم

قرار نیست در تبیین نظریه حق ، جای وسایل و اشیا و موجودات را تغییر دهیم . کاری که ما باید بکنیم این است که، جای درست و به جا و به حق هر شی موضوع انسان و کار و .. را پیدا کنیم و بفهمیم کشف کنیم ، سپس آن را قبول کنیم ، تائید کنیم و در عمل به کار ببریم . اگر واقعاً آن عمل درست و حق باشد ، خروجی مثبت و مفید است و اگرنه خیر .

نظريه حق و سنت الهي

در سنت الهي تبديلی صورت نمي گيرد . مثلا اگر امروز کاري گناه بود، فردا شرایطی پيش نمي آيد که گناه نباشد . اگر امروز کاري واجب بود ، فردا شرایطی پيش نمي آيد که واجب نباشد ، (استثناء احکام ثانويه را کنار بزاريد) اگر گناهی عمومیت پیدا کند، مشروعيت پیدا نمي کند ، در حالیکه اگر از عینک تمدن رقیب (غرب) به این مسائل نگاه کنید با يك اختلاف زاويه ۱۸۰ درجه اى رو به رو مي شويد . آنها مي گويند کاري به نظم و سیکل طبیعی و حق نداريم ، اگر انسانها ، خواستند که به همجنسرایی راي دهند ، مي توان آن را از قانون عرفی به قانون رسمي تبدیل کرد و اينچنین است که اين گناه آشکار ، امروز در غرب کاملا پذيرفته شده است و همین مخالفت و عنادشان با نظم طبیعی ، جامعه آنها را متلاشی مي کند . با نظريه حق مي توان نظريه هاي ، مشوق و مروج گناه را ابطال کرد . اين توجيه که (گناه همه گناه هيچکس نيشت) که مايه عذاب قوم لوط و .. بوده ، امروز در شكل ظريف و زرورق دار به خورد مردم جهان داده مي شود .

به هر حال در علم حق و پارادایم توحیدی ، اين نوع اشتباها باطل و توجیحات گناه ، جايی ندارد .
 لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرُ بِالظَّاغُوتِ وَيَؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرُوهَ الْوُثْقَى لَا اِنْفِصَامَ لَهَا
 والله سَمِيعٌ عَلِيمٌ (البقرة ۲۵۶)

در قبول دين، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابر این، کسی که به طاغوت [= بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گستاخ برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

نظريه حق و آسيب شناسی قانونگذاري

برای اصلاح ، ساختارهای غلط و باطل و اشتباه باید ، قدرت ساختار شکنی داشت و از پایه اندیشه تولید کرد . حاکم حق به حق حکم می کند . و مردم حق مدار ، تنها حاکم حق را بر می تابند ، پس راه اصلاح امور در جامعه اين است که عقلا و امامان جامعه ، مردم را بيشتر و عميق تر با حق آشنا کنند .

بچه نمي تواند تشخيص بدهد، استفاده نا به جا از چرخ گوشت باطل است، نباید دستش را در آن بکند ، شما علم داريد او را از آن محل دور مي کنيد ، همین فرقان را مي توانيد در حوزه هاي کلان به دست آورد .

شما اول باید حق را تبيين کنيد ، از دل حق ، قانون را در بياوريد ، طی کردن مسیر برعکس باطل است ، نمي شود شخصی يا عده اي با هر مبانی غير حقی ، قانونی وضع کند ، و دیگران را الزام به قبول آن به عنوان حق کنند و... همه قوانینی که تمدن رقیبمان (غرب) گذاشته اند ، محل اشکال است ، چون انسانهای آنها را وضع کرده اند که فاقد فرقان بوده اند ، چون فرقان در کسی جعل می شود که تقوا داشته باشند ، و کسانی که در پارادایم پاگانیسم (کفر کیشی) زیست می کنند ، از حداقلهاي ایمانی ، بی بهره اند .

هر چه حق است قانون است نه بالعكس ، چه بسا قانونهایی که باطلند و در ظاهر باطلهایی که جنبه حق و قانون دارد . تشخيص بر حق بودن يك قانون ، تشخيص اينکه چه چيز حق است چه چيز نه ، ظريفترین نکته هاست .

معمولًا دعوای بشر از قانون به بعد است ، حال آنکه مسئله ما در طراحی سیستم از قانون به قبل است .

آن کس که تشخيص داده اين قانون حق بوده آيا صاحب فرقان بوده است يا نه ؟
 کسی که تقوا ندارد، فرقان ندارد .

داوري مبتنی بر حق است ، کسی که تقوا داشته و تشخيص داده است . قضاؤت نسبت به حق النفس ، حق الناس ، حق الله موضوعیت دارد . سهم و حق هر کس را به خودش پرداختن را ، قسط می گويند .

نظریه حق و درک حضور خدا

باید از لحاظ معرفت به نقطه‌ای بررسیم که خدا را فعالتر از هر فعالی ببینیم ، و بخواهیم مثل او عمل کنیم . نباید او را خنثی و کارمند و مطیع و یکجا نشسته و بی اقدام تصور کنیم ، او در همه مناسبات و روابط یک طرف مهمه بازی است ، بلکه مهترین بازیگر هر جلسه‌ای اوست ، وقتی حضور خداوند را با صفات بزرگش حس کردیم ، افکار و رفتارمان در مغناطیس ایمانی ، به خود شکل می‌گیرد **إِنَّ هَذِهِ تَدْكِرَةً فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا**(الإنسان/۲۹) این یک تذکر و یادآوری است، و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند!

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا(الإنسان/۳۰)

و شما هیچ چیز را نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، خداوند دانا و حکیم بوده و هست!
يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعْدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا(الإنسان/۳۱) و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) در رحمت (واسع) خود وارد می‌کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی آماده ساخته است!

نظریه حق و تفاوت نگاه اسلام و مدرنیسم

حرکت در تکوین مردم اینگونه است که ، اول ناس (مردم) بشود ملت ، آنگاه ملت تبدیل به امت شود .
 قوم ایرانی لایق بود شد امت ، یک آدم با وجودی آمد (امام خمینی) ، اداره کرد ، هدایت کرد ، شد انقلاب .
 مادامی که ارتباط معنادار بین افراد را تعریف می‌کنیم، مردم ، مردم می‌مانند . هر وقت هر کس سر جای خودش قرار گرفت ، مردم امت می‌شوند . آیا ما می‌خواهیم نظام سازی کنیم ، یا اینکه صرفاً نظم به وجود بیاوریم؟
 نگاه ارتباط معنادار بین اجزا، در نگاه مدرن مخدوش است ما باید هر چیز را سر جای خودش بگذاریم، این میشه نظم .
 این دو نوع نگاه متفاوت ، ۲ نوع اجتماع متفاوت می‌سازد.

نظریه حق و کاربردش در مذاکرات شغلی و روابط اجتماعی

در مذاکرات به دنبال رام کردن خودت و طرفهایت به جایگاه حق باش در اینصورت قطعاً نتیجه درست و پایدار حاصل می‌شود . رمز مذاکره موفق این است ، رمز رسیدن به تفahم مفید سازنده این است .
 باید خودت و دیگری را به تفahم بر سر جایگاههای حق ، در موضوع مورد بحث برسانید ، به این کار اقتانع (قانع کردن) گویند . اگر این مطلب به عنوان مبنای روابط شغلی ، فهم عام شود ، درصد بزرگی از مشکلات اشتغال خرد حل می‌شود راهکار اصلی موفقیت در همه مذاکرات این است که پیش فرض طرفهای مذاکره این باشد ، حق ثابت و یونیک و انحصاری است و افراد متغیر هستند . این حق نیست که باید خود را با خواست افراد تطبیق دهد ، بلکه این خواست و اختیار و انتخاب افراد است که باید ، حق را بشناسد و خود را با آن تطبیق دهد .

ما یک حق داریم ، که لاتغیر است ، یک فرد داریم که صاحب نظر است .
 سنت الهی و درست الهی غلط نمی‌شود ، و ضرب المثلهای درست قدیمی که باور تمدنی ماست و قرآن خدا ، دروغ نمی‌شود . نظر و حرف درست ، همیشه تاریخ درست بوده ، می‌ماند و خواهد ماند .
 اعتبار درست ماندن احکام و قوانین حق ، خود ذات الهی است . اعتبار کلام حق و درست به الله است .

نظريه حق و زندگی واقعی یا خيالی

در روستاهای افرادی که کمتر با تکنولوژی عجین اند و زندگی شان با طبیعت همراه است، زیادند. زندگی واقعی و طبیعی است، در سکند لايف (زندگی دوم در فضای سایبر) افراد از زندگی اول به نفع زندگی دوم کسر می‌گذارند، نتیجه اینکه، دنیای آنها، ذهنی آواتاری و خیالی است، که اصطلاحاً به زندگی مجازی معروف شده است. هر قدر دنیا گرایی در انسان بیشتر باشد، اتحاطاش بیشتر است.

يكبار در مدرنيسم ، ارتباط معنادر بين اجزا تعريف مى کنيم ، ميشه سيستم .

يكبار هر چيزی را سر جای خودش می گذاريم می شه حق و عدل و نظم و حسن

ما به تعريف ۲ نزديكتريم ، بدانيم جاي هر چيز کجاست ، آن را پذيريم ، آن را سر جای خودش قرار بدھيم ، آن را زيبا ببینيم ، ما می گويم تاويل عالم نه تفسير و نه تغيير ، استحسان، طلب زيبايی کردن . حق زنده ، ثابت و پویا و جاري و قطعی است ، هر کس آن به آن داره لحظاتش ميميرد ، محصور بودن در زمان و مكان و بعد بخش واقعيت زندگی را رقم می زند .

عالیم یعنی علامت نشانه ها ، حکیم اول میره تا عالم را کشف کند ، مومن به دنبال پاسخ این سوال است که ، آیه هر پدیده ای چیست؟ در نگاه مدرن ، سوال اصلی این است ، ماده اولیه هر پدیده ای چیست؟

به اعتقاد متدينين ، حقیقت تنزیل پیدا کرده است ، و در پی کشف این سوالند که اول این عالم چی بوده که نازل شده اش ، این است . قرآن را فقط معصوم می تواند ، تاویل کاملی ارائه دهد .

نظريه حق و ويژن و ميشن درست

مدل ما برای ويژن (چشم انداز گرایی) و ميشن (ماموریت گرایی) جامعه، بهتر از تمدن رقیب (غرب) است. ما یک صراط مستقیم داریم، اول وظیفه خود را فهمیدن آن می دانیم. بعد تغییر خود به گونه ای که وارد در آن صراط باشیم، وضع موجود خودمان را پیش فرض می دانیم، ويژن خیالی هم نمی خواهیم داشته باشیم، صراط مستقیم کفايت می کند. شناخت حق و راه مستقیم و سبیل الله و اراده رفتن به سمت آن گاهی وضع موجود، حرکت به سمت اتحاط است، وضع مطلوب حوزه اش استعلاست، این دو نوع تفکر، رونده خود را به ۲ مقصد متفاوت، و بلکه متضاد می رساند. اینجاست، که اهمیت اختیار و انتخاب مقصد و راه، خود را نشان می دهد

نظريه حق و جايگاه توحيد

در مباحث خداشناسی، توحید را ميشه روئيت کرد. نه خدا را، دکترین اسلام نفي اصالت تثلیث (همه مبانی را ۳ تابی دیدن) و نفي اصالت ثنویت (ین و یانگی) است، اصالت را به توحید می دهد، (دو تابی های حق و باطلی که باید باطل را زد و حق را اقامه کرد).

حالا توحید کجاست؟ همان اصالت به ثبات در پس دنیای متغير است.

روئيت توحيد، يعني روئيت حوزه وحدانيت، يعني با منطق توحيدی پدیده های عالم را دیدن، يعني رسیدن به درجه فرقان و فرق گذاشتمن و تفكیک بین حق و باطل. يعني در همه حال زدن باطل و انتخاب حق.

نظریه حق و راه حل اتحاد اختلافات فرق اسلامی

با یک شناخت معمولی از جوامع مسلمان اهل سنت ، می توان این را دید که آنها ، در زمان گذشته گیر کرده اند ، باید آنها را رد کرد و عبور داد به زمان حال . تا از آن فضای تاریخی مبهم بیرون بیایند و دین در زندگیها جاری شود ، در حال واقعیات جاری روز شنا کنند ، قدرت اجتهاد به حق از منابع غنی اسلامی را پیدا کنند ، به نقش ویژه و بسیار مهم ، امامت و خلافت و حکومتداری پیامبر (ص) ، تاکید شود و به مفهوم آیه ... وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً(الفرقان/۷۴)... و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!» فکر کنند ، با مطالعه شیعه از حیث داشتن اصلی به نام امامت ، خود و جامعه خود را به درجات بالاتری ارتقاء دهند . در گیر مسائل نوپدید و روزآمد بشوند. با همه فرق اسلامی چون بر آیات حق و جوابهای حق ، توافق کامل دارند ، به راحتی می توان اجماع تشکیل داد ، علما از همیگر نظر خواهی کنند ، مثلا بگویند ، راه حل شما برای این قضیه چیست ؟ اگر حق بود که ما هم تائید می کنیم و اتحاد موضوعی شکل می گیرد ، اگر نا حق و غیر منصفانه بود، می گوییم ، اول خودتان آزمایش کنید ، اگر جواب گرفتید، ما هم اجرا می کنیم و بالعکس نتیجه اینکه ، تمرکز و تاکید بر شاه کلید حق ، هر نوع تفرقه ای را می سوزاند .

نظریه حق و مدعیان اسلام و ایمان

قَالَتِ الْأَغْرَابُ أَمَنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ(الحجرات/۱۴)

عربهای بادیهنشین گفتند: «ایمان آوردهایم» بگو: «شما ایمان نیاوردهاید، ولی بگویید اسلام آوردهایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند، خداوند، آمرزنده مهربان است.»

ادعای اسلام آوردن و اظهار ایمان کردن، یک بخش قضیه است .

سوال آیا طرف دیگر ، یعنی متعلق اصلی ایمان (خدا ی یکتا)، آن ایمان و اسلام را قبول می کند . آیا هر کس طنابی را به سمت آسمان بیاندازد ، سر دیگر طناب گرفته می شود .

نگاه سطحی به اسلام و ایمان ، کسی را نجات نمی دهد ، سعادتمند نمی کند . موضوع رضایت خداوند مهمتر از ادعاهای ماست . **قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يُنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَبَرِّى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ حَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(المائدہ/۱۱۹)**

خداوند می گوید: «امروز، روزی است که راستی راستگویان، به آنها سود می بخشد؛ برای آنها باعهایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می گذرد، و تا ابد، جاودانه در آن می مانند؛ هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند؛ این، رستگاری بزرگ است!»

وَالسَّابِقُونَ الْأُوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأُنْصَارِ وَالذِّينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعْدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ حَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(التوبہ/۱۰۰)

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باعهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَاعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتَحَّا قَرِيبًا(الفتح/۱۸)

خدواند از مؤمنان -هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود؛

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَاللَّيْلُمُ الْآخِرِ يَوَادُونَ مَنْ حَادَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا أَبَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَةَهُمْ
أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَبَدَخَلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَّا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(المجادلة ۲۲)

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله»‌اند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند.

جَزَاؤهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبْدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ
رَبَّهُ(البينة ۸)

پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن می‌مانند! (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد!

نظريه حق و قانون برنامه نويسي کامپيوتری

آنهايي که از خدا ايрад می گيرند باید بگويند ، چی به جايش ؟ باید شرح مسئله و راه حل بديلی که ادعا می کنند ، را ارائه دهند . مثلا بگويند اگر خورشيد اينگونه نباشد ، چطور باشد ؟ اگر اکوسيسitem زمين اينگونه نباشد ، چطور باشد بهتر است ؟ اگر نظم حکومت داري آنگونه که در سلسله انبیاء و ائمه تعریف شده است نباشد چی به جايش ؟ و ...

برنامه نويسيهاي کامپيوتر ، ضرب المثل معروفی دارند که می گويد ، ماشين (کامپيووتر) هیچ وقت اشتباه نمی کند ، اگر نتيجه اي که می خواستید ، نگرفته ايد به خاطر اشتباه انساني است .

خدائي که همه ماشينهاي عالم را خلق کرده است ، هیچ وقت اشتباه نمی کند . خدائي که وضع کننده قوانين و نگهدارنده آنهاست .

اگر شرایط فعلی به دست انسانها به وجود آمده است ، خدا با نشان دادن اين مصیبتها می خواهد چيزهاي را به ما بگويد که يك جاهايي از انتخاب ها و برنامه هاي شما انسانها اشتباه است . باید برناممون را درست بنويسم و درست اجرا کنيم تا همه چی درست بشود .

كارکرد آموزشي اين جهان ، باعث می شود ، اشکالات انساني مشخص بشود و با اراده خود انسانها ، اراده اصلاح رقم بخورد

نظريه حق و خلق و جعل قرآنی

با بررسی موضوعاتی که خلق الهی به آنها تعلق دارد ، مثلاً إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاحْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يُنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أُنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَائِبٍ وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(البقرة ۱۶۴)

در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشنند!

و موضوعاتی که جعل الهی به آن تعلق می‌گیرد، مثلاً

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيقَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُنَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَأَ تَعْلَمُونَ(البقرة/۳۰)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگار!» آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟ (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

به دو حوزه کاملاً جدا از موضوعات مختلف بر می‌خوریم، هر آنچه از جماد و نبات و حیوان و ملک و جسم انسان و فیزیک و شیمی و ریاضی و .. هست همه در دسته مخلوقات الهی قرار دارند، انسان قادر به خلق موجودی جدید از صفر طراحی اش، نیست. قوانین این حوزه کاملاً جبری است و اختیار انسان در این حوزه هیچ تاثیری ندارد، مثلاً جا به جا کردن اشیاء به مقدار مشخص نیروی فیزیکی می‌خواهد و ربطی به اراده و خواست انسان ندارد.

اما حوزه دیگری از موضوعات است که خداوند در آن زمینه‌ها جعلیاتی دارد، فقط انسانها (از کل مخلوقات عالم) هم می‌توانند جعلیاتی داشته باشند. (لعنت بر کسی که اولین بار واژه بسیار مهم جعل را بر روی کلاهبرداری‌ها و ... گذاشت و مردم را از درک مفهوم واقعی آن محروم کرد)

حوزه جعل انسانها مربوط به موضوعاتی است که با اختیار و انتخاب و اراده انسان، سر و کار دارد.

مثلاً **الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَالْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ(ق/۲۶)**

(بشرک) همان کسی که معبد دیگری با خدا قرار داده، (آری) او را در عذاب شدید بیفکنید!

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَابِكِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ(الملک/۱۵)

او (خداوند) کسی است که زمین را برای شما رام کرد، بر شانه‌های آن راه بروید و از روزیهای خداوند بخورید؛ و بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست!

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ(البقرة/۶۶)

ما این کیفر را درس عترتی برای مردم آن زمان و نسلهای بعد از آنان، و پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم. جعلی که خداوند رقم زده است درس و عبرت از یک حادثه عذاب بوده است ولی انسانها ۲ نوع جعل را رقم می‌زنند، یکی جعل مومنینی که عین همان، جعل خداوند را به عنوان انتخاب و جعل خود می‌پذیرند، درس گرفتن و اصلاح رفتار خود و گناه نکردن، یکی جعل کافران و مشرکین و معاندانی که ضد جعل خداوند، آن حادثه عذاب را اتفاقی و بی‌اهمیت و قابل صرفنظر، جعل می‌کنند. خوب با این ترتیب مشخص است که بالاخره در انتهای کار چه کسانی سعادتمند می‌شوند چه کسانی مستحق و لائق عذاب.

پس حوزه خلق، مخصوص خداوند است و هر چه می‌بینیم حق است. حوزه جعل، بین خداوند و انسان مشترک است، خداوند جعلیات حقی دارد که انسانها را اجبار به پذیرش آنها نکرده است، اگر انسانها با اراده خود، جعل کردند همانکه خداوند جعل کرده است، موفق و پیروز و اهل حق هستند و اگر با چموشی بر خلاف جعل خداوند، فکر و اراده و انتخاب کردند، جزء دسته اهل باطل قرار می‌گیرند.

نظريه حق و تمایز نگاه به موضوع امنيت

انسان هم در بعد حیوانی خودش دفاع غریزی دارد . مثلا در نزدیکی دست به جسم داغ ، بلافاصله و بدون فکر کردن ، دستها را عقب می کشد و ...

هم جايی که فکر می کند ، باید دفاع کند به طور عقلانی اين کار را می کند ، مثلا دفاع از عقیده و کيان و سرزمين خودش . ارزش گذاري می کند ، ميزان هزينه و فايده را برآورد می کند ، به ميزان ارزش گذاري تا جايي جلو ميرود که جان خودش را هم می گذارد . موجود زنده اگر دفاع نکند، نابودی خودش را رقم زده است .

امنيت در غرب ، حسي ، نسبي ، ذهنی است .

امنيت از منظر امام ، قطعي و عيني است .

در اين موضوع هم می توان به وضوح تاثير اعتقاد به نظريه حق (جايگاه يونيک و انحصاری هر موضوع در عالم خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنيان) را ديد ، کسانی که به حق باور دارند ، فکر و عملشان با کسانی که به غير حق باور دارند ، کاملا متفاوت است .

نظريه حق و نقد فلسفه علم غربي

ما در هر صورت در زمين خدا و با قوانين او و با خواست و راي (من يشاء و من تشاء) او بازي می کنيم .
انسان غربي ته همه بحثهایی که می کند آرامشی وجود ندارد .
و بشر برای رسیدن به آرامش است که دنبال فرينج و اين دسته از علوم می رود .
شناخت عامل اصلي رسیدن به آرامش و اطمینان به قلب ، در فيلمها و سريالهای غربي از جمله (فرينج) گم شده است ،
این وظيفه ماست که باید توليد کنیم و در اختيار بشر قرار بدهیم .

این حجم رشته عظيم علوم ، به اين شكلش ، علم لا ينفع است ، هيابو برای هيج
اگر برگردیم به خویشتن خویش و به قرآن و نگاهی که در دین وجود دارد ، قطعا این مشکلات را برای همه بشريت
خواهیم توانست ، حل کنیم

علم در واقعیت بیرون از ذهن انسان ، مثل اين ميز می ماند، کوچک و بزرگ نمیشود ، اندازه و ابعادش اين است، تغيير و
تحولي ندارد ، علم درست و حق تا هميشه تاريخ درست و حق باقی خواهد ماند . و هر چه که در جزئيات علوم جلو برويم
، اندازه کليت آن را تغيير نمی دهد ، فقط تشت ذهن خود را از مقدار بيشتری از آن پر کرده ايم .

علم حوزه خلق يونيک و يكتا و واحد است و تقريبا کسی در مورد فرمولهای فيزيک و رياضی و ... دعوا و اختلافی ندارد .
علم در حوزه جعل (علوم انساني مرتبط ب اختيار و اراده و ...) به دو دسته کلي تقسيم می شود ، علم توليدی متدينین و
مومنان و حق باوران که ثبات و پايداري و آرامش قلب مشخصه های آن هستند و ساير علوم متکثر و متغير و تفسير
پذير و قشری که مدت پذيرند و با گذشت زمان و نظريه جديدتر ابطال پذير می شوند و ..

حقیقت و قانون خدا يکی است و تغییر ناپذیر است.

مغز مادي را با ابزار مادي بيشتر از بعد مادي نمی تونیم ازش ادراک داشته باشیم .

نظریه حق و مصیبت دموکراسی

وقتی انسان آرمانی که باید الگوی همه باشد، فاقد اخلاق شد، سیاستمدارش نگاه می کند، ببیند آحاد جامعه اش چی می خواهند، همان را شعار خودش قرار بدهد، ولو بی اخلاقی باشد، و فقط دنبال رای گرفتن از هر راهی است. باید منتظر فروپاشی آن جامعه و تمدن بود.

این مصیبت دموکراسی است که یک هنر پیشه می تواند، بدون سواد و تجربه تخصصی، (فرماندار ایالتی کالیفرنیا مهمترین شهر آمریکا)، بشود.

مسخره بودن این انتخاب به این مثال می ماند که: همه شما با هم رای بدید این فرد بشه جراح قلب، بعد یکی یکی برید روی تخت تا روی شما جراحی کند، یعنی یک بازیگر با رای گیری به شغل جراح انتخاب بشود؟! آیا عقلانی است؟ قطعاً خیر و جواب می رسد که یک انسان متوجه برای جراح شدن، باید دانشگاه برود، علم تخصصی است و ... حال چطوربا رای عده ای از مردم آمریکا، یک آدم بی تخصص مرتبط، به سمت سیاستمدار ارشد کالیفرنیا انتخاب می شود؟! در نظریه حق، پس از علم حق به ساختار شغلی حق می رسیم که هر فرد متخاصی هر شغل مهم، قبل از انتخاب شدنش به آن سمت، باید مراتب تخصص و تعهد مربوطه را بگذراند، تا هم خودش به اعتماد به نفس لازم برسد و هم مشتریانش، بتوانند با توجه به سابقه و کارنامه اش با او همکاری کنند.

نظریه حق و نقش معلمان بشری

امروز استاد دانشگاه ما، در علوم مدرنیستی، تسلیم تفکر نیچه می شود، باطل حق نما، آن استاد، دانشجوی ما را وادر می کند، که برود، ۱۰ جلد آنها را بخواند، (کتب ضاله) از دلش پایان نامه دکتری در بیارورد. به زور سر دانشجو را می گیرند، به کرنش در برابر خدایان آلوده شان، سر اینها را به زانوی آنها می سایند. حسین اول حقیقتی را تبیین می کند، بعد خودش را فدای آن حقیقت می کند.

اگر دین جدم (که جز حقیقت، نیست) جز با کشته شدن من بر پای نمی ماند، ای شمشیرها مرا دریابید. لذا باطل از این جهت انباسته شده و در سطح عالم گستردۀ شده است که، مافیای علمی مدرنیست، همچون جرائم سازمان یافته، مشغول، ضایع کردن و تسخیر مغز و فکر جوانان، کشورهای مختلف هستند تا از بین آنها برای خود یارگیری کنند و انرژی و سوخت تمدن نحس خود را تامین کنند.

نظریه حق و موضوع مستورات (آنچه از درک انسان عوام پوشیده است)

آنچه از چشم ما مستور است، از دید متخصص آن موضوع عیان است. مثلاً یک میکروب شناس به راحتی موضوعی به نام انواع میکروبها را درک می کند و برایش عیان است، ولی برای اکثر مردم، ولو متخصصان علوم دیگر باشند، این موضوع مستور (پوشیده) است.

از منظر فلسفه مدرن، یا چشم ما مستوره، یا عالم مستوره، هگل در نظریه الشیا خود می گوید، عالم مستور است، پرده کنار می رود، ما می بینیم، یا پرده ای جلوی چشم ما هست که با خودنمایی جهان، آن پرده می افتد و دوباره بالا می آید. از طرفی آنها معتقدند که بعد از خوردن میوه ممنوعه توسط آدم، نوع انسان توانست، مناسبات عالم را ببیند.

خوب، ما حرف فلسفه غرب را بپذیریم در الشیا یا این انگاره را، آنها(تمدن رقیب غرب) بن مایه های فلسفه شان به هم ریخته است و اجزاء مختلف علمشان، با هم همخوانی ندارد.

نظريه حق و نقش نفس اماره هر کس

بزرگترین تهدید و دشمن، هر کس و همه انسانها، نفس اماره در وجود آنهاست. می دانیم همه پیامبران و ائمه با هم می گویند فلان کار غلط است، ای انسان جهانی انجام نده و فلان کار درست است، ای انسان جهانی آن را انجام بده.

شخص در درون خودش یک نفس اماره (امر کننده) به بدی، دارد که بر تصمیم نهایی او به شدت تاثیر می گذارد. کل هدف هستی برای این است، که امکانی برای نوع بشر فراهم شود که بتواند عنان نفس اماره به بدی خودش را به چنگ در آورد. این دیدگاه بسیار مهم است، مثال:

اگر یک مسئولی که هر تصمیمش بر میلیونها نفر به طور مستقیم و غیر مستقیم اثر گذار است، بین درست و کاری که نفس اماره اش او را به آن اجبار می کند، دومی را انتخاب کند، ضرر دنیوی بسیار و خسارت بزرگی به همه انسانها وارد می کند. و به همین خاطر است که همه جوامع بشری به این نتیجه رسیده اند که هر چقدر روی آموزش و پرورش نسل جدید (کودکان و نوجوانان) سرمایه گذاری شود، ارزش دارد، چون در آینده آنها را از رفتارهای پر خطر برای خود و جامعه شان باز می دارد.

جوهر خود سازی، مبارزه با نفس اماره خود است. و کاری است که هر کس خودش باید آن را انجام دهد و امکان ندارد آن را، از دیگران خرید خدمت، کرد. هر کس باید پس از مقاومت در برابر خواسته های نا مشروع نفس اماره خود، به تشویق و اطاعت از نفس مطمئنه خود، تغییب شود. تا کم کم نفس مطمئنه و به آرامش رسیده، بر نفس اماره مستولی شود.

نباید در جوی قرار گرفت که نفس اماره احساس یله و رها بودن بکند، بهتر است همیشه در محضر و همنشین اهل ایمان واقعی باشیم. تا آن همنشینی ها سینرژی تولید کند و جمع را به تعالی برساند.

نظريه حق و اکبر بودن خداوند

معمولًا در هر جمعی و گروهی و سیستمی و سازمانی یک نفر از بقیه قویتر و بزرگتر و مهمتر است. در دیدگاه کلانتر، خدا اکبر است، و کلیت جامعه (بشری و تمدنی و ملی) و تک تک افراد، باید خودشان را با خدا تنظیم کنند. نه بر عکس عموماً دعاها یکی که مردم می کنند اینه خدایا فلان خدمت را برای ما انجام بده، فلان شرایط را به نفع ما عوض کن، که غلط است.

خدایا کمک کن عوض بشویم، آن طور که حق است و تو می پسندی و می خواهی. و اطاعت کنیم از حقیقتهایی که تو آنها را وضع کرده ای.

قوانين خدا در این جهان، آن چیزهایی است که خدا پسندیده و قرار داده است، و بر طبق آنها این جهان را خلق کرده، پس ما باید خود را مطابق قوانین خدا و به سمت او تغییر بدھیم، تمام راز هستی همین است ما باید به سمت خدا برویم نه بر عکس.

نظريه حق و نسبت انسان و خدا

ما چقدر کوچکیم، هیچ چیزی از خودمان نداریم، هر چه هست مال خداست، و خود خدا به ما داده است، خودش هم از ما می خرد. این وسط منتی است که بر ما گذاشته و بها و ارزشی است که برای ما قائل شده است. آیا واقعاً می توانیم آنطور که او می خواهد باشیم؟!

که اگر به این مطلب پی ببریم و با تمام وجود به آن درک بررسیم ، می فهمیم که ما در برابر قدرت مطلق و یگانه عالم هیچ فرصت و اجازه ای برای بیان قانونی یا امری خلاف رای او نداریم ،

هر کس ، هم بگوید با این وضع متغیر و بدون وجود خداوند من می توانم (یا ما می توانیم) ادعای گزاف اضافی کرده است. آنگونه که تمدن نئو پاگان غرب نتوانسته ، دیگرانی که بسیار کوچکتر از آنها هستند هم نمی توانند . تا وقتی هر یک از شما مردم ، در برابر امتحانی که الله ، رو به رویتان قرار داده ، رفوزه شوید و نفع شخصی تان را بر مصلحت جمع ، انتخاب کنید، سقوط نزدیکتر از پیشرفت است .

خدا تو این دنیا برای هر کس که به این دنیا آورده است ، یک کار مشخص تکلیف کرده ، که باید بکنند . بزرگ و کوچک ندارد ، هر کس به اندازه وسع خودش امتحان میشود و باید جواب بدهد .

خدوتان وقتی در دوراهی قرار می گیرید، بهتر از هر کس دیگه ای می فهمید چه کار کرده اید .

لَا يَكْلُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا أَكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذنَا إِنْ نَسِينَا أُوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَنَا عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (البقرة/۲۸۶)

خداؤند هیچ کس را، جز به اندازه تواناییش، تکلیف نمی کند. (انسان)، هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می گویند): پروردگار! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگار! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان)، بر کسانی که پیش از ما بودند، قراردادی! پروردگار! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!

نظریه حق و برداشتهای ساینتیستیک از خدا و دین

در مسیحیت ۲۵۰ بیش از گرایش مذهبی وجود دارد . مسیحیان پیرو ساینتیسم ، می گویند ، ذهن همان خداست، و بازیگران شناخته شده ای چون تام کروز ، هم علنا تبلیغ این برداشت را می کنند و اعلام می کنند که دینشان این است. خدا را تقلييش داده اند در حد ذهن .

آدمهای عوام (سطحی اندیش) و متدين هم دنبال این هستند، که یک کسی پیدا بشود ، باورهای آنها را صحه بگذارد . و مثال می آورند که ، آب در برابر آیه و قرآن خوشگل و کریستالی می شود و ... باید با این فکر سMI ، مبارزه کنیم ، این بازی را قبلا در غرب اجرا کرده اند ، پدر آنها را در آورده اند .

همینجوری آمدن . دینشان را برداشت ساینس کردند . (ساینس مدرن با علم قرآنی ۲ موضوع جدا هستند و تعاریف جدایی دارند) نتیجه اقدام آنها این است که پس از مدتی ادعا می کنند ، دین هم همچون ساینس ، یکی از ویژگیهایش، ابطال پذیری است .

یک چیزی امروز نظریه علمی است (در مختصات علوم انسانی مدرن) ، فردا توسط کس دیگر ، رد می شود . در حالیکه در دین، قابلیتهای اصلی اش ، محکمات است ، قابل تغییر نیست ثابت و ازلی بوده و هست و تا ابد باقی است .

نمی شود خیلی از سنتهای الهی را تبدیل به نظریه علمی از نوع ساینس کرد، چون بعد با زیر سوال بردن آن نظریه ، می توانند آن سنتهای را بزنند . و با زده شدن سنتهای دین به طور کلی زده بشود و .. حال آنکه متعلقات ایمان نظیر ایمان به غیب ، ایمان به فرشتگان ، ایمان به آیات الهی ، و ایمان به خدا ماهیت مادی ندارند که قابل ادراک توسط حواس ۵ گانه بشری شود .

باید مواظب و هوشیار بود ، تا مafیای علم مدرن دانشگاهها ، برای بقای خودشان ، نتوانند چنین حملاتی را علیه دین راه بیاندازند .

نظريه حق و ثبات مندی ارزشها و معرفت

ما تغییر را قبول داریم هدایت ، صیروریت ، رجعت ، همه را قبول داریم ولی این سازو کارها ناظر به یک حوزه ثبات است. یعنی تمام این گرد و غبار ظاهر حرکتها که کنار برود ، در عالم ماوراء ماده (غیب) ، قائل به این هستیم که حوزه ثباتی وجود دارد ، این دیرینگونه اصلی معرفت و فهم است .

اگر فهم شما اینگونه بود، حتی فیزیک "سویت" ، هم اسلامی میشود، زیست شناسی ، حقوق پزشکی و روانشناسی ، همه دینی و توحیدی میشود .

معرفت ، از کی داره صادر میشود ، از آن حق مطلق . از خالق و حافظ همیشگی ، از خداوند یکتا و منحصر به یکی .

نظريه حق و ارزشهاي فطري

ما خوبها و بدھا رادر فطرتمان می فهمیم ، ربطی هم به مکان جغرافیایی زیست انسانها ندارد ، فطرت الله فطر الناس علیها همه جای دنیا ، همه آدمهای سالم خوبی را خوب می دانند ، بدی را بد ، حال اگر گروھی که به خود ظلم کرده اند ، تعاریف متضادی از خوبی و بدی بدھند ، باز آنها هستند که ضرر می کنند ، و همچنان خوبی و بدی به ذات ، غیر قابل تغییر و تبدیل به یکدیگر خواهد ماند . پس یکی از راههای شناختن ، ماهیت خوب بودن کاری این است که به فطرت انسانهای پاک ، رجوع کرد ، البته نباید در بازی دموکراسی مابی و رای اکثریت افتاد ، چه بسا افرادی اکثریت را تشکیل دهنند که به نفس خود ظلم کرده باشند و زامبی شده باشند و خلاف راه طبیعی و سالم و از قبل پیش بینی شده هدایت ، به باطلها بگروند ، همچون تصویب قوانین همجنسبازها و ...

اگر کسانی گفتند، عریان بودن خوب است ، دزدین از غیر یهود خوب است ، دروغگو بودن و فریب غیر یهود ، کشتن غیر یهود و از طریق انحصار رسانه ای و تبلیغ گسترده ، این موارد را در جامعه بشری اشاعه می دهنند. انتخاب ما چه باید باشد اینکه تابع مهملات آنها باشیم ، یا تابع درستهای که وجودانا درک می کنیم . و تاریخ بشریت آنها را تثبیت کرده است .

يعني با دیکتاتوری به شر ، هر چی در ذات خودشان هست را می گویند، خوبه ، الزام می کنند که همه هم باید بگویند ، خوبه ، نخیر ، در تمدن ایران اسلامی ، از این خبرها نیست ، اینجا سرزمین پاکان است ، و اگر همه مردم دنیا سحر و جادو شوند و قوه فرق (فرقان) بین خوبی و بدی را ، از دست دهنند ، اینجا به لطف الهی بر حقیقت خوبی و بدی پاflashاری می کند . حالا می توانید ، اهمیت انقلاب اسلامی در ایران و تلاش برای اقامه حکومت صالحان را در ایران درک کنید ، این مردم برای تمام دنیا ، شاهدانی هستند که ماهیت مفاهیم و کلمات را در جای حقیقی خود به کار می بند و خود را به رنگ و تابع کافران صهیونیزم جهانی ، در نمی آورند .

نظريه حق و بررسی اثر سیستمی بر انتخاب حق یا باطل

اگر حق محقق شود ، هر چیز سر جای خودش قرار می گیرد ، که به آن عدالت می گوییم . حق هر کس را به خودش دادن میشه قسط . نقیض عدل میشه جور و نقیض قسط میشه ظلم امروزه در فضای جهانی و ملی ، متأسفانه متاثر از مبانی غلط غربی و سیستمهايی که بر روی آنها سوار شده است ، فضای نظام اجتماعی مان ، فضای ظلم و جور است . یعنی بدون اینکه کسی اراده ظلم و جور کند ، در خود این سیستم فضای ظلم و جور نهادینه شده است و در اینصورت عوض کردن مدیران جامعه ، مشکل ظلم و بی عدالتی را حل نمی کند ، باید سیستم را اصلاح کرد و برای اصلاح سیستم باید مبانی باطل غربی را اولاً اثبات ثانیاً با مبانی حق دینی جایگزین کرد

عدل پذیرش نشستن هر چی جای خودشه ، اول باید پیدا کنیم کجا حقه ، جایگاه حق هر موجود را در دستگاه خلقت تعیین کنیم ، و بعد آن را سر جای خودش بنشانیم .

بدیها مثل پشته های هوا می مانند که پرنده ، برای اوج گرفتن روی آنها پر می زند و بالاتر می رود ، آبی است که ماهی با حرکت و فشار باله هاش به آن جلو می رود ، و این راز خلقت شیطان و کارگزاران او توسط خداوند است ، انسان با زدن بر سر طواغیت ، و فرعونها و باطلهای زمان خود ، می تواند اوج بگیرد و بالا برود و متعالی شود و در این مسیر لذت و حال خاص بندگی را تجربه کند .

نظریه حق و بررسی آن در مورد بدن انسان

به نظر شما اگر مغز ، برنامه و دستورات عضو دست را ، به عضو پا بدهد ، کاری از پا بر می یاد و ... دست باید دست باشد، پا باید پا باشد سر سر چشم چشم و ... به هر عضوی از این سیستم مدل و الگوی جامعه سازی ، فقط آنچه را می فهمد و باید انجام دهد را باید اعلام کرد ، فرمان داد ، دستورات اضافی و مزاحم و متناقض ، چیزی جز اشتباه و غلط تولید نمی کند .

نظریه حق و حدود الهی

عیش باید در حدود حلال الهی مشخص شود .
حدود مبنایی صرفا ، حرام و حلال الهی است ، اثلا هم راه سومی وجود ندارد .
حلال محمد (ص) حلال الى یوم القيامه و حرام محمد(ص) حرام الى یوم القيامه است .
بیع سازو کار و داد و ستد معیشت در حدود بر تافتن حلال الهی و نفی حرام الهی است .
خدا بیع را حلال و ربا را حرام کرده است .
کسانی که می گویند ، این دو عین همه هستند ، اشتباه می کنند . خداوند حد موضوعات را مشخص کرده است . و مومن متقی قادر به فرق گذاشتن بین آنها است .
هر کس از هر راهی که انجام می دهد باید به خدا برسد و قطعا وقتی درست انجام بدهد ، به خدا می رسد . این راز سنجش درستی کارها است .

نظریه حق و سکولاریته

سکولاریزاسیون ، در پی دنیابی کردن دین است . می خواهد قرائتی بدهد که با شرایط و کنش های انسان در تعارض نباشد . اصطلاحا عصری کردن دین ، پیروان آن می خواهند ، دین را ، این زمانی کنند .
ستهای الهی شامل مرور زمان و تغییرات مکانی نمی شوند .
این افراد اگر به جای موسی (ع) می بودند ، سعی نمی کردند جلو انحراف بایستند .
می آمدند و می گفتند ، حالا که اکثریت دور گویانه سامری جمع شده اند ، ما هم جمع می شویم .
چون در فرآیند دموکراتیزاسیون ، رای آنها را نیاز داشتند ، پژوهه اصلی امانیزم این است ، دنیابی شدن دین ، پایین کشیدن فتیله دین ، خاموش کردن ارزشها و آرمانهای متعالی ،

می خواهند ، همه گزاره ها ، عرفی باشد ، تا بتوانند در آن دخل و تصرف کنند ، البته چون ظرفیت حق را ندارند ، جهت آن تغییرات ، همواره به سمت باطل خواهد بود. آنها تلاش می کنند ، ماهیت اعمال شرعی نباشد . اولی الامر با تمسک به قرآن و روایات ائمه ، به عنوان منابع دین ، آنچه در توان دارند را صرف اجرای این بزرگترین طرح این جهان می کنند و درست در نقطه مقابل سکولارها ، مردم را ترغیب به تبعیت از فرامین و مصلحتهای دینی می کنند.

نظريه حق و بررسی گفته های نیچه

عملیات روانی نازیسم که یکی از ایسمهای غرب مدرن است ، صرفا نفرت زایی و خشونت زایی است شعار اصلی شان این است ، هیچ حقیقتی وجود ندارد و هر کاری هم امکان پذیر است . بخشی از نگاه نیچه هرج و مرج است ، این نگاه فلسفی مخدوش است . نوعی آنارشیسم و پریشانی در نگاه فرد به وجود می آورد ، اثرات منفی در مورد امور اجتماعی فرد ایجاد می کند . نظریه حق ، هر گونه هرج و مرج و پریشانی را به سامان می کند ، چون همچون قبله ای ، همه موضوعات را به طاعت خود وا می دارد . صهیونیست ها کاپیتالیستها و فرامasonها مدرنیستها دنبال چی هستند . محصول اندیشه معطوف به باطل در هزاران مرکز اندیشه استراتژیک غرب ، منجر به این شده است ، که چطور هر کس در گوشه ای از دنیا حرف حقی زد ، با آن به دشمنی ببردازند . نگذارند صدای حقی شنیده شود ، و به این خاطر است که فضای رسانه ای جهان مملو از افکار منفی و بد و زشت و باطل است .

نظريه حق و بررسی فلسفه از حیث معناداری و عالم جعل

غایت فلسفه معناداری است که ۲۵۰۰ ساله ، سعی میکند به آن برسد ، به حقیقت و معناداری به هر چی نرسیده ، همین ۲ تا بوده ، چون متغیر حقیقت را یقین می گیرند ، و قرآن میگوید یقین وقتی به شما دست میدهد که بندگی خدا را کنید .

مارکس ، نیچه ، هابرمانس ، آدمهای ملحد ، که اعتقاد به خدا ندارند ، چطور می توانند به یقین برسند؟ و فیلسوفان با این ساز و کار هرگز به حقیقت نخواهند رسید . و نمی توانند ، معنا را تبیین کنند .

فطرت بشر در مورد هر چیزی ، در طول همه هزاران سال یک حکم ثابت داده است .

هیچ دو فیلسوفی ۱ حرف را نتوانستند ، اثبات کنند ، هر کس آمد یک چیزی گفت ، بعدی آمد آن را نقض کرد . در حالیکه حتی عوام مومن و متدين در امور ساده زندگی هم ، آرامش توأم با یقین دارند ، چون به وجود خداوند ایمان ، اعتماد و تکیه دارند . و همه پیامبران همگی پشتیبان و موید عمل یکدیگر بوده اند . و همه در اثبات یک هدف بوده اند .

نظريه حق و تقابل با علوم فلسفی مدرن

نظريات علمی عصری اند ، تابع شرایط تغییر می کنند ، ولی حقیقت ثابت ، عصری نیست . نماز نهی می کند از زشتیها ، چطور می شه ، مکتبی (همچون شیعه) حرفهای متقنی می زند که اثلا به هیچ وجه نمی شه تغییرش داد ، ولی در فلسفه ، شاگرد هر استاد می یاد ۱۸۰ ، درجه چیزهای دیگه ای از آنچه از استادش یاد گرفته می گوید . در کشور ما وقتی قدرت در دست جریان غربگراست ، می گویند : چرا مانع تضارب فکری می شوید؟ چرا از دین مایه می گزارید؟ حرفهای کانت و هگل ، اشکال ندارد ، طرف بیاد تجربی کند ، لج کند ، ولی حرفهایی که به اسم اسلام زده می شود ، را مانع تضارب فکر ، معرفی می کنند .

آنها باید بپذیرید، که ما نگران آخرت و عاقبت آنها باشیم . چرا هیچ کس در فلسفه ، حرف متقنی را نزد است ، نه در فلاسفه مدعی مسلمانی ، و نه در فلاسفه غرب .

کی می تونه این را نقد کنه که **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ(المؤمنون/١)** مؤمنان رستگار شدند؛
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى(الأعلى/١٤) به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد.
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا(الشمس/٩) که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛
إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ(العصر/٢) که انسانها همه در زیانند؛

حقیقت مطلق در هیچ دوره و عصری امکان تغییر و دگردیسی ندارد .

جدل با مدافعان فلسفه : اگر می توانید مانند این انگاره های حکمت در قرآن، حقیقتی بیارید که لا یتغیر باشد؟.
 کسی را معرفی کنید که به اندازه یک سوره ، حرف مطلق، حقیقت مطلق ، زده باشد، آیا کسی هست ؟

چرا فلسفه پرستی ؟ فلسفه برای فلسفه یا فلسفه برای زندگی بشر ؟ یا بشر در خدمت فلسفه ؟

مفهوم الشیا در ۲۵۰۰ سال که مسئله اصلی فلسفه بوده ، روبه روش در قرآن با مفهوم "بدت" به چالش کشیده می شود . الشیا به زبان ساده یعنی ، عالم نامکشوف است، یک لحظه ظاهر می شود ، مثلا در یک لحظه ارسسطو متوجه وزن حجمی می شود ، یا نیوتن متوجه جاذبه می شود یا ... از این طرف بدت در قرآن بعد از خوردن میوه ممنوعه چشم بشر باز شد و ..

فَأَكَلَّا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوَّاتُهُمَا وَطَفِقَا يُخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/١٢١)
 سرانجام هر دو از آن خوردن، (ولباس بهشتیشان فرو ریخت)، و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!

نظریه حق و نقد نظر فیلسوف غربی دریدا

دریدا از معنا به تعویق افتاده است ، پس از ۷۰ سال تئوری پردازی ، کارش به غفلت انجامیده و امام ضلالت سایرین شده است . و نقطه مقابلش در نظام طرح ریزی دینی این شد که ، هستی ما در حضور است، حضور قلبی، نه زبانی .
 میشود زبان و بازیهای زبانی را زد (فلسفه ویت کن اشتاین معروف به انقلاب سوم فلسفی)، ولی زدن قلب هرگز ، فرق حضور و موجود ، در تلقی لاتین، وقتی چیزی در دست شما موجود است ، به آن می گویند ، پرزنس ، نباید آن را به حضور ترجمه کرد ، و خلاصه اینکه جایگاه یکتا و انحصاری هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان ، به راحتی بدیلهای خود را در نظام معرفت فلسفی ، تمدن رقیبمان (غرب) را به شکست می کشاند .

نظریه حق و فرق فیلسوف و نبی

بعد معنایی و روحانی انسان از بعد مادی اش مهمتر است ، هر چند بعد معنایش بر بستر بعد مادی اش شکل گرفته باشد نیهیلیزم پوج گرایی و موهوم گرایی نیچه ای ، منظور اینه که در طرح مطلوب جامعه مدرن ، چنین معنایی از حقیقت وجود ندارد ، وقتی زندگی از معنا خالی شود ، وهم و خیال جای آن را می گیرد . و حال آنکه :
 لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يِحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ(الحدید/٢٣)
 این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید؛ و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد!
 و بدین دلیل است که هالیوود مبتنی بر فلسفه هنر نیچه ای ، مملو از آثار موهوم و خیالی و غیر واقعی است .

در نظام فلسفی ، هر کدام از فیلسوفان ، که می یان و مطرح می شوند ، جهان و معیاری که تعریف می کنند، شخصیه مال خودشان است ، هر کدام اصرار دارند تا یک چیز متفاوت با دیگری بگوید ، اما از این طرف در نظام معرفت حکمت پایه در سلسله انبیاء، هیچ پیامبری و هیچ امامی حرف شخصی نزد است، هیچ کس دعوت به خود نمی کند ، و اثلا شرط رشد و تعالی ، پا گذاشتمن روی هوسهای نفس اماره است ، که در یک دوره خودسازی ، تحت آزمایشات سخت الهی به آن می رسد . از این طرف فیلسوف یعنی من ، حرف من ، کار من ، طرح من ، روش من ، ... اما نبی و حکما میگویند ، خدا ، حق و درستی و ... و از هیچکدام منتبی شنیده نشده است .

طرح انبیا برای اداره جامعه اصالت دارد ، چون پشت در پشت ، توحید و یگانگی را فریاد زده اند . طرحهای غیر انبیاء ، نسبی ، زمانمند ، مکانمند ، کاملا شخصی است .

فلسفه افراد به اصطلاح مشهور و معروف تمدن غرب ، چون متمایز از فلسفه نفر دیگرshan است ، مطرح می شود ، نه اینکه چون مطابق با حق و حقیقت است .

هر کدام که به طرح استراتژیک در دستگاه فلسفی شان رسیده اند،(که به آن اتوپیا می گویند) . حرفشان این است وضع مطلوبی که خودم فکر کردم ، نه آنکه خدا رقم زده ، و قطعاً درست و حق است . آغاز نسیی گرایی ، پلورالیزم ، کثرت گرایی ، آغاز لیبرالی و اباحی گری است .

ما پیرو زعمایی هستیم که آنها حرف ائمه ای را می زنند ، که آنها هم، حرف پیامبری را زده اند ، که آن بیان ، کلام خدا در قرآن است . و این سلسله گسترده از اول تاریخ بشریت ، در یک مسیر و مقصد مشترک بوده اند و دلیل ثبات جوامع دینی این است و دلیل ، گستاخی جوامع مدرن نیز دقیقاً همین است ، اعتقاد به نسیی گرایی در همه چیز ، لنگر فکر آنها را به هیچ زمین محکمی (پارادایم پایداری) بند نمی کند .

نظريه حق و مابعد آن

درک واژه حق به عنوان جایگاه ، مثال : حق تریبون این است که (جایگاه این وسیله و هر وسیله ای در یک سالن همایش) در جلوی سالن می باشد ، حق کارکرد این سالن این است . وقتی حق تعریف و مشخص شد ، مرحله بعد این است که از دل آن قاعده را در می آورد . همانکه غربیها می گویند دکترین ، مرحله بعد تبیین قوانین ، از دل قواعد است . اول از همه جایگاه وسیله اصلی را تعیین می کنیم مثلاً تریبون در سالن ، از اینجا ، بقیه چیزها را می چینیم ، به نسبت حق قاعده در می یاد ، این قاعده به قانون منتج میشود ، مثلاً قانون می گوید ، صندلیها ساختارشان به سمت پرده باشد و تعدادشون و نوعشان و ... چگونه باشد . پس از اجرای قانون و تکمیل چیدمان وسایل سالن ، این ساختار نظم را نشان میدهد ، و اگر همه چیز حق و درست باشد به هارمونی و زیبایی می رسیم . روی قاعده ، یقین چیده میشود و دوباره خود آن یقین ، قاعده ای میشود ، که یقین روی آن قرار بگیرد .

نظريه حق و سبک زندگی

دو نگاه کاملاً معکوس به زندگی وجود دارد . فلسفه زندگی و سبک زندگی ما، حقیقت را تعریف می کند . در فلسفه زندگی ، انسان تسلیم به هر چیزی می شود که به او تسکین بدهد ، حق متکثر و پلورال نیست . در نگاه اول ، حکمت دین ، حقیقت مطلقی هست ، روش و سیره و سبک زندگی متدينین از آن تاثیر می گیرد . در حکمت دین ، اسلام رقم می خورد ، روی کردن به حقیقت خالص دین حنیف که دین قیم و استوار است و لذا یکی است .

در نگاه دوم ، فلسفه غربی به جای حکمت مورد توجه قرار می گیرد ، و به سبک زندگی خاص ، منتج می شود ، از آنجائیکه بسیاری از گزاره های ، حکمت و فلسفه در تقابل هم قرار دارند ، سبک زندگی که ، از آنها نمود پیدا می کند ، متفاوت خواهد بود . حق ثابت است و متکثر و پلورال نیست ، در حالیکه فلسفه متکثر و پلورال است ، و ثابت نیست و.. پلورالیستیک (متکثر) هر بشر ، خودش یک محور است، به چند دینی می انجامد ، به تعداد آنها سبک زندگی متفاوت به وجودمی آید .

سینگولاریستیک(واحد) خدای واحد ، دین واحد ، سبک زندگی واحد .

حکم کردن با ذهنیت متکثر شرک است، اگر منفعتمان حکم کرد، اگر ضرورت داشت، اگر به فلان خلاف میل کردیم. اکراه و نهی دین را بر نتافتن یعنی ، مبنای تشخیص، خودم، شدم ، مغرور شدن و هلاکت در پی دارد . مثلا وقتی نفر ۱ می گوید، حق با نفر ۲ است ، یعنی نفر ۱ در برابر نفر ۲ مکلف است ، در مرحله بعد، حق نفر ۱ بر نفر ۲ تعریف می شود و تکلیفی که بر عهده نفر ۲ بارگذاری می شود .

خدای واحد ، یک سری حق و حقوق دارد ، از دل این حق ، یک سری قواعد در می آید که به آن دین می گوییم . خداوند این دین را درون ما هم خلق کرده است ، اسمش فطرت است ، دین درونی . یک روگرفت بیرونی هم به اسم قرآن وجود دارد ، راهنمای دین درونی باشد .

از دل دین ، یک سبک زندگی بیرون می آید ، اگر هر کس به شما راه و روش زندگی معرفی کرد، بدانید آن دین است و می خواهد شما را به رنگ دین خود درآورد ، اینگونه بخورید، اینگونه بنوشید، اینگونه آداب معاشرت کنید و ... عرضه سبک زندگی به عنوان دین هم از سوی اهل باطل ، به عنوان جنود شیطان صورت می گیرد ، و هم از سوی اهل حق به عنوان حزب الله صورت خواهد گرفت ، وظیفه مردم عادی ، مخالفت با باطل (و شکست) و پذیرش حق (و سعادت) ، است . و در قیامت ، نامه هر کس را به دست خودش می دهند .

نظریه حق و خرد بشری .

باید خرد بشری را پالایش کنیم، که با قرآن و سیره ائمه در تعارض نباشد . یعنی در تناقضات احتمالی ، کلام حق و ثابت خداوند ، و خرد بشری ، این خرد بشری است که باید در خود تعديل به وجود بیاورد تا به راه مستقیم و حقیقت برسد ، هر نوع تلاشی برای تطبیق کلام خداوند به خواست خود ، بالاخره ابتر و بی نتیجه خواهد ماند . اگر فرضیه داروین، با دیدگاه خلقت در قرآن ، در فطرت و نشات در قرآن در تعارض بود، دید گاه داروین رد است نه کلام خدا ، هر قدر هم این فرضیه در غرب هژمون ، (و به تبع دنیا) علمی تلقی شده باشد . ابطال پذیری پوپر ، مکانیزم جنسی فروید ، هر کجا با قرآن منطبق بود ما هم می پذیریم ، خرد بشری ، هر کجا در تعارض بود ، ما یک تکیه گاه مطمئن داریم ، تکیه گاه را رها نمی کنیم، بلکه آنها را رد یا اصلاح می کنیم . راه بسط اسلام ناب این است ، راه اقامه حدود الهی و بعد حفظ حدود الهی این است ، والا سایر کارها ، آب در هاون کوبیدن است و پتک بر سندان سرد کوفتن بی فایده است .

نظریه حق و رشد همپای پیچیدگی جامعه

همه جا و در هر سطح از پیچیدگی گزاره های حق و باطل وجود دارند و قابل فرقان هستند و جایگاه حق در هر موضوعی یکتاست

آنچه در ذهن شما شکل می‌گيرد، با آنچه در بيرون وجود دارد، مناسبياتي دارد. انساني که در تهران زندگي می‌کند، نسبت به شهرستان ذهن پيچيده تری دارد. انسان روستایي سيستمهايش کوچکتر و محدودتر است، طبقات شغلی اش ۱۰۰ تا هم نميشود. کدخداي روستا همه امور حکومت داري را آنجا رقم می‌زند، قاضی هم نياز ندارند، آن ريش سفيد و گيس سفيد قضاوت را رقم می‌زنند.

ملا روستا، لمعه، شرح مقدمات، امثاله، ۴ تا مسئله می‌خواهد برای مردم بگويد، تخصص آنچنانی نمی‌خواهد.

هر نمونه سيستمي را که ملاحظه کنيد، در روستا نمونه کوچک ساده اش وجود دارد.

اداره جامعه پيچيده، باید آحاد جامعه اش هم ذهن پيچيده داشته باشند، ولی دين هم در محيط ساده روستا و هم در کلان شهرها و هم در سطح کشور، توان حل و فصل امور را دارد. و تناقضی در ثابتها و حق ها ندارد، يعني، ولو با پيچيده شدن امور، حق و ثابت به متکثر و متغير تبدیل نمی‌شود و در هر موضوعی ولو پيچيده ترین مفاهيم علوم انساني، هميشه می‌توان آن را به ۲ تايی حق و باطل تقسيم کرد و حق را برtaفت و با باطل مبارزه کرد.

نظريه حق و نحله های فكري مدرن

دغدغه جامعه شناسی، اينه ببيند چه عواملی فرد و جامعه را بالنده می‌کند يا به انحطاط می‌کشand. يك شخص کاريزما، جامعه را بالا می‌برد يا زمين می‌کوبd. فاشيسim روی ابر مرد نیچه بالا آمد.

برخی می‌گويند، ما اسیر جبریم، هگل فیلسوف آلمانی، دترمینیسم را بيان کرد، که به اعتقاد او، اين جبر تاریخی است که بالندگی يا انحطاط جوامع را رقم می‌زنند.

در مقابل او کسانی همچون داروین گفتند، تصادف، طبیعت گرایی، داروینیسم، همه چیز اتفاقی بود و هیچ اراده و جير بيرونی وجود ندارد و ...

در اسلام اين موضوع بارها جواب داده شده است که با مضمون حدیثی از ائمه (ع)، ما نه مجبوریم نه مختار، بلکه امر بین الامرين به عبارت ديگر ما در عالم خلق، (علوم طبیعی، تجربی، ریاضی و فیزیک و شیمی) ما مجبوریم، واکنش مواد جز با يك فرمول اجباری و ثابت (حق) صورت نمی‌گيرد، روابط مکانیکی جز با فرمولهای دقیق ریاضی و فیزیک ایجاد نمی‌شود و ... ولی در امور جعل، (علوم انسانی، موضوعات اختیار و انتخاب و تصمیمات دوتایی حق و باطل) ما مختاریم، متدينین وظیفه دارند، ابتدا، حق و باطل را بشناسند، باطل را بزنند و حق را اقامه کنند، کسانی که هنوز به جرگه اسلام و سپس ايمان وارد نشده اند هم در هزار توی انتخابها بين جزيره های متکثر، سرگردانند تا وقتی که خود را به يك ساحل امن و محکم و ثابت، وصل کنند. که در آن ساحل الا و لابد بايستی، باطل را کوباند و حق را انتخاب و اقامه کرد.

نظريه حق و پذيرش طرح ريزی خدا برای عالم

خدائي که در قرآن، اين کلمات را پشت سر هم آورده است، خيلي قشنگ تر و کاملتر از من و شمای مخاطب، می‌تواند، طرح ريزی کند و قطعاً دارای طرح ريزی ثابت و پویا است. واگرنه چطور می‌شود که ۱۲۴۰۰ پیامبر و ۵ پیامبر اولوالعزم و ۱۲ امام، پشت در پشت یکدیگر، همگی يك هدف و يك طرح و يك الگو را معرفی و پیگیری کرده باشند. هنر ما فقط اين است که، طرح ريزی، خداوند را برای بشر، ترجمه کنیم کشف کنیم، رونمایی کنیم. با اين رویکرد بار همه کارها و همه نتایج خوب آن مترتب به خدا می‌شود، نه انسانهایی که آن را سر می‌دهند. و هر نوع اشتباھی متوجه مدعیان فهم و اجرای آن است، نه اصل دین.

در اینصورت همه فعالین حوزه تفکر ، در جبهه حق و ایمانی ، فقط همچون یک کابل برق ، یک لوله گاز یا لوله آب می شوند ، که از منبع همه علوم و معارف ، الہاماتی و تعالیمی می گیرند و به جامعه خود منتقل می کنند . کار ما انتقال اراده خدا به جامعه است ، محتوای اراده ها ، از منشا خدا شروع می شود . این دید ، کار را خیلی آسان می کند . دیگر "منی" در کار نیست و هر چه از خیر هست ، از آن خداست ، منتی بر گیرنده تعلیم نیست ، چون آن علم مال خداست ، نه برای گوینده آن ، همجهتی و همسویی با حق ، نوعی آشتی و سازگاری و آرامش درونی ایجاد می کند ، که در یک سطح بالاتر ، پس از پیروی از راه حق بین ، بین افراد مختلف ایجاد می شود .

نظریه حق و معیارسنجی رفتارها

معیار رفتار همیشه آن چیزی نیست که در عرف وجود دارد (و ممکن است از نسلها پیش منتقل شده باشد)، مخصوصا از نوع سکیولار ، المانیت که ماحصل هژمون فرهنگی و علمی غرب بر دنیا است . در جامعه متدينین معیارها، چیزی است که شریعت رقم زده است .

معیارهایی که برای سنجش هست ، از منابع اربعه ، کتاب و سنت ، عقل ، اجماع حاصل می شود . اراده معطوف به حق (درستها و ثابتها)، اندیشه معطوف به حق ، تصمیمی که ساخته میشود ، طرحی که ارائه می شود ، تفقهی که انجام میشود ، حکمی که داده میشود ، چون مبتنی بر منابع حق تهیه شده است ، رنگ حق به خود می گیرد

نظریه حق و هنر

جامعه شناسی مردم ایران نشان می دهد ، آنها تا گزاره ای را باور نکنند و در درون برایش نهادینه نشود ، به آن عمل نمی کنند ، درجه فاشیسم در مردم ایران بسیار پایین است .

هنر واقعی آن است که بهجت ، لذت درونی ، زیبایی از درون بجوشد ، همه چیز را سر جای خودش ببیند ، زیباترین آثار هنری متناسب ترین و منظم ترین و معتدل ترین آنها هستند . حق برای هر موجود خلقی یا جعلی ، یک جایگاه یونیک و یکتا و انحصاری است ، و هنرمندترین کسی است که در هر موضوعی وارد می شود ، جایگاه حق آن را پیدا کند ، و آن موضوع را در آن مستقر کند .

در هنر تمدن رقیب ما (لیبرال آرت غربی) ، هوای نفس ، را به غلیان می آورند ، تا به چیز بیرونی بگویند ، زیبا ، خانم زیبا ، ماشین زیبا و ...

از دل این تمایزات و اختلافات ، به خودی خود ، به شما ، دو طرح ، دو دسته گروه و جامعه (هنری) می دهد ، و دو دسته غایت و جهتگیری هنری در می آید .

همیشه در انتهای هر موضوع فکری به ۲ راهی می رسیم ، به ۲ دسته انتخاب ، ۱- با خدا و حق ، ۲- با خدا و هر معیار شخصی .

نظریه حق و سبک زندگی

سبک زندگی آمریکایی بر هدونیسم ، اصالت لذت و حرص و طمع و آز استوار شده است ، و تمدنی بسیار گران است و ناجوانمردانه هزینه این نوع زندگی را ، به سایر مردم جهان تحمیل می کنند ، با یک بیستم جمعیت دنیا ، تولید یک تنه ۲۵ درصد گازهای گلخانه ای جهان ، عمق خودخواهی ، آن تمدن و آن نوع استاندارد زندگی را نشان می دهد .

الآن سبک زندگی آمریکایی به لطایف الحیل به همه جوامع از جمله جامعه ما تزریق میشود ، از طریق رسانه و فیلم و ... و به همین دلیل ، دنیا به سرعت در حال نابودی است ، نمی شه با این وضع سبک زندگی انسان اسوه را رقم زد . نظریه حق ، جایگاههای حق را در هر موضوع عالم جعل ، مشخص می کند و انحراف از آن را به عنوان باطل ، مشخص می کند ، لذا طرح تمدنی را ترسیم می کند ، که هدونیسم و اصالت لذت و حرص و آز و طمع را به عنوان باطل بزنده و گزاره های مخالف آن را به عنوان حق ، ثابت و مستقر کند .

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتِ أَيْدِي النَّاسِ لِبَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (الروم/٤١)

فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند!

نظريه حق و فرقه های دین

با بررسی تاریخ عهد ، پیامبران پیام یک خدا را به مردم می رسانند، ولی پیروان آنها ، از خودشان موضوعاتی را وارد دین کردن و کار به جایی رسیده که امروزه بین مدعیان حوزه دین (یهود و مسیحیت و اسلام) چنان اختلافات گسترده شده است ، که گویی خدای هر گروه با خدای دیگری تفاوت دارد، و مدام از همدیگر ، منشعب شده و لذا این همه طیف ها و فرقه هایی متکثر از دین را می بینیم .

در اسلام نیز چنین است، پیروان محمد (ص) پس از رحلت ایشان به ۵ فرقه اصلی تقسیم شدند مالکی ، حنبیلی شافعی ، حنفی ، موسوم به اهل سنت که مورد حمایت حاکمان و سلاطین دورانها بوده اند و گروههای شیعه، که البته فقط شیعه دوازده امامی ، امروز مدعی تلاش برای اسلام حکومتی ناب است .

ادعای مشترک در همه این ادیان و فرقه ها این است که الله واقعی آن است که ما می پرستیم و کاری که ما می کنیم همان است که او فرمان داده است .

از آجاییکه بین کارهای این فرقه ها و ادیان تفاوت‌های فاحشی دیده می شود ، می توان نتیجه گرفت که ادعای اکثر این فرقه ها دروغ است. و سران آنها صرفا هوای نفس خود را خدای خود گرفته اند .

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ إِلَيْهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يُلْهَثُ أُو تَرْكُهُ يُلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَأَقْصَصُ الْقَاصِصَ لَعَلَّهُمْ يَنَفَّرُونَ (الأعراف/١٧٦)

و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم؛ (اما اجبار، بر خلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید، و از هوای نفس پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند؛ (گویی چنان تشننه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی شود! (این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاءِ وَالْعَشِيِّ يَرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعِ مَنْ أَعْغَلَنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا (الكهف/٢٨)

با کسانی باش که پوردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلیشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همانها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است.

فَلَا يَصُدَّنَكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرَدَى (طه/١٦)

پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوسهای خویش پیروی می‌کند، تو را از آن بازدارد؛ که هلاک خواهی شد!
أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَةً هَوَاهُ أَفَإِنْ تَكُونُ غَلِيْهِ وَكِيلًا (الفرقان/۴۳)

آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبد خود برگزیده است؟! آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی (یا به دفاع از او برخیزی)؟!

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلَّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغْيَرِ هُدَىٰ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (القصص/۵۰)

اگر این پیشنهاد تو را نپذیرند، بدان که آنان تنها از هوسهای خود پیروی می‌کنند! و آیا گمراهتر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می‌شود؟! مسلمان خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند!

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَةً هَوَاهُ وَأَضَلَّ اللَّهَ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشاَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (الجاثیه/۲۳)

آیا دیدی کسی را که معبد خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشممش پردهای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

امکان ندارد خدای واحد ، در مورد موضوع واحد ۲ حکم متفاوت ، داشته باشد ، پس اشکال از سران فرقه ها و ما پیروان است ، نظریه حق اعلام می دارد ، هر انسانی بالاخره باید انتخاب کند ، و تکلیف خود را با موضوعاتی که دین بر سر راه او گذاشته است مشخص کند ، برای انجام درست این فرآیند ابتدا باید حق را بشناسد (ثابتها و درستها) ، آنگاه حقدار را خواهد شناخت . بیشترین چیزی که قرآن به آن می پردازد ، حق و باطل است .

نظریه حق و توحید

توحید یعنی ، به وحدت رسیدن ، و موحد کسی است که از جهان متکثر و گسترده به یک می رسد ، در واقع راز موقفيت همه مسائل جامعه و تمدن این است که با همدیگر به یک برسیم ، در هر موضوعی حکم یکی است ، و انسانهای متکثر ، اگر خود را به حکم ثابت و حق و یکتایی در هر موضوع ، مجاب کنند ، همچون براده هایی که در یک میدان مغناطیسی همگی یک جهت می شوند ، به ثبات و تعادل و نظم و زیبایی در می آیند . البته همیشه مخالفانی هستند که بگویند :

قَالُوا أَجِئْنَا لِتَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتَنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (الأعراف/۷۰)

گفتند: «آیا به سراغ ما آمدہای که تنها خدای یگانه را بپرستیم، و آنچه را پدران ما می‌پرستند، رها کنیم؟! پس اگر راست

می‌گوئی آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می‌دهی، بیاور!»

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَخَدَهُ اشْمَأَرَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يُسْتَبِّشِرُونَ (الزمر/۴۵)

هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‌شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز (و متنفر) می‌گردد؛ اما هنگامی که از معبدهای دیگر یاد می‌شود، آنان خوشحال می‌شوند.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا أَمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (غافر/۸۴)

هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند: «هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردمیم و به معبدهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم!»

نظريه حق و غرب شناسی

تئوكراسی، خدا محوری تحریف شده کلیسايی است، آنچه به اسم الهیات در دانشگاههای ایران تدریس می‌شود همان تئولوژی است که برداشت فیلسوفان دین، تمدن غرب، امثال پلاتینجا هستند، تئولوژی، همان کلام مسیحی است که مبتنی بر تثلیث و ۳ قسمت کردن هر موضوع، به دین نگاه می‌کند و ...

امروز در غرب، دوره تکنوکراسی است نه دموکراسی، هر جریان سیاسی هر جای دنیا، بالا بیاد، این برق تغییر نمی‌کند همه نیاز به روشنایی دارند، تکنوکراتهای آب برق مخابرات و ... کلا جدا هستند، دوره امروز، دوره فیلسوفان کانت و هگل و ... نیست، پرداختن به نظرات و حرفهای آنها ما را، از عملکرد فعلی آنها غافل می‌کند،

امروز دوره امثال کلمب است، دوره کسینجر، بناپارت، مازلان، امروز غرب دکترینال و استراتژیک، فکر و اقدام می‌کند، این اشتباه روشنفکران ماست، که فکر می‌کنند غرب امروز حاصل هگل است.

اگر کلمب نبود، هگل نمی‌توانست جامعه مدنی اش را بگوید، هگل در پایه نظری جامعه مدنی، یک نیم نگاه به انقلاب فرانسه داشته، یک نگاه هم به جفرسون در آمریکا

و لذا، غرب امروز، با نظریات امثال فوکویاما، و کار سرویسهای جاسوسی امثال جیمز باند و ... اداره می‌شود. لاف دموکراسی مابی سر می‌دهند، ولی در عمل بزرگترین دیکتاتورهای زمان و کودتاچی های ظالم به مردم، و گروههای تروریستی، و القاعده و داعش را، تاسیس و حمایت می‌کنند، یعنی در قول و عمل صادق و یکتا نیستند.

پیروان نظریه حق الا و لابد باید در قول و عمل یکتا و صادق و الزاما در سبیل الله و حق باشند.

نظريه حق و کاربردش در رسانه

پیام یا خود محور است، از فکر و حواس و اعتقادات "من نوعی" برخاسته که دعوت به خودم است. به قول شهید آوینی، برخی فیلمها، حدیث نفسند (متکثر) فیلمساز، شما را به نفس خودش دعوت می‌کند.

یا رسالت محور، مانند ۱۲۴۰۰ پیامبر و ۵ پیامبر اولوالعزم و ۱۲ امام معصوم که همه به خدا دعوت کرده اند (حق و ثابت) پیامبر ما ۱۳۰۰ سال بعد از ارسسطو و افلاطون، آمده یعنی اگر می‌خواست، می‌توانسته حجم زیادی کتاب بنویسد، اما پیامبر فقط همین قرآنی که به او نازل شده را می‌آورد و ابلاغ می‌کند.

پیامبر، خودش هیچ چیز به آن اضافه نکرد، هر آنچه روایت مانده از پیامبر، تفسیر این قرآن است. حاشیه و تاویل و تفسیر این قرآن بوده است. پیامبر و ائمه خودشان قرآن مجسم بوده اند، در حقیقت، تنوع و تکثر نداریم و شامل مرور زمان نمی‌شود.

نظريه حق و کاربرد آن در تصمیم گیری (نظام اندازه گیری ثابت)

مثال برای نشان دادن تصمیم گیری، یکی می‌آید و می‌گوید، باید این وزنه ۱ کیلوگرمی را برداریم بگذاریم روی میز با ارتفاع یک متر، فرض کنیم که این کار درست است و باید اینگونه بشود، خوب، برای جایه جا کردن این وزنه ۱۰ نیوتن نیرو لازم دارد، اگر بخل کردید شما ۵ نیوتن تصویب کردید و تخصیص دادید، که به او بدنه، او نمی‌تواند وزنه را بلند کند، کاری انجام نمیشود، تازه این ۵ نیوتن نیرو هم هدر می‌رود. اگر اسراف کردید مثلًا ۲۰ نیوتن تصویب کردید، باز هم ۱۰ نیوتن آن کار انجام می‌دهد و ۱۰ نیوتن آن هدر می‌رود، لذا این هم تصمیم درستی نیست.

پس هر چیز اندازه اش، و برای هر کار باید به مقدار نیازش نه کم و نه زیاد به آن پرداخت.

این اندازه را چه کسی می‌تواند تشخیص بدهد، آن کسی که آن را خلق کرده است و آن کس که می‌خواهد آن را کشف کند.

لذا برای تصمیم گیری ۲ چیز مهم است : اولاً آیا واقعاً لازم و مفید و درست و حق است یا نه . دوماً چه کسی بهترین راه و کمترین هزینه را برای اجرای آن پیشنهاد می‌دهد . و قادر است آن را عملی کند . اندازه‌ها برای هر کاری در حوزهٔ خلق (امور مهندسی و تجربی) مشخص است و با نظام اندازه گیری استاندارد و ثابت همفکری و تعامل بین نیروهای درگیر میسر می‌شود ، یعنی مثلاً قد افراد کم یا زیاد نمی‌شود ، در نظام اندازه گیری متريک ، اگر ۱۰۰ یا هزار متر مختلف را هم بیاوریم ، برای قد فرد خاص ، یک اندازه را نشان می‌دهد . حق همچون قد آن فرد خاص است که از هر زاویه‌ای به آن نگاه کنیم ، تغییر نمی‌کند و این ما هستیم که باید واقعیت اندازه قد آن فرد خاص را قبول کنیم و هیچگاه قد آن فرد خاص ، بنا به خواسته ما ، خود را کم یا زیاد نمی‌کند . در همه موضوعات دیگر خلقی و جعلی هم اینگونه است ما باید به مخلوقات (مهندسی و تجربی ریاضی و فیزیک و شیمی) و مجموعات (احکام و اوامر حق الهی در حوزه اختیارات انسان بین حق و باطل) خداوند ، تن در دهیم و آن را بپذیریم ، امکان اینکه آنها قد خودشان را با میل و هوی و هوس ما تغییر دهند ، وجود ندارد .

نظریه حق و تصمیم سازی مبتنی بر آن

تمایز انسان و حیوان در آزادگی است ، آزادگی هم از راه توان تصمیم سازی ، به وجود می‌آید .. برای تصمیم مداری باید متعالی شد ، بصیرت ، معرفتی ، شرعی اگر ۷۰ میلیون جمعیت جامعه‌ما ، یک تصمیم غلط از هر کس صادر نشود ، ۷۰ میلیون گرفتاری به وجود نمی‌آید . مثال : در تصادف یک ماشین راننده ، مست کرده بود ، آمد ویراژ بره ، زد ۲ تا ماشین دیگه را هم خراب کرد . فردا بابت این گرفتاری ، پلیس و قاضی و ... هم می‌خواهد . به علاوه وضعیت روحی و روانی افرادی که درگیر موضوع هستند خراب می‌شود . اگر فردی تصمیم سازی غلط کرد ، در دسر برای خودش و جامعه درست می‌کند . هزینه‌های این تصمیمهای غلط را چه کسی می‌تواند برآورد کند ؟ امنیت و آرامش روانی به هم می‌ریزد . اصل تعالی تصمیم ، اصلی است ، که مبتنی بر آن هر انسان تصمیمی که می‌گیرد ، تصمیم بهینه‌ای باشد .

نظریه حق و تعریف نظام

نظم ، فعل قراردادن هر چیز در جای (جایگاه) خودش است . حق آن جای مشخص و یونیک و یکتای هر وسیله را مشخص می‌کند . هنر امروز غرب ، باز تعریف زشتیهاست نه زیبائیها . در پارادایم مقابله حکمت و حق ، پارادایم فلسفی غرب وجود دارد ، که یک پارچگی و انطباق ندارد ، مثلاً هگل فلسفه ترو true را می‌گوید ، ۸۰ سال بعد از آن ، یک نفر دیگه با ذهنیات دیگری (نیچه) فلسفه جاستیس و هنر را می‌گوید . اما اینجا (نظم حکمت بنیان) نمی‌توانید حق را از عدل و نظم و حسن جدا کنید . در فلسفه غرب این ۴ تا را شقه شقه و تفکیک کرده اند و هر کسی در یک حوزه آن ، نظر داده است ، که اختلافات زیادی در آنها می‌توان یافت . هنرشنان چون بر حق و ثابتی‌های درست نیست ، بر باطل است ، باز تولید زشتیها و بی‌نظمی‌ها و بی‌عدالتیها را نمایش می‌دهد . وقتی بی‌نظمی می‌بینید ، یعنی عدم تحقق نظم جور و باطل است ، (عدم حق) انبیا زمانی دعوتشان اوج می‌گیرد که اکثریت مردم از مدار خارج می‌شوند بر حق نیستند ، بر باطل اند . لذا جور حکومت می‌کند ، نه عدل و بی‌نظمی موضوعیت دارد نه نظم .

در نظام حکمت پایه مبتنی بر نظریه حق و درستی و همه صفات زیرمجموعه اش ، الا و لابد نظم و عدل و زیبایی و حسن به نمایش در می آید . و مخاطب سالم هم آنها را نظم و عدل و حسن می بیند .

نظريه حق و زير سوال بردن ليبراليزم

ليبراليزم اساسا به حفظ حدود نمی انجامد ، دشمنی ما با چکیده فلسفه غرب یعنی ليبراليزم ، اين است که حدود را حتی طبيعی هم لاحظ نمی کنند ، انگاره های انسان را مبتنی بر نظریات فرويد ، جوری يله و رها می بینند . هر چند خودشنان ، اسم آن را آزادی بنامند ، ولی تعریف آنها از کلمه آزادی با تعریف حکماء ما از آزادی متفاوت است . ليبرتی در غرب به رها و يله بودن ، نزدیک است تا آزادگی از شر هوای نفس درون و دشمن ظالم بیرون .

نياز نا محدود ، کدام نیاز است ؟ نیازه طبیعی، نیازی که از هوی و هوس بر می خیزد ، آیا باید به آن جولان داد ؟ نتیجه آن شهوت است و حب الدنيا همه شقوق دنیا را بر تافتان ، اینجوری نمی شود . نتیجه ليبرتی و آن نوع نگاه به آزادی ، فروپاشی قطعی تمدن کاپیتالیستی غرب است. چرا فرومی پاشند، چون حرم و حریم ، حدود، ندارند.

ليبراليزم یعنی بی حرمی، خلط حرم ، همه به هم محروم، همه چیز مباح . نهايیت نتیجه ای که می خواهند از ليبراليزم بگيرند این است که می گويند، حد آزادی تا آنجاییست ، که آزادی دیگری مخدوش نشود ، او لا این هدف ، هدف درست و کاملی نیست ، ثانیا تا همین حد هم در عمل اجرا نمی کنند ، مثلا اگر آمریكا آزادی یک کشور دیگر مثل آلمان یا ژاپن را محدود کنند ، اشکال ندارد، ولی هیچ کشور دیگری آزاد نیست که فراتر از قوانین تحملی آمریکا و نظام هژمون جهانی اتحادیه های منطقه ای ایجاد کند و ...

نظريه حق و اتوپیای ثابت

ما وضع مطلوب را از سنت الهی میگیریم که لایتغیر است ، وضع موجود به سمت ، وضع مطلوبی می رود که سنت الهی گفته است و انبیاء الهی اجزاء آن را ساخته اند و نوید تشکیل آن را در آخر الزمان داده اند .

وضع مطلوب در نگاه ائمه واحد است، ولی در نگاه فلاسفه متکثر است ، پلورال است . همه پیامبران و ائمه بر سر یک عهدهند ولی فیلسوفان عهدی با کسی ندارند و هر کدام جداگانه برای خود یک اتوپیا (جهان آرمانی) تعریف می کنند . عموما هم اینطوره هر اتوپیایی را یک فیلسفی گفته، نفر بعد آمده چیزی علیه آن گفته است . هیچ دو فیلسفی نیست ، که اتوپیاهاشون شبیه همدیگر باشد .

در غرب وضع مطلوبها متکثر است ، (هر اندیشمندی جداگانه یک سری شاخص برای مطلوبیت جامعه ترسیم می کند که گاه متضاد دیگری است) ، در اسلام وضع مطلوب ها ثابت است ، یعنی همه ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و ۵ پیامبر اولوالزم و ۱۲ امام معصوم بر سر شاخص های مطلوبیت و مصاديق آن ، کاملا با یکدیگر هم رای و هم نظر هستند . چون تابع خدای واحدی هستند که آن شاخصها را ، تعیین و تثبیت کرده است .

طرح ریزی فقهی با منابع ۴ گانه عقل و کتاب و سنت و اجماع استوار است .

هیچ وقت جامعه مطلوب پیامبر اول با دوم متمایز نیست ،

وضع موجود عموما ناحق است و مثلا در دوره حاضر ، وضع موجود محصول پیاده شدن ایدئولوژیهای مدرن هستند ، پس این بدی به آن ایسمها بالاخص بزرگ آنها یعنی ليبراليزم بر می گردد .

در نظام حکمت پایه ، شاخصهای مطلوب ثابت و حق است و ما می خواهیم از وضع ظالمانه امروز به وضع مطلوب بررسیم که حق است .

نظریه حق و سوالات جهت دار

یکی از راههای اشراف به حقیقت، سوالات رفت و برگشتی از موضوعاتی است که به هم ربط دارند، شما کار می کنید تا زنده بمانید، یا زنده می مانید تا کار کنید؟

شما فیلم می سازید، که زندگی کنید یا زندگی می کنید تا فیلم بسازید؟ بعضی ها می مانند تا زندگی کنند، بعضی ها زندگی می کنند تا بمانند.

بعضی ها زندگی می کنند تا مبارزه کنند، بعضی ها مبارزه می کنند تا زندگی کنند. بعضی ها علم می آموزند تا زندگی کنند، برخی زندگی می کنند تا علم بیاموزند.

اگر اراده شما جهت حق و باطل، خیر و شر و خوب و بد، زشت و زیبا و ... نداشته باشد به راحتی ملعبه طاغوتها قرار خواهید گرفت. حسین جزء کدام دسته بود؟

پاسخ شما به این معادله، شما را جبهه بندی می کند، یا حسینی می کند، یا نیچه ای.

جنگها به خاطر مشخص نشدن جواب بشر به این سوالهای است، حسین اینگونه پاسخ داد، ان الحیا عقیده و جهاد.

یقیناً، قطعاً، به درستیکه حیات و زندگی، جز عقیده حق و جهاد در راه آن نیست. (نه اینکه جهاد کنیم تا زندگی کنیم) شما جزء کدام دسته اید؟

در تعلیم و تربیت ما به دانش آموز و دانشجو، چه چیزی می دهیم؟ آیا دعوتشان می کنیم به ماندن، یا به شدن.

حقیقت چیست، کجاست، در اختیار کیست، و چطور می شود با آن ممزوج شد؟

حقیقت گزاره ای بیرونی است که ما باید خودمان را با آن منطبق و هماهنگ کنیم.

اگر این سوال، پرسش کنندگان آن، پاسخ داده نشود، ممکن است انسان یک عمر دور خودش بچرخد و فکر کند به حق عمل می کرده و حال آنکه غیر از آن بوده است. ماموریت و کارکرد شیطان، تغییر اولویتهای ما در جهت تسلیم شدن به باطل است.

در غرب ادعا می کنند علم برای علم، همه جا جواب می دهد، شمولیت دارد، به انگاره خنثی آن توجه می شود، در حالیکه در اسلام علم جهت دارد، علم باید نافع باشد، برای خودش نیست، علم باید به حق واحد و یکتا، ختم شود، اگر نه، علم لاینفع است که مومن از آن به خدا پناه می برد.

نظریه حق و راز انحطاط تمدنها

ثبت مندی انگاره های حق، راز طرح ریزی استراتژیک در نسبت با تمدنهایی است، که فروپاشیده اند، افراد به جای زندگی واقعی، به زندگی دروغین، مجازی و پوک و پfk شده می گرایند.

هر تمدنی که ذهنیت گرایی بیشتری، سوبرکتیو عمیق تری و کارکردهای اینچنینی بیشتری داشته باشد، زود تر متلاشی می شود.

یک تمدن با خرافه شروع می کند، می رسد به اسطوره (میت)، از آن می رسد به فرهنگ مکتوب هر قدر مفاهیم بیشتری بدانید، و به جای عالم واقع در ذهن زندگی می کنید، زمینه برای انحطاط و فروپاشی آن جامعه بیشتر می باشد، لذا با اعتقاد به حق و درستهای ازلی و ابدی، از اغتشاش فکری و ذهنی جلوگیری می شود و افراد به نسبت متعادلی از فکر و فعل، ذهن و عین، اراده و عمل می رسند و بدینوسیله بقامتی تضمین می شود.

نظريه حق و يونيک بودن مشاغل

در واقع خدایی که همه چیز را خلق کرده است و همه انسانها را خلق کرده است و به واسطه انسانها همه پدیده های دست ساز بشر را نیز خلق کرده است، او خود نسبت گذار بین کارها و مشاغل مختلف است. یعنی مشاغل مبدع دارد نه خالق.

يعنى کسی مثلًا شغل آهنگری را خلق نکرده است ، شغل آهنگری در دنیا بیرون از ذهن و فهم انسانها وجود داشته است و خدا در نقشه ساختار جامعه و معیشت، جایگاه آن را دیده بوده و قرار داده است از اول اول .

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُنْصُرُهُ وَرُسُلُهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌ عَزِيزٌ(الحدید/۲۵)

ما رسولان خود را با دلایل روش فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافعی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می کند بی آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکستناپذیر است!

این سخن دقیقاً با تئوری یونیک و انحصاری مخلوقات و سنتها و قوانین الهی تطبیق دارد کسی که اولین بار ذوب فلز را یاد گرفت (که به اعتبار آیه فوق توسط پیامبران الهی و با واسطه هدایت خاص بوده) آن را کشف کرد نه اینکه آن را به وجود آورده باشد .

يعنى کاشف مربوطه فهمید، مثلًا آتش و سنگ آهن در این مدت حرارت دادن و با این شدت حرارت، اینگونه محصول آهني به دست می دهد ، نه اینکه چون اولین نفر گفته است آتش سنگ آهن را در این درجه حرارت ذوب می کند ، پس الا و لابد همه سنگ آهنهای دنیا موظفند اطاعت کنند و در آن درجه حرارت ذوب شوند ، از طرفی مشاغل پیامبران مثل چوپانی ، نجاری ، و باغبانی و صید ... ، نشان می دهد که آنها هم مثل همه انسانهای دیگر ، بوده اند و نیازهای مادی داشته اند و می بایست در اجتماع نقش خاص خود را اعمال کنند . انجام دادن آن مشاغل توسط پیامبران ، به آن مشاغل اعتبار می دهد و اینکه خداوند، آن مشاغل را از ابتدای خلقت هم برای معیشت جامعه لحاظ کرده بوده ،

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكِبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ(غافر/۷۹)

خداوند کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید تا بعضی را سوار شوید و از بعضی تعذیبه کنید.

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كَلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامَ مَا تَرْكُبُونَ(الزخرف/۱۲)

و همان کسی که همه زوجها را آفرید، و برای شما از کشتهایا و چهارپایان مرکبهایی قرارداد که بر آن سوار می شوید،
وَالْخَيْلَ وَالْبَيْلَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكِبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ(الحل/۸)
همچنین اسبها و استرها و الاغها را آفرید؛ تا بر آنها سوار شوید و زینت شما باشد، و چیزهایی می آفریند که نمی دانید.
مثالی دیگر :

فرض کنید در علوم پیشرفته کامپیوتري کلیه فعالین این حوزه می دانند که ماشین (به عنوان مغز محاسبه گر و گوش به فرمان و تابع) هرگز خطا نمی کند ، اگر خطایی هست متوجه اشتباه انسانی است ، یعنی حتی در نرم افزارهای محاسباتی هم ، برنامه نویس ها صرفا از موهبتها و قطعیتی که خداوند در روابط نرم افزاری و سخت افزاری وجود دارد قرار داده است بهره برداری می کنند ، و از چیزهای موجود پرده برداری می کنند نه اینکه خلقتی جدید را صورت داده باشند ، یعنی همه مشاغل قبل از وجود پیدا کردن و تعریف شدن توسط مبدعش طراح عالم و همچنین طراح نظام اجتماعی بشر وجود داشته، صرفا افرادی باهوش (بسته به شرایط عصری و سینرژی علوم مختلف با یکدیگر) توانسته اند این غبار را از روی آنها بردارند و آن را ببینند و به دیگران نشان دهند .

مثالی دیگر

فرض کنید الان ۲۰۰۰ سال پیش است ، با علم اکنون پاسخ دهید ؟ آیا نسبت آب و بخار در ۲۰۰۰ سال پیش وجود نداشته است ؟ یا خیر ، نسبت و قانون و سنت مربوطه بوده ، ولی کسی آن نسبت را ندیده بوده (کشف نکرده بود) یا اگر دیده بوده نتوانسته بود آن را کاربردی کند و به دیگران نشان دهد .

پس اینکه ماشین بخار در قرن ۱۶ کشف شد ، نه اینکه قبل وجود نداشته ، بلکه از ازل هم وجود داشته لیکن سیر تحولات عالم گونه ای بود، که واتسون در قرن ۱۶ موفق به پرده برداری از این موهبت الهی شده است .

وقتی این امر مشخص شد حالا طراحان نظام معيشت بشر ، تکلیف خود را می فهمند ، قرار نیست خلق شغل و خلق کار کنند ، کافیست مشاغلی که خداوند خلق کرده است را کشف کنند ، نسبت آنها به یکدیگر را کشف کنند ، و با آزمون و خطأ و تجربه آنها را تاسیس و تثبیت کنند . نتیجه اینکه اعتقاد به نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) ابهام چگونگی، اداره جوامع بشری را می زداید ، و قدمی بزرگ برای رسیدن به صلح و منفعت جمعی است .

نظریه حق و کارنامه و سابقه افراد

راست و دروغ را می توانید از کارنامه افراد تشخیص بدهید ، ما در کارنامه مان چه داریم ؟ در کارنامه سیاستمداران مدعی چی هست؟ با بررسی کارنامه افراد صالح و شرور و راستگویی و دروغ گویی را می توان تشخیص داد .

نظریه حق ، تبیین می کند که تجربه و تخصص افراد در کاری که انجام می دهند ، تکرار پذیر است ، پس اگر کسی قبل اکاری را با موفقیت انجام داده است ، در آینده هم می تواند همان کار را با احتمال بسیار بالا با موفقیت انجام دهد ، و بالعکس کسی که کاری را انجام نداده است یا با شکست مواجه شده ، احتمال موفقیتش در آینده هم کم است . (البته منظور شکستهای مقطوعی در دوره آزمون و خطأ و کسب تجربه نیست) .

به همین خاطر است که در اسلام عاقبت به خیری ، توفیق بزرگی به شمار می آید ، عاقبت از عقبه ای از اقدامات در طول حیات شکل می گیرد و همینطور در قیامت هم ما را با کارنامه مان می سنجند نه با داراییهای مالی و مادی مان . لذا از این بعد هم که نگاه می کنیم ، نظریه حق کار می کند و گره های فکری و عملی را باز می کند .

نظریه حق و تزکیه و تقوا

مرد خودش را کنترل می کند چرا ، چون از یک چیزهایی می ترسد ، این می شود تقوا امام خمینی ، خطاب به عناصر پهلوی : مهذب نیستید که در فکر نیستید ، اگر مهذب بودید در فکر بودید قدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا(الشمس/۹) که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛

نمی شود با غیر تهذیب و غیر خود سازی تمدن ساخت ، اگر جامعه یا تمدنی از داخل خود را تهذیب نکرد ، نیاز به هیچ جنگی ندارد ، از داخل نابود می شود و تمام می شود . غرب را سلاح اتمی نجاتش نمی دهد ، هیومن رایت ، نجاتش نمی دهد ، اینترنت نجاتش نمی دهد ،

تزکیه یعنی همیشه یک مواردی هست که ثابت و درست و حق همیشگی است ، تلاطم امواج عصری و امتحانات زمانه ، انسانها را بالا و پایین می برد ، کسی که خود را ارزشها حق خود را گم نکرد و در وسعت و سختی ، تعهد و وفاداری خود را به آنها اثبات کرد ، در حال تزکیه خود از هواها و هوسها است . بعد از دوره ای که هوی و هوس خالی شد ، آنچه باقی می ماند و واقعی هست ، حق و حقیقت است .

نظريه حق و تفاوت اردر و ديسپلین

مثال : اينکه شما اين متون را می خوانيد ، يا به کلاسهاي آزاد می رويد ، که در آن اختيار شما برجسته است و اجباری در کار نبوده، اين نظم فطري است، خودتان دوست داشتید ، انجام دهيد ، به اين اردر می گويند ، اينکه دانشگاه نمره و ترم و ... ، آن نظم ديسپلین ، نوعی اجبار بر شما حاكم است .

اگر کسی خودش خواست کارش تو چهارچوب و نظمی قرار بگيرد، نظم مورد نظر پيامبران و ائمه است . که موضوع علم هدایت است . اينکه از بيرون به زور ، فنري را جمع کنيد ، بالاخره آزاد ميشود ، نظم اجباری مورد نظر مدیران است که موضوع علم مدیريت و اداره است . سوال : اگر فردا اعلام کنند ، هر کس دوست داشت بره مدرسه، به نظر شما چند نفر مدرسه می روند . هر کی دوست داشت کار کند ، چند نفر سر کار می روند .

اگر بگويند هر دانشجویي دوست داشت بياud سر کلاس ، ۹۹ درصد کلاسهاي دانشگاه تعطيل ميشود .
نظريه حق همسو با نظم فطري و کنترل درونی اردر است . يعني بر هدایت تاکيد دارد ، و اينکه افراد مختلف ، جايگاههاي حق را انتخاب کنند . وقتی بين دو گزاره حق و باطل اجباری بيرونی در کار نباشد ، و انسان انتخابگر (و ساليم) به عواقب هر کدام مشرف باشد ، بالاي ۹۹ درصد آنها گزينه حق را انتخاب می کنند . اعتقاد به اين موضوع ، پايه اي مهم برای اصلاح نظام های اجتماعی را شکل می دهد . اينکه رهبران و بزرگان عقلی ، هر جامعه اي با تاکيد بر جايگاه حق و درستی در امور مختلف ، مردم را به انجام آنها سوق دهند .

نظريه حق و اعلاميه جهاني حق خدا

باید تدوین اعلاميه جهاني حق خدا ، جايگزين هيومن رايت فعلی شود ، تا معلوم شود ، دامنه حق کجاست . خداوند بسيار بزرگتر و مهمتر از انسان است و انسانها در بهترین حالت تابعی و درجه اي از صفات الهی هستند . اين نهايit خودخواهی بشر بوده است که خالقيت و حكميت و عظمت و ... خداوند را به عمد نادideh بگيرد و خودش را مبنای تعين حق و حقوق ، بشناسد .

مسئله انقلاب اسلامی با جهان سر اين است ، خيلي از مفاد اعلاميه حقوق بشر بر حق نیست ، حقی با مرکزیت و مبنایت خداوند ، (جايگاه يونيک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) مطلوب است .
نظريه حق ، منجر به اعلاميه جهاني حق خدا می شود ، که در بطن آن اعلاميه حق بشر تابعی از اعلاميه حق خداوند زمينه ظهور و بروز پيدا می کند .

نظريه حق و بررسی اختيار و اجبار و عبوديت

معاندان جمهوری اسلامی در غرب می گويند ، وضعیت عموم بشر اجبار ، عبودیت و بدیختی است . و اساس جوامع کمونیستی و مارکسیستی اجبار است و آن را به عبودیت وصل می کنند و می گويند ، بدیختی حاصل اجبار و عبودیت است، و نتيجه می گيرند که خانمهای جامعه ما مجبورند، حجاب داشته باشند ، چون عبودیت خدا را پذيرفتند و به همین خاطر آزاد نیستند .

ولي خانمهای متدين مان، نه تنها بدیختی نمی دانند ، بلکه عین سعادت می دانند چون جهان بینی شان بر داشتن هویتي ارزشمند اشاره دارد که باید جهت حفظ آن خود را بپوشانند .

ميگويند ، ما آمريکائي ها که نه مجبوريم نه عبيديم ، خوشختيم، بقيه بدیختند ، به راحتی می توان فهميد پارادايم پاگانيسim و كفر كيشي بر همه افكار و انتخابهای آنها مستولی شده است . خلط مسئله جبر و اختيار می کنند و جبر الهی

را به عبودیت اختیاری ربط می دهند ، و خود به فلسفه لسه فر پناه می برند . آن متغیری که می گوید همه چیز را مباح بگیر ، لسه فر است . به زبان عامیانه "ولش کن ، بگذار هر چه می خواهد بکند" فسق یکبار عبور کردن از حدود الهی است .

نظریه حق (جایگاه یکتا و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و نظام جعلت) هر چیز را در جای درست خود می گذارد ، گزاره های جبر الهی بر همه انسانها ، مثل نوع جنسیت ، محل تولد ، خانواده و قوانین طبیعی و ... که همه انسانها را شامل می شود ، مهم موارد اختیاری انسانهاست ، و اوج اختیار درست ، تصمیم به عبودیت آگاهانه خالق یکتاست ، و این عبودیت همچون قبله نمایی دقیق ، فرد و جامعه را به ساحل نجات دنیوی و اخروی می رساند . لذا هر موضوع را باید سر جای خودش دید و بررسی کرد و خلط موضوع به جهل (دانسته های غلط) می انجامد .

نظریه حق و نقد نظر سروش در مورد حق و تکلیف

میگویند ، ما آمریکائی ها که نه محبویم نه عبدهم ، به همین دلیل خوشبختیم ، و بقیه بدینهند و اساس تفکرشن را روی لسه فر (بگذار هر چه می خواهد انجام دهد) می گذارند . روی همین فرمول بود که سروش در مجله کیان می نوشت آنها حق مدارند، شما تکلیف مدار و خودش را می گذاشت مقام داور ، این مغلطه است .

حق در قرآن روبه روی باطله، اگر آنها حق دارند ، پس این طرف جبهه ، ما باطلیم ؟

در صورتیکه هر کس در جامعه حق دارد ، تکلیف به تبع حقش تعریف می شود ، هر حقی به تبع حق بودنش ، تکلیف می آورد . کسی که حق بی حجابی برای خودش قائل باشد، حق هم برای خودش قائل میشود، برود پارتی و ... او هم تکلیف خودش را دارد . کسی که رفته پارتی آنجا همه توقع و انتظار دارند که مشروبش را بخورد، بربیکش را بزن و .. هر میدانی یک حقوقی دارد، به تبع حقوقش یک تکلیفی برایش قائل می شود .

یک طرف فقط حق یک طرف تکلیف این غلطه ، حق به تبعش تکلیفی می یاد و تکلیف قبلش حقی بوده است .

چه دین یعنی سبک زندگی ، چه بالعکس (سبک زندگی یعنی دین) هر دو یکی است ، اگر بگوئید دین ، می گوید لباس ، نماز ، حجاب ، رفتار و انتخاب با صفت ... چه بگوئید لباس اینجوری ، چادرم اینجوری ، رفتار و طرز تفکر اینجوری و ... هر دو یکی است . چه از حق به تکلیف برسید ، چه از تکلیف به حق برسید، جفتیش یکی است .

تکلیف گانگستری اینه که در اولین ورودی به گروه میگویند باید یک نفر بیگناه را بکشند و ..

پس حق تنها یا تکلیف تنها نداریم و این دو لازم و ملزم یکدیگرند ، بار کردن تکلیف بر فرد یا جامعه ای ، بدون دادن حق آن ظلم است و دادن حق به فرد یا گروهی یا جامعه ای ، بدون اینکه تکلیف مرتبط به آن را انجام دهنده هم ظلم است .

نظریه حق (تبیین جایگاه هر موجود خاص در چرخه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) خود به خود تکلیف آن موجود خاص را نیز تبیین می کند و دو سر حق و تکلیف است، که باعث چرخش و حیات زنجیره و دستگاه خلقت می شود . بعده همین حق و تکلیف را در عالم جعل هم می توان تعمیم داد .

نظریه حق و بررسی سیر اجمالی معرفت به خدا در غرب

نقاشان غربی ، تصویر ارسسطو و افلاطون را کشیده اند ، که ارسسطو به زمین اشاره می کند و افلاطون به بالا . ولی غرب راه ارسسطو را پیش گرفت ، در ۲۴۰۰ سال پیش با ارسسطو همه چیز زمینی شد . در دوره های اخیر همه چیز مادی شد،

نيچه بر تابوت نگاه افلاطونی صلیب زد و مدعی شد خدا مرده است . و بعد معلوم شد ، قاتل خدا(خدای موهوم و خود خواسته فیلسوفان) ، داروین بوده (با انکار خلق و تبیین سحر از این طور به آن طور شدن موجودات بدون نیاز به اراده اى هوشمندو به طور اتفاقی) و عرش را به فرش آورد و سکوی زمینی برای اين به وجود آورد .

اين يعني بشر ، تو هيچ نيازی به فكر به ماوراء نداري! ، به همين منفعت و ضرر مادی توجه کن و قبل از وجود و پس از مرگت را کاري نداشته باش . و ...

بله در نظریات هر کدام از فلاسفه پاگان (کفر کيش) بهره هايی از واقعیت (و نه حقیقت) وجود دارد ، و خائناني در نظام مafیایی علمی در دانشگاه ها ، کور می کنند، چشم ۴ تا دانشجو را که ببینيد نظرات داروین چقدر قویه و ...

نظريه حق (جايگاه هر موجود در دستگاه خلقت و هر حکم در نظام حکمت) در مسیری کاملا جدا از مسیر فلاسفه ، همه تکثر عالم را به توحید و وحدانيتی در عالم معنا ، به يك ، يك خدا ، يك دين ، يك حقیقت ، يك ثابت ، يك حق ... ارجاع می دهد . و نه تنها هيچ شرمی از مخالف بودن مسیر حرکت خود با فلاسفه ندارد ، بلکه اشکالات فكري آنها را هم يکی يکی ، مشخص می کند ، حال اينکه پیروان آن فلاسفه (به عنوان پیامبران دین زمینی) کدام را حقیقت می شناسند و به کدام تابع می شوند ، فرع مسئله است .

نظريه حق و بررسی ظاهر و حقیقت

کی منکر است که امام حسین در کربلا شهید نشدند؟، صورت ظاهرش اينه يزيد برد ، در جنگ يا اسیر می شويد يا می اسیر گيريد ، يا کشته می شويد يا کشته می گيريد .

وقتی امام حسین (ع) کشته شد و اسیر داد، معلومه عملا در روبنا شکست خورده ،ولي آیا واقعا يزيد پیروز شد؟ نه صورت ظاهری ، مبانی نظری هگل و کانت بعضی جاها درست است،ولي آیا به حق هم هست ؟ نه بعضی وقتها بعضی حرفهای مستکبران و ظالمان عالم درسته ،ولي آیا کلیت عمل آنها هم، حق هست . در علوم خلقی هم ، زمانی که نیوتن ، مکانیک نیوتونی را رقم زد همه آن را درست و حق ، تائید کرددن، بعدها که انيشنن ، نسبیت و مکانیک کوانتم را مطرح کرد ، عنوان کرد که قوانین مکانیک نیوتونی اشتباه است، لذا در مجمع آنها نظر قبلی شد غلط و نظریات جدید شد درست .

حق که اينطوری نیست ، حق با زمان تغيير نمی کند . اگر روش فلسفه مابي را پی بگيريم ، نتيجه اش اينه که يك روز هم کوانتم ممکنه زير سوال برود و ... اين نظریات بهره هايی از واقعیت دارند ولی در باطن حقانیتش اثبات نشده است . اما امروزه با همين مکانیک نیوتونی ، همه ساختمانها و ماشین آلات و صنعت رقم خورده است ، و کار می کند و نياز امروز بشر را رفع می کند ... لذا از منظر علم خلق ، مورد تائید است .

نظريه حق و حکمت حضور

حضور مقابل عدم و غفلت است ، حضور و وجود مقوم هم اند ، وقتی من حفظ حدود شما را بکنم ، در واقع دارم ، تقوای شما را می ورم ، من دارم خودم را از چشم شما می پایم (می بینم ، برانداز می کنم) به اين می گويند ، خويشتن پايوی که به مفهوم تقوا نزديکتر است . واژه اى که برای ترجمه تقوا انتخاب شده ، ترس است ، در حالیکه معادل ترس در زبان عربی خوف یا رهبا است ، اينکه خداوند آن کلمات را انتخاب نکرده است و از کلمه تقوا استفاده کرده است يعني مفهوم تقوا با خوف و رهبا متفاوت است . ترجمه تقوا به خويشتن پايوی از دید خداوند دقیقتر است . وقتی کسی خودش را در محضر نبينه ، انگار بود و نبودش اثلا مهم نیست.

کارکرد حضور ، تقوای از خداست . حیا و تقوا خاص انسان خدا محور است . ما در اسلام ، تعریفمان از حیات را نباید مادی بگیریم ، بلکه قلبی و معنوی بگیریم . قلب ما باید این نکته را در مسیر زندگی درک کند و به آیات و نشانی های خدا تعظیم کند . تعظیم نه از سر آداب اجتماعی از سر صمیم قلب . درک نشانه های الهی و بزرگ داشتن آن ، خدا خورشید حقیقت است ، وما مثل کره زمین که تاریکی ایم در گردش به دور او بیم ، اگر زمین نباشد ، هیچ چیزی از خورشید کم نمی شود ، اگر خورشید نباشد چیزی به نام زمین معنا و مفهوم ندارد . حضور قلب به تعظیم شعائر منجر می شود ، ولی متسافانه قلب غافل ما همه جا هست ، غیر از محضری که در مقابلش ایستاده ایم . اعتقاد به نظریه حق ، منجر می شود تاویل و تفسیرمان از عالم معنا شکل مناسب بگیرد و بسیاری از سوالات ، به اصطلاح غرب ماوراءفیزیک ، و به اصطلاح ما عالم جعل ، پاسخ داده شود .

نظریه حق و کاربرد آن در طراحی سازمانهای حکومتی

آیا ما در حکومت نهادی داریم که ، حدود همه سازمانها و دستگاهها را تعیین کند .. اگر دامنه وزارت اقتصاد و ... را گسترده تر گرفتیم ، این وادی و حوزه عمل گسترده تری را ایجاد می کند ، اگر ضعیف تر گرفتیم نتایج و تبعات محدود تری دارد ، مشکل ایدئولوژی ها پس از ایجاد ، طراحی نظام است ، یعنی وقتی که یک ایدئولوگ ، ادعایی در مورد حل یک مساله بشری می کند ، برای اثبات آن باید یک نظامی روی آن ایدئولوژی سوار شود ، و به همین خاطر است که بسیاری از ایدئولوژی ها ، باطل می شوند ، چون جهان واقعی به خواست و ایده آنها طراحی نشده است و تنها ایده و طرحی را قبول می کند ، که قبل از توطیخ خداوند ، طراحی و تائید شده باشد ، در واقع ایدئولوگ و تئوری پردازی ، موفق است که خود را با ایده ها و تئوری های (احکام خالق جهان) هماهنگ و تطبیق دهد .

مشکل امروز نظام ما ، حدود مداری است ، حد دستگاهها مشخص نیست ، هنوز در اصلی ترین ساختار حکومتی یعنی تفکیک قوای منتسکیویی ، گیر داریم و از آیه *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطْبِعُوا اللَّهَ وَأَطْبِعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْأَيُّومِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا*(النساء ۵۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید ، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر ، و عاقبت و پایانش نیکوتر است .

تفکیک قوای ۳ گانه مقتنه و مجریه قضائیه در نمی یاد ، و ... ولذا ما نیاز داریم تا در دوره ثبیت انقلاب ، به ایجاد حفظ ، بسط ، حدود و حد در مورد تمام زیر نظامهای اداره حکومت بپردازیم ، و تداخل های احتمالی را رفع و رجوع کنیم . سوال : معیار حدود چیست ؟

نظریه حق و بررسی حدود قانونی و عرفی

اگر مفاهیم مرتبط با قانون را بررسی کنیم ، یکبار قانون ، حد سرعت در لاین اتوبان است ، حکم قانونی یکبار قانون عرف است ، حکم عرفی مثلا قواعد ازدواج و خواستگاری در هر یک از شهرها و اقوام کشور که با هم متفاوت است ولی بین خودشان معتبر است ، آداب و رسوم یکبار قانون اخلاق است ، می گویند اخلاق حکم می کند ، مثلا کمک به همسایه ها و کودکان ، جلو رفتن بزرگتر ، گذشت شما به دلیل حجب و حیا شخصی از مسئله ای عبور می کنید ، حکم اخلاقی

يکبار قانون طبیعت است، اینجا حد وحدود را خدا از قبل مشخص کرده است، حکم طبیعی، مثلاً تحمل جسم انسان در برابر گرما و سرما ۵۵ - ۰ درجه است، حال اگر انسانی بدون تجهیزات لازم، در معرض دمایی خارج از این حدود قرار بگیرد، طبیعت به او رحم نمی کند.

يکبار قانون، شرعی است که به حکم شرعی شناخته می شود، مثلاً **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ**... (البقرة/۱۷۸) ای افرادی که ايمان آوردهايد! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است... **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**(البقرة/۱۸۳)

ای افرادی که ايمان آوردهايد! روزه بر شما نوشته شده، همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزکار شوید...

حکم طبیعی این است که شما از یک دیوار ۱۰ متری پایین نپرید و اگرنه دست و پایتان می شکند، حد طبیعی، حیات جسمی است، اگر انسان غواصی ۱۰۰ متر همینطوری بره زیر آب له می شود، حکمت حد این است که ما، حد گذاری و حدود، خدا را بشناسیم و در محضر او تخلف نکنیم، ما حد طبیعت را باید در طبیعت مطالعه کنیم، حد اخلاق را در هر جامعه ای جدا بررسی کنیم، البته جزئیات آن نسبی می شود، ولی کلیات اخلاقی همه جا مشترک است، اینکه رفتار شما حد دارد، متاثر از حکم اخلاق و طبیعت و ... است، نمی شه که فرضاً دل شما، هر چی که خواست بشود، در آن صورت سنگ روی سنگ بند نمی شد. حد و حدودی دارد، طبیعت و جسم ما محدودیت دارد، اگر از ارتفاع بالا بپرداز، نابود می شود.

برخی از نظر اخلاقی و قانونی و شرعی یک سری چیز ها را بر نمی تابند، یعنی به این حکمها تن در نمی دهند، حکومت تلفیق و ترکیب این حکمهاست. و به این ترتیب می توان پیچیدگی سیستمهاي اجتماعی مخصوصا در حوزه حاکمیت را دریافت، تنها راه حل، تنها راه حل، برای همسو کردن این قوانین در حوزه های مختلف این است که به یک مرجع ثابت و درست و حقی، توکل و توسل کنیم، و اگرنه اراده های متکثر در زمان و مکان متکثر، جز بر پریشانی و از هم گسستگی و واگرایی حوزه های قوانین از یکدیگر، نمی انجامد.

نظريه حق و اصلاح فهم از مبنای حقیقت

امانیست (هیومنیست) کسی است که می گوید، انسان محور عالم است، همچون مردم ما قبل قرون وسطی که می گفتنند زمین محور عالم است، در حالیکه منظومه شمسی یعنی، دستگاه و اجزاء به نظم درآمده ای که نظمشان را، از شمس (خورشید) می گیرند، ما باید در معرفت، انقلاب کوپرنیکی کنیم، باید بگوییم، خورشید مرکز حقیقت است نه زمین. خدا مرکز حقیقت است، نه انسان، زمین از خورشید نور و حیات می گیرد، انسان، نورش را از خدا می گیرد، مراتب آسمانها مراتب وجود ماست، وقتی با دید آیت نگر به پدیده های جهان نگاه می کنیم، بسیاری از موضوعات معرفتی در عالم جعل برایمان حل می شود، در واقع نظم و پدیده های خلقت آیت و نشانی از یک امر در حوزه جعل است، که انسان با هوشی که از خداوند دریافت کرده است، باید به کاوش آن بپردازد، و راه خود و همنوعان خود را در انتخاب بین حق و باطل روشن کند.

نظريه حق و فرقان و اثرات آن در سیستم سازی حکومتی

میگویند: قوه مقننه باید قانون بگذارد، تازه بعد از آن زمان، حق خلق می شود (جدای از درست یا غلط بودن آن قانون)، سیستم قضایی در متن سایر سیستمها است. مغز به طور نسبی منشا تشخیص درست از غلط و حق و باطل است

انسانی که شریعت بگراید ، به ایمان رسیده است ، کسی که عمل به آن طریقت کند به درجه ایقان رسیده است ، کسی که رویت حقیقت کند به درجه احسان رسیده است .

نظم طبیعی ، حق طبیعی به تبعش عدل طبیعی، یعنی هر چیزی سر جای خودش قرار داده شود . عدالت باید به طور سیستمی نهادینه شده باشد. اثر رعایت نکردن این اصل منجر به ضرر و خسارت‌های زیادی شده است ، بخش عمده ای از بیماریهای روحی و روانی مردم به خاطر سیستمهای غلط و معماری غلط این ساختار شهری است ، اندیشه سیستمی مان غلط است ، چون داریم سیستمهای غریبها را ، که روی مبانی غلط پاگانیسم بنا شده است، پیاده می کنیم

در نظام مبتنی بر حق ، قاضی باید فرقان محور باشد (بر تفکیک حق از باطل تاکید کند) ، نه قضا محور ، که مثلا بگویند مبتنی بر مواد قانونی این کتاب ، حکم کن. به قاضی باید فرقان داد ، قوه تشخیص حق و باطل، نه صرفا قانون . ویروس اج آی وی قدرت تشخیص حق از باطل را در بدن مختل می کند . شیطان در مسیر تشخیص حق از باطل اختلال ایجاد می کند، خلط می کند با وسوسه و زینت دادن و توجیه و سعی می کند ، قوه فرقان را نابود کند. تا با فلچ آن نظام به تکثیر باطل به اسم حق مشغول شود .

مدرسه و دانشگاه محل کار ویروس ایدز است، از امکانات همان جامعه استفاده می کند ، دست به تکثیر خودش می زند حتما نابود می شود .

تولید علم می بایست ، تبیین و تشخیص حق باشد ، نه خلط حق و باطل . در صدر اسلام به قوه فرقان آن حمله شد ، خانه نشین کردن ، جانشین بر حق پیامبر ، نتیجه از دست رفتن قوه فرقان مردم است .

ویروس باطل می رود ، سر جای حق می نشیند ، خودش را تکثیر می کند ، میشه امیر المؤمنین معاویه . یک میلیارد کتاب و فیلم ... در مورد حرف حق ساخته شود ، کافی نیست ، تا زمانی که مردم به آن حرف حق عمل نکنند، اثر ندارد و در متن جامعه ظلم و بی عدالتی و باطل به چشم می خورد .

این که می توانید بین اشیاء فیزیکی و خلقی فرق بگذارید، حاصل یک پختگی و معرفت و شناخت است . تقوی باعث شناخت ، معرفت و فرقان می شود ، دانش فرق گذاشت، حق از باطل را به متقدی می دهد . حکیم کسی است که حقیقت حاصل از فرقان را کشف کند ، فرقانی که حاصل از تقوی است .

این یک چرخه است ، که مدام یک سطح بالاتر می رود . و متقدی را متعالی تر می کند .

نظریه حق و نفی برداشت پلورالیستیک از کلام خدا

پست مدرنیستها ، امتزاج پیام را نابود کردند و به مرگ مولف رسیده اند ، یعنی دیگر بین گوینده پیام و متن پیام ارتباطی را قائل نیستند و به متن پیام و برداشتهای متکثرا که هر کس از آن می کند ، اعتقاد دارند ، که به اصطلاح آن را مرگ مولف می خوانند. مثلا در یک سخنرانی شخص، شوندگان، نفر ۱ یک جور استباط می کند ، نفر ۲ جوری دیگر و نفر ۳ جور دیگر ، به این فرآیند ، پلورالیزم ، کثرت گرایی معرفتی می گویند ، نظریه حق (جایگاه یونیک و یکتا هر موجود در دستگاه خلقت و نظام جعل معرفت) با این برداشت مخالف است ، ممکن است از یک پیام حق ، ۱۰ برداشت متفاوت در ۱۰ نفر مختلف باشد ، ولی فقط یک مورد آن حق است و ۹ مورد دیگر با حق زاویه دارد و باطل است و بالاخره نتیجه عملی که بر آن اقامه شود ، شکست است . پیام حق تغییر نمی کند ولی معرفت افراد مختلف می تواند تغییر کند و رشد یابد ، لذا اگر آن ۹ نفر دیگر به برداشت باطل خود ، مشرف شوند ، به پیام حق تسلیم شوند ، اختلافات حل می شود و به توحید می رستند .

آن ۱۰۰ یا ۱۰ نفر باید حواسشون باشد ، گوینده می خواسته چی بگوید ، نمی شه پیام خدا را به بازی گرفت ، باید همان را دریافت . و بدین ترتیب ، تمام این توجیهات از سوی کسانی ، بیرون می آید که قصد عناد با پیام حق را دارند .

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ حَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (الأئمَّةَ / ۲۰)

آنان که کتاب آسمانی به ایشان داده ایم، بخوبی او [=پیامبر] را می شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می شناسند؛ فقط کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده اند، ایمان نمی آورند.

مشکلات و اختلافات بشری حاصل خودخواهی سران و امامان هر قوم است ، مثلا در مورد اسلام ، یک آیه و نظریه را دیده اند ، ۷۲ فرقه شده اند .

جنگ ۷۲ ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

مگه وهابیه ، مبتنی به همین قرآن به خودش بمب نمی بندد ، می رود و افراد بیگناهی را در مسجد امیر شهید می کند ، برای چی ، برای اینکه بگویند ، شما باطل هستید و ما بر حق و شما باید تابع و شکل ما بشوید .

یک پیام است ولی پلورالیزم در برداشت او را دچار این انحراف عظیم کرده است .

اینها بمب به خودشان نمی بندند ، بزنند به اسرائیل و آمریکا . و دهها مثال دیگر ، خلاصه اینکه اصالت را نباید به برداشت‌های متکثر داد ، اصالت با پیام حقی است که با زمان و مکان تغییر نمی کند ، و انسانها باید خود را با آن تطبیق دهند ، نه اینکه به برداشت و خواست خودشان از آن پیام ، اصالت بدھند و با سایرین در بیافتدند که شما هم باید ، برداشت و خواست خاص من را در مورد این پیام پذیرید و اگر نه اختلاف و درگیری تا حد جنگ .

نظریه حق و جایگاه خاص جنسیت انسانها

زنان قدرت عاطفی بیشتری برای مادری و مردان قدرت خرد بیشتری برای مقولات سخت دارند . این دو با یکدیگر کامل می شوند و جدای از یکدیگر ناقص هستند .

تا امروز غرب ، باستانشان و فیلسوف زن نداشته اند ، تفکر خشک و خشن ، با عاطفه هیچ رابطه ای ندارد، اما اگر جایگاه زن را قبول نکنیم ، به دام بازی و فریب اهل باطل می افتم ، سوال : در خانمها ، فلسفه به چه دردشان می خورد ؟ کل این مملکت ، خودش را بالا پایین کرده است ، ۳ نفر توشون بودن حرف فلسفی عمیق زده اند ، فلسفه مشاء ابن سينا فلسفه اشراق سهورودی و ۳ حکمت متعالیه ملاصدرا . حالا اگر جستجو کنید، می بینید چقدر دکتری فلسفه وجود دارد که از خودشان حتی یک جمله تفکر فلسفی ندارد .

تو هیچ کشوری ، زنی نتوانسته فلسفه بورزد و خروجی فلسفی عمیق بدهد ، البته ممکن است تعداد زیادی فلسفه خوان زن باشد ولی کسی که بتواند فلسفه پایه ای جدیدی ارائه دهد ، نبوده است . یعنی حتی اگر بشر در حوزه معرفت بخواهد چموشی کند و نظم حقی که خداوند ، قرار داده است را نپذیرد ، هیچ عاقبت و نتیجه خیری نصیبش نمی شود و تلاشها بی ثمر خواهد شد و ...

امروز مردها توان تعمق فلسفی ندارند ، یعنی ته اش تو ۲۰۰ سال پیش آلمان گیر کردند .

حال اگر به مردها گیر دهیم ، اگر مردان بیایند و بگویند ، ما می خواهیم بچه دار شویم و قدرت عاطفی داشته باشیم جواب جبر طبیعی به آنها این است ، شما نمی توانید ، در خلقت شما دیده نشده است ،

کارکرد دین قسط است و قسط یعنی هر کس حقش هر چی هست ، پهش داده بشود ، سهمش هر چقدر که هست به او بدهند . سهم کسی که علم ندارد ، این است که آدم عالم به او بدهد ، حقشه ، سهمش است و خداوند جزء تکالیف او قرار داده است و در قیامت بابت کم کاری اش مواخذه اش می کند .

خلاصه اینکه ، پیرو نظریه حق ، روی هوی و هوش خودش پا می گذارد ، نه روی حق ، جبر جنسیتی خود را عین حق می داند و به ادای تکلیف و وظیفه آن مشغول است و خود را با خطوات و وساوس ضاله و شیطانی فریب نمی دهد .

نظریه حق و برداشت غلط غربیها از دین

در جهان امروز با بحران مفاهیم ترجمه ای از لغات مختلف ، روبه روئیم مثلا ، تعریف دانش در غرب با دانش و علم در زبان و تمدن ما متفاوت است ، غربیها اگر از پدیده و سوالش پاسخ پیدا کردند ، به آن دانش می گویند . به هر روش از وهم و خیال تا خرافه و جادو، اگر به جواب غیر قابل اثباتی هم رسیدند، به آن دین می گویند . از منظر غربیها ، ادراک اشراقی ، در درون فرد ، دین خوانده میشود . حالا اگر خطوات شیاطین (پیروی از گامهای شیطان) هم باشد ، آن را دین می خوانند . دامنه آن هم گسترده است از خرافه و جادو و همه چیز را در بر می گیرد .

نظریه حق می گوید ، دین حق ، ثابت است ، اگر اختلافی هم باشد ، در اعلی ترین درجه اش ، مومنین دچار بحران میشوند نه دین ، لذا بحران ایمان ، خلط مبحث است . ایمان به منشا و مبدا و متعلق ایمانی که دچار تغییر نمی شود ، آنچه آنها می خواهند بگویند " بحران در فلسفه دین " است .. در جامعه بشری بعد از کتاب آشپزی بالاترین تیراز کتاب مربوط به هری پاتر است ، یعنی با نسلی مواجهیم که طوری تربیت شده که خرافه و جادو اصالت پیدا کند . و این خیانتی است که صاحبان دستگاههای تعلیم و تربیت و تبلیغات جهانی ، در حال انجام آن هستند . دین در تلقی آنها هر باور و عقیده ای است که بخشی از جامعه را به خودش جذب می کند .

دین مجموعه تعالیم و باوری است که وقتی کسی آن را پذیرفت ، تسکین پیدا می کند . حال آنکه دردها و آلامی وجود دارد که آنها را با انواع روشاهای روانی و دارویی نمی شود آرام کرد . خلاصه آنکه ، آنها روی دین متکر و کثرت گرایی دینی تبلیغ می کنند و نظریه حق ، که ثبات را در طراحی خداوند در عالم جعل بر می تابد ، جایی است که دین واحد و وحدت گرایی دینی را توجیه و تبلیغ می کند .

نظریه حق و امر به معروف و نهی از منکر

فقدان فرقان باعث میشود ، جایگاهها تغییر کند . اگر انسان نتواند بین حق و باطل تفکیک کند ، کارش به انحطاط می کشد . برای دیدن هر چیز جای خودش باید نظم را محقق کنیم و سپس در عدل مداری ، نیاز ما تبیین ضرورت قراردادن هر چیز سر جای خودش است .

تعمیم این نگاه در جامعه به دو نتیجه می رسد ، یا مقبول می افتد و نتایج خیر و خوب مشوق ادامه آن می شود یا مخالفتهایی پیدا می شود . این مخالفتها هم دو حالت دارد ، یا آن موضع خاص را موضع حق نمی شناسند ، و با جایگاه حق آن موضع مشکل دارند ، یا آن حق را به منفعت خود نمی دانند به عمد کارشکنی می کنند .

امر به معروف در برابر دیدن زشتیهای است ، کسی که در موضع حق بود ، نظم و هارمونی دارد . ضرورت عدل را رعایت میکند ، واگرنه نماز خواندنش هم از روی عادت است . جور : عدم قراردادن هر چیز جای خودش است . مزاحمت برای دیگران ایجاد می کند ، هیچ چیز در رفتار آن فرد ، سر جای خودش نیست .

در این حالت ، بر سایرین ، مراتب امر به معروف و نهی از منکر واجب می شود . تا آن فرد ، به اختیار خودش به حق و مدار حق برگردد و جامعه از ضرر و زیان ناشی از ظلم و جور یک نفر خاطی آسیب نبیند .

نظریه حق و موضوعات ثابت حق ، همان معروف است و هر چه با آنها مغایر باشد یعنی حقیقت ، نظم و عدل و حسن نداشته باشد ، منکر است . وقتی این دو شناخته و مقبول عام شد ، حالا امر به معروف و نهی از منکر بسیار راحت می شود و به سرعت جامعه اصلاح می شود .

یکی از نتایج اعتقاد به حق در افراد این است که ، ضرورت احساس می کنند ، که هر چیز سر جای خودش قرار بگیرد و با بی نظمی و ناحق ، دچار مشکل می شوند . در نتیجه میل و اراده به امر به معروف و نهی از منکر در آنها ایجاد می شود

پس وظيفه اصلی همه ما ، اين است ، که به گناهکار ، به اشتباه کننده ، به دروغگو ، به دزد ، در هر مقام و جايگاهی که هست ، بفهمانيم که کارشان غلط است . و به حق و نتایج درست پايدار بگروند .

نظريه حق و تعريف جهل و دليل بزرگترین معجزه بودن قرآن

معمولاً تعريفی که از جهل در ذهنها نشسته است ، این است که فرد جاهل احمق و نادان است ، حال آنکه فرد کاملاً هوشیار است ، تعريف دقیقتر از جهل این می تواند باشد : جهل ، دانستن گزاره هایی است که انسان به آنها تعصب دارد ، و آن را هم به مقصد نمی رساند، مانند : رسم و سنتهای جاهلی ، جهل به دانسته های غلط می گویند ، جاهل ، ممکن است خیلی چیزها را بداند ولی آن دانسته ها غلط است، باطل است ، حق (يونیک ، ثابت و انحصاری) نیست در نتیجه آن جهل به زندگیشان نظمی داده است ، که انحرافی است . در همه زمانها هم بوده است . در عصر پیامبر اکرم (ع) ، باور غلط ، این بود که فرزند دختر موجب سر افکندگی است ، فاجعه اش این بود که دختران را زنده به گور می کردند . نظریه حق ، که عقبه ای به طول آدم (ع) دارد ، بیان می کند ، شان دختر سر جای خودش است ، به عنوانه ریحانه و نیمی از پیکره خلقت بشری ، برای پسرها هم همینطور است .

جالب اینجاست خداوند بر خلاف سنت آن زمان که جانشین پدر ، پسر می بوده ، جانشینی حکم و امر را در پیامبر اکرم (ص) نه از طریق فرزند پسر که از طریق فرزند دخترشان فاطمه زهرا (س) در پیوند با اولین و مهمترین مسلمان همه دورانها(پس از پیامبر (ص)) یعنی علی (ع) ، ادامه داده است و به دليل بزرگداشت فاطمه (س) بود، که پیامبر (ص) بالاخره توانست سنت جاهلی ، دختر کشی را ، در عرب جاهلی برچیند و آیا معجزه ای بالاتر از این می باشد ، امروز می دانیم جابه جا کردن کوهها شدنی است ، اگر همتی باشد و انگیزه ای درست، آن کار شدنی است ، ولی آیا عوض کردن عقیده یک انسان جاهل ، به همین راحتی است ، اگر به همین راحتی بود که قبل از ما خداوند با قدرت بی نهایتش این کار را می کرد ، چطور اقوام پیشین حاضر می شدند بمیرند و عذاب شوند ولی حاضر نبودند دست از گناه و اشتباه خود بردارند . معجزه جاوید ، می تواند افراد مختلف را قانع کند تا خودشان ، خود را اصلاح کنند .

قَالُوا أَجِئْنَا لِغَبَّدَ اللَّهُ وَحْدَهُ وَنَدَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آباؤُنَا فَأَتَنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (الأعراف/٧٠)

گفتند: «آیا به سراغ ما آمدہای که تنها خدای یگانه را بپرستیم ، و آنچه را پدران ما می پرستند، رها کنیم؟! پس اگر راست می گوئی آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی، بیاور!»

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتُوا عَنْ أُمِّ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ أَثْيَنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (الأعراف/٧٧)

سپس «ناقه» را پی کردند، و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند؛ و گفتند: «ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی، آنچه ما را با آن تهدید می کنی، بیاور!»

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأَتَنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (هود/٣٢)

گفتند: «ای نوح! با ما جر و بحث کردی، و زیاد هم جر و بحث کردی! (پس است!) اکنون اگر راستی می گویی، آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!»

قَالُوا أَجِئْنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ أَلْهَتِنَا فَأَتَنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (الأحقاف/٢٢)

آنها گفتند: «آیا آمدہای که ما را (با دروغهایت) از معبدانمان بازگردانی؟! اگر راست می گویی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور!»

نظريه حق و تعريف زيبايی و حسن و لذت و سعادت

وقتی شما هر چیزی را سر جای خودش روئیت کردید ، زيبايی را می بینید . نتيجه حکمت حسن ، که با تادیب (ادب شدن) به جمیل (زيبايی) می رسیم ، لذت میشود ، این نوع لذت با هدونیسم غربی فرق می کند . شعف و هیجان و هژ دیدن گل نوعی لذت ممدوح است . این نوع لذت ، ستایش خداست .

شما وقتی از چیزی که (واقعاً و حقیقتاً) زیباست ، لذت ببرید ، و به خداوند ، بابت خلق آن تبریک بگویید . شما در حال عبادت او هستید . انسان متقی ، عمل زشتی را که عبور از حدود الهی است ، زیبا نمی بیند . رویت خانم نامحرم و ستایش زيبايی آن ، نفی حدود الهی است ، این ادب نیست فحشا است .

نسبتی که با گل دارید و شعفی که از زيبايی پدیده می بردید ، این گونه لذت به سعادت منتج میشود ، و تحسین کننده آن ظرفیت سعادت را در خودش ارتقا می دهد .

تعريف سعادت این است ، حداکثر شدن لذت وحداقل شدن درد و الم .

وقتی بشر غربی برای کارهای پیکاسو ، سوت و کف زد ، یعنی آرام آرام زيبايی شناسی در آنجا مرده است . مثلاً پیکاسو می یاد تصویر صورت را نیم رخ می کشد ۲۰ تا چشمش را جلو می گذاره ، تناسب و تجانس را رعایت نمی کنه و بعد برای تبلیغ آن ، روش تفسیر فلسفی را روی آن می گذارند . برخی استادان مالیخولیایی ، را تحت عنوان استادان مدرن می شناساند .

به هر حال نظریه حق ، یعنی قرار دادن هر چیز در جایگاه یونیک و انحصاری مخصوص خودش ، و این تعريف با آثار نقاشان پست مدرن ، در تناقض است . ما نظریه حق را نفی نمی کنیم بلکه پست مدرن را باطل می دانیم .

چطور میشه روح زيبايی از آن آثار استنباط کرد ؟ ، لذا چیزی را که زیبا نیست ، آرام آرام بشر غربی زیبا قلمداد می کند و اگر به آنها اعتراض کنید ، شما را متهمن می کنند ، که زيبايی شناسی و استاتیک را نمی شناسید ، فحشا یعنی براتفاقن آن زشتیها ، نظریه حق از جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت شروع می کند ، آن را با عدل بر می تابد و به نظام می رسد ، آنچه از آن روئیت می شود ، حسن و زيبايی است . برای آثار پست مدرن ، این مسیر طی نشده و بسیار معشوش و مختلط است ، لذا می خواهند محصول نهایی را به زور ، به عنوان زيبايی بقبولانند ، که البته عدم اقبال عمومی از آن آثار به خوبی بطلان آن را به آنها نشان می دهد .

نظريه حق و نتيجه دانستن جای هر پدیده

وقتی جای پدیده حق را مشخص کنید خود به خود باطل هم مشخص می شود ، یعنی آن موجود خاص در هر جایگاهی غیر از جایگاه یونیک و انحصاری که برای آن در دستگاه خلقت تعیین شده است یا آن موضوع خاص در هر جایگاهی غیر از جایگاه یکتا و انحصاریش در نظام معرفت حکمت بنیان تعیین شده باشد ، قرار گیرد ، جایگاه نا به جا و باطلی بوده است و بالعکس اگر جایگاههای باطل مشخص و حذف بشود ، خود به خود حق مشخص میشود ، با این استراتژی می توان به این رسید ، که در علوم جعل چون بسیار از تولیدات علوم انسانی غربیها مبتنی بر پاگانیسم (کفرکیشی) است ، پس باطل است در نتيجه حق نقطه مقابل عمل آنهاست و به این ترتیب جای حق پیدا می شود . از این روش در مطالعات تطبیقی ، می توان استفاده زیادی کرد .

يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَانَمَا يَسْأَلُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يُنْظَرُونَ (الأنفال/٦)

آنها پس از روشن شدن حق ، باز با تو مجادله می کردند؛ (و چنان ترس و وحشت آنها را فراگرفته بود ، که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند ، و آن را با چشم خود می نگرند !

إِلِيْحِقُ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كِرَهَ الْمُجْرِمُونَ (الأنفال/٨)

تا حق را تثبیت کند ، و باطل را از میان بردارد ، هر چند مجرمان کراحت داشته باشند .

نظريه حق و تفسير نور و ظلمات

معرفت ما باید بپذیرد، نور را از ظلمات جدا کند، آنجایی که نور است، همان جائیست که حق است، و آنجایی که ظلمات است قطعاً باطل است، عدل یعنی بپذیریم هر چیزی باید در جای خودش باشد. جای هر چیز کجاست؟ همان جا که حق است. تا اینجا معرفتی بود، حالا مرحله نظم فاعلی، یعنی هر چیز را سر جای خودش قرار بدھیم، پلیس در اجتماع کارشن انتظام است (به نظم در آوردن – طلب نظم کردن)، هر کس کج رفت، بیرون رفت، میزانش کنند.

بعد از برقرار عدل همه موجودات خاص باید در جايگاه يونيک و انحصاری خودش قرار گرفته باشد، دیدن هر چیز سر جای خودش میشود حسن، نقیض آن اینکه، اگر فرد زشتی را دید، و برانگیخته نشد، آن وقت باطل و ظلمات و بی نظمی را هم ببیند، باز بر انگیخته خواهد شد.

همیشه یا زیباترینها توجه انسان را جلب می کند یا زشت ترینها، استاتیک غربی یعنی، عمل منافی عفت را تبدیل به اثر هنری کنند.

فرد وقتی به حق می رسد، تسلیم حق می شود، آنجا اسلام آورده است، حق، محق، مستحق، استحقاق. وقتی پذیرفت هر چیزی باید سر جای خودش قرار بگیرد، میشه عدل اینجا از اسلام عبور کرده به ایمان رسیده است، عدل، معدل، اعتدال، معتمد، تعديل، عادل.

مرحله بعد فاعلی است، در عمل بر می دارد، هر چیزی را سر جای خودش می گذارد، از ایمان هم عبور کرده است به ایقان رسیده است میشه نظم و نظام و تنظیم منظم و انتظام و نظام

حکمت حسن از ایقان می گذریم به ایقاظ می رسیم، حالا ببینیم و هر چیزی را سر جای خودش روئیت کنیم این فر آیند^۴ گانه، شدن، همه انسانها، در نظام تمدنی حکومت الهی است و اینگونه باید طراحی شود. چشم حقیقت بین همه چیز را سر جای خودش می بیند و هدف از نظریه حق، تبیین راهی است که رونده خود را به این مرحله برساند. که در آن صورت اکثر مشکلات جامعه بشری، حل خواهد شد.

نظريه حق و شناخت جايگاهها در حدیث معروف جنود عقل و جهل

الكافی، ج ۱، ص: ۲۱ سماعه گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستانش هم حضور داشتند که ذکر عقل و جهل بمیان آمد، حضرت فرمود:

عقل و لشكش و جهل و لشكش را بشناسید، سماعه گوید من عرض کردم قربانت گردم غیر از آنچه شما بما فهمانیدهاید نمیدانیم.

حضرت فرمود خدای عز و جل عقل را از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانیین است پس بدو فرمود، پس رو، او پس رفت، سپس فرمود پیش آی، پیش آمد. خدای تبارک و تعالی فرمود: ترا با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم، سپس جهل را تاریک و از دریای شور و تلخ آفرید باو فرمود پس رو، پس رفت، فرمود پیش بیا، پیش نیامد، فرمود: گردن کشی کردي؟ و او را از رحمت خود دور ساخت.

سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داده، چون جهل مكرمت و عطاء. خدا را نسبت به عقل دید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد، پروردگارا این هم مخلوقی است مانند من. او را آفریدی و گرامیش داشتی و تقویتش نمودی من ضد او هستم و براو توانائی ندارم، آنچه از لشکر به او دادی بمن هم عطا کن، فرمود بلی میدهم ولی اگر بعد از آن نافرمانی کردي، ترا و لشکر ترا از رحمت خود بیرون میکنم، عرض کرد خشنود شدم، پس هفتاد و پنج لشکر باو عطا کرد. و هفتاد و پنج لشکری که به عقل عنایت کرد (جنود عقل و جهل) بدین قرار است:

خیر و آن وزیر عقل است و ضد او را شر قرارداد، که آن وزیر جهل است؛

و ایمان و ضد آن کفر؛
 و تصدیق حق و ضد آن انکار حق؛
 و امیدواری و ضد آن نومیدی؛
 و دادگری و ضد آن ستم؛
 و خشنودی و ضد آن قهر و خشم؛
 و سپاسگزاری و ضد آن ناسپاسی؛
 و چشم داشت رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش؛
 و توکل و اعتماد بخدا و ضد آن حرص و آز؛
 و نرم دلی و ضد آن سخت دلی؛
 و مهربانی و ضد آن کینه‌توزی؛
 و دانش و فهم و ضد آن نادانی؛
 و شعور و ضد آن حماقت؛
 و پاکدامنی و ضد آن بی‌باکی و رسوائی؛
 و پارسائی و ضد آن دنیاپرستی؛
 و خوشنرفتاری و ضد آن بدرفتاری؛
 پروا داشتن و ضد آن گستاخی؛
 و تواضع و ضد آن کبر؛
 و آرامی و ضد آن شتابزدگی؛
 و خردمندی و ضد آن بیخردی؛
 و خاموشی و ضد آن پرگوئی؛
 و رام بودن و ضد آن گردنکشی؛
 و تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن؛
 و شکیبائی و ضد آن بیتابی؛
 و چشمپوشی و ضد آن انتقام‌جوئی؛
 و بی‌نیازی و ضد آن نیازمندی؛
 و بیاد داشتن و ضد آن بی‌خبر بودن؛
 و در خاطر نگه‌داشتن و ضد آن فراموشی؛
 و مهربوزی و ضد آن دوری و کناره‌گیری؛
 و قناعت و ضد آن حرص و آز؛
 و تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری؛
 و دوستی و ضد آن دشمنی؛
 و پیمان داری و ضد آن پیمان‌شکنی؛
 و فرمانبری و ضد آن نافرمانی؛
 سرفروضی و ضد آن بلندی جستن؛
 و سلامت و ضد آن مبتلا بودن؛
 و دوستی و ضد آن تنفر و انجار؛
 و راستگوئی و ضد آن دروغگوئی؛

و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی؛
 و امانت و ضد آن خیانت؛
 و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی؛
 و چالاکی و ضد آن سستی؛
 و نشاط و زیرکی و ضد آن کودنی؛
 و شناسائی و ضد آن ناشناسائی؛
 و مدارا و رازداری و ضد آن راز فاش کردن؛
 و یک روئی و ضد آن دغلی؛
 و پرده‌پوشی و ضد آن فاش کردن؛
 و نمازگزاردن و ضد آن تباہ کردن نماز؛
 و روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن؛
 و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد؛
 و حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن
 و سخن نگهداری و ضد آن سخن چینی؛
 و نیکی بپدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر؛
 و با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری؛
 و نیکی و شایستگی و ضد آن رشتی و ناشایستگی؛
 و خودپوشی و ضد آن خود آرائی؛
 و تقیه و ضد آن بی‌پروائی؛
 و انصاف و ضد آن جانبداری باطل؛
 و خودآرائی برای شوهر و ضد آن زنادادن؛
 و نظافت و پاکیزگی و ضد آن پلیدی؛
 و حیا و آزم و ضد آن بی‌حیائی؛
 و میانه روی و ضد آن تجاوز از حد؛
 و آسودگی و ضد آن خود را برج انداختن؛
 و آسان‌گیری و ضد آن سخت‌گیری؛
 و برکت داشتن و ضد آن بی‌برکتی؛
 و تندرستی و ضد آن گرفتاری؛
 و اعتدال و ضد آن افرون طلبی؛
 و موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس؛
 و سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی؛
 و سعادت و ضد آن شقاوت؛
 و توبه و ضد آن اصرار بر گناه؛
 و طلب آمرزش و ضد آن بیهوده طمع بستن؛
 و دقت و مراقبت و ضد آن سهل انگاری؛
 دعا کردن و ضد آن سرباز زدن؛
 و خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت؛

و خوشدلی و ضد آن اندوهگینی؛
مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن؛
و سخاوت و ضد آن بخیل بودن.

پس تمام این صفات (هفتاد و پنجم‌گانه) که لشکریان عقلند، جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنی که خدا دلش را بایمان آزموده جمع نشد، اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند تا تدریج‌جا همه را دریابند و از لشکریان جهل پاک شوند، آنگاه با پیغمبران و اوصیاء‌شان در مقام اعلی همراه شوندو این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش بدست نیاید خدا ما و شما را بفرمانبری و طلب ثوابش موفق دارد.

نظریه حق و مفهوم کمال قرآنی

... الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشُوْهُمْ وَأَخْشُوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتُ لَكُمْ إِلْسَلَامَ دِينًا... (المائدة/۳) امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسیدا و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم -

معرفت قرآنی پدیده‌ها و افعال را با معیار حق فرق می‌گذارد و به دسته حق، فرمان، امر، حکم و تبشير و انباعش می‌کند، و از دسته باطل تحذیر و تنذیر می‌دهد. کلمه‌ای که در تفکر مدرن نیست، اسمش کمال است.

انسان قرار است، به آنجا برسد، ما باید یک چیزی بشویم تا رستگار بشویم، آن شدن یک معیاری دارد، آن معرفتی که به ما می‌گوید، صدی که باید بشوید چیست، و مثلاً تو امروز ۲۰ هستی، باید تا آن سطح پله‌های تعالی را طی کنی.

نظریه حق می‌گوید خود آن معیار و شاخص و اندازه اصلی و وسیله اندازه گیری، ثابت و لا یتغیر است، یعنی مثلا همچون مبادلات ارزی بین کشورها شاخص و متر مدام تغییر نمی‌کند، متر ثابت است (ارزهای مختلف مدام خود را با یکدیگر قد می‌گیرند) برای تعیین وسیله اندازه گیری، باید ابتدا و انتهای، حد و حدود مشخص باشد ، در نظریه حق، درجه کمال بالاترین درجه‌ای است که شاخص مبتنی بر حق، به آن تکیه داده است، به عنوان حد بالای متر، بدیهی است آن جایگاه فقط از آن پیامبر اکرم (ص) می‌باشد و هر شخص دیگری بنا به تشبیه و نزدیکی اش به ایشان، صاحب درجات بالا و کمال خواهد شد.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (النحل/۸۹)

(به یاد آورید) روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها برمی‌انگیزیم؛ و تو را (ای محمد) گواه بر آنان قرار می‌دهیم! و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!

نظریه حق و تبلور آن در شخص

وقتی کسی حق است که با حق باشد، در حق باشد، ممزوج با حق باشد و به گواهی دوست و دشمن، پس از پیامبر (ص)، علی (ع) شاخص ترین فرد صاحب این وصف است. حق در کسی همچون علی (ع) متابول شده است. واقعیت دینامیک است ولی حق ایستا استاتیک و یکتا و ثابت.

حکمت حق، تبیین پویایی در عین قطعیت حق است، و ایستایی در امر نسبیت واقع است

اگر کسی به بر حق بودن کس اعتراف دارد ، و می داند، ولی حضور او را بر آن جایگاه بر نمی تابد ، در نتيجه آن فرد بر عدل نیست، حالا يك موقع به بر حق بودن چيز يا کس در محل و جايگاه خاصش واقفند ، ولی اعمال نمی کنند، در نتيجه بر نظام نیستند .

ممکن است برخی بگويند به ما مربوط نیست، يا مسئولیتي نداريم ، اين نشانه تنبلی است ، بي نظم عدل را قبول دارد ولی اراده و اعمال آن را نمی کند .

بعضی آدمها متوجه زشتی نمی شوند، با زشتی زندگی می کنند و خو می گيرند.

على کسی است که هر چيزی را سر جای خودش قرار می دهد ، کاري به بقیه ندارد، چون فقط رضایت خدا را می بیند و هر چيزی که باید سر جای خودش باشد را سر جای خودش قرار می دهد و در آنجايگاه درست ، جميل می بیند . ولی کسی که بي نظم است ، عادل نیست ، به زشتی گرایش دارد و اهل حق نیست ، وقتی وکيل و نماینده و ... می شود حالا می گويد، خوب و بد ، درست و غلط ، حق و ناحق باید با منتعريف شود . و ... چنین فردی قطعاً در زندگی شخصی خودش را معیار می گیرد و میگوید همه چيز با من تعريف می شود .
امام جامعه باید در حق مهمض شده باشد .

اگر امام يا ولی از دین فاصله بگيرد ، چيزی از او باقی نمی ماند . در حالیکه دین ثابت و قطعی و محمکم باقی است ، آن امام و ولی را به دین می شناسند به آنچه در او مهمض شده است . و دین چيزی جز قطعیات حق نیست ،

حال اگر فرد بخواهد با خرد خودش که مثلاً معارض با دین است، کار را جلو ببرد ، به مشکل می خورد و سیلی محکمی بابت بازخورد کارش از نظام بر حق آفرینش می خورد . سرگذشت فرعونها و مستکبران عالم ، موید این گفته است .

سَأَصْرِفُ عَنْ أَيَّاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيْرِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِإِنَّهُمْ كَذَّابُوْا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ(الأعراف/١٤٦)

بزودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند؛ اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی کنند؛ و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) بخاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردن، و از آن غافل بودند!

فَأَلْيَوْمَ نُنْجِيَكَ بِبَنْدِنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَهُ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ(یونس/٩٢)

(ای فرعون)ولی امروز، بدنست را (از آب) نجات می دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی! و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند!

نظريه حق و اراده فردی برای تحقق آن

حق ثابت است ، آنچه واقع می شود نسبی است. مثلاً اگر جای تریبون را انتهای سالن انتخاب کردیم ، آن جا باطل است ، چون حق (جايگاه) تریبون آنجا نیست ، حق جایش جلوی جمعیت و روی سن است. نابجایی شی و پدیده ای که می خواهیم قرار دهیم، یا نابجایی آدمی که می خواهیم ، جائیکه شانش نیست قرار دهیم ، همه از نمونه های عدم حق است .

آن فرد از اول اشتباهی بوده آن فرد جایش اینجا نیست .

نه اینکه الزاماً آن جا (جايگاه) باطل است یا آن شی یا آدمی که آنجا قرار می دهیم ، باطل است ، خیر ، برای این باطل می شود ، چون هر کسی برای یک جايگاه حقی ، ساخته شده است .

اگر خودش آن جايگاه خاص را پیدا کند ، یا دیگرانی او را کمک کنند که به آن جايگاه برسد و در آنجا قرار بگيرد ، این میشود ، عدل ، وقتی سر جای خودش نبود ، موضوع عدل نیست ، موضوع ظلم و جور است.

جای گیری شما در تناسب و نظام با دیگران تعريف می شود ، در نتيجه زیبایی هم ندارد ، وقتی همه چيز مرتب جای خودش قرار گرفت می شود "نظم" . فحشا هر چيزی سر جای خودش نباشد . را گويند .

نظریه حق و تناسب فرد و جایگاه حق و باطل

تناسب فرد و جایگاه ۴ حالت دارد.

یا فرد خودش حق (قریب به مضمون، سالم درست) است و آدم درستی است و در جایگاه حق و درستی قرار می‌گیرد و انجام وظیفه می‌کند. که ترکیب آنها نیز حق است. مثل بسیاری از پلیس‌ها و قضات سالمی که در جایگاه حقی قرار گرفته‌اند.

یا فرد خودش حق است ولی در جایگاه باطلی قرار گرفته است و هر کاری که می‌کند، نتیجه باطلی را تولید می‌کند، مثلاً حسابدار سالمی که برای گروه مافیایی کار می‌کند.، ترکیب آنها باطل است.

یا فرد خودش باطل است ولی در جایگاه حقی قرار گرفته است، نتیجه باطلی را تولید می‌کند، مثلاً افراد منافق و ریاکاری که در نظام‌های حق و سالم با مکر و حیله صاحب مقام می‌شوند و از داخل به مجموعه ضربه می‌زنند.

یا فرد خودش باطل است و در جایگاه باطلی هم قرار گرفته است. مانند همه کسانی که در گروههای گنگستری و تروریستی، به دزدی و ایجاد نالمنی و ... مشغولند که اظهر من الشمس است که باطلند.

با تفکیک افراد از جایگاهی که در آن مشغولند و قضاوت جداگانه در مورد هر کدام از آنها، می‌توان به ۴ دسته فوق اشراف پیدا کرد.

این تقسیم بندی تا سطح گروه و قوم و کشور هم قابل تعمیم است.

مهم این است که بدانیم تنها وقتی امور به سامان می‌شود، که هم افراد حق بر افراد باطل غلبه داشته باشند و هم اینکه افراد حق در جایگاههای حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و نظام جعل معرفت) قرار گرفته باشند. در غیر اینصورت به هر حال نتیجه کار باطل می‌شود.

نظریه حق و راز ماندگاری باطل

حق پویا و ثابت است، باطل پویا و نسبی است، راز ماندگاری باطل هم در این پویایی اش است، خود را به رنگ شرایط در می‌آورد. حکومتها جور و ظلم و آنارشی و هرج و مرج طلب از بین می‌رود، ولی باطل می‌ماند، چون پویا است. سنگهای فروریخته‌ای از آن تمدنها باقی مانده است که که توریستها به عنوان آثار باستانی، می‌روند و آنها را می‌بینند. باطل تا آخر دنیا هم باقی می‌ماند، چون مدام به طور پویا تغییر می‌کند.

با مبارزه نیروهای حق طلب، آنی که از بین می‌رود، ظلم و جور و فحشاست، زشتی هرج و مرج آنارشی بی نظمی اما تا وقتی منشا صدور شر یعنی شیطان، مجال فعالیت دارد، حکایت همچنان باقی است. و در این رهگذر مبارزان حق طلب با ضرباتی که بر باطل می‌زنند، هم درجه کمال خود را و هم درجه کمال جامعه خود را ارتقاء می‌دهند.

نظریه حق و ارائه مدلی برای نظام سازی آموزش و پژوهش

اگر نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در چرخه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) را مبنای آموزش و پژوهش نسل‌های جدید قرار دهیم، اهداف کلان به این صورت در می‌آید : ۱- شناساندن چیزها و موضوعات و جایگاه و محل قرارگیریشان در چرخه‌های خلقی (شناساندن موضوعات و جایگاه‌های حق) ۲- ترغیب و پذیراندن و اقناع به انتخاب حق در جایگاه خاص خودش ، عدل ۳ - اراده قرار دادن آن چیز در جای خودش نظم ۴- و تجربه عملی با به نمایش گزاردن افرادی که چیزها را در محل مخصوص خودش قرار می‌دهند و در نتیجه حسن و

زيبايانی محصول يا کارکرد به نمایش و تصویر در می ياد، همه آن را زيبا می بینند، کارگاههای استاد - شاگردی و کار عملی و ...

نظريه حق و حرکت انبیاء

قرآن به عنوان معجزه جاوید که آن به آن تغييرات عظيمی را در دستگاه معرفتی، مخاطبان خود ايجاد می کند، مشخص کرده است که جای هر موضوع معرفتی حق، در نظام جعل(حوزه علوم انسانی و اختيار و انتخاب انسان ها) کجاست، قرآن رشد را از غی تفکيك کرده است، تسلیم شده گان به حق (مسلمانان) ديگر نباید برای جايگاه رشد و غی و حق و باطل کجاست، انرژی بيشرتی بگذارند.

از اينجا به بعد خاتمي رقى می خورد و امامت موضوعيت پيدا می کند.

حالا دوره اي است که کسانی بيايند و از حقيقت به واقعيت، ممزوج شدن را رقم بزنند.

همه انبیا، رحمت کشيدند، که جای حق را مشخص کنند، که اينجا حق است، اين را قبول داريم. تحقق عدل و نظم و حسن، على اين مراحل را، يك نفری در مورد خودش صورت داده است و بقيه ائمه و شيعيان آنها هم کارشان همين بوده است.

اینه که درگاه، خبر آوردن "نباء" ديگر ضرورت نداشت.

خبر آوردن که اين جايگاه حق است، خوب مدام که نباید بگويند، تمام شد، پویا و قطعی است.

امام می آيد تا تدریس کند، تعلیم دهد، تفهم کند، القا کند، که اين حق، اينجا ضرورت دارد، هر چيزی را سر جای خودش قرار بدھيم.

بعد از درک قرار دادن هر چيز سر جای خودش، ميگويد، کمک کنيد، مشارکت کنيد، همکاري و مساعدت کنيم هر چيزی را سر جای خودش قرار بدھيم و بعد همگی می توانند، هر چيزی را سر جای خودش روئيت کنند.

از حکمت حق به واقعيت، از گذرگاه عدل عبور می کند. ويژگی على (ع) انطباق واقع با حق است که هر ۴ جزء را با هم اعمال می کرد.

نظريه حق و حکمت مضاف آن در انتخابات سياسی

اگر بخواهيم از نظریه حق (جايگاه يونيک و انحصاری هر موضوع در دستگاه خلقت و نظام معرفت) در امور سياسي استفاده کنیم، می توانيم مردم را اينگونه توجيه کنیم ،

مردم مسئله اين است که به حق راي بدھيم، کار حق و درست را انجام بدھيم، کاري که نفعش همگانی است، کاري که به مصلحت است، کاري که آخرش به آشتی، دوستی و صلح و سعادت ختم شود. لذا باید به شخص درستی، که برای مقام و جايگاه درست مناسب است، راي دھيم. اگر به تشخيص کافي در مورد جايگاه حق و فرد حق نرسيده ايد، به متخصص و مشاور مورد اعتماد خود، رجوع کنيد و راي او را ملاک عمل خود قرار دهيد. به هر حال در نظام سياسي امروز راي هر کس هم در سرنوشت خودش، هم سرنوشت همه مردم کشورش و هم سرنوشت همه مردم دنيا، موثر است و لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغِيرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغِيرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٰ (الرعد/11)

برای انسان، مأموراني است که پی در پی، از پيش رو، و از پشت سرش او را از فرمان خدا [= حوادث غير حتمي] حفظ می کنند؛ (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغيير نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان

است تغییر دهنده! و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، سرپرستی نخواهد داشت!

جهاد و مبارزه باید بر علیه ظلم و به نفع عدل صورت بگیرد. برای اینکه انتخاب و تصمیم حق را گرفت، باید حق را شناخت و شناساند، حق باید در همه افکار و اعمالمان، بروز و ظهور پیدا کند.

نظریه حق و بررسی پدیده جنگ

رویکرد حدود مدار، در بررسی پدیده‌ها، به ما قدرت قضاوت در مورد حد بندی‌ها را می‌دهد. به بررسی موردی، کاربرد اعتقاد به نظریه حق (جایگاه هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان (عالم جعل) می‌پردازیم.

کتب علیکم القتال و هو كره لكم وعسى أن تكرهوا شيئاً وهو خير لكم وعسى أن تحبوا شيئاً وهو شر لكم والله يعلم وأنتم لا تعلمون (البقرة/٢١٦)

جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.

جماعت روشنفکر غربزده، بزرگترین عاروتش این است، که جنگ بد است.

جنگ ستایش نمی‌شود ولی هر دریوزگی و وادادگی و خمودگی هم که واجد ارزش نیست.

كتب عليکم الصيام، مگه خود را زجر دادن در تابستان ستایش شده است، این سختیها تمرين است و تزکیه شدن جامعه همانطور که کسی راضی نیست کشته شدن دیگران را ببیند، هیچکس هم مقاتلله خوش آیندش نیست.

ولی اگر دشمن به شما حمله کرد باید یک جایی را باز بگذارید، در جنگ ویتنام، این ویتکونگ‌های کافه نشین، یک سطر برای حمایت از مردم در جنگ، ننوشتند، عظیمترين پدیده اجتماعی بر سر خودشون و جامعشون می‌آمد و می‌رفت اینها حتی گوشه‌ای ازش نبودند. در داخل کشور خودمان هم مشابه آنها بود، افرادی چون، شاملو، دولت آبادی، ... بودند که صرف استعدادشان در این راه دریغ کردند، وقتی ملتی داشت تا سر حد نابودی می‌رفت، یک بیت در دفاع مقدس و در حمایت از مردم خودش نسروند. فقط اهل افیون و ... به این جور آدمها توجه می‌کنند.

نهایتاً آن چیزی که اینها از آن سوی مرزاها یاد می‌گیرند، سبک و سیره افراد مریض آن سوی مرزاهاست، آبجو کافه سارتر، وقتی که مردها رفتند تا از کیان دفاع کنند، هیچ یادی از آنها نمی‌کنند، وقتی آب‌ها از آسیاب افتاد، آنوقت اینها بیند از ایران می‌سرایند. روشنفکر غربزده مریض، دروغ می‌گوید، هیچ بردی در جامعه مسلمین ندارد، حدود جامعه را بر نمی‌تابند، آن کسی که با اختیار به میدان جهاد و دفاع می‌رفت، به عشق شهادت می‌آمد، نمی‌ترسید.

رویکرد حدود مدار، کتب علیکم القتال، انقلاب را در ۸ سال نگه داشت. ای قوم مومن، برید دشمنان را به قتل برسانید

حقوق بشری‌های غربگرا، می‌خواهند باشند یا نباشند، تاثیری ندارد، امروز آزادگی انسان ایرانی، به تبع این ۳ کلمه است.

و اینگونه است که اعتقاد راسخ به حق و حقیقت، حکم حق را به افراد می‌شناساند، وظیفه و تکلیف حق را به آنها نشان می‌دهد، آنها را به اختیار خود به جرگه حق گرایان می‌کشاند و در مورد مهمترین موضوع بشری یعنی جنگ و آشتی ملتها، می‌تواند راهگشا باشد.

نظريه حق و فتوای مبارزه

مقاتله گزاره ای است که در مواجهه با دشمنان از آن گریزی نیست و واجب است، فاصله گرفتن از واجب به معنی رد یک حد الهی و گناه کبیره است، زندگی هیچ نیست جز مسئله علم مبارزه آن به آن.

با حالت‌های نا بسامان خودمان مبارزه کنیم و اصلاح کنیم، همه چیز را سر جای خودش قرار بدیم.

در جامعه، ببینیم بی عدالتی ها کجاست، بایستیم و موضع بگیریم و برای اصلاح آنها تلاش کنیم.

ما در شرایط مختلف زندگی مان، در شرایط ذلت قرار می گیریم، رودر واسی مسائل مادی و ... با این فتنه ها امتحان می شویم، خداوند ذوبمان می کند تا مشخص بشود، درجه و عیارمان چقدر است.

فتنه های فردی و اجتماعی، حکومتها میدان آزمایش مردان اند.

بی تفاوتی وقتی در جامعه به وجود می آید، که روح امر به معروف و نهی از منکر در ما کشته شود.

رعایت و سفارش به رعایت حدودی که از آنها نهی شدیم و حدودی که به آنها امر شده ایم، سلامت جامعه مان را رقم می زند. علم مبارزه اسلامی شامل این ۲ تا است،

علت اینکه، حاضر نیستیم به هم تذکر بدھیم، فردیت و خودخواهی است. مشکل اصلی مان این است، در درون خودمان است، مشکل داریم، جامعه آباد و دل آباد در دانستن و به کاربردن علم مبارزه است.

در رمضان همه جامعه به خودشان می پردازند و سعی می کنند مشکلات خودشان را اصلاح کنند.

عدم مبارزه اسلامی، فرد و جامعه را فاسد می کند، اصلاح اساسی به دانستن این علم است، زنده بودن فرد به این فاکتور مهم بستگی دارد، آیا فکر و ذکر مسئله مبارزه هست یا نه !! مبارزه با خودش و با مشکلات جامعه،

هر کس این وظیفه را به دیگران واگذار کند، به موجودی خنثی تبدیل می شود. در صحنه سیاسی حرفی می زند که خوشایند این و آن باشد و به کسی بر نخورد، در امور اجتماعی هم همینطور، خوشایند این و آن می گوید، و مدام است مراقب است مبادا به کسی بر بخورد.

این نوع رفتارها کاملاً از ذهنیت سیال و نسبی فرد خبر می دهد، که هنوز تکلیفش با خودش، بر سر مواضع درست و حق شخص نیست، یک حالت هم ممکن است این باشد، که شخصی حق را می شناسد و می فهمد ولی حراث یا توان بیان آن را ندارد و حتی از ۱ اعتراض ساده هم امتناع می کند، و...

نظريه حق و بررسی تبعیت از حدود

حالا این حدود می تواند در جامعه، پایه طراحی قانون باشد.

عرف هم اگر خودش را با این حدود تعریف و تدقیق کرد به نتیجه خواهد رسید.

حدود شرعی همواره در قانونگذاری، بنیادی تر و اساسی تر از حدود طبیعی و عرفی است.

برخی حدودی که از معجزه جاوید و آن به آن، قرآن کریم می توان برداشت کرد، مثلاً حدود نبی: تبعیت از هوای نفس مردم نکنید

فَلِذِكَرِ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمْرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمْرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَعْلَمُ بِيَنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (شوری ۱۵)

پس به همین خاطر تو نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آنچنان که مأمور شدهای استقامت نما، و از هوی و هوسهای آنان پیروی مکن، و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آوردهام و مأمورم در میان شما عدالت کنم؛ خداوند پروردگار ما و شمامست؛ نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصومت شخصی در میان ما نیست؛ و خداوند ما و شما را در یکجا جمع می کند، و بازگشت (همه) به سوی اوست!»

حد برای مومنین : **قُلْ لِلّمُؤْمِنِينَ يَعْصُوْا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللّهَ خَيْرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ** (النور/۳۰)

به مؤمنان بگو چشمها خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است!

حد برای مومنین : **قُلْ إِنَّمَا حَرَمَ رَبِّ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمُ وَالْبَغْيُ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** (الأعراف/۳۳)

بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم بناحق را؛ و اینکه چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید.»

اگر اینها توسط همه یا اکثر افراد یک قوم شد، آن وقت دیگر لازم نیست، گشت ارشاد بزارند و هزار ماجرای تبعیش . مرد و زن باید از درون خودشان را بپوشانند ، از درون سالم باشند ، فاسد نشونند ، فقط این نباشد که صورت ظاهر را رعایت کند .

برای نسی نماز شب هم واجب بود ، برای پیروان راه حق ، حفظ دامنه حدود دشوار تر و سنگینتر است .

هر کس که به درجه بالاتری رفت ، برای خودش فرض می‌کند، که حدود بیشتری را رعایت کند . حدودی که انبیا بر می‌تافتند را بر بتابد، جامعه متعالی هم همین است . برای رسیدن و داشتن یک جامعه متعالی ، همه افراد آن باید حدود مندی مبتنی بر حق قرآنی را هم بربتابند ، هم حفظ و بسط دهند .

نظریه حق و بررسی جنگ با خدا

در قرآن بارها و بارها در مورد گناهان افراد و اقوام مشرک و کافر یاد شده است و اینکه خداوند با آنها چه کرده است ولی تنها و تنها یکبار موضوع حرب با خداوند مطرح شده است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَتَقُولُوا اللَّهُ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (البقرة/۲۷۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید!

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَنْظِلُمُونَ وَلَا تُنْظَلُمُونَ (البقرة/۲۷۹)

اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شمامست [= اصل سرمایه، بدون سود]، نه ستم می‌کنید، و نه بر شما ستم وارد می‌شود.

مشکل امروز جامعه ما این است که جنگ با خدا انجام می‌شود ، و عادی هم گرفته می‌شود .. اینقدر که برای حجاب برنامه گذاشته می‌شود ، آیا شوراهای کلان برای ربا کاری کرده اند ، آیا شنیده اید دولت یا دستگاه قضایی چنین اراده ای داشته باشند ، اثلا چنین توانی در هیچکس نیست با بانک در بیافت و ربای سازمان یافته و قانونی را به چالش بگیرید .

کسانی که با خدا می‌جنگند ابایی ندارند به سمت زنا هم برونند و اینگونه زیرساخت همه گناهان دیگر روی ربا بنا می‌شود و جریان مالی طبیعی در جامعه قطع می‌شود ، حتی الفتھای خانوادگی بین پسر و پدر قطع می‌شود ، ارزش زمانی پول خودش را بر همه روابط تحمیل می‌کند . مالداران ، بین انتخاب قرض دادن و رفع حاجت برادر مومن خود و نزول دادن به بانکها با نرخ ۲۵ درصد دومی را انتخاب می‌کند . وقتی این رفتار نهادینه می‌شود ، هزاران مشکل بر سر جامعه آوار می‌شود و ...

تنها راه نجات از این وضع ، برگشت به نظام حق (جایگاه هر موضوع در نظام معرفتی ، امور مالی و معیشتی حق) است .

نظريه حق و تفاوت واقعيت علمي و حققيق

حققيق مطلق تغيير بردار نیست ، واقعيت علمي است که تغيير می کند ، فيلسوف ها اگر به حققيق رسیده بودند ، نفر بعدی نباید می آمد نظر قبلی را رد می کرد.

اگر همه دكترينهای قرآن را در بياوريد و تعمق کنيد ، می بینيد ، کاملا قطعی است و در زمان و مكان نمی گنجد ، قطعی و لا تغيير است . حققيق مطلق یعنی حرفهای اينچنینی.

چطور ممکن است ، هیچ ۲ نفری در فلسفه نتوانسته باشند ، ۱ حرف متقن و یقینی بياورند . آنجا همه چيز نسبی است ، و هر کلام بسته به اينکه چه کسی گفته است ، نزد هواداران او معتبر می شود ، برای بقای جريان فلسفی ، چاره اي جز نسبی گرایي ندارند ، حال اگر همان کلام از زبان شخصی ديگر باشد ، عليه آن موضع می گيرند و ... در قرآن حرفهای مطلقی زده شده است ، که تغيير بردار نیست ، و هیچ يك از پيامبران و امامان ، حرفی در تضاد و مخالفت با آن نياورده اند و همگی در جهت تائيد آن ، همه نوع هزينه اي پرداخته اند ، تا جائيكه اکثر آنها به قتل عمد ، کفار و مشركين به درجه شهادت رسیده اند . آيا رفتار مشابهی را در دو فيلسوف ، سراج داريد .

پس خط فلسفی مغرب زمين که در پارادييم پاگانيسم روئيده است ، و خود را به جهان تحميل کرده است ، کاملا با خط حکمت بنیان جغرافیای توحیدی ، در اختلاف و حتى تضاد قرار دارد ، و دليل اينکه پيروان اين حوزه فكري نمی توانند با هم متحدد شوند ، همین است . تنها راه اين است که يكی از اين دو فرقه از تعصب به پارادييم خود دست بردارد . از آنجائيكه پارادييم توحيدی با حقائق مطلق سرو کار دارد ، پارادييم فلسفی با موضوعات نسبی و پراكنده و از طرفی ، متدينين تا پاي جان خود حاضر به ايستادن بر سر اعتقادات حق خود هستند و حال اينکه هواداران تفكير فلسفی ، هیچ تعصبي روی آموزه های ديگران حتى تفکرات نسي خود ندارند ، تنها يك راه وجود دارد ، اينکه هواداران فلسفه دست از لج بازی بردارند ، حقيقت را آنطور که هست باور كنند و تسلیم آن شوند ، بر کفر و نسبيت حاصل از آن کافر شوند و به جرگه موحدین در آيند ، و هویت پست پاگاني را به هویت متعالی و رشد یافته اسلام و سپس ايمان و سپس ايقان و سپس يقطه ارتقاء دهنند . و يا حداقل دست از عناد با اهل حق بردارند تا آنها بتوانند آشتی و صلح پايدار را در کره زمين استقرار دهند .

نظريه حق و بررسی اوضاع سياسي جهان

امروز معتبرترین ايدئولوژی که خود را بر اکثر مردم جهان هژمون کرده است ، ليبراليزم است که در بخش اقتصادي بر پایه کاپيتال (سرمايه) استوار است ، اساس کاپيتاليزم بر انباست پول و ربا است ، سیستمهای مبتنی بر آن ، ذاتش در جنگ با خداست .

مافيای علمی در سطح جهان و حتى کشور خودمان ، کاري کرده اند که در مبانی ، همه مجبور باشند ، افكار سکولاريست های دوره جديد یعنی هابر ماس را مينا قرار بدنهند (در حالیکه حق نیست) .. در اين شرایط بشر امروز تکيه اش به آراء و عقاید پوپر و وبر و داروین است، سیاستمداران فاسد ، به عنوان مدیر حق ندارند جای انبيا و ائمه بنشينند .

آنها اثلا خودشان گمراهند و در ظلمت ، متاسفانه اگر اعتراض کنيد ، ميگويند ، راي اکثریت مردم تشخيص داده اند . اندیشه ناب الهی و دینی مينا قرار نگرفته است ، اندیشه اي که ريشه در غيب دارد . جريان ما نمی توانيم ، سراسر جهان دستهاش را بالا برد ، ميگه هميini که هست ، باید به فساد و ظلم تن در بدھيد و راه چاره اي نیست . به لطایف الحيل متوصل می شوند ، اثبات کنند، که نمی شود علم بومی و راهگشا و حق تولید کرد.

نظریه حق، به چهارچوب و ساختار و طرح حق و ثابتی، اشاره می کند که باید به اجزاء و کلیت آن رسید و اجرائیش کرد. همینکه بدانیم که باید به یک طرح ثابت برسیم، ویژن و چشم اندازی به متفکرین و دانشمندان ما می دهد که همت تلاشهای بلند مدت حتی چند دهه ای را توجیه می کند. زدن نسبی گرایی و ایده ها و خواستهای موهوم شخصی، همچون زدن بتهایی است که سر راه این هدف بزرگ قرار دارند. و این کار فقط از مومنین بر می آید.

نظریه حق و تعریف علم و حقیقت

علم چیزی که انطباق با عالم واقع دارد، ما آنچه را که انطباق با عالم واقع دارد، علم می دانیم، نه حقیقت. مثلا، من می گویم الان ظهر است، شما بیرون می روید، می بینید این خبری که من به شما دادم، با عالم واقع انطباق داشت، در نتیجه شما آگاه شدید، علم به آن پیدا کردید. آن خبر صدق بود، کذب نبود. درست بود، غلط نبود. این حوزه انطباق، حرف با عالم واقع می شود، علم، آگاهی، ولی حقیقت معنی نمی دهد.

حقیقت یک انگاره مطلقی است که واقعیت با آن منطبق می شود، نه اینکه بر عکس کنیم، یعنی حقیقت را ذیل واقعیت بیاوریم. هایدگر می گوید : اشتباہ فلسفه این بوده که در ۲۵۰۰ سال گذشته بشر غربی حقیقت را زیر رادیکال واقعیت می

برده است. که اگر انطباق داشت، بپذیرند، او می گوید این روند غلط بوده است

ما در اینکه ۲۵۰۰ سال، بشر غربی، با پیگیری پارادایم فلسفی به جای پارادایم حکمت بنیان دینی، انحراف داشته، هیچ تردیدی نداریم.

در آرخه فلسفی، فاعلیتی نیست، آرخه آنها ماده اولیه است، که همه پدیده ها را خارج شده از آن می دانند و سپس به آن بر می گردانند. نه فاعلیتی دارد، نه چنین معنی می دهد و نه اثلا در آن پارادایم شدنی است.

هایدگر (شاخص ترین فیلسوف قرن ۲۰) می گوید : حتی اگر برگردایم از اول فلسفه را بنویسیم، هیچ دردی دوا نمی شود. در پارادایم فلسفی می گویند: وقتی فکر شما انطباق با عالم واقع داشته باشد، می شود علم و اگرنه خیال و وهم است. با این حساب بیش از ۸۰ درصد تلاشهای فکری بشر عمدتا حول خیال است، تا علم.

معیار تفکر انطباق با عالم واقع است، یک عالم واقعیت داریم، که ترکیب، دو بعد مادی و بعد غیب است.

تعريف تفکر در حوزه اسلامی این است: حرکه من المبادی الى المرادی، نظم و نسق دارد.

تخیل بی حساب و کتاب است، تعلق دریافت الهام قلبی است، تمایز اینها مهمه نباید با هم خلط بشوند.

نتیجه اینکه، برای کار پژوهشی و علمی باید تفکر را به جای شعر گفتن، تقویت کرد.

نظریه حق و اثر دکترین های ثابت قرآن بر جریانات سیاسی

در نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موضوع در نظام معرفتی عالم جعل) ولایت زیربنای نظام حکومتی اسلامی را تشکیل می دهد و معنای ثابتی دارد، ولایت نگه داشت حدود الهی است و اعمال نیرو به قصد هدایت است.

تجربه سالهای اول انقلاب اسلامی که بعد از قریب ۱۴۰۰ سال حکومتی با ادعای مبانی دینی، اظهار وجود کرده بود، بسیار ارزشمند است، حزب لیبرالی، جبهه ملی آن روز، که حزب رئیس جمهور منتخب، بنی صدر بود، اعلام کردند که چرا قصاص باید در قوانین کشور باشند، و این حرف را جهت هماهنگ شدن با نظام لیبرال جهانی و بلکه به خواست آنها زدند. امام خمینی بیرون آمده، بدون بسم الله، عزای عمومی اعلام می کند، به حضرت ولی عصر تسلیت می گوید و فرمودند، قرآن گفته "کتب عليکم القصاص" بعد یکی از این حزبها آمده و گفته است، این حکم قطعی خداوند نباشد و ... حزب رئیس جمهور کشور را غیر قانونی و مرتد اعلام کرد. از آنجا به بعد جبهه ملی مرد و این

قدرت ولی امر را در تاثير گذاري بر مهمترین ركنهای سياسي کشور ، نشان می دهد . ولی امر چگونه با اين قدرت و قاطعیت ، آن حکم معروف را داد ، جز اينكه قلبش به حقاقي مطلق و ثابت ، لايتغير با زمان و مكان مطمئن بوده است . يا أيها الَّذِينَ آمَنُوا كَتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْفَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالنَّسْنَى بِالنَّسْنَى فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ أُخْيِهِ شَيْءٌ فَإِنَّبَاعَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءَ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَحْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةً فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ(البقرة/۱۷۸)

اى افرادي که ايمان آوردهايد! **حکم قصاص** در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و بrade در برابر برد، و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر (ديني) خود، چيزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند. (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد). و او [=قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) پردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند). اين، تحفيف و رحمتی است از ناحیه پپورددگار شما! و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.

وَلَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقَوْنَ(البقرة/۱۷۹)

و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، اى صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.

نظريه حق و اهمیت آن

اگر حق جايی است ، باطل ناجايی است.

اگر اشتباه کردید در تبيين جاي حق ، حالا از اينجا به بعد هر قدر ، هر چيز و کس را جاي خودش قرار بدهيد ، باز نتيجه حق نخواهد شد ، چه بسا فاجعه اي شود . اگر ما در ابتدا جايگاه حق را بد و نامناسب انتخاب کردیم ، تا ثريا هم برویم ، دیوار کج می رود و بالاخره سقوط می کند . اول تشخيص جاي حق اهمیت دارد ، که اينجاست یا آنجا ، اگر هر موضوع در جايگاه یونيك و انحصاری خودش مستقر نشود ، مشکل شروع می شود ، قضاویت از همين جا مخدوش می شود .

نيچه (کاملاً نسبی گرایانه و خودخواهانه و من محورانه) می گفت: روش زندگی من حقیقت را می سازد ، ما می گوییم ، خیر ، تنها یک حقیقت هست، که ما باید رویمان را به سمتیش برگردانیم .

از اينجا به بعد همه چيز شکل می گيرد، حقیقت مطلق و ثابت، دین حنیف اسلام (تسلیم حق شدن) ، در مقابل اين جريان حق گرا ، که پرچمش در دست انبیاء و ائمه بوده است ، جريان فلسفی ابراز وجود کرده بود . و امروز انتهای آن جريان به فيلسوفاني رسیده است ، که ته علمشان می رساند به همجنس بازی (ويت کن اشتاين و ميشل فوكو ...) انسانهايي به شدت فاسد الاخلاق، که انسان عاقل نباید نزدیک او شود . هر چند اسمهای فشنگی روی خود و کلام خود می گذارند ، ولی از معنا تهی هستند ، و با اين فرض است که می توان گفت ، بسياري از فيلسوفان سابق به بشریت خيانت کرده اند و آنها را از حقیقت موجود گرفته اند و به باطل وهم و خیالی سوق داده اند .

اينجاست که اهمیت نظریه حق مشخص می شود ، جائيکه می توان از ريشه ، بنای شيشه اى باطل را نابود کرد و حرکت بشریت را به مسیر درست خود سوق داد .

نظريه حق و اسوه حسن

هميشه ، افراد الگو ، نمونه ، امام و پيشرو سايرين هستند ، و در يك تقسيم بندی کلي افراد بشر به امامانشان شناخته می شوند ، يوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أَوْتَيْتِ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتَبَّأْلًا(الإسراء/۷۱)

(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند؛ و بقدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود!

کسانی هم که در پارادایم حق زیست می‌کنند، دارای امام و اسوه هستند. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (الأحزاب/۲۱)

مسلمان برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

لَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِفَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرَنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبْدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأُسْتَغْفِرَنَ لَكَ وَمَا أَمْلَكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَلْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (المتحنة/۴)

برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرک) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاوریدا! جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [= عمویش آزر] گفت (و وعده داد) که برای تو آمرزش طلب می‌کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم (و اختیاری ندارم)!- پروردگار!! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتم، و همه فراموشها بسوی تو است!

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (المتحنة/۶)
(آری) برای شما در زندگی آنها اسوه حسنیه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند به خویشن ضرر زده است، زیرا خداوند بینیاز و شایسته ستایش است!

آن اسوه حسنیه چگونه زندگی می‌کرد؟ شاخص زندگی را روی آن می‌گذاریم و تشبیه به زندگی او معنای بهتر و بیشتری را از زندگی به ما می‌شناساند.

او زیر بار زور نرفت، استقامت کرد، در غرب به فرآیند اسوه گرایی می‌گویند، سوپر استار سازی .
جامعه باید خودش را به سمت این قله ها بگیرد ، به سمت آن بروند ، تا مثل او بشوند ، باید جلوی کارکرد هر هنرمند و سوپر استاری که نمی خواهد اسوه حسنیه باشد ، گرفته شود .

مارادونا ، آلوده و فاسد ، قاچاقچی ، اسوه حسنیه نیست . سیاستمدار فاسد اسوه حسنیه نیست .
اینها هیچکدام اسوه حسنیه نیستند ، که جامعه بخواهد عین آنها بشود .

با نگاه به غرب از این منظر ، این سوال مطرح می‌شود ، تمدن غرب در اسوه هایش به چی رسیده اند ، به کجا رسیده اند ؟
سبک زندگی آمریکایی ، خواننده ها و هنر پیشه را به عنوان اسوه ها معرفی می‌کند .

در اقتصاد ، بیل گیتس ، راکفلر را برجسته می‌کنند ، دارندگی و برازندگی و در عرصه سیاست ، سوپر استار سیاست کسینجر ، را برجسته می‌کنند که دستش به خون ملتها مختلط آشته است. متأسفانه جریان غربگرای وطنی هم ، فارغ از هویت خویشن ، تشبیه به آنها را راه حل خود می‌داند ، سیاستمدارهای ما با ادعا و مینیک صورتشان می‌خواهند ، سوپر استار بشوند ، اینها در سیاست ، کبی های دست ۱۰ آنها هستند .

اما پیروان نظریه حق ، با روند سوپر استارسازی در غرب از اساس مخالفند ، نهایت چیزی که تمدن هژمون غالب (غرب) به آن رسیده است ، هیچ الهام بخشی و تاثیری در مومنان ندارد ، عمدۀ ، هنر پیشه های دنیا چون بی حیا هستند ، مرده اند ، نمی توانند و نباید الگوی دیگران باشند . زندگی ای که آنها به پیروانشان هدیه می‌کنند حیات خبیثه است ، زندگی توأم با زشتیها .

در نظریه حق (، جایگاه ثابت و یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان عالم جعل) افراد پس از ورود به این وادی نظم را بر می تابند و به عدل می رسند و با اراده خود هر چیزی را سر جای خودش قرار می دهند و به قسط می رسند و سهم هر کس را هر چی که باشد به او می دهند و در نهایت به حسن می

رسند، که ما رایت الا جميلا . هیچ نديدم جز زيبا يي . (جمله حضرت زينب (س) پس از گذر از سخت ترين شرایط زندگي مادي در كربلا)

نظريه حق و سبك زندگي

در پارادايم توحيدی و نظام حکمت بنيان مسلم به حق ، باید خودش را بپايد، خودش را از چشم خدا ببیند، هر چی خدا دوست ندارد او انجام ندهد . حکمت حق منشا روش زندگی است. حسین حقیقت مطلقی را می بیند و میرود و فدائی آن می شود . روش زندگی اش متاثر از آن حقیقت مطلق است نه بر عکس ، دقیقا فکر نیچه روبه روی رفتار امام حسین قرار می گيرد. که (كاملانسبی گرایانه و خودخواهانه و من محورانه) می گفت : روش زندگی من حقیقت را می سازد .

پس از اين منظر هم اعتقاد به نظريه حق ، مهمترین انتخاب و تصميم هر کسی خواهد بود ، چون اين انتخاب دوراهی بزرگ سرنوشت هر کس را می سازد يکی از راهها به زندگی پیامبران و ائمه با همه زیباییها و سختی های خودش ختم می شود و يکی ديگر به حیات خبیثه نیچه ای ، که فرد مجبور است ، هر طور که زندگی می کند ، آن را حقیقت پپندازد

نظريه حق و مصلحین اجتماعی

ما در جامعه امروز تعداد زیادی گپ و حفره فساد آمیز داریم و عناصری که در پی ناحق کردن امور هستند، پیروان نظریه حق ، حق مداران جامعه باید آن حفره ها و آن افراد را شناسایی کنند ، و اگرنه ، جامعه مان با همین ها سقوط می کند . آن موارد ریز را باید شناسایی کرد و برای اصلاحش قدم برداشت ، اثلا نباید کوتاه آمد ، مصلح اجتماعی یا سیحی یا هر عنوان دیگه ای می خواهند رویش بگزارند ، مصلح اجتماعی روبه روی مفسد اجتماعی می ایستد، مفسد نیست. برای اصلاح روى افساد خط نمی کشد ، بگويد به من مربوط نیست .

مصلح نمی گويد کس دیگری مسئول است، همه ما مسئولیم . کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته آنجایی که مصلح اجتماعی در صحنه می آید و داد می زند و قیام می کند ، آخرت همین مسئولین را می خرد . و جلوگیری می کند از جرائم آتی ، تا زندگی مردم که به تبع این فسق و فجورها به نابودی کشیده نشود . وقتی يك حرکتی را يك مصلحی می کند ، فقط خدا می داند چقدر زندگیها از هم نمی پاشد . چقدر حق ها ناحق نمی شود ، چقدر آدمها فقیر تر نمی شوند .

مصلح اجتماعی وقتی به صحنه باید و محکم بایستد و سیستم منحرف را به لرزه در بیاورد ، برخی وزرا و رئیس جمهور ها را سر جایشان بشاند، چشم نماینده های مردم را در مجلس و شوراهای باز کند ، خدا می داند این صدقه جاریه ای که در زندگی تان نوشته می شود ، چقدر است . جلو این کفر و فسق را بگیرید، هر زندگی ای که شما نجات دادید آنجا آخرتتان را خریدید ، اينه که نگران نباشيد، چه کسی خوشش می آيد ، چه کسی بدش می آيد . قرار نیست ما به میل و رغبت خیلی ها عمل کنيم.

ما باید سیستم سلبی را شناسایی کنیم و نابود کنیم . و این دملهای چرکین را از بدن و پیکره جامعه مان خارج کنیم. برای چنین حرکتهای شجاعانه و قاطعانه ای ، الا و لابد باید به يك جای محکم تکيه داشت ، حقیقتی که با گذر زمان تغییر نکند و آن حقیقت چیزی جز اراده های خلقی و جعلی خداوند نیست . و کمال ما در این است که به سنتها و قوانین و فرمولهای عالم خلق تسلیم بشویم و در عالم جعل ، احکام و اوامر و ما یشاء الهی را مبنای انتخاب خود قرار دهیم .

نظریه حق و بحث حلال و حرام

هر چیزی که حرام است ، برای ما بد است، نباید انجامش بدهیم .

هر چیز که حلال است برای ما خوب است ، باید انجامش بدهیم .

هر چیزی که برای امت شما خوب است ، برای شما هم حلال است .

هر چیز که برای امت شما بد است، برای شما هم حرام است.

اما مسئله ، تشخیص این خوبی و بدی است .

درست و غلط ، خوب و بد ، حق و باطل. موارد ساده را ساده می شود ، فهمید .

مثلایک نفر بیاد بگوید ، من خوشحال می شوم اگر شما مالت را به من بدهی ،!! این شاید به تشخیص او در پاسخ به هوای نفسش خوب باشد ، ولی به تشخیص شما این کار بدی است . تشخیص این مطلب ساده است .

ولی بعضی مسائل بسیار پیچیده است ، باطل در لباس حق ، شرک پنهانی، اینجا باید به تشخیص متخصص متعهد اقتدا کرد از او تبعیت کرد ، آنچه را او خوب می داند ، خوب (حلال) بدانیم ، و آنچه را او بد (حرام) می داند ، بد بدانیم .

کارکرد ، اصلی امام این بوده و هست، و به شخص امام و تشخیص او اقتدا می کنیم .

قرآن در درجه اول شما را دعوت می کند به فرقان که از راه تقوا به دست می آید ، میگوید خودتان توانایی تشخیص پیدا کنید ، در موضوعاتی که نتوانستید ، تقلید کنید .

نظریه حق و دلیل تذکر به جامعه

می گویند ، به کودک چیزی نگویید ها ، بچه است . می گویند به نوجوان چیزی نگویید ، حساس است می گویند ، به جوان چیزی نگوئید ، روح سرکشی دارد ، نو گرا و نو خواه است ، بگذارید طفیان کند و هر چی می خواهد بگوید ، منعش نکنید، تذکر ندهید. می گویند به میانسال چیزی نگوئید ، این خودش الان پدر است ، ...

پس کی باید همدیگر را نصیحت کنیم و مشکلات نفسانی هم را به هم تذکر بدهیم ؟؟! همدیگر را آنالیز کنیم و مراقب همدیگر باشیم ، لیبرالیزم در اساسش مخالف امر به معروف و نهی از منکر است ، این ادبیات ، ولش کن ، بگذار هر چه می خواهد بکند ، چیزی نگویید ، ... از دل اندیشه لیبرالی در آمده است و نقطه مقابل تعالیم اسلام است .

می گویند عقیده شما برای خودت محترم است . یعنی حریم برای خودشان تعریف می کنند ، تو برای خودت من هم برای خودم ، در این صورت است که چون مشکلات همدیگر را رصد نمی کنیم ، برایمان ، بی عدالتی اجحاف ، عادی می شود .

چرا چون دیدن زشتیها برای ما عادی شده است ، پس مشکل از خود ماست . و به قول ضرب المثل از ماست که بر ماست انسان طبعش به زشتیها ، خو می کند اگر مدام برایش تکرار شود ، برایش عادی می شود و اگر روزی نبیند یا نباشد ، فکر می کند، یک چیز کم است . آرام آرام با آن زشتی ها و بی عدالتی ها ، همزیستی مسالمت آمیز می کنند .

نمی شود، بدون جهاد اصلاح کرد و به جایی رسید . نمی شود، به جای مردم کار کرد . باید با مردم کار کرد ، همه مردم باید بخواهند . نمی شود دولتی سر کار بیاید ، و انتظار این باشد که او به جای ما کار کند .

نمی شود یک سیستم ارتش به وجود آورد به جای شما برود و بجنگد . اصل جهاد و مقاتله مال همه هست .

حالا بنا به حکم واجب کفایی یک جاهایی از گردن برخی برداشته می شود ، بیماران و کودکان و...

وظیفه همه هست ، همه جایگاهها در سیستم یک نقش مبارزه ای و دفاعی هم دارد . جهاد مال همه است

ما یک ظرفی داریم ، به نام نیروهای مسلح ، که وقتی جنگی به وجود آمد ، مردم می روند در داخل آن ظرف به عنوان مظروف می جنگند.

اصل هر جنگی به دفاع بر می گردد که سربازان هر طرف جبهه مدعی اند، برای آن به صحنه کارزار آمده اند، اگر نسبی گرایانه به موضوع نگاه کنیم هر دو طرف خود را بر حق می دانند، ولی اگر با شاخص های ثابت حق و نه منیت های خود محورانه، موضوع را بررسی کنیم، می بینیم که تنها یکی از طرفین بر حق است.

نظریه حق و قانونگذاری خداوند

همه چیز این دنیا به دستور خدا کار می کند ، پس در اصل او ، دارد همه کارها را می کند . تمام قوانینی که می شناسید ، اگر جواب می دهد ، چون خداوند وضع کرده است ، او ارتباط همه چیز را با هم تعریف کرده است و در حال اعمال آن است . این قوانین ، حیاتشان را از قانون گذارش می گیرند . ما همه داریم در جهانی که او درست کرده است ، شنا می کنیم.

ما با همه ادعاییمان در پیشرفت در علوم در قرن ۲۱ ، حتی نمی دانیم این صدایی که از دهان من به گوش شما می رسد چگونه برای شما فهم می شود و مغز ، چطور امواج ضعیف الکتریکی را به موضوع قابل درک برای فهم انسان ، تبدیل می کند ، تمام دستگاههای بدنمان ، (که بسیاری از آنها را حتی نمی شناسیم) در حال کار به خواست و دستور خداوند است ، ما داریم تو ساخته ها و قوانین خدا شنا می کنیم ، چرا حضور کسی را حس نمی کنیم که ، زنده تر از همه ما ، در همین جاست و در حال تماشای شاهکارهای خلقتش است .

یک خورده از قانون هاو احکامش را به ما نشان داده است، ولی ما چنان به خودمان مغفور شده ایم، که از او اظهار بی نیازی می کنیم و گاهی تا حد انکارش پیش رفته ایم، اگر ما هنر مان این است، که این قانون ها را کشف کنیم، هنر خدا این بوده که این قانونها را وضع کند و نگه دارد تا ادامه کار دهند، به واقع کدام یک از ما می تواند، حتی یک قانون کوچک طبیعی از خودش وضع کند، هیچکس نتوانسته و نخواهد توانست، همه فرمولها و نظریات علمی تنها روگرفتی از طبیعت هستند ما که در قانونگذاری عالم خلق، اینقدر کوچک و حقیر هستیم (که حتی یک دانه ریگ حاضر نیست به قانون ما عمل کند) چطور مغورانه و متکبرانه در عالم جعل، قوانین و احکام و اوامر الهی را نقض می کنیم و از خودمان، و غالباً بر خلاف آنها، قوانین حداگانه ای، را وضع می کنیم.

نظریه حق، (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در عالم خلق و هر موضوع در عالم جعل)، پیروان خود را به اطاعت از قوانین خلقي و احکام جعلی (در عالم جعل، حوزه اختیار و انتخاب انسانها) خداوند، وامی دارد و در یک کلام به نفی خود و اثبات وجود حق می‌گمارد.

أوَّلًا يذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلٍ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئًا (مريم/٦٧)

آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟!

وَأَنَّكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصِوْهَا إِنَّ الْأَنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (الإبراهيم ٣٤)

و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد؛ و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد! انسان، ستمگر و ناسیپاس است!

إنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلْوَعًا (المعارج/١٩) به يقين انسان حريص و كم طاقت آفریده شده است،

یا آیه‌ای **الإنسانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ** (الإنفطار/٦) ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریم مغور ساخته است؟!

قتلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ(عبس/١٧) مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است!

فَلِينْظُرُ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (الطارق/٥) انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است!

انَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكُنُودٌ (العاديات: ٦) که انسان در پایر نعمتهای پروردگارش بسیار ناسیاس و بخیل است؛

إنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ(العصر/۲) که انسانها همه در زیانند؛

نظریه حق و خودشناسی

ما گزاره ای را می توانیم حسن ببینیم، که سر جای خودش ببینیمش .
کلیت های قرآن به صورت سیستم عامل در درون ما نهادینه شده است ، آن فطرت است
انسان اول باید تسلیم نور بشود ، تسلیم فطرت درون خودش بشود .

از آن ظلمات درون هدایت شدن به نور کار ولایت است .. "ولی امر" ، مومن را از نقطه ای در درونش یعنی ظلمات، به نقطه ای دیگر درونش یعنی نور ، رهنمون می شود .

آن نور درون ما یعنی فطرت ما ، حق است ، آنجایی که درون ما ظلمات است، آنجا باطل است .
آن محل (جایگاه) در درون ما کجاست؟ در عالم و هستی نور یا ظلمات حق یا باطل ، اینکه بپذیریم در آن نور باشیم میشه عدل ، اینکه تلاش کنیم بررسیم به آن نور میشه نظم .

اینکه خودمان را در آن نور ببینیم ، میشه حسن ، معکوسش میشه باطل و جور و بی نظمی و زشتی و خباثت ،
قسمت اول نور مال فطرت است ، چهار بخش بعدی مربوط به عقل است ، که ما مسلم ، مومن ، موقن، موقظ بشویم و این مراتب را طی کنیم .

این مراحل با فلسفه به دست نمی آید ، با علم هم به دست نمی آید . با تقوی و برتابتن کلام وحی به دست می آید .
قرآن مجسم شدن جامعه ، اول قرآن مجسم شدن ما را نیاز دارد . سبک حیات فطري و سبک حیات عقلاني
که فطرت ما ، بر غرائز ما دهنده می زند . و عقل ما ، بر فکر و خیال ما دهنده می زند .

واگر نه در این دانشگاهها ، اگر افراد لاقید و ناحقی، انيشتون هم که بشوند ، مصیبت و بد بختی برای دیگران به ارمغان می آورند ، و ۸۰ سال جامعه بشری را با ترس وقوع جنگ اتم به خواب می برد .

انسانها با فهم نظریه حق و رسیدن به اینکه ، مواضع حق ثابت و لا يتغير است ، تکلیف خود را با دنیا می فهمند ، به پرسشهایشان در حوزه جهان بینی ، جواب درستی می دهند که به آرامش قلبشان ختم می شود ، و این خود شناسی همراه با جهان بینی حق و توحیدی ، زندگی پر سعادتی را در دنیا و آخرت به آنها نوید خواهد داد .
لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۚ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرُ بِالظَّاغُوتِ وَيَؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا اُنْفِضَامَ لَهَا
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِ(البقرة/۲۵۶)

در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابر این، کسی که به طاغوت [= بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ(لقمان/۲۲)
کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است؛ و عاقبت همه کارها به سوی خداست.

نظریه حق و رابطه مومن با کلام خدا

قرار نیست ما در عالم خلق یا جعل ، حرفی بالاتر از حرف خدا بزنیم ، که این همه بشر به خودش فشار می آورد ،
نهایت چیزی که ما باید بدانیم ، درک احکام و اوامر و سنتهای و کلام خدا است .

علم درجه فهم و اشراف ما ، نسبت به کلام وحی موجود است . همه چيز دیگر ذیل این موضوع تعریف می شود . فهم آیات و نشانی ها در قرآن ، با طوطی وار خواندن قرآن فرق می کند . برای فهم قرآن لازم نیست ، به عنوان مقدمه، یک کتابخانه از کتب ادب و شعر را حفظ کنیم ، لازم نیست یک کامیون فیلم و سریال ببینیم . لازم نیست یک عمر تلاش کنیم ، تا از خودمان نظریه و فلسفه ای جدید و متفاوت از کلام خدا، ارائه دهیم . ایمان به کتاب خدا یعنی ، فهم ، قبول ، تسلیم و ایمان ، اراده و عمل به نشانی های آن .

درجه ایمان ، رابطه مستقیم با درجه علم (با این تعریف) دارد . مدارک و درجاتی که نظام دانشگاهی امروز که روی پایه های فلسفی غرب ، ارائه می دهد و تعریفی که از درجه های علمی ارائه می دهد ، متفاوت از تعریف علم قرآنی است ، لذا مثلا می بینیم ، بسیاری از دکتری های نظام دانشگاهی که در منتها درجه بی ایمانی و کفر سیر می کنند و از آن طرف بی سوادانی (با شاخص دانشگاهی) ، که چنان ایمان قوی دارند ، که می توانند ، تاثیرات اجتماعی بزرگی را پیرامون خود به وجود آورند . به هر حال پیروان حق ، رابطه مستقیمی با درجات ایمانی دارند در حالیکه پیروان نسبی گرایی ، عمدتا باطل ولو با زر ورق دکتری دانشگاه، رابطه معکوسی با درجات ایمانی و تعالی و سعادت و خوشبختی دارند .

نظريه حق و رفتار مردم با امامان جامعه

یک راه شناخت حکم حق این است که تحلیل کنیم که مثلا ، چطور مردم از ۳ خلیفه گذشتند و به خلیفه ۴ تشنہ شدند. در جایی که حکومت حق غلبه دارد ، جمع شدن اکثریت مردم حق ، دور ۱ حکیم ، نشانه آن است که آن حکم به حکم حق نزدیکتر است .

در جائیکه حکومت باطل غلبه دارد ، بالعكس ، جمع شدن مردم مملو از هوای نفس، دور یک نفر نشان می دهد آن حکم اشتباه است ، امام بر حق قرار نیست از خودش یک نوع نماز واحکام جدیدی ، ابداع کند و به بقیه پیروان خود بگوید، طبق نماز جدید از من تبعیت کنید، قطعا خیر ، در گذشته هیچوقت چنین موردی را در بین انبیاء و ائمه حق سراغ نداریم ، بلکه فقط باید نماز موجود را (آنچه از طرف الله حکم شده است را) ادا و اقامه و اجرا کند .

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يَنْفِقُونَ (البقرة/۲۳)

(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می آورند؛ و نماز را بربا می دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، اتفاق می کنند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ وَبِالْأُولَادِينِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُلُولُا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتُّوا الرَّكَأَةَ ثُمَّ تَوَلَّتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ (البقرة/۸۳)

و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید؛ و به مردم نیک بگویید؛ نماز را بربا دارید؛ و زکات بدھید. سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما جز عده کمی - سرپیچی کردید؛ و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (النجم/۲) که هرگز مصاحب شما [= محمد «ص»] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است، وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (النجم/۳) و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید!

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْىٌ يَوْحَى (النجم/۴) آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!

عَلَمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (النجم/۵) آن کس که قدرت عظیمی دارد [= جبرئیل امین] او را تعلیم داده است؛

نظریه حق و سجده عناصر اصلی عالم به مرکزی ثابت

أَلْمَ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالقَمَرُ وَالنَّجْوُمُ وَالجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يَهِنَ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعُلُ مَا يَشَاءُ(الحج/۱۸)

آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می‌کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم! اما بسیاری (با دارند، و فرمان عذاب درباره آنان حتمی است؛ و هر کس را خدا خوار کند، کسی او را گرامی نخواهد داشت! خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می‌دهد! إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالجِبَالِ فَأَيُّنَّ يَحْمِلُنَّهَا وَأَشْفَقُنَّ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا(الأحزاب/۷۲)

ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتابتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاہل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد)!

سجده یعنی اطاعت محض ، اشیاء مختلف وقتی نظم دارند ، که نسبت به مرکزی ثابت اطاعت پذیر باشند . آیا وظیفه ای غیر از سجده کردن ، برای انسان متصور است ، مهمترین مظاهر سجده کردن به الله ، تسليیم شدن به همه احکام و اوامر حقی است که در کلام الله مجید ، آمده است ، پیروان حق ، خود را ، همسو و همراه با کل کائنات ، در اطاعت حق در می آورند و سجده کنان ، وحدانیت و بزرگی خداوند را فریاد می زند .

نظریه حق و سیر خاص هر انسان

هر کس باید از خودش وارد شود ، هر کس یک حرکت سیر عام و یک حرکت سیر خاص دارد . وَقَالَ إِلَيْيَ ذَاهِبٍ إِلَيْ رَبِّي سَيِّهْدِينَ(الصفات/۹۹)

(او از این مهلکه بسلامت بیرون آمد) و گفت: «من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا هدایت خواهد کرد! حرکت را باید از خود شروع کرد ، نظریه حق به صیروت خاص ، یونیک و انحصاری هر موجود در عالم هستی دلالت می‌کند ، خداوند هم رحیم است و دارای هدایت عام و هم رحمان است و دارای هدایت خاص ، به هر انسانی یک سری استعداد خاص عطا کرده است و بر آن مینا ، یک خط سیر مشخصی را برایش، طراحی کرده است ، اگر به انسانهای خوشبخت و با سعادت دنیوی و عاقبت به خیر نگاه کنیم ، می‌بینیم آنها در کار و شغلشان ، انطباق زیادی با استعدادهای خدادادیشان ، دارند . پس یکی از مظاہر حق ، تسليیم شدن به جریان درست کارها و امور و همراه شدن با استعداد و انگیزه شخصی است . یعنی استعداد و کار در جایگاه درست خود قرار گرفته است.

نظریه حق و یکسانی فهم در همه مردم

می‌دانیم فهم هر انسان از یک موضوع خاص ، تصمیم او را شکل می‌دهد ، حال اگر فهم همه انسانهایی با فطرت پاک و کثیف نشده) از یک موضوع یکسان باشد ، قاعده‌تا تصمیمی که گرفته می‌شود، یکسان است . مگر اینکه آن دستگاه تصمیم گیری یک یا تعدادی از انسانها، در اثر چرک شدن با هوای نفس ، غلط کار کند .

یعنی اگر مرکز فهم (انسان طراز ، با فطرت پاک) را روی خدا بگذاریم و فهم و اراده از خلقت ،نتایج تحلیل اکثر مردم یکی خواهد بود . اثبات این مطلب را به راحتی می‌توان با آزمایشهای گوناگون ، روی کودکان تا ۶ سال آزمود . مثلاً اگر

بين ۲ کودک ۲ بسته مختلف داده شود، که در يكى مثلاً يك ساندوچ و در ديگرى ، چيزى نباشد ، در ۹۹ درصد موارد کودکى که ساندوچ دارد، آن را نصف کرده و به دوست خود می دهد ، حال اگر اين آزمایش را در بزرگسالان تست کنيم و موضوع آزمایش را نه يك ساندوچ بلکه مثلاً با يك جايزيه بسيار بزرگ ، خواهيم ديد که در ۹۹ درصد موارد شخص برند، همه جايزيه را برای خود برداشت و به هيچ کس ديگر، هيچ چى تخصيص نمي دهد.

در اينصورت افرادي که طبق نظريه هاي امانيسىتى ، تربيت شده اند، مرکز فهم را روی من يا ما (محدود) مى گذارد، و نزد آنها ، همه جايگاهها نسبى مى شود و حرف آقای بوير در نسبى گرايى درست در مى آيد . ولی پيروان نظرىه حق ، مرکز فهم را از روی خود بر مى دارند و روی کلام حق خداوند ، مى گذارند . و در اينصورت به فهم درست و مشترکى از موضوع واحد مى رسند و به راحتى بر سر ، راه حلها کنار مى آيند .

همه افراد جامعه باید کار درست و حق را انجام بدهنند، تا جامعه درست شود . نمى شود ما صفات بد داشته باشيم ، عادات بد داشته باشيم و ... بعد خوشبخت هم باشيم ، سعادتمند هم بشويم ، موفق هم باشيم ، محال ممکن است .

نظريه حق و رابطه اش با تکليف

در نگاه دين ، فرد از تکليف شروع مى کند، به حق مى رسد. البته با قيد ... لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا... (الأنعام/١٥٢) هيچ کس را، جز بمقدار تواناييش، تکليف نمى کنيم ، حال آنکه در نگاه ليبرالي (اباحه گرايى، به عنوان ايديولوژى مدعى مقابل دين) فرد از نگاه پاگانيستى (کفر كيشى)، از "حق من" (هيومن رايت) (شروع مى کند ، مى خواهد برسد به تکليف در هر دو صورت کسى که برای خودش حقی قائل است ، نسبت به آن تکليفي برای خودش مترب مى داند . در نگاه ديني ، اول به فرد مى گويند، شما مکلفيد حجاب بگذاري، شرب خمر نکنيد ، نماز بخوانيد و .. از تکليف شروع مى شود ، بعد مى بیند که شما حق داري که حجاب داشته باشيد ، حق داري چون نمى خواي هر کسی شما را ببیند . حجاب محدوديت نیست .

معناش اين است، من يك گوهر گرانبهاي دارم ، نمى خواهم کسى اين را ببیند . من حجاب را رعایت کردم و مى کنم. ولی در نگاه اباحي (همه چيز را مباح مى خواهد، يعني حكم مى دهد که اين عمل، نه حلال است، نه حرام) مى گويند من حق دارم، هر جور مى خواهم ، لباس بپوشم؛ به هيچ کس هم مربوط نیست و ديگران نباید اعتراضي کنند. مگه مى شود ، اين پوشش (متظاهرانه) ، نماد اين است که هر کسی چيزى به اون بگويد ، اگر امروز نسبت به ديروز يكى كمتر بهش متلك بگويند ، او افت داشته ، مقبول خاص و عام نبوده ، ناراحت مى شود .

هر آزادى و حق ، خودش تکليف مى ياره ، هر تکليفي وقتی جلو مى رى مى بینی به يك حقى منتج مى شود ، من مرد حق دارم در جامعه که بيرون مى آيم ، خانمهها رفتارشون زننده نباشد . خانم ها حق دارند در جامعه اى باشند ، که وقتی در عرصه هاي اجتماعي حضور دارند ، مردها نگاه و چشم حيض و زننده اى نداشته باشند .

اگر هر کدام اينها چنين حقى دارند ، باید به تکاليف خود هم پاييند باشند ، اين حق ها لازم و ملزم همديگرند . اين دو ، دو تکليفي است که به تبع ۲ حق شكل گرفته است . حق حتما در ذات خودش تکليفي دارد ، قائل بودن به هر حقى ، يعني حتما فرد داره بندگى آن را مى کند . آن حق يکبار خداست ، يکبار عقل است ، يکبار قوانين ادارى آن جامعه است .

قانون گفته چراغ قرمز يعني بايست ، تکليف ايجاد کرده ، همانطور که در چراغ قرمز حق نداريد برييد ، (وقتی چراغ سبز شد، باید برييد) و اگرنه همه ماشينها از عقب بوق مى زنند . تناسب تکليف و حق ، حتى در گروه هاي منفي و شر و مافيايي هم معتبر است . وقتی کسی وارد سистем مافيايي مى شود ، حتما باید ضريب وفاداريش را اعلام کند.

باید تضمینهایی بدهد ، باید اصول آن گروه را عبودیت کنند ، تا به بندگی آنها در بیاید . چطور ممکن است، کسی حق داشته باشد ، برود در گروه آنها، بعد به او تکلیف نکنند ، که نرود و یک نفر را بکشد . تا معلوم بشود ، او بی رحمی لازم را دارد ، آنها می خواهند همه را در گناه و جرم خودشان شریک کنند. لذا تقسیم کار می کنند، تکلیف تعیین می کنند . انسان خدا گرا ، حق را به الله می دهد ، ما به تبع او تعریف می شویم ، او برای ما حد و حدود ، تعریف می کند . ما ابتدا به ساکن ، خودمان حدود نمی گذاریم ، نتیجه اش تکلیف و حدود بشر تابعی از حدود خدا می شود .

نظریه حق و رابطه شخصیت افراد با کاری که می کنند

آدمها ۲ دسته اند ، یا تسلیم حرف حق و درست یا لج باز و خود خواه ، و در مواردی که باید انتخاب کنند یا کاری که درست و حق است و می توانند حق بودن آن را تشخیص دهند، انجام می دهند، یا به افراد و مشاوران و مراجع مختص صاحب صلاحیت مراجعه می کنند و حکم حق را می یابند و آن را عملی می کنند و به طور عامیانه ، یا حرف گوش می دهند و تو چاه نمی افتدند ، یا لج می کنند ، میرونند و در چاه می افتدند و به خود می گویند (خودم کردم که لعنت بر خودم باد)

آدم صالح ، به مصلحت ، مشورت می دهد و خیر بلند مدت را در نظر دارد ، آدم شرور ، به دنبال مفسدت است و نفع زودگذر خود را می جوید ، و در مشورت خواهی امر به کار منکر می کند .

کیفیت مشورت گیر هم مهم است ، اهل حق فقط حرف خوب و گزینه های خوب را انتخاب می کنند . اهل باطل ، فقط به دنبال حرف بد و باطل و سیاه و گزینه های عناد با اهل حق می گردند .

البته این میان ضالین و گمراهنی هستند، که در جستجوی حق هستند ولی یا آن را نیافته اند یا هنوز اراده عمل به آنها را نکرده اند .

به هر حال نظریه حق ، مهمترین تاثیر را در شخصیت افراد می گذارد و کسانی را که قانع می کند ، به انتخاب های حق و مبارزه با انتخاب های باطل دعوت می کند و وعده خداوند که فرمود :
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَأَهُقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا(الإسراء/۸۱) و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقینا باطل نابود شدنی است!»

نظریه حق و بررسی تعارضهای شخصیتی

برخی حقیقت خودشان را نمی پذیرند ، خود در گیر ، می شوند . فمنیستها ، زن بودن و شان و جایگاه خودشان را نمی پذیرند ، رفتارهای مردانه از خود بروز می دهند . این افراد از همه چیز ایراد می گیرند، چرا در این خانواده به دنیا آمده ام ، چرا جنس مذکر نیستم و ... از آن طرف فالانیست ها به عکس از مرد بودن خود ایراد می گیرند و اینکه چرا زن نیستند و غافل از اینکه ، همه انسانها در امور خلق خود و جنسیت و مکان و خانواده تولد خود کاملا در جبر الهی هستند و اختیار هیچ انتخابی را ندارند ، افرادی که از پذیرش حق سر باز می زنند ، یک انگاره مجازی را برای خود بت و الهه می کنند ، کمترین بازدهی و تولید را دارند، بیشترین مصرف کالاها و خدمات را دارند و غر زدن دائم ، هیچ وقت هم راضی نیستند ، و البته دچار مشکلات روحی و روانی میشوند، شروع می کنند به شکل دادن آن شخصیتهاي خیالی ، مصیبت برای خودشان و جامعه شان درست می کنند .

بحران فردی، هر قدر این شخصیتی که می سازد با واقعیت او ، فاصله و گپ بیشتری داشته باشد ، آن افراد بحران بیشتری دارند ، اگر واقعیتهاي کسی با آنچه انجام می دهد ، در دنیا با هم منطبق باشد ، زندگی اش به سعادت ختم می شود

نظريه حق و دليل يكتايي مدل و نظام حکمت بنيان

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْدًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكُفُّ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آل عمران/۱۹)

دين در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

دين حق یا دین نزد حق ، بکی بیشتر نیست . (دين به معنای راه و روش زندگی)، نظام حق یک مدل بیشتر ندارد ، مدل دین همین است ، لذا نظام یک مدل حق بیشتر نمی تواند داشته باشد ،

مدل اسلام این است ، مدل یهود این است ، مدل مسیحیت این است، مدل ابراهیم این بود، مدل یعقوب این بود ، مدل نوح این بود ، همه انبیاء اجزاء مختلف یک مدل و نظام را طرح و ایجاد و تثبیت کرده اند و حکومت قائم آل محمد ، میراثی از زحمات و تلاشهای ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و ۵ پیامبر اولوالعزم و ۱۱ امام معصوم قبل از خود است .

نظريه حق و نامه اعمال پاداش دنيوي و اخروي عمل

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمْ أَفْرَءُوا كِتَابِيَهُ (الحقة/۱۹) پس کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند (از شدت شادی و مبارکات) فریاد می‌زند که: «(ای اهل محشر!) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید!

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَائِلِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَهُ (الحقة/۲۵) اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می‌گوید: «ای کاش هرگز نامه اعمال را به من نمی‌دادند.

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَاسٍ بِإِيمَانِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأَوْلَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتَيَّلًا (الإسراء/۷۱) (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند؛ و بقدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود!

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاهَيْهِ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (الجاثیة/۲۸) در آن روز هر امتی را می‌بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته؛ هر امتی بسوی کتابش خوانده می‌شود، و (به آنها می‌گویند): امروز جزای آنچه را انجام می‌دادید به شما می‌دهند!

ما فطرت داریم ، همه عالم داره کارهای ما را ضبط می کند ، و نامه اعمالمان را می نویسند . تو وقت امتحان کاری باهات ندارند ، فقط می گویند ، سرت تو کار و برگه خودت باشد ، برگه ات را پر کن ، وقت امتحان که تمام شد ، دیگه مهلت اضافی در کار نیست ،

وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (السجده/۱۲) و اگر بینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده، می‌گویند: «پروردگار!! آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم؛ ما را بازگردان تا کار شایسته‌ای انجام دهیم؛ ما (به قیامت) یقین داریم!» وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلْ أَوْلَمْ نَعْمَرْ كُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَ كُمْ التَّذَكِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (فاتحه/۳۷)

آنها در دوزخ فریاد می‌زنند: «پروردگار! ما را خارج کن تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می‌دادیم!» (در پاسخ به آنان گفته می‌شود): آیا شما را به اندازه‌ای که هر کس اهل تذکر است در آن متذکر می‌شود عمر ندادیم، و انذار کننده (الله) به سراغ شما نیامد؟! اکنون بچشید که برای ظالمان هیچ یاوری نیست!

نظریه حق و کاربرد آن در تحزب

باید مدافع علم حق بود ، نه علم دار و دسته و گروه خود ، در همه زمینه‌ها موضوعیت دارد ، الا و لابد باید مدافع حق بود ، جدا از هر گونه حزب گرایی ، اگر همه احزاب و گروه‌ها به مواضع حق چنگ بزنند ، مصدق سابقون سابقون می‌شود و دیگر رقابت‌های آنها برای کسب مقامها و پست‌های حکومتی رنگ کسب قدرت بودن ندارد ، بلکه رنگ شیفته خدمت بودن به خود می‌گیرد . تشریک مساعی و تعاون معنا پیدا می‌کند و سعادت دنیوی و اخروی نزدیک می‌شود .

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَوَادُونَ مَنْ حَادَ اللَّهَ وَرَسُولُهُ وَلَوْ كَانُوا أَبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَةَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْأَيْمَانَ وَأَيْدِهِمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٍ تَحْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (المجادلة ۲۲)

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باگهایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله»‌اند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (الواقعة ۱۰) و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند،
أُولَئِكَ الْمُفَرَّغُونَ (الواقعة ۱۱) آنها مقربانند!

... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدُوانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (المائدہ ۲۲)... و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید! و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است!

نظریه حق و یکی از مصادیق کاربردیش (زمان به مرکز گرینویچ)

هر چیزی استانداردی دارد ، برای زمان هم از سوی همه کشورهای جهان ، استانداردی پذیرفته شده است . همه کشورها نسبت به زمان در نقطه جغرافیایی خاص توافق کرده اند (گرینویچ)

حتی ژاپن ، حتی بربازیان کیلومتر فاصله از هم ، در درک زمان هیچ مشکلی ندارند ، چون یک چیز ثابت را به عنوان مبدأ بین خود توافق کرده اند. پس ثابت‌ها هستند که لنگر نظام واقعی هستند و نظم را شکل می‌دهد .

چیزی به گرینویچ اضافه یا کم نمی‌شود و سیستم عظیم منظومه شمسی به دقت ثانیه ، کار خود را می‌کند .

این مبنای زمانی ، می‌توانست هر جایی در کره زمین باشد . مهمتر از مکان آن نقطه ، توافق همه کشورها به مرکز دانستن آن جایگاه است ، که کار انجام می‌دهد . و اگرنه مثلاً اگر ژاپن بگوید نخیر من ، گرینویچ را به عنوان مکان جغرافیایی خاص قبول ندارم ، یا آن مکان باید مثل در یوکوهاما باشد یا من نیستم . چه اتفاقی می‌افتد ، بقیه دنیا با آنها در مبادلات تجاری و ... که زمان مهم است ، مشکل پیدا می‌کردند . و خود آنها هم با بقیه جهان مشکل پیدا می‌کردند . این آیت و نشانی بزرگی از نتیجه اعتقاد به نظریه حق است (جایگاه یونیک و انحصری هر موضوع در نظام معرفت

حکمت بنیان) آن ثابت گرایی و توافق همه کشورها روی نقاط و مواضع ثابت است ، که برکات زیادی را برای همه آنها به همراه دارد . نظریه حق ، دقیقاً قصد تئوریزه کردن این موضوع را دارد تا بتوانیم این همکاری و توافق جهانی را ، در همه عرصه های دیگر توسعه دهیم .

نظریه حق و قبله یونیک (یکتا) و انحصاری

قبله استاندارد ، جهت عبادت را نشان می دهد ، درست است که اول بیت المقدس بود و بعد کعبه در شهر مکه تغییر پیدا کرد ، ولی همه پیروان پیامبر (ص) ملزم به تبعیت و همسویی با امام خود بوده اند . به هر حال برای ماموم قبله ای ثابت است.

این توافق جهانی ، از یک حکم جهانی می آید ، اینکه همه مسلمانان جهان یک نقطه ثابتی را به عنوان مرکز توجه و مرکز عبادت خود ، قبول کرده اند و تسلیم آن شده اند ، درسی است که می توان در همه موضوعات دیگر ، آن را گسترش داد و در واقع نماز جماعت به سوی قبله ای واحد ، درسی اجتماعی است که خداوند توسط پیامبر اکرم (ص) ۱۴۰۰ سال پیش پیروان خود را به آن امر کرده بود ،

تَأْلُّمَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ(العنکبوت: ۴۵)

آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن ، و نماز را بربا دار ، که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه بازمی دارد ، و یاد خدا بزرگتر است؛ و خداوند می داند شما چه کارهایی انجام می دهید!

نظریه حق و کارکرد دین

کارکرد دین قسط است ، از ابتدای تاریخ ، دین مهمترین موضوع بشر و جهان بوده است ، وقتی کارکرد مهمترین موضوعات عالم ، قسط است به طور طبیعی کارکرد سایر موضوعات عالم هم باید به قسط ختم شود .

حق یعنی هر موضوع یا موجودی در عالم خلق یا جعل یک جایگاه خاص ، یونیک و یکتا دارد ، عدل یعنی بر تافتان آن جایگاه ، نظم یعنی قرار دادن آن موضوع یا موجود ، در آن جایگاه ، حسن یعنی کارکرد درست آن موجود در آن جایگاه و دیدن زیبایی آن ، **و قسط یعنی دادن سهم هر کس به خودش** ، پس قبل از تعریف این موضوع باید قبول کرد هر چیز ۱ جای خاص و به خصوص و یکتایی را در عالم اشغال کرده است و کمال او در آن است که دقیقاً در همانجا قرار بگیرد . در همانجا دیده شود، در همانجا به کار برد شود ، در همانجا از او انتظار برده شود ، در همانجا ایفای نقش کند ، در همانجا خروجی دهد ، پس شرط درک درست عالم این است که اول جاهای(جایگاههای) هر چیز را در عالم کشف کنیم ، یا شان و مقام آن موضوعات را در نظام معرفت حکمت بنیان در عالم جعل درک کنیم .

نظریه حق و حل مسئله اختلاف سلیقه

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبْلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ(العنکبوت: ۶۹)

و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند ، قطعاً به راههای خود ، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است. اولاً سبل و نه سبیل ، یعنی برای رسیدن به هدف حق خاص مورد رضایت الله ، چند سبیل (راه) وجود دارد ، اینجا بحث اختلاف سلیقه مطرح می شود .

اختلاف سلیقه صرفا در راه رسیدن به هدف موضوعیت دارد و نه اصل هدف حق ، یعنی اگر کسی مدعی شد ، سلیقه من با شما فرق دارد ، اگر به هر حال آن هدف حق و نتیجه درست ، حاصل بشود، اشکالی ندارد ، ولی اگر به این بهانه ، به هوای نفسش جولان دهد و هدف باطلی را پیگیری کند ، و زیر بار نتیجه غلط به وجود آمده هم ، نزد . باید به او شک کرد .

نظریه حق و جبر و اختیار

در مورد همه موجودات عالم خلق غیر انسان و جن ، مسئله اجبار مطرح است ، یعنی مثلاً آهن ، مجبور است که آهن باشد و خاصیت آهن را از خود بروز دهد ، یا مثلاً فرشته (ملک) مجبورند ، ملک باشند و خاصیت تعریف شده قبلی را از خود بروز دهند . در مورد جسم انسان هم ، جبر موضوعیت دارد ، یعنی مثلاً کار کرد چشم ، جایه جایی اجسام نیست و اگر جسم سخت تری به آن برخورد کند، آسیب می بیند . ولی در مورد روح انسان ، جعل موضوعیت دارد و جعل دو گونه است ، جعلیاتی که خداوند ، انعام داده است و حق محض است و جعلیاتی که انسان به واسطه اختیار و جایگاهش در دستگاه هستی ، صورت می دهد . حال کاری که خداوند می کند ، هدایت آن انسان خاص است تا او به اختیار خود همان را جعل کند، که الله جعل کرده است . و این معنای هدایت است . پس هدایت انتخابی درونی است و نه اجبار بیرونی . یعنی قرار است انسان مختار با اختیار خود به سبیلی که الله نشانه هایش را نهاده گام نهد .

نظریه حق و بررسی امثله جهانی در مورد قانون

۱. حق پیرتر از قانون است.
(اسلونی)
۲. باور کردن قوانین الهی آسان است ولیکن پایندی به آن دشوار است.
(چینی)
۳. هر کشوری، قوانین خاص خود را دارد.
(آلمانی)
۴. قانون همه را می لیسد.
(اسکاتلندي)
۵. قانون (عرفی) مثل موم در دست می باشد.
(آذربایجان)
۶. قانون (عرفی) مثل تار عنکبوت است، سوسک از آن رد می شود ولی مگس گرفتار می شود. (چکوسلواکی)
۷. قانون (عرفی) روی میز است و عدالت زیر میز.
(استونی)
۸. قانون (عرفی) روی چرخ های طلایی حرکت می کند.
(مجارستانی)
۹. قانون (عرفی) مانند مالبند دلیجان است، شما می توانید آن را به هر سو که بخواهید بگردانید. (روسی)
۱۰. قانون (عرفی) پرچم است و طلا بادی است که آن را به اهتزاز در می اورد.
(روسی)
۱۱. قانون (عرفی) چاه بی انتهای است، هر که گرفتار شد کارش ساخته است.
(چینی)
۱۲. قانون غالباً دندان خود را نشان می دهد ولی گاز نمی گیرد.
(انگلیسی)
۱۳. قانونی که درباره شیر و گاو یک جور حکم کند قانون نیست.
(انگلیسی)
۱۴. قانون خود را در مقابل زور جمع و جور می کند.
(لاتینی)
۱۵. قانون سه روز پیرتر از دنیاست.
(استونی)
۱۶. چیزی که امروز قانونی عادلانه است ممکن است فردا ظالمانه باشد.
(ایتالیایی)
۱۷. دزد وقتی رفیق قاضی شد فاتحه قانون را بخوان!
(ایتالیایی)
۱۸. کسی که از قانون کمک بگیرد می تواند گرگ را از گوش نگاه دارد.
(آفریقایی)

۲۰. برای آنکه پيش روی قاضی نايستی، پشت سر قانون راه برو!
۲۱. در يك خروار قانون يك مثقال محبت وجود ندارد.
۲۲. قانون وقتی زياد شد اصل عدالت از بين می رود.
۲۳. قانونی که با گذشت زمان تغيير کند به درد نخواهد خورد.
۲۴. حق بالاتر از قانون است.
۲۵. قانون ملت نمی سازد، ملت قانون می سازد.
۲۶. وقتی متهم قاضی شود، فاتحه قانون خوانده شود.
۲۷. يك ناطق فاسد، قانون را تحریف می کند.
۲۸. وضع شتابزده قانون، همراه با راه های گریز از آن ها است.
۲۹. بي قانونی، بهتر از قوانین بلا اجراء است.
۳۰. تاخیر قانون، مشتمئز کننده است.
۳۱. حتی خدایان آسمانی نیز توابع قوانین هستند.
۳۲. دزدان نیز قوانین خاص خود را دارند.
۳۳. قانون افراطی، خطای افراطی را به دنبال دارد.
۳۴. واضح قانون نباید قانون شکن باشد.
۳۵. از اخلاقیات بد است که قوانین خوب حاصل می شود.
۳۶. قوانین خوب ناشی از اعمال پلید می شود.
۳۷. موارد دشوار، سبب بدی قانون می شود.
۳۸. قانون تازه ای که با مجوز پیشین اجراء می شود، سخت است.
۳۹. واضح قانون باید پایبندش باشد.
۴۰. چقدر عجلانه قانون انسانی را بر علیه خودمان وضع می کنيم.
۴۱. جهل به قانون، مجوزی برای نقض کردنش نیست.
۴۲. قانون کور است.
۴۳. قانون عطف به ماسبق نمی شود.
۴۴. تمام قوانین عادلانه نیستند.
۴۵. هر قدر بر شمارنده قوانین افروده می شود، به همان نسبت عده تبهکاران رو به افزایش می گذارند. (چيني)
۴۶. دل انسان آهن است و قوانین کشور کوره.
۴۷. عدم خشونت، قانون برتر است.
۴۸. عدالت از آنچه در قانون نوشته شده معلوم می شود.
۴۹. عرف و عادت قانون ثانوي است.
۵۰. دفاع از خود اولين قانون طبیعت است.
۵۱. يك قاضی يك قانون ناطق بوده و قانون، يك قاضی خاموش است.
۵۲. خدا، اراده می دهد و نیاز، قانون را.
۵۳. در کشورهای فاسد، تعداد قوانین بی شمار است.
۵۴. پایبندی به قانون نمی تواند زیانبار باشد.
۵۵. مهربانی بزرگتر از قانون است.
۵۶. سلاطین و ابلهان، چيزی از قانون نمی فهمند.

۵۷. زمانی که قانون از مجازات کردن ناتوان است، نمی تواند متقادع کند.
۵۸. قانون یاریگر آدم بیدار بوده و شانس از خواب زدگان دستگیری می کند.
۵۹. قوانین برای نقض شدن وضع می شوند.
۶۰. قوانین به حال عرف، نافع هستند.
۶۱. قوانین آدم بازنده را کنترل کرده و رفتار درست، آدم بزرگ را.
۶۲. قوانین در مسیر سلاطین حرکت می کنند.
۶۳. قوانین، هم نشین پول هستند.
۶۴. قوانین، برای مهار فرادستان وضع شده اند.
۶۵. نه قانونی را وضع کن و نه قانونی را نقض کن.
۶۶. مراسم و قانون خواهان یکدیگرند.
۶۷. نیت هیچ قانونی نیست که فرد در گرسنگی و سینه سوزی بمیرد.
۶۸. هیچ قانونی نمی تواند مناسب حال همه مردم باشد.
۶۹. این قلم نیست که قانون را می نویسد، بلکه عمدتاً قانون به وسیله سلاح نوشته می شود. (مجارستانی)
۷۰. بنیاد قانون، طبیعت است نه ایده و فکر.
۷۱. تنها این اراذل هستن که به واسطه قانون مهار می شوند.
۷۲. قوانین برای اراذل و اوباش وضع شده اند.
۷۳. گاهی، خطای رایج، قانون ساز می شوند.
۷۴. بنای قانون، زبانی را متوجه کسی نمی کند.
۷۵. قانون، کسی را مجبور به انجام ناممکن نمی کند.
۷۶. قانون، دور و مشت نزدیک است.
۷۷. ذات قانون، سخت است.
۷۸. قانون، در صبح و شب یکسان است.
۷۹. قانون، مجیز سلطان را می گوید.
۸۰. اگر چه قانون گاهی می خوابد، ولیکن هرگز نمی میرد.
۸۱. قوانین، در زمان جنگ خاموش هستند.
۸۲. قانون، یاریگر آدم هوشیار است، نه آدم خواب زده.
۸۳. قانون زدگی باختن حق است.
۸۴. قوانین زیاد، عدالت کمتر.
۸۵. هر قانونی گریزگاهی دارد.
۸۶. زمانی که اخلاقی در کار نپاشد، قوانین به چه دردی می خورند؟
۸۷. قانون زدگی، عدالت گریزی است.
۸۸. قانون تردید زده، بی قانونی است.
۸۹. قانون، درمان است.
۹۰. زمانی که حق با اراده است، قانون تبعید می شود.
۹۱. مراسم و قانون همسایه یکدیگرند.
۹۲. احتیاج قانون را تغییر می دهد.
۹۳. از قانون مترس، از قانون بترس.

۹۴. شوهر قانون است برای همسرش.
۹۵. عرف و عادت قانون نیست ولی قدرت قانون را دارد.
۹۶. هدایا، قانون را فلچ می سازد و روغن، چرخ را بگردش در می آورد.
۹۷. زمانی که غایت قانونی باشد، وسائل تسخیر هدف نیز، قانونی است.
۹۸. پیروز شدن بر جنایت به وسیله جنایت، قانونی نیست.
۹۹. چیز آزار دهنده نمی تواند قانونی باشد.
۱۰۰. قانون طلایی یعنی همان چیزی را که برای خود می خواهی، برای دیگران بخواه. (رومی)

نظريه حق و احاديث از بزرگان دین

ای مردم! جز اين نیست که خداست و شیطان، حق است و باطل، هدایت است و ضلالت، رشد است و گمراهی، دنیاست و آخرت، خوبی هاست و بدی ها. هر چه خوبی است از آن خداست و هر چه بدی است از آن شیطان ملعون است.

کافی(ط-اسلامیه) ج ۲، ص ۱۶

اگر باطل با حق در نیامیزد، بر حقیقت جویان پوشیده نمی ماند و اگر حق با باطل آمیخته نشود، زبان دشمنان آن بریده می شود، لیکن مشتی از آن برداشته می شود و مشتی از این. (و بدین ترتیب حق و باطل درهم آمیخته می شود و شبهه پیش می آید).

هرگز دل به باطل بودن حق و به حق بودن باطل یقین نمی کند. حق شمشیر برنده ایست.

الحقُّ سَيْفٌ عَلَى أَهْلِ الْبَاطِلِ ، حق شمشیری است بر اهل باطل.

اندکی حق، بسیاری باطل را نابود می کند، همچنان که اندکی آتش، هیزم های فراوانی را می سوزاند.

حدیث (۳۲) امام صادق علیه السلام: إِنَّ الْحَقَّ دَوَّلَةً وَ لِلْبَاطِلِ دَوَّلَةً وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي دَوَّلَةٍ صَاحِبِهِ ذَلِيلٌ؛، براستی که حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر یک از این دو، در دولت دیگری ذلیل است

حدیث (۴۳) امام حسین علیه السلام: لا يكمل العقل إلا باتباع الحق؛، عقل کامل نمی شود مگر با پیروی از حق.

بحار الانوار(ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۱۲۷

«« امام علی علیه السلام : لا يُؤْسِنَنَكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لا يُوْحِسَنَنَكَ إِلَّا الْبَاطِلُ؛(نهج البلاغه، از خطبه ۱۳۰)

مبادا جز حق، با تو انس بگیرد و جز باطل، از تو بهراسد.

سه ویژگی است که در هر کس یافت شود، ویژگی های ایمان کامل می گردد: آن که هوctی خشنود گردد، خشنودی اش او را به باطل نکشاند و خشمش او را به هنگام خشم، از حق برون نبرد و هر گاه توان یافت، به آنچه از او نیست، دست درازی نکند. از حقیقت ایمان این است که حق را بر باطل مقدم داری، هر چند حق به ضرر تو و باطل به نفع تو باشد و نیز از حقیقت ایمان آن است که گفتار تو از دانشت بیشتر نباشد.

امام علی علیه السلام: مَنْ رَكِبَ الْبَاطِلَ أَذْلَهُ مَرْكَبُهُ. مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضاقَ مَذْهَبُهُ؛

کسی که بر باطل سوار شود، مركبش او را ذلیل خواهد کرد. کسی که از راه حق منحرف شود راه بر او تنگ خواهد شد.

امام علی علیه السلام: مَنْ أَنْدَى صَفْحَتَةً لِلْحَقِّ هَلَكَ.، هر که در برابر حق سینه سپر کند نابود شود.

امام علی علیه السلام: مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صُرِعَ.، هر که با حق پنجه در افکند به خاک افتاد.

امام علی علیه السلام: قَلِيلُ الْحَقِّ يَدْفعُ كَثِيرَ الْبَاطِلِ، كما أَنَّ الْقَلِيلَ مِنَ النَّارِ يُحْرِقُ كَثِيرَ الْحَطَبِ.

اندکی حق، باطل بسیاری را نابود کند، همچنان که اندکی آتش، هیمه های فراوانی را بسوزاند.

امام علی علیه السلام: المَغْلُوبُ بِالْحَقِّ غَالِبٌ. مغلوب حق، [در حقیقت] غالب است.

لَيْسَ مِنْ بَاطِلٍ يَقُومُ بِإِزَاءِ الْحَقِّ إِلَّا غَلَبَ الْحَقُّ الْبَاطِلَ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ : «بَلْ نَفْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» ۰۰۰

هیچ باطلی نیست که در برابر حق باشند مگر آن که حق بر باطل چیره شود و این سخن خداوند است : «بلکه حق را بر سر باطل می زنیم تا آن را درهم کوبد. »^{۳۰۰۰} امام علی علیه السلام: اصبر علی مَرَارِهِ الْحَقِّ، وَ إِيَاكَ أَنْ تَنْخَدِعَ لِخَلَاوَةِ الْبَاطِلِ.

تلخی حق را تحمل کن، و میادا که فریب شیرین بودن باطل را بخوری

فرق یکجانبه گرایی و حق گرایی

یکجانبه گرایی خنثی است ، فرد یا گروه ، سازمان صرفا از جانب خود و صرفا با هدف نفع خود به موضوع مشخص می نگرد و هر جا حقوق طرف مقابل را مزاحم دید ، سعی می کند، آن را نادیده بگیرد ، و اولویت را به حقوق خود می دهد .

فرد به یک حقیقت مطلق و ثابت باور و ایمان دارد .

در حق گرایی کاملا ارزشمندار و ایدئولوژیک باور دارد، ضمن اینکه همه جانبه نگری دارد ، سعی می کند نگرش از جانب خود را به حق ثابت و لا یغیر با زمان و مکان نزدیک کند و کمک کند طرف مقابل هم با این منطق و به آنچه حق است و از جانب الله به عنوان حق تعیین و تثبیت و تشریع شده است ، باورمند شود .

و ضمنا در مقابل خواست و منطق طرف مقابل ، که این هدف را دنبال می کند ، نیز سر احترام فرود آورد .

وقتی همه طرفها بر روی حق و اصولی ثابت با هم توافق داشته باشند و زیاده خواهی نکنند ، پیمانهای بلند مدت ، مفید بسته خواهد شد .

نظریه حق و اصلالت حق یا شخص

معیار شناخت حق ، امام علی علیه السلام - در پاسخ به حارث بن حوط وقتی نزد ایشان آمد و گفت:

أَتَرَانِي أَظُنُّ أَصْحَابَ الْجَمْلِ كَانُوا عَلَى ضَلَالٍ؟! - : يَا حَارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرْتَ، إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرَفَ مَنْ أَتَاهُ، وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرَفَ مَنْ أَتَاهُ.

آیا فکر می کنی که من اصحاب جمل را گمراه می دانم ؟! - فرمود : ای حارث ! تو پایینت را نگریسته ای و بالایت را نگاه نکرده ای و از این رو در حیرت و سرگردانی به سر می بری. تو حق را نشناختی، تا اهلش را بشناسی و باطل را نشناختی، تا باطل گرایان را بشناسی .

امام علی علیه السلام - در پاسخ به سخن حارث که گفت : به نظر من طلحه و زبیر و عایشه به حق احتجاج می کردند - فرمود ما اُری طَلْحَةً وَ الرَّبِّيرَ وَ عَائِشَةَ احْتَجَوْا إِلَّا عَلَى حَقٍّ - : إِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا يُعْرَفَانِ بِالنَّاسِ، وَ لَكِنِ اعْرِفِ الْحَقَّ بِاتِّبَاعِ مَنِ اتَّبَعَهُ، وَ الْبَاطِلَ بِاجْتِنَابِ مَنِ اجْتَنَبَهُ

همان حق و باطل به مردم (شخصیت افراد) شناخته نمی شود، بلکه حق را به پیروی کسانی که از آن پیروی می کنند بشناسی و باطل را به اجتناب کسانی که از آن اجتناب می کنند.

امام علی علیه السلام: إِنَّ الْحَقَّ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ، اغْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفُ أَهْلَهُ.

حق به شخصیتها شناخته نمی شود؛ خود حق را بشناسی تا پیروان آن را بشناسی.

الأَمَالِي لِلْمَفِيدِ: فَقَالَ لَهُ [الإِمَامُ عَلَى عَلِيهِ السَّلَامُ] الْحَارِثُ: لَوْ كَشَفْتَ - فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي - الرَّئِسَ عَنْ قُلُوبِنَا وَ جَعَلْتَنَا فِي ذلِكَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِنَا . قالَ علیه السلام : قَدْكَ ؛ فَإِنَّكَ امْرُؤٌ مُلْبُوسٌ عَلَيْكَ ، إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ، فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفُ أَهْلَهُ

حارث به آن حضرت (امام علی علیه السلام) عرض کرد : پدر و مادرم فدایت باد ! کاش زنگار از دلهای ما می زدودی و در این موضوع ما را از بینش لازم برخوردار می ساختی. امام علیه السلام فرمود: بس کن . تو مردی هستی که امر بر تو مشتبه شده است . همانا دین خدا با اشخاص شناخته نمی شود، بلکه با معیار و نشانه حق شناخته می گردد ؛ پس حق را بشناس، تا اهلش را بشناسی.

نظریه حق و آسیب شناسی مدعیان آن (بررسی موردی ، احمدی نژاد)

یکی از وقایع مهم در زمان رئیس جمهور نهم و دهم ایران (آقای محمود احمدی نژاد) مسئله ، اختلاف ایشان با مقام معظم رهبری بود ، بازخوانی آن واقعه ، درسهای ارزشمندی را برای ما دارد که مدعیان اصول گرایی و حق گرایی را در قول و عمل بشناسیم .

او یک نفر را معاون اولش گذاشت، و رهبری مشخصا نامه نوشت که، حتی طرفداران خودت هم با این کارت موافق نیستند و او شایسته این مقام نیست . تکبر و چموشی علیه رهبری را از همان لحظه اول شروع کرد ، کشور درگیر تنش شد

بعدها عملا ایشان جریان انحرافی را تایید کرد ، احمدی نژاد حاضر شد، ولایت، همه نظام، مراجع تقليد و متدينین و خانواده شهدا و این همه دانشجوی علاقه مند و طلبه زجر کشیده را کناری گذاشت ، حاضر نشد همه این افراد را بگذارد یک طرف و این چند نفر را در کفه دیگر و اينها را جایگزین کند .

همه را گذاشت کنار و گفت این ۵ نفر ، بقایی ، جوانفر و مشائی ... حق اند بقیه باطل نتیجه آن انحراف معلوم بود که ۱ سال بعد میروند خانه نشین می شود و... ، یعنی گفت حالا من محروم ، ولایت با من هماهنگ بشود ، من محروم مردم متدين با من هماهنگ بشوند ، من محروم قرآن و مراجع و جوانها با من هماهنگ بشوند ، این راه قبلا ، اسلام‌نشان بازرگان و بنی صدر و منتظری و خاتمی ... را زمین زد ، حالا این را هم زمین می زند . فکر می کرد این ۲۴ میلیون که به او رای داده بودند به خاطر خودش بهش رای داده اند و حالا در طرفداری اش ، می ریزند در خیابون ، از آن جمعیت ۲۴ تا ۱ نفرشان هم ۱ جا جمع نشدند .

مردم به او رای نداده بودند، به اسلام رای داده بودند ، به امام جامعه به قرآن رای داده بودند ، چرا خودتان را در برابر عظمت یک مردمی که ماحصل خون شهدا بوده و حرکت انبیا بوده و قراره وصل بشود به یک حرکت نابی به نام زمینه سازی ظهور کوچک کردید ، چرا فکر می کنید سیستم و جامعه باید به ما تاصی کند ، چرا باید ما بمانیم ، ولو دین و حقیقت فدا بشود .

چرا ما نباید فدای دین بشویم ، مسئولین جمهوری اسلامی هر کدام که به جایی رسیدن گفتند ، اینجا مرکز عالم است عالم با ما هماهنگ شو ، آنکه امام جامعه است گفت : من فدا می شوم تا دین جدم بماند ، با این سخن ، حکم بقیه کاملا روشن است .

این نوع افراد میگویند دین باید با ما تعریف بشود ، حق باید با ما تعریف بشود ، مگه ما کی هستیم؟؟ قرآن می فرماید ، شما اگر پشه ای ازتون چیزی بذد نمی تونید پسش بگیرید ، اگر این را بفهمیم دیگه فکر استکباری در وجود ما نمی ماند ، خوب، خدا ۴ روز بہت توفیق داده ، معلمی کنی ، تربیون داشته باشی ، پزشکی کنی.... می دونی چه توفیقی بہت داده اند ، این را قدر بدانید .

تفکر آقایان اگر، قرآن و اهل بیت و ... باشد ، که چراغی که ایزد بر فروزد ، چه کسی می تواند خاموش کند ، این مسیر، مسیر انبیا است .

پیش خود گفتند ، ۴ سال دیگر ما در قدرت نیستیم ، چه کنیم . باز پیش خود گفتند : خودمان را ثبتیت می کنیم، شد عبور از حدود الهی ، مدعیان هر وقت خواسته اند، خاشع نباشند و علو و برتری در زمین بجوینند ، زمین خورده اند ،

فَإِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفَّىٰهُمْ أُجُورُهُمْ وَبِزِيَّدِهِمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعْذَّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيَا وَلَا نَصِيرًا (النساء/ ۱۷۳)

اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را بطور کامل خواهد داد؛ و از فضل و بخشش خود، بر آنها خواهد افزود. و آنها را که ابا کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردنگی خواهد کرد؛ و برای خود، غیر از خدا، سرپرست و یاوری نخواهند یافت.

نظریه حق و مبارزه با نسبی گرایی

امام صادق عليه السلام : اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبَغْضُ مِنْ خَلْقِهِ الْمُتَلَوْنَ ، فَلَا تَرْوِلُوا عَنِ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ ؛ فَإِنَّمَا اسْتَبَدَّ
بِالْبَاطِلِ وَ أَهْلِهِ هَلْكَةً وَ فَاتَّتِهِ الدُّنْيَا .

بدانید که خداوند متعال از بنده ای که هر لحظه به رنگی در آید، نفرت دارد . پس ، هیچگاه از حق و پیروانش جدا نشوید، که هر کس به باطل و باطل گرایان بیاویزد، هلاک شود و دنیا از دستش برود.

بحار الأنوار: ویژگی مواضع حق و ثابت این است که پیروان خود را ، محکم می کند ، و پیروان وقتی به آن لنگر می اندازند ، از تلاطم حوادث روزگار ، ایمن می شوند ، ولی بازیگوشی و لهو و لعب و نان به نرخ روز خوردن و تغییر رنگ مدام دادن ، ولو با عنوانین قشنگی همچون انطباق با محیط ، خوانده شود ، لیکن هیچ اثر پایداری ایجاد نمی کند .

نظریه حق و استاندارد دو طرفه

در حسابداری پیشرفته امروز ، به این حد از علم رسیده ایم که درستی فرآیند حساب و کتاب بر استاندارد دوبل استوار است . به طور خلاصه در حسابداری دو بل ۲ نفر داریم و یک واسطه پول یا اعتبار که می خواهند کالا یا خدمتی را با هم معامله کنند . نفر ۱ ، کالا می دهد و پول می گیرد ، نفر ۲ کالا می گیرد و پول می دهد . نفر ۱ که کالا می دهد حق دارد پولی بگیرد و نفر ۲ که پولی می دهد ، حق دارد کالای توافق شده را تحويل بگیرد . از آن طرف نفر ۱ مکلف است در برابر پولی که می گیرد کالایی را تحويل دهد و نفر ۲ مکلف است در برابر کالایی که می گیرد پولش را بدهد . (البته اینجا پول صرفا به عنوان یک اعتبار مقبول ، آورده شد و این اعتبار مقبول بنا به نظر دو طرف می تواند هر چیز دیگری نیز باشد حق نیز اینگونه است ، حق دو جانبه است.

امام علی عليه السلام: الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ ، وَ أَضَيقُهَا فِي التَّنَاصُفِ ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ ، وَ لَا
يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ ، وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِي عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ .

حق در توصیف و گفتار گسترده ترین چیزهاست، اما در عمل تنگترین چیزهاست. کسی را حق نیست جز آن که بر او نیز حق است و بر او حق نیست جز آن که او را نیز [بر دیگری] حقی است . اگر بنا بود کسی را حقی باشد اما بر او حقی نه ، آن کس فقط خداوند سبحان بود.

امام علی عليه السلام:

لَا تَمْنَعَنَّكُمْ رِعَايَةُ الْحَقِّ لِأَحَدٍ عَنِ إِقَامَةِ الْحَقِّ عَلَيْهِ رِعَايَةُ الْحَقِّ كَسَى نَبِيَّد مَانعُ شَمَاءِ اِقَامَهُ حَقَّ بَرَ او شَوَّدَ .
ظَلَمَ الْحَقَّ مَنْ نَصَرَ الْبَاطِلَ ؛ هر کس باطل را یاری کند، به حق ستم کرده است .

در عصر حاضر چطور راه غلط را بفهمیم؟ هر وقت کاری کردید، که فطرتا، عذاب کشیدید بدانید آن راه غلط است !

نظريه حق و تکليف حق گرا

امام على عليه السلام:

خُضِي الْعَمَراتِ إِلَى الْحَقِّ حَيْثُ كَانَ. برای رسیدن به حق هر جا که باشد، در سختی ها غوطه ور شو.

امام على عليه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله : **السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ طُوبَى لَهُمْ . قَيْلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَمَنْ هُمْ ؟ فَقَالَ : الَّذِينَ يَقْبَلُونَ الْحَقَّ إِذَا سَمِعُوهُ ، وَيَبْدُلُونَهُ إِذَا سُئِلُوا ، وَيَحْكُمُونَ لِلنَّاسِ كَحُكْمِهِمْ لِأَنَّفُسِهِمْ** پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشاب حال شتابندگان به سوی سایه عرش. عرض شد: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که چون حق را بشنوند، بپذیرند و هرگاه حق از آنان خواسته شود، دریغ نورزنده برای مردم همان گونه داوری کنند که برای خود می کنند.

کلام امام معصوم، موضوع را کاملاً روشن کرده است، صرف اعتقاد به حق کافی نیست، کسی که به موضوع حق، مومن شد، تکالیفی بر عهده اش است. بسیاری مواقع باطل گرایان در پایبندی به جبهه باطل خود مصمم تر عمل کرده اند، حق گرایان باید در مبارزه با باطل گرایان، قدرت و استقامت بیشتری داشته باشد. چون صاحب حق خداست و باطل جز وهمی بیش نیست.

نظريه دین و روش آموزشی آزمون و خطاب

یک کودک تا زمین نخورد، راه رفتن را یاد نمی گیرد.

تمام یادگیری های مبتنی بر تجربه، بر همین اصل استوار است، در بین انبوهای از راههای غلط، فقط یک راه درست است، و باید آن را کشف کرد و انجام داد. (پندار نیک، گفتار نیک، اعمال نیک)

مهندس تا چیزی را خراب نکند و بعد درستش نکند، به حرفة خود مسلط نمی شود. یا به عبارت دیگر، مهندس تا راه خراب کردن آن چیز را بلد نباشد، راه درست کردن آن را بلد نیست.

مهندس استاد و ... باید بداند، که فلان کار، آن وسیله یا موضوع را خراب می کند و نباید انجام شود و در عوض عمل درست کدام است.

درست کردن و درست کار کردن، درست یاد دادن در برابر غلط و اشتباه کردن و اشتباه کاری و غلط و اشتباه یاد دادن قرار دارد. وقتی این موضوع بدیهی، در زندگی ما جاری است، پذیرش همه درستها به عنوان حق و همه غلطها به عنوان باطل، کار ساده ای است، به شرطی که عقل سليم و روحیه غیر متکبر و غیر لجباز باشد.

نظريه حق و مبانی مكتب آموزشی

امام على عليه السلام: لا ذَلِيلَ أَنْصَحُ مِنِ اسْتِمَاعِ الْحَقِّ. هیچ راهنمایی صادقتر از گوش سپردن به حق نیست.

می گویند در زمان معاویه در شام کلاسهای حق شناسی بسیار زیاد بود ولی حتی یک کلاس باطل شناسی نبود، چون در آن صورت با تبیین باطل بالاصله مصدق پیدا می کرد و آقایون را به زیر می کشاند. در اذان خداوند اصرار دارد به مسلمان بفهماند که اول طنین لا الله را محکم و بلند بگو و به همه طاغوتها کافر شو، سپس به جرگه مومنین در آی و بگو الا الله.

روی دیگر حق شناسی، باطل شناسی است و تا کسی باطلها و دروغها و اشتباه ها و ... را نشناسد، چگونه می تواند به آنها کافر شود. گرایش به باطل، قطعاً الا و لابد به شکست می انجامد و لو اینکه به طور موقت باطل گرا خود را خوشحال و پیروز نمایش دهد، گرایش به حق، قطعاً الا و لابد به موفقیت و پیروزی (دنيا و آخرت) می انجامد، ولو اینکه به طور موقت مجبور به تحمل سختی و مبارزه با ظلم شود.

نظریه حق و دلیل عدم فهم حق توسط ، برخی از عوام

فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ حَلَصَ مِنْ مِزاجِ الْحَقِّ لَمْ يَحْفَظْ عَلَى الْمُرْتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ حَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ أَنْقَطَعَتْ عَنْهُ الْأَسْنُنُ
الْمُعَايِدِينَ وَلِكُنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ؛

اگر باطل با حق در نیامید، بر حقیقت جویان پوشیده نمی ماند و اگر حق با باطل آمیخته نشود، زبان دشمنان آن بریده می شود، لیکن مشتی از آن برداشته می شود و مشتی از این. (و بدین ترتیب حق و باطل درهم آمیخته می شود و شبهه پیش می آید) .

با توجه به آیات زیر در مورد وظایف شیطان در عالم هستی ، نتایج زیر گرفته می شود :
وَلَأَضْلَلَنَّهُمْ وَلَأَمْتَيِّنَهُمْ وَلَأَمْرَنَهُمْ فَلَيَبْتَكِنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَأَمْرَنَهُمْ فَلَيَغِيْرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذُ الشَّيْطَانَ وَلِيَا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ
خَسِرَ خُسْرًا مُّبِينًا(النساء/۱۱۹)

و آنها را گمراه می کنم! و به آرزوها سرگرم می سازم! و به آنان دستور می دهم که (اعمال خرافی انجام دهنند، و) گوش چهارپایان را بشکافند، و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهندا (و فطرت توحید را به شرک بیالایند!) و هر کس، شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است.
يَعِدُهُمْ وَيَمْتَهِنُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا(النساء/۱۲۰)

شیطان به آنها وعده‌های (دروغین) می دهد؛ و به آرزوها، سرگرم می سازد؛ در حالی که جز فریب و نیرنگ، به آنها وعده نمی دهد.

باید با اراده و عمل به مبارزه با شیطان و خواسته های او ، ارتقاء درجه پیدا کرد .
جهان را نمی توان تا سطح فهم عوام پایین آورد ، بلکه سطح فهم عوام را باید متناسب با تهدید شیطان و لشکریانش بالا برد .

فهم را خداوند به بندگانش اعطا می کند. فَهَمَنَاهَا سُلَيْمَان... (الأنبياء/۷۹) ما (حكم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم؛...
ولی لیاقت دریافت فهم را ، انسانها باید داشته باشند ، پیدا کنند .

طبق حدیث قدسی : شما به آنچه می دانید عمل کنید من ، نادانسته های مورد نیازتان را به شما یاد می دهم .
عوام باید با اراده به تسلیم حق شدن و در عمل ثابت کردن آن ، لیاقت خود را به معبد حق نشان دهند ، در آن صورت صاحب فهم درست می شوند و فریب باطلگرایان حق نما را نمی خورند .

أَبَيِ اللَّهِ أَنْ يُعَرِّفَ بِالْبَاطِلِ حَقًا أَبَيِ اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَ الْحَقَّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بِالْبَاطِلِ لَا شَكَّ فِيهِ وَ أَبَيِ اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَ الْبَاطِلَ فِي
قَلْبِ الْكَافِرِ الْمُخَالِفِ حَقًا لَا شَكَّ فِيهِ وَ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ هَذَا هَكَذَا مَا عَرِفَ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ؛
خداؤند ایا دارد از این که باطلی را حق معرفی نماید، خداوند ایا دارد از این که حق را در دل مؤمن، باطلی تردیدناپذیر جلوه دهد، خداوند ایا دارد از این که باطل را در دل کافر حق ستیز به صورت حقی تردیدناپذیر جلوه دهد، اگر چنین نمی کرد، حق از باطل شناخته نمی شد .

نظریه حق و حرکتهای اجتماعی

در تحولات اجتماعی ، حرکت سینوسی است ، ما سنت ناکارامد داریم این را حذف می کنیم ، در نتیجه نیاز به اندیشه نو پیش می آید ، آن را تولید می کنیم ، به آن گرایش پیدا می شود ، جامعه را نوسازی می کنیم ، آن اندیشه نو دوباره ناکارامد میشود ، دوباره باید بزداییم ، تا اندیشه نو دیگری به وجود باید ، حرکت مبتنی بر توسعه حرکت سینوسی است که باید بدانیم ، سنتی که دیگران تولید کرده اند ، ممکن است ، امروز ناکارامد باشد ، ما باید اندیشه جدید تولید کنیم ، اندیشه جدید ما فردا میشود سنت ، دوباره حرف جدید تولید کنیم ، نسلهای بعد باید آماده شوند که آقا شما باید برای

زمان خودتان اندیشه جدید تولید کنید ، نه اينكه کل سنت قبلی را حذف کنید ، آن قسمتهای ناکارامدش را حذف کنید و اندیشه جدید برای آن ارائه بدھيد ، حرکت توسعه اى رو به جلو ، سنتهای مطلق دینى معیارهایی هستند که ما با آنها به تعالی می رسیم .

نظريه حق و شاخص زيركى

آلکیسْ صَدِيقُ الْحَقِّ وَ عَدُوُهُ الْبَاطِلُ؛ انسان زيرك، دوستش حق است و دشمنش باطل .علی (ع) پس ، اينكه اهل باطل ، با فريب و دروغ و دغل می خواهند خود را حق بنمايند ، از دید علی (ع) کيس و زيرك نيستند . و اگر اهل حق ، با ستون حق و همراهانش دوستی نکنند و بر دشمنی بر باطل اصرار نورزنند ، کيس و زيرك نيستند .

نظريه حق و شاخص نجات

ثَلَاثٌ فِيهِنَ النَّجَاةُ: لُزُومُ الْحَقِّ وَ تَجْنِبُ الْبَاطِلِ وَ رُكُوبُ الْجِدِّ؛
نجات و رستگاري در سه چيز است: پايندي به حق، دوری از باطل و سوار شدن بر مركب جديت .
نجات از مشكلات سخت ، مهمترین هدف و مقصد امامان جامعه و مصلحان و بزرگان مردم است ، در آزمایشگاه دنيا نباید در پي جايی فارغ از مشكلات گشت ، بلکه باید در مشكلات و مسائل و امتحانات و فتنه هایي که خداوند سر راه ما می گذارد ، در پي نجات بود . و چراغ راهنمای ما در نجات اين سخن بزرگ است . شناختن و استقامت در مواضع حق ، اجتناب از نزديک شدن به باطل و مواضع ظاهر فريب ، و جديت داشتن در اقامه اين دو اصل .

نظريه حق و انفكاك آن از اهل حق و اهل باطل

پیامبر خدا صلی الله عليه و آله: اَفْبِلِ الْحَقَّ مِمَّنْ اتَّاکَ بِهِ - صَغِيرٌ أَوْ كَبِيرٌ - وَ إِنْ كَانَ بَغِيضاً ، وَ ارْدُ الْبَاطِلِ عَلَى مَنْ جَاءَ بِهِ مِنْ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ وَ إِنْ كَانَ حَبِيباً.

حق را از هر کس که برایت آورد - کوچک یا بزرگ - بپذير هر چند دشمنت باشد و باطل را هر که آورد کوچک یا بزرگ به خودش برگردان هرچند دوستت باشد .

خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ، كُونوا نُقَادُ الْكَلَامِ؛
حق را از اهل باطل فراگيريد و باطل را از اهل حق فرا نگيريد. سخن سنج باشيد .

بحار الانوار(ط-بيروت) ج ۲، ص ۹۶ مسيح

حق و مواضع حق ثابت و لا يتغير زمانی و مکانی است و با حقگذار عالم نسبت مستقیم دارد و از آنجائیکه هیچ تغییر و تحولی در ذات خداوند معنا ندارد ، حق او نیز با گذر زمان تغییر نمی کند . حال اگر اهل باطلی ، خود را صاحب حق نشان داد ، باید بین او و حق تفکیک قائل شویم ، حق را از او بگیریم و او را با سایر باطلهایش رها کنیم . مبادا به بهانه گرفتن ۱ حق از او ، تسلیم سایر باطلهای او شویم ، مثال در کشورهای اروپایی موارد زیادی از مظاہر پیشرفت مادی وجود دارد که ، درستی شان ثابت شده است و امروزه در خدمت بشریت قرار دارد ، مثلا سیستمهای نرم افزاری و سخت افزاری که به جرات می توان گفت ابزار مفید و حقی در خدمت معاش امروز جامعه است . ما باید آن جزء جزء ، خوب و حق مادی مربوط به عالم خلق را از آنها بگیریم و در راه حق استفاده کنیم ولی هیچگاه تسلیم تئوریهای پاگانیستی (کفر کیشی) و باطل آنها در عالم جعل نشویم . چون قوانین عالم خلق و ماده ، جبرا توسط خداوند تعیین شده است و امكان

خطا در آنها نیست ، لذا ماشین یا وسیله ای که خوب کار می کند، یعنی خداوند خوب ، آن را اینگونه قانونگذاری و طراحی و خلق کرده است ، اما قوانین عالم جعل در تمدن رقیب ما (غرب) توسط فیلسوفها و استراتژیستهای عموماً فاسد الاحق و کفر کیش ، تعیین شده است که هویت و ماهیت اجتماعی و تمدنی آنها را زیر سوال برده است (در انتخابات ۲۰۱۷ فرانسه ، شاخصترین مرد آنها ، ماکرون همجنس باز ، برنده انتخابات شد و در مجتمعی که زنان سایر رئیسی جمهور حضور دارند ، او را به عنوان همسر خود روانه می کند و ...) ما در عالم جعل (حوزه اختیارات و انتخاب انسانها و اوامر الهی) ، از زمان زرتشت پیامبر ۲۴۰۰ سال پیش تا کنون ، به قوانین و احکام و اوامر و فرامین و اعتقادات ، مبتنی بر توحید (یگانگی خداوند) توکل و تکیه داریم .

از آن طرف ممکن است کس یا کسانی خود را ظاهر الحق و اهل حق معرفی کنند در عین حالیکه اجزاء کارهایشان فریاد می زند که باطل اند ، مثلاً خانواده آل سعود در عربستان که با ظاهر و جلوه حق ، در مجتمع حضور می یابند و خود را خادم الحرمین الشریفین معرفی می کنند ، در پنهان و آشکار با باطل ترین نظام حکومتی جهان یعنی اسرائیل صهیونیستی ، همپیمان هستند و روابط خوبی دارند . در اینجا هم طبق این حدیث بزرگ نباید فریب ظاهر حق را خورد . قدرت تشخیص حق از اهل باطل و باطل از اهل حق ، فرقان است که با خداوند آن را با تقوا در مون جعل می کند . چطور یک تصمیم ساز طراحی تصمیم می کند ؟ با تفکیک پارادایم ، ما باید راههای غلط را هم ، کنار راههای درست بشناسیم ، نتیجه اینکه جلوی خلط مباحث گرفته می شود . ما باید تسليم راه درست بشویم .

نظریه حق و نسبتش با شاخص عقل

لا يكمل العقل إلا باتباع الحق؛ عقل كامل نمى شود مگر با پیروی از حق .

حدیث امام حسین علیه السلام ، بحار الانوار(ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۱۲۷

إِنَّ أَهْلَ بَيْتٍ إِذَا عَلِمُنَا الْحَقَّ تَمَسَّكُنَا بِهِ ، مَا خَانَدَنَا هُسْتِيمْ كَهْ هَرَگَاهْ حَقْ رَا شَناختِيمْ ، بَدَانْ چَنَگْ در مَى زَنِيمْ .

حدیث امام حسن مجتبی علیه السلام: بحار الانوار(ط-بیروت) ج ۴۴، ص ۶۰

نظریه حق و بقامتی تمدن و قوم

أَيَّهَا النَّاسُ لَوْ لَمْ تَتَخَذَلُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَ لَمْ تَهْنَوْا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيْكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقُوْ مَنْ قَوَىْ عَلَيْكُمْ... ؛

ای مردم! اگر در یاری حق کوتاهی نمی کردید و در خوار ساختن باطل سستی نمی کردید، کسانی که همپاییه شما نیستند، در شما طمع نمی کردند و هیچ قدرتی بر شما مسلط نمی شد . حدیث امام علی علیه السلام: نهج البلاغه(صبحی صالح) ۲۴۱

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ فَالْأُولَاءِ أَلْمَ نَكْنُ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ فَالْأُولَاءِ أَلْمَ نَسْتَحْوذُ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا(النساء/۱۴۱)

منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می کشند و مراقب شما هستند؛ اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد، می گویند: مگر ما با شما نبودیم؟ (پس ما نیز در افتخارات و غنایم شریکیم!) «و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد، به آنان می گویند: مگر ما شما را به مبارزه و عدم تسليم در برابر مؤمنان، تشویق نمی کردیم؟ (پس با شما شریک خواهیم بود!)» خداوند در روز رستاخیز، میان شما داوری می کند؛ و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.

نظريه حق و دوقطبی حق و باطل در سياست

إن لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَ لِلْبَاطِلِ دَوْلَةٌ وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي دَوْلَةٍ صَاحِبِهِ ذَلِيلٌ؛
براستی که حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر یک از این دو، در دولت دیگری ذلیل است .
امام صادق ع کافی(ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۴۴۷

به عبارت دیگر اهل حق در دوره ای که حکومت با اهل باطل است ، خوار و ذلیل شمرده می شوند و به عکس اهل باطل در دوره و سرزمینی که اهل حق غلبه دارند ، خوار و ذلیل خواهند شد .

از این فرمول می توان برای شناخت حکومتهای حق و باطل هم استفاده کرد ، اگر حکومتی اهل حق را خوار و مسخره می کرد ، و به اهل باطل ، احترام و ارزش می گذاشت ، می توان به باطل بودن آن حکومت و کارگزارنش پی برد ، و از آن طرف اگر حکومتی ، فضا را برای فعالیت اهل حق باز می گذاشت و راه را بر اهل باطل می بست و منع آنها بود ، می توان به حق بودن آن حکومت و کارگزارنش پی برد .

نظريه حق و مقابله با التقاط

امام خمینی فرمودند : التقاطی فکر و عمل کردن ، خیانتی بزرگ به اسلام و مسلمین است .
اگر تفکیک حوزه ها و پارادایم درست و غلط و حق و باطل به درستی صورت بگیرد ، دیگر برخی نمی آیند ، پشت هر کلمه وارداتی از غرب ، یک اسلامی بگذارند و آن موضوع رابه التقاط بکشانند . بانکداری اسلامی ، جامعه شناسی اسلامی ، مدیریت اسلامی و ... همه اینها اسمی غلطی هستند و به تبع ، مفاد آنها هم غلط و اشتباه است ، امکان ندارد مبانی برخاسته از کفر کیشی (پاگانیسم) به توحید و ایمان ختم شود ، تنها راه زندگی درست و سالم و حق ، اراده و فکر کردن درست و حق است و اراده و فکر درست ، تنها بر مبانی درست و حق ، امکان بروز و ظهور پیدا می کند . اهمیت نظریه حق و مباحث پیرامونی اش ، اینجاست که حق و باطل را می شناساند ، عزم و اراده و انگیزه لازم برای مبارزه با باطل و اقامه حق را ، ایجاد می کند و در افراد جوینده حق و راستی ، قدرت فرقان می دهد و تلاش جنود شیطان و اهل باطل را برای تشبیه به حق و فریب عوام ، خنثی می کند و ...

نظريه حق و تعریفی از مسلمانی

مسلمانی یعنی این ، هر کس راه درست را انجام می دهد، او مسلمان است ، چه خودش بخواهد یا نخواهد ، چه بداند ، چه نداند . هر کس راه غلط را انتخاب کند ، او تسليیم شیطان است ، چه بخواهد، چه نخواهد !
چه اسم خودش را آیت الله بگذارد، چه دجال !

راه درست راهی است که آخرش به خیر و صلاح و دوستی و محبت و سعادت و عشق و همه خوبیها ختم می شود و در فطرت ماست و همه آدمها از هر رنگ و نژادی آن را می فهمند .

راه غلط راهی است که به ترس و زشتی تباہی و پوچی و فساد و ظلم و ... ختم می شود .

حالا ما چطور بفهمیم که راهی درست است یا غلط ؟ شاخص و مبنای درستی یک موضوع یا راه چیست ؟
حق ثابت و لا یتغیر است و باطل ، سیال و متغیر ، ثابت بودن حق بستگی به اراده ای دارد که در پشت آن است ، حق با خدایی که همه آن راههای درست را خلق کرده و دلیل و منبع همه آن خوبیهای شناخته می شود و با پیامبر بر حقی که به ولایت خداوند تکیه دارد و به وصی و اولی الامر پیامبر (ص) یعنی اهل بیت مطهرشان شناخته می شود که علی و اولاده مع الحق و حق مع العلي و اولاده و سلام على حجه بن الحسن مهدی (عج) وصی و ولی الله الاعظم

قیمت ما چقدر است؟ یا قیمت فروختن حق چقدر است؟

به مثالی از تاریخ اسلام، توجه کنید، خود به خود، اهمیت اختیار و انتخاب انسانها برایتان مشخص می‌شود. سی هزار دینار رقمی بود، که یزید به هر خواص کوفی داد. و دینشان را خرید. هر دینار کوفی چهار و نیم گرم طلای خالص بوده است. اکنون هر گرم طلا در بازار ۹۸ هزار تومان میباشد. یعنی به پول امروز چیزی نزدیک به ۱۳ میلیارد تومان برای هر نفر!!! براستی اگر در ان زمان بودیم یار حسین میمایندیم؟؟؟

مقاله: حق چیست و چگونه می‌توان تابع حقیقت بود؟

پاسخ اجمالی حق به معنای در میان طریق راه رفتن و راستی و درستی را دنبال نمودن و از روی حکمت چیزی را در جای خود قرار دادن است. و تبعیت از حق و حق مداری در باب اندیشه و نظر، مجهر گشتن به سلاح منطق و مزین شدن به جامه یقین و دوری از مغالطه کاری و خیال بافی و پرهیز از تبعیت اشخاص، به جای تبعیت از قول حق و درست است و در باب عمل، محاسبه نفس، بندگی، خداترسی و یاد مرگ و قیامت، سلوک در طریق حق می‌باشد و مسلمان و قوتی حق برای انسان آشکار شد اهل حق، ملازمان و یاران حق و حقیقت‌اند.

پاسخ تفصیلی

در ابتدا باید حق و حقیقت را شناخت تا در مرحله بعد با پوشیدن جامه حق بتوان اهل حقیقت گشت. در بیان حضرات معصومین(ع) وارد شده است که: حق سنگین است اما گوارا و باطل سُبَك است اما کشنده.^[۱] حق را بگوی ولو بر علیه خودت باشد.^[۲] صبور و شکیبا باش در ملازمت حق ولو این که تلخ باشد.^[۳]

از این منظر به نحو اجمال معلوم می‌گردد که تبعیت از حق دشوار است ولو این که کمال آدمی در آن است و واگذاری حق و سلوک در مسیر باطل آسان است، اما انسان را به تباہی می‌کشد. در یک مثال ساده ماجرای ملازمت از حق، صعود بر قلهای رفیع را می‌ماند که دشوار است اما نتیجه‌ای بس شیرین و مسرت بخش را به دنبال دارد.

حق به معنای قطعی، موجود ثابت، عدل و یقین است و حقیقت به معنای راستی و درستی.
 «حق الفَرَسُ»؛ یعنی اسب در دویدن سُم پا را جای سُم دست گذاشت و کلام مُحَقّق به معنای سخن محکم و متقن، و سخن منظم است.^[۴] «حق الطَّرِيقُ»؛ به معنای میانه راه را گرفت در رفتن. «مُحَقّ»؛ یعنی درستگوی و درست رأی. و «حق» به معنای وسط و میانه چیزی است.(نویسنده: این نظر مبتنی بر منطق حد وسط ارسطوی است و چون آن منطق در امور جعل باطل شده است، این تعریف هم باطل است، یعنی ما بین راست و دروغ و حسن و قبح و حلال و حرام و ... حد وسط و میانه‌ای نمی‌شناسیم)

حق آن چیزی است که از روی حکمت در جای خود قرار گیرد و فقط در موارد نیک و خوب به کار رود.^[۵]
 با در نظر گرفتن روایات به این نتیجه می‌رسیم که؛ در میان طریق راه رفتن و راستی و درستی را دنبال نمودن و از روی حکمت چیزی را در جای خود قرار دادن، معنای حق است. به فرموده امام علی(ع): «ملازم حقیقت بودن، اصل و اساس حکمت است».

باز آن حضرت می‌فرماید: «دلایل واقعی را فرا گیرید و خود را با برهان و منطق، مجهر و مسلح سازید و از شببه و مغالطه کاری بپرهیزید».

امام علی(ع) در این سخنان به نحوه اتحاذ روش علمی برای رسیدن به حقایق اشاره می‌کند و آن عبارت است از: روش استدلال و برهان که در آن به اتفاق و اجماع رجال بر قولی و یا مسلم بودن و شهرت آن نزد علماء اعتماد نمی‌شود. پس حقیقت، حقیقت است، اعم از این که مردم آن را بشناسد یا منکر آن باشند. و از لطیفترین بیانات در این زمینه کلام حضرت موسی بن جعفر(ع) است که فرمود: «ای هشام! اگر در دست تو گردوبی باشد ولی مردم گمان برند که آن دُرّ

گرانبهایی است، هرگز تو را سود و فایده‌ای نخواهد بخشید چون تو خود می‌دانی که آنچه در دست تو است، گردوبی ناچیز بیش نیست و نیز اگر در دست تو مرواریدی گرانقدر باشد اما مردم بگویند که آن گردو و چیز کم ارزشی است، به تو زیان و ضرری نخواهد رسید؛ زیرا تو یقین داری که آن گوهر ارزنهای می‌باشد».

خدای سیحان در قرآن کریم می‌فرماید: «در قیامت شما را با حق وزن می‌کنند».

لذا اگر جانتان و عملتان از حق بهره‌مند بود می‌شود سنگین و اگر از حق بهره نداشت می‌شود سبک. آنها که میزان سنگینی دارند اهل نجات‌اند و آنها که میزانشان سبک است اهل عذاب‌اند، از این‌رو؛ خود را آماده سازید و ببینید کارتان در مسیر حق است یا نه؟ برای حق است یا نه؟ از حق شروع شده است یا نه؟

به فرموده امام علی(ع): «قبل از این‌که روز محاسبه فرا برسد شما حسابگر خود باشید».

آیا فروختید یا خریدید و آیا در این خرید و فروش زیان دیدید یا نفع بردید؟

باز آن‌حضرت می‌فرماید: «فرق من و عمرو عاص این است که یاد مرگ نمی‌گذارد که من باطل بگویم و فراموشی آخرت نمی‌گذارد که او حق بگوید، او چون آخرت را فراموش کرد، حق نمی‌گوید و من چون به یاد مرگ هستم، یاد مرگ نمی‌گذارد که من به بازیچه سرگرم شوم».

نتیجه این‌که؛ تبعیت از حق و حقداری در باب اندیشه و نظر مجهر گشتن به سلاح منطق و مزین شدن به جامه یقین و دوری از مغالطه کاری و خیال بافی و پرهیز از تبعیت اشخاص به جای تبعیت از قول حق و درست است. و در باب عمل، محاسبه نفس، بندگی، خدا ترسی و یاد مرگ و قیامت سلوک در طریق حق می‌باشد و مسلماً وقتی حق برای انسان آشکار شد اهل حق، ملازمان و یاران حق و حقیقت‌اند، و به فرموده حضرت امیرالمؤمنین(ع): «حق را که شناختی، اهل حق برای تو آشکار می‌شوند».

نظريه حق و نيافتادن در دام مطلق گرایي احزاب و گروه‌ها و مردم

حضرت در خطبه ۲۰۱ می‌فرماید که: «ان فی ایدی الناس حقا و باطلًا» در دست مردم حقی است و باطلی، امیرالمؤمنین بیان می‌کند که اگر وقتی انسان دچار اشتباه مطلق گرایی شود دچار انحراف خواهد شد، باید بداند که آنچه در دست مردم است همیشه خوب یا بد، حق یا باطل آمیخته است، درست همان چیزی که گاه ما در جریانات سیاسی اجتماعی می‌بینیم، در جریانات گروه‌ها، اقلیت‌ها، حزب‌ها و جریانات سیاسی معمولاً هوادارها و افراد عضو و پیرو، و گرفتار یک نوع مطلق گرایی هستند، وقتی که صحبت از حزب خودشان، و گروه خودشان به میان می‌آید، آن را مطلقاً حق می‌دانند، و لذا امیر المؤمنین می‌فرماید: اصل را بر این بگذار که در دست مردم آنچه هست اعم از حق یا باطل با یکدیگر آمیخته است، تو باید حق را از باطل تمیز بدهی حق را بگیری و باطل را رها کنی.

نمونه‌ای دیگر از حق الله در خطبه ۲۱۶ می‌فرماید: «و لكن من واجب حقوق الله على عباده النصيحة به مبلغ جهدهم» یعنی از جمله حقوق خدا بر مردم، خیر خواهی مردم است یعنی این حق خدا است که از مردم خواسته که خیر خواه همدیگر باشند، خیر خواه خدا باشند، همان‌طوری که در جاهای دیگر عنوان شده گویی خدا از آن سودی می‌برد، همان طور که قرآن و روایت به صراحت بیان داشته، سود این‌ها به انسان و خود بشر برمی‌گردد که خدا غنی مطلق است و بیناز مطلق، اما در عین حال برای صلاح جامعه این را به عنوان حق خود مقرر می‌کند، که حق خدا این است که مردم ناصح باشند، خیر خواه باشند.

در بیان دیگر، امام می‌فرماید: حق، سنگین است، اما گواراست، باطل، سبک است اما بیماری‌زا است، این کلام از نظر مسائل اجتماعی خیلی باردار و خیلی با مفهوم است، می‌فرماید: «ان الحق ثقيل مرىء، و ان الباطل خفيف و بىء» حق سنگین است و گوارا اما باطل سبک است و بادار، یعنی بیماری‌زا، یعنی خوشایند است، اما به دنبالش تلخی و بیماری و ناراحتی است، اما حق سنگین است و اگر تحمل سنگینی‌اش بشود گوارا هم هست نمونه دیگر در نامه ۱۶ است که می‌فرماید:

اینان کسانی هستند که حق شمشیرها را ادا کرده‌اند، اشاره به مبارزان، مجاهدان، سلحشوران میدان جهاد و جنگ است، آنان حق شمشیرها را ادا کرده‌اند، یعنی در مبارزه با مشرکین کفار، معاندین و مخالفین اسلام، تن پروری نکرده‌اند و از این سلاح به موقع استفاده کرده‌اند و حق سلاح هم همین است که در مقابل دشمن به کار گرفته شود.

معنای سومی که در مورد حق و باطل مطرح است این است که اتفاقاً در لغت هم بدان اشاره‌ای شده است، یعنی گاهی حق به معنای صدق و راستی کذب در نظر است، گاهی گفته می‌شود حق و مراد صدق و راستی است، که مقابله کلمه کذب است، این نمونه‌ای است از موارد متعدد که کلمه حق یاراد بها الباطل، که در یکی دو جا در نهج البلاغه آمده، مثلاً در خطبه چهل می‌فرماید: سخن حقی است، اما باطل از او اراده شده، اینکه آن‌ها می‌گویند: (لا حکم الا لله) حکم، حکومت و حاکمیت از آن خدا است، این سخن، سخن درستی است و راست است، پس اینجا منظور از حق، راست است، که از آن باطل اراده شده، در نهج البلاغه موارد متعددی بیان شده که چگونه انسان‌هایی حق را وسیله قرار داده‌اند برای باطل، و البته محکوم است، همچنان که باطل نمی‌تواند برای رسیدن به حق ابزار باشد.

اما مورد چهارم و معنی چهارم، تلخی و مارت حق است، امیر المؤمنین می‌فرماید که: حق تلخ است، مر است، در مورد حکام در عهدنامه مالک اشتر می‌فرماید: «ثم لیکن اثرهم عنده اقوالهم بمر الحق لک» ای مالک برگزیده‌ترین فرد نزد تو بین این والیان کسی باشد که بتواند حق تلخ را به تو بگوید، و در واقع از بیان حق تلخ امتناع نکند با وجود اینکه حق اصولاً مارت دارد و تلخ است.

در بیان دیگر، امام می‌فرماید: حق، سنگین است، اما گوار است، باطل، سبک است اما بیماری‌زا است، این کلام از نظر مسائل اجتماعی خیلی باردار و خیلی با مفهوم است، می‌فرماید: «ان الحق ثقيل مريء، و ان الباطل خفيف و بيء» حق سنگین است و گوارا اما باطل سبک است و وبادر، یعنی بیماری‌زا، یعنی خوشایند است، اما به دنبالش تلخی و بیماری و ناراحتی است، اما حق سنگین است و اگر تحمل سنگینی‌اش بشود گوارا هم هست (حکمت ۶۸).

فرآوری: زهرا اجلال

تعريف حق و باطل از زبان نهج البلاغه

از دیدگاه لغت، حق به طور کلی به امر و چیز ثابت و پایدار گفته می‌شود، باطل در مقابل آن به چیز غیر ثابت، ناپایدار و غیر دائمی، موقت، گذرا و هر تعبیر دیگری که مناسب باشد، گفته می‌شود. (نویسنده: این تعریف به این شرط درست است که منظور جایگاهها باشد نه موجود و موضوع، مثلاً جایگاه عضوی مانند پا در جسم انسان ثابت است ولی این عضو مدام در حال حرکت و جابه جایی است)

الحق نقیض الباطل» به بیان باطل هم که می‌رسد اولین مطلبش این است: «الباطل نقیض الحق» باطل به چیزی می‌گوییم که نقیض حق است، حق چیست؟ حق چیزی است که نقیض باطل است، پس حق چیست و باطل کدام است؟ باز از لغت استمداد می‌جوییم، در معنی لغوی و ریشه‌ای حق می‌گوید: «حق يحق حقا اذا ثبت» حق به چیز ثابت می‌گویند به چیز پایدار، به چیز استوار، محکم و متناقض آن می‌شود باطل، باطل یک چیز و شیء ناپایدار، پوج، و امر ضایع «بطل بطلانا اذا ضاع» وقتی باطل می‌گویند که ضایع است، تباہ است، پوج است، هیچ است، پس از دیدگاه لغت، حق به طور کلی به امر و چیز ثابت و پایدار گفته می‌شود، باطل در مقابل آن به چیز غیر ثابت، ناپایدار و غیر دائمی، موقت، گذرا و هر تعبیر دیگری که مناسب باشد، گفته می‌شود.

اما مصادیقی که در کتاب‌های لغت به عنوان حق و باطل تعیین شده، خداوند متعال حق است یا اسم خداوند متعال و از جمله اسماء ذات ذوالجلال است و در مقابل ابلیس، در روایات فراوان وارد شده که باطل است، یعنی ابلیس یا شیطان به عنوان مصدق باطل معرفی شده است.

در نهجالبلاغه همین مفهوم و معنای لغوی حق محفوظ است و آن همان تقابل با باطل است، وقتی لفظ حق گفته می‌شود، مقابلش باطل است، وقتی باطل گفته می‌شود، مقابلش به اصطلاح حق است، اميرالمؤمنین مواردی را که در کلیت حق و باطل مطرح می‌کند که به نمونه‌هایی اشاره خواهیم کرد.

حق و حقوق به مفهوم اصطلاحی کلمه در نهجالبلاغه زیاد است، و آن هم با اقسام مختلفی آمده، مثلاً حق الهی و حق بشری و در حق بشری هم، حقوقات و زمامداران، حق ملت، امت و حق مالی و امثال این‌ها حتی نکته ظریفتر آنکه در نهجالبلاغه مواردی وجود دارد که اميرالمؤمنین برای اشیاء حق معین می‌کند، می‌فرماید: که این شمشیرها حقی دارند، و در سیره رسول الله صلوات علیه هست که در یکی از جنگ‌ها پیامبر شمشیر را به دست گرفت و فرمود: کیست که حق این شمشیر را ادا کند؟ پرسیدند یا رسول الله حق این شمشیر چیست؟ فرمود: حق این شمشیر این است که آنقدر با آن جنگ کنند و بر سر دشمن بکوبند تا شکسته شود، افرادی بلند شدند و گفتند: ما می‌توانیم حق این شمشیر را ادا کنیم، پیغمبر فرمود: بنشینید تا اینکه ابو دجانه بلند شد و پیغمبر هم شمشیر را به دست او داد و او با تبخر در میان سپاه و در حضور رسول الله راه رفت و شمشیربازی کرد، پیغمبر فرمود: «تلک مشیة یبغضها الله الا في هذا الوطن» این یک نوع راه رفتن متبخرانه است، یک نوع راه رفتی است که خدا آن را دوست ندارد جز در میدان جنگ.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: اصل را بر این بگذار که در دست مردم آنچه هست اعم از حق یا باطل با یکدیگر آمیخته است، تو باید حق را از باطل تمیز بدهی حق را بگیری و باطل را رها کنی

اولین معنایی که اشاره می‌کنم، ملموس‌ترین معنای حق و باطل است، و آن تقابل و تناقض این دو مفهوم است که به طور کلی این گونه مطرح می‌شود، اميرالمؤمنین سلام الله علیه هم در نهجالبلاغه آن را به همین صورت سربسته و کلی بیان فرموده، از جمله در خطبه ۶۹ می‌بینیم که امام می‌فرماید: «لا تعرفون الحق كمعرفتكم الباطل» شما آن گونه که باطل را می‌شناسید حق را نمی‌شناسید، خطاب اميرالمؤمنین به مردم عصر خودش است، اما به صورت یک بیان کلی که شما از روی انس، عادت، تناسب، و هر عاملی که می‌توان آن را بررسی کرد، با باطل آشنازید تا حق.

وقتی محیطی، جامعه‌ای، ملتی و مردمی از نظر فرهنگی و سوابق ذهنی و آداب و رسوم زندگی این گونه بار آمده‌اند طبیعی است که با باطل مانوس‌تر و آشنازتر و مالوف‌تر است و با آن چیزی که نسبت به آن نآشنا است، یعنی حق بیگانه است، اميرالمؤمنین در نهجالبلاغه خیلی زیاد درد دل دارد و مردم زمان خود را مذمت و سرزنش و نکوهش می‌کند مولا در واقع آن ویژگی و خصوصیتی که یک ملت و یک مردمی ممکن است داشته باشند و به لحاظ مجموعه فکری حاکم بر آن‌ها، با باطل بیشتر مأносند بیان می‌کند، ما امروز این بیان اميرالمؤمنین را به صورت یک قانون بسیار دقیق می‌بینیم که در جامعه حاکم است، امروز کشورهای غرب و ابرقدرت‌ها دنیا را جز جاهایی که انشاء الله تابش نور اسلام نفوذ کرده و فرهنگ حیات بخش اسلام گسترش پیدا کند، با همین مجموعه‌های فکری نگه داشته تا با باطل مأنوس‌تر و آشناز باشند، و باطل را بهتر از حق بشناسند، طبیعی است که منظور از شناخت همان آشنا بودن و مانوس‌بودن است نه معرفت و شناخت به معنای نظری کلمه.

مقاله حق و باطل از دیدگاه امام علی علیه السلام

چکیده: هر انسان در دمیند و بیداری در هر زمان و جامعه‌ای، در بی‌شناخت حق و باطل است تا بتواند راه حق را برگزیند و به سعادت و رستگاری نایل آید. با پژوهشی در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات حکمت آمیز حضرت علی علیه السلام در نهجالبلاغه درباره «حق و باطل»، موضوعات ذیل جلب توجه می‌کند: حق و باطل و مصاديق آن؛ معیارهای شناخت حق و باطل و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها؛ استقامت و تلاش در راه حق؛ موانع وصول به حق؛ سرانجام اهل حق و اهل باطل. حرکت در عرصه معرفت حق با همه ارزش والایش برای کسانی که آمادگی‌های علمی و عملی لازم را برای صعود به قله‌های فرازمند حقیقت و معرفت توحیدی کسب نکرده اند، راهی است دشوار و چه بسا به جای هدایت، به تباہی و هلاکت منجر شود، پس برای رسیدن به حق، باید پیرو قرآن و سنت بود و بدون کسب صلاحیت لازم، از گرفتار شدن در باتلاق

های شباهت و چون و چراهای بی فرجام دوری کرد. توجه به بزرگ ترین معیار حق - یعنی پیامبر صلی الله علیه وآلہ و امامان معمصوم علیهم السلام، به ویژه مولا علی علیه السلام - در وساطت نزول فیض و رحمت حق و دفع مواعظ حق، امری حتمی و لازم است، بنابراین، باید فرصت ها را مغتنم شمرد و با دقت در ژرفای بیانات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام همچون نهج البلاغه مانع از قرار گرفتن این میراث عظیم و گنجینه پرپنهان در کنج انزوا شد.

۱- حق و باطل الف - معنای لغوی «حق»

برای حق معنای گوناگونی ذکر شده است: راغب اصفهانی در مفردات گوید: اصل حق به معنای مطابقت و موافقت است.

(۱) صاحب تاج العروس می گوید: «حق» یعنی ضد «باطل» ، صدق، وجود ثابت و ... (۲)

تفسیر مجمع البیان در شرح و تفسیر لغوی آیه ۷ سوره انفال و جاهایی که واژه «حق» به کار رفته است، چنین می نویسد: «حق آن است که شیء در موقع خود واقع شود.» (۳) گویی به نظر وی، «حق» هم معنای «عدل» است و این معنا بر تمام مصاديق «حق» قابل تطبیق است. خداوند در قرآن می فرماید: از میان آنان کسی هست که ضلالت و گم راهی بر او به حق واقع شد (نحل: ۳۶).

ب - معنای لغوی «باطل»

معمولًا از معنای حق، ضد آن یعنی باطل نیز فهمیده می شود: صاحب مفردات گوید: «باطل چیزی است که در مقام فحص ثبات ندارد و در فعل و قول هر دو به کار می رود.» (۴) در اقرب الموارد آمده است: باطل مقابل حق است و آن را فالس و بی اثر و ضایع می سازد. (۵) صاحب قاموس قرآن می گوید: باطل آن است که در قضاؤت عمومی مضمحل می شود و بشر در عین ابتلا به باطل به ضرر و ناحق بودن آن حکم می کند. (۶)

ج - معنای «حق و باطل» در کلام حضرت علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «برای هر حقی باطلی نیز قرار داده اند.» (۷) و در عبارت دیگری از «حق و باطل» چنین یاد می کنند: «دایره حق در توصیف و بیان، از هر چیزی وسیع تر است، ولی به هنگام عمل از روی انصاف، مجال آن از همه چیز تنگ تر و کم وسعت تر است.» (۸) علی علیه السلام در این عبارات می فهماند که در تعریف لفظی از «حق» ، هر کس به اندازه وسع خود با زیباترین واژه ها به توصیف آن می پردازد، ولی این ها جز تعریف لفظی چیز دیگری نیست و اصل «حق» وقتی معنا می شود که از سر انصاف و عمل به آن نگاه کنیم. مولا علیه السلام در کلام کوتاه دیگری به زیباترین وجه از «حق و باطل» یاد می کند: «حق سنگین، اما گواراست و باطل سبک، اما بلاخیز و مرگ آور» .

۲- معیارهای شناخت حق و باطل

مصادق های «حق» چیست؟ مصاديق «باطل» کدام است؟ چگونه و با چه معیارهایی می توانیم آن ها را بشناسیم؟ این پرسش ها پیوسته در طول تاریخ برای همه انسان ها مطرح بوده است؛ چون هر کس راه و روشی برای زندگی انتخاب می کند. اما مهم آن است که آدمی کدام راه را برگزیند تا منطبق بر حق و متضمن سعادت و رستگاری باشد و با اهل حق در دنیا و آخرت همنشین گردد. پس ابتدا باید حق و باطل و معیارهای این دو را شناخت تا اهل حق و باطل را از هم تشخیص داد. (۱۰) در بسیاری از خطبه ها و نامه ها و حکمت های حضرت علی علیه السلام به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به مصاديق و معیارهای حق یا باطل اشاره شده است:

الف - راه مستقیم

راه خدا؛ همان راهی که خداوند برای سعادت انسان تعیین می کند، راه حق و جز آن باطل است. به عبارت دیگر، اگر بپذیریم که خالق مهربان انسان را بیهوده نیافریده و برنامه و هدف زندگی شایسته ای برای او مشخص نموده، پس منشا راستین حق و تعیین کننده معیار شایسته برای شناخت حق همان آفریننده بزرگ هستی است. در نهج البلاغه می فرماید: «انحراف به راست و چپ گم راهی و ضلالت (باطل) است و راه مستقیم و میانه جاده وسیع حق.» (۱۱) مسلم است آن جا که علی علیه السلام از خدا می خواهد تا دل های همه به سوی حق متوجه شود، منظورش روی آوری قلبی

به سوی خداست: «خداؤند دل های ما و شما را به سوی حق (راه راست) متوجه سازدو شکیبایی و استقامت و تحمل حق را به ما الهام نماید». (۱۲)

ب - اسلام حق است و غیر آن باطل

مجموعه بینش هاو دستورالعمل هایی که تمام مسیر حق را تشکیل می دهد «اسلام» نام دارد و خداوند آن را مقرر کرده و معیار حق قرار داده و پیروی کامل از آن نشانه حرکت و ره سپردن در مسیر حق است: «دین اسلام آیینی است که خداوند برای خویشن انتخاب نموده. اسلام دارای ستون هایی است که خداوند آن ها را در اعماق حق استوار ساخته و بنیان آن را ثابت و استوار گردانیده است.» (۱۳)

ج - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ؛ بیانگر و معیار حق

از دیدگاه حضرت علی علیه السلام، وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ و سیره آن حضرت دقیقاً حق بوده و آشکارکننده حق از جانب خدایی است که او را به حق مبعوث گردانیده و مسلم است که پیروی از آن بزرگوار، معیار شایسته ای برای تمایز حق از باطل می باشد؛ یعنی هر کس مطابق دستورات آن حضرت راه سپرد حق است، و گرنه باطل: «و گواهی می دهم که محمدصلی الله علیه وآلہ بنده و فرستاده اوست، خدا او را هنگامی فرستاد که نشانه های هدایت به کهنگی گراییده و جاده های دین محو و نابود شده، او حق را آشکار ساخت و مردم را نصیحت نمود.» (۱۴) در بسیاری از خطبه های آن حضرت علیه السلام می بینیم که پیامبر صلی الله علیه وآلہ را چنین توصیف می کنند: «خداؤند پاک و منزه حضرت محمدصلی الله علیه وآلہ را به حق مبعوث گرداند.» (۱۵) درباره حضرت محمدصلی الله علیه وآلہ نیز از خدا چنین درخواست می کند: «خداؤندا، برترین درودها و افزون ترین برکات خویش را بر محمدصلی الله علیه وآلہ، بنده و فرستاده خویش، بفرست؛ همو که پایان دهنده رسالت پیشینیان و گشاینده راه سعادت و هدایت و آشکارکننده حق به وسیله حق و جلوگیری کننده از تحریکات باطل هاست.» (۱۶)

د - قرآن

یکی از بهترین معیارهای شناخت حق از باطل «قرآن» است. اگر بخواهیم درباره قرآن از منظر نهج البلاغه سخن بگوییم، بحث کاملی می طلبد. در بسیاری از خطبه ها و نامه ها و حکمت های نهج البلاغه، به قرآن و موضوعات، آیات و دانش های گوناگون آن اشاره شده است؛ چنان که می توان گفت: نهج البلاغه ترجمان قرآن به حساب می آید، تا آن جا که به موضوع «حق» ارتباط دارد، به برخی سخنان حضرت علی علیه السلام درباره قرآن اشاره می شود:

۱. بیانگر راه مستقیم: «تنها راه نجات، راه میانه است که قرآن کریم و میراث نبوت بر آن دلالت دارد و از آن مسیر سنت و طریقه رسول خداصلی الله علیه وآلہ آشکار می شودو سرانجام کارنیزبه سوی آن است.» (۱۷)

۲. پیوسته حق گو: «کتاب خداوند در میان شما سخنگویی است که هیچ گاه زبانش از حق گویی خسته نمی شود و خانه ای است که پایه هایش هرگز فرو نمی ریزد و نیرومندی است که یارانش شکست نمی خورند.» (۱۸)

۳. بیناکننده: «این کتاب خداست که با آن می توانید حقایق را ببینید و با آن بگویید و به وسیله آن بشنوید و قسمتی از آن به وسیله قسمتی دیگر به سخن می آید و برخی از آن گواه برخی دیگر است.» (۱۹)

۴. میزان حق، راهنمای خیر و شر: «خداؤند کتابی هدایت کننده و راهنما برای انسان ها فرستاده و نیکی و بدی و خیر و شر را در آن آشکارا بیان کرده است.» (۲۰)

«قرآن برای هرگونه حجت آوری و داوری و بازخواست کردن، کفایت می کند.» (۲۱)

ه. اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآلہ

اهل بیت پاک رسول خدا علیهم السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآلہ، در کنار قرآن و به عنوان مفسر و معلم قرآن و داناترین افراد به سیره و سنت رسول خداصلی الله علیه وآلہ راهنمایی امت را بر دوش دارند و همچون پرچم و نشانه، محور حق می باشند و افراد باید خود را با این محور بسنجند تا متوجه شوند چه قدر بر حق منطبق هستند. بدیهی است که باید به گونه ای پیرو آنان بود که نه از آنان پیش تر افتاد و نه عقب تر از آنان قرار گرفت که نجات انسان تنها ملازمت و

هم راهی با آنان است: «و خداوند در میان ما - اهل بیت علیهم السلام - پرچم و نشانه حق را برافراشت؛ هر که از آن پیش افتاد، از دین خارج شد و هر که با آن مخالفت کرد، نابود گردید و فقط هر که با آنان هم راهی نمود، به حق پیوست.» (۲۲)

این خاندان پاک و معصوم همان کسانی هستند که ذره ای از حق منحرف نشده اند. از این رو، معیار شایسته حق و آیین الهی اند و راهشان ادامه سیره رسول گرامی صلی الله علیه وآلہ و بازدارنده از هرگونه تحریف و گمراهی است. مسلم است هر جا حق از مسیرش خارج شود، به وسیله آن ها به جایگاه خویش بازگشته، از باطل فاصله می گیرد. بدین سان، در طوفان ها و گردبادهای حوادث، تنها در پناه ایشان می توان سالم ماند و همیشه بر مسیر حق باقی بود: «کجا می روید و رو به کدام طرف می کنید؟ پرچم های حق برپاست و نشانه های آن آشکار است. با این که چراغ های هدایت نصب گردیده است، باز گمراهانه به کجا می روید و چرا سرگردانید، در حالی که عترت پیامبرتان در میان شماست؟ آن ها زمام های حق و پرچم های دین و زبان های صدقند. آن ها را در بهترین جایی که قرآن را در آن حفظ می کنید (در دل ها و قلوب پاک) جای دهید و همچون تشنه گامان، برای سیراب شدن به سرچشمme زلال آنان هجوم آورید.» (۲۳)

مرحوم سید رضی خطبه ای را از مولا علی علیه السلام یاد می کند که به طور گسترده، به ارزش های آل محمد صلی الله علیه وآلہ اشاره کرده، ولی تنها بخشی از آن را نقل نموده است: «آل محمد صلی الله علیه وآلہ ما یه حیات و علم و دانشند و نادانی در میانشان مرده است. حلم آنان، شما را از علمشان آگاه می سازد و ظاهرشان از باطن آنان و سکوتشان شما را از حکمت و منطق خود مطلع می کند. و هرگز اهل بیت پیامبر علیهم السلام با حق مخالفت نمی کنند و در آن اختلاف ندارند. آنان ستون های اسلام و پناهگاه های امن اسلامی اند. به وسیله آنان حق به اصل و جایگاه خویش باز می گردد و باطل از محل خویش دور و نابود می شود.» (۲۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام؛ بزرگ ترین نماد حق: حضرت علی علیه السلام کامل ترین انسان، عصاره هستی، تجلی خدا به طور کامل در یک انسان، زیباترین و بهترین و شایسته ترین معیار حق در همه اعصار و برای همه انسان هاست. اصلاً حق با علی معنا پیدا می کند و علی با حق تجلی یافته و یکی گشته است. بارها حضرت محمدصلی الله علیه وآلہ به این موضوع اشاره نموده اند: «الحق مع علی و علی مع الحق.» (۲۵)

هرچند هیچ کس نمی تواند حق مطلب را درباره علی علیه السلام و حق بودن وی ادا کند، ولی نهج البلاغه آکنده از کلام گهربار آن حضرت است که درمورد حق بودن خودمارا هنما می کند. در بسیاری از موارد، مولاعلیه السلام با اطمینان و قاطعیت و با سوگندی که از جانب صادق ترین انسان گفته شده است، درباره خود چنین تعبیراتی دارد: «سوگند به آن که جز او آفریدگار و معبدی نیست، بدون هیچ تردیدی، بدانید که من در جاده حق قرار دارم و مطمئن باشید که آن ها (مخالفان و دشمنان علی علیه السلام) در لغشگاه باطل قرار دارند.» (۲۶)

هیچ شک و تردیدی نیست که برای شناخت حق از باطل و اهل حق از اهل باطل، حضرت علی علیه السلام ملاک و معیار شایسته و بارزی است که هر که در فکر و عمل، صادقانه و عاشقانه، با علی علیه السلام و سخنان او هماهنگ و هم گام و تابع و پیرو باشد، به حق نزدیک است و هرچه احساس دوری و غربت از علی علیه السلام کند و عمل و فکر علی علیه السلام برایش نامنوس آید، از حق نیز دور شده، به باطل روی آورده است. به عبارت دیگر، نگرش هر کس نسبت به علی علیه السلام، حق و باطل بودن خود را نشان می دهد.

نباید فراموش کرد که منظور از «علی» علیه السلام تنها یک نفر نیست، بلکه حضرت علی علیه السلام سر سلسله امامت و ولایت و تداوم دهنه حقیقت برگزیدگی خدا و رسالت در میان مردم است. آری، علی شایسته ترین مردم و بر حق ترین آنان است. خود آن حضرت بارها به مناسبت های گوناگون، مردم را به این مهم متوجه می کرد و می فرمود: «شما خوب می دانید که من بر حق ترین مردم هستم و از همه مردم شایسته ترم.» (۲۷)

این معنا برای حضرت علی علیه السلام تنها به منظور نشان دادن به مسلمانان نیست، بلکه منظور از «بر حق ترین» برای علی علیه السلام، در میان تمام انسان هاست؛ یعنی عامل تداوم حیات انسان ها علی علیه السلام بود؛ زیرا اگر چنین

انسان بر حق و شایسته ای در میان انسان ها یافت نشود، ترجیح انسان بر دیگر موجودات کاری ناشایست است. آنان که در مسیر حق گام برنمی دارند و از برنامه های الهی در خلقت خویش غافلنده، به طفیل وجود افراد معصوم و پاکی همچون علی علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام زنده اند، هر چند خود نمی دانند. این موضوع در کلام همه معصومان علیهم السلام و قرآن آمده است، آن جا که خداوند به رسول خودصلی الله علیه وآلہ و می فرماید: «ای پیامبر صلی الله علیه وآلہ، اگر تو و اهل بیت نبودید، جهان و افلاک را نمی آفریدم ». (۲۸) کیست که واقعاً حق شکرگزاری و عبادت خدا را آن چنان که شایسته است، به جا آورده باشد، جز این خاندان پاک که با عمل و فعالیت مستمر و عاشقانه خویش و به دور از هرگونه ریاکاری و تنبلی و بادقت و حساسیت، که با از دست ندادن فرصت ها به این مرحله رسیده و «اسم اعظم خدا» گشته اند؟ حضرت علی علیه السلام می فرماید: «به خدا سوگند، من اسم اعظم خدایم ». (۲۹)

این تنها اوست که با قاطعیت می گوید: «از آن زمان که حق به من نشان داده شده، هرگز در آن شک نکرده ام، هرگز دروغ نگفته ام و هرگز گم راه نبوده ام و هرگز کسی به وسیله من گمراه نشده است. » (۳۰) در توضیح همین سخنان است که به طور واضح، موضع گیری های حق و باطل را بر اساس وجود خویش چنین بیان می کند: «ای مردم، بدانید که به وسیله ما از تاریکی های جهالت و گم راهی درآمید و هدایت شدید و به کمک ما، به بلند مرتبگی دست یافتد و صحیح سعادت شما در پرتو وجود ما طلوع کرد. کرباد گوشی که ندای بلند پند و اندرز را درک نکند. مسلمان گوشی که با صیحه نادانی و جنایت (ظلم به خدا، خود و مردم) کر شده است، آهنگ ملایم حق را نشنود. مطمئن باد قلبی که از خوف خدا جدایی نپذیرد! ... آن هنگام که در جاده های ضلالت سرگردان بودید و راهنمای و دلیلی نمی یافتد، شما را به جاده های حق رهبری کردم؛ تشنه رهبر بودید و او را نمی یافتد، من شما را به حق رهنمون شدم. امروز مهر سکوت را می شکنم و سخنانی می گویم که در عین فشردگی و اجمال، هزاران زبان گویا داشته باشد. (از حق) دور است آن رای و نظری که از دستوراتم تخلف کند؛ زیرا من از زمانی که حق را یافته ام، در آن تردید نکرده ام. اگر امروز ما بر سر دو راهی حق و باطل قرار گرفته ایم، آن که حق را یافته و مطمئن است، (علی علیه السلام و یارانش) هرگز تردید نمی کند. همان گونه که اگر آب همراه کسی باشد، تشنه نگردد ». (۳۱)

این فراز از کلام آن حضرت علیه السلام چنان حق مطلب را ادا کرده و دقایق را به طور خلاصه شرح داده است که گویی علی علیه السلام تمامی عمر را با بحث و بررسی در فکر و عمل روی این موضوع (تا آن جا که علی علیه السلام خود نماد شایسته حق گشته) سپری کرده است. جالب این جاست که هرگاه روزگار به علی علیه السلام اقبالی می کرد، دیگر باطل مجالی برای خودنمایی نداشت: «پس برای دفع حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین حق پابرجا و محکم گردید ». (۳۲) حضرت علیه السلام زمانی این سخن را می گوید که مردم از اطراف و اکناف با پافشاری زیاد، با او بیعت کردند. در این حالت بود که فرمود: «ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، شاهد نابودی و شکاف عمیق تر در اسلام باشم ». (۳۳)

و چون خود در راس حکومت اسلامی قرار گرفت، فرمود: «اکنون حق به صاحبش رسیده است ». (۳۴) ایشان پیوسته بر این حال پایدار ماندند و هرگز احساس ناتوانی نکردند و تا زمانی که بر مسند خلافت بودند، پیوسته در قول و عمل، در بريا داشتن حق و دفع باطل کوشیدند. آن حضرت علیه السلام در خطبه ۳۳ به بهانه وصله کردن کفش خود به ابن عباس چنین فرمود: قیمت این کفش (که بسیار وصله خورده) چه قدر است؟ گفت: هیچ بهایی ندارد. فرمود: «به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش برایم از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر این که با این حکومت، حقی را به پا دارم و یا باطلی را دفع نمایم ». (۳۵) در ادامه همین خطبه آمده است که آن حضرت علیه السلام به سوی مردم حرکت کردند و برایشان سخنانی ایراد نمودند و در ضمن آن، ارزش پیامبر صلی الله علیه وآلہ و خاندان او علیهم السلام را به آنان یادآوری کردند و با قاطعیت، پای داری خود را در احراق حق و دفع باطل به آنان چنین گوشزد نمودند: «به خدا سوگند، من در پی این مردم (امت رسول خداصلی الله علیه وآلہ) بودم و آن ها را به پیش روی وا می داشتم تا باطل با همه تجملات و آراستگی اش عقب نشینی کرد و حق ظاهر گشت. در این راه، هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا احاطه نکرد. اکنون

نیز به دنبال همان راه می‌روم و پرده باطل را می‌شکافم تا حق از درون آن خارج گردد. » (۳۶) آن حضرت تا آخرین لحظات زندگی اش بر همین روش باقی ماند.

در تاریخ می‌خوانیم: پس از ضربت ابن ملجم، پزشکان کوفه گرد آمدند. در بین آنان، از همه ماهرتر اثیر بن عمرو بود که جراحات را معالجه می‌کرد. پس از معالجات خود، گفت: یا علی وصیت‌های خود را بنویس؛ زیرا این ضربت به مغز رسیده و معالجه مؤثر نمی‌افتد. امام علیه السلام کاغذ و دواتی خواستند و وصیت خود را نوشتند. (۳۷) در محتوای این وصیت، عصاره زندگی علی علیه السلام نمایان است. در فرازی از این وصیت می‌خوانیم: «ای فرزندانم (حسن و حسین)، شما را به تقوا و پرهیزگاری و ترس از خداوند سفارش می‌کنم. در پی دنیا پرستی نباشید، گرچه به سراغ شما آید و بر آنچه از دنیا از دست می‌دهید، تاسف مخورید و به حق سخن بگویید...» (۳۸) آری، حضرت علی علیه السلام در حالی از دنیا رفت که هیچ کس همانند او، در آشکار ساختن حق صادقانه و عاشقانه گام بر نداشت. او تجسم عینی حق، قرآن ناطق، کمال علم و تجلی هدف خلقت خدا از انسان است که تشنگان حق را سیراب می‌کند و پرده‌های ابهام را از تاریکی‌های شبهات بر می‌گیرد. چنین کسی باید بهترین و اصلی ترین معیار حق و بزرگ ترین نماد حق باشد.

۳- استقامت و پای داری در راه حق

نگه داشتن حق و منحرف نشدن از آن، پس از شناختن و هدایت و رسیدن بدان، به شکیبایی و استقامت و پای داری شایسته ای نیازمند است و بسی دشوار و سخت و کسی که خالصانه جویای حق است، نباید به خاطر زیان‌های ظاهری، جبهه حق را ترک کند و به سوی باطل رود، هر چند ظاهرا ممکن است باطل دشواری کم تری داشته و حتی سود و بهره دنیوی به دنبال داشته باشد. از دیدگاه علی علیه السلام، پای داری و استقامت در راه حق به عوامل ذیل بستگی دارد:

الف - تلاش و کوشش

وصول به مدارج حق جز با جدیت و تلاش امکان پذیر نیست و انسان‌های کوشش و جدی مانوس حق هستند و آن را درک می‌کنند: «جز با تلاش و کوشش، حق درک نمی‌شود.» (۳۹) آری، تلاش و کوشش بالاستقامت در حفظ حق ملازم است و هرگزار آن جدانمی شود.

ب - امیدواری به حق در عین کمی افراد آن

برخی افراد همه جا خود را طرفدار اکثربت نشان می‌دهند، ولی انسان‌های حق شناس و آزاده هر جا وارد شوند تنها حق را در نظر دارند و از آن حمایت می‌کنند و هرگز به کثرت تعداد اهل باطل، فریفته نمی‌شوند تا بدان گرایش پیدا کنند و هر چند که طرفداران حق کم باشند نالمید نمی‌شوند: «حق و باطلی وجود دارد و برای هر یک پیروانی است. پس اگر باطل بسیار و پر تعداد باشد، این عجیب نیست و از گذشته دور نیز چنین بوده و به باطل عمل می‌شده است و اگر حق کم تعداد است، جای امیدواری است که زیاد گردد.» (۴۰) پس فرد حق جو با پیوستن به جبهه حق به تعداد آن‌ها یک نفر می‌افزاید و از خداوند می‌خواهد که طرفداران حق را افزون کند و خود نیز در شناساندن حق به دیگران تلاش می‌کند.

ج - علم و صبر؛ دو اصل ملازم هم برای دفاع از حق

برای دفاع از حق و آشنا شدن به همه جوانب آن، علم و صبر با هم ملازم‌مند: «خود را برای یاری حق، هر جا که باشد، در آگوش سختی‌ها بیاندار، دانش دین بیاموز و خویشتن را در ناخوشایندها به صبر عادت ده که شکیبا بودن در راه حق، چه اخلاق خوب و پسندیده ای است!» (۴۱) این گونه تربیت شدگان مکتب حق به پایه ای رسیده اند که وجود خود را به طور کامل وقف حق کرده اند و برای این که حق به ظهور برسد و حاکم گردد، هر جا حق را ببینند، به یاری آن برمی‌خیزند و هر جا با جبهه باطل روبه رو شوند، با آن می‌ستیزند و یاور و طرفدار حق هستند: «خداوند رحمت کند کسی را که چون حقی را می‌بیند، به یاری آن برمی‌خیزد و هرگاه ستمی را مشاهده می‌کند، از آن جلوگیری می‌کند و همیشه یاور حق و اهل حق است تا آن حد که برای یاری حق به استقبال دشواری‌ها می‌شتابد، در هر جا که باشد؛ زیرا حق مکان نمی‌شناسد و اجرای حق نیاز به کمک همه حق مداران در همه جای دارد.» (۴۲)

د - انس با حق و گریز از باطل

گامی ديگر در راه استقامت و پاي داري بر حق، رسيدن به مقامي است که انس آدمي با حق چنان زياد شود که اگر قدمي به سوي باطل برداشت - اما نه به دليل روی آوردن بدان - باطل بي درنگ و با وحشت از او بگريزد و حق سوي او بباید و اين صفت دست پروردگان مكتب على عليه السلام همچون ابودر است که به او فرمود: «ابودر، بدان که هیچ چيز جز حق با تو مانوس نمي شود و جز باطل از تو به وحشت نمي افتد. (آن ها که از تو مي ترسند، باطل هستند.) اگر دنيايان آن ها را مي پذيرفتی، تو را دوست مي داشتند و با تو دشمني نمي کردند و اگر بهره اي از دنيايان آن ها برای خود برمي داشتی، تو را در امان مي داشتند و تبعيد نمي کردند... ». (۴۳)

ه- اجرای حق برای خویشان و بيگانه به طور يکسان

آن که در اجرای حق بين خوشاوند و بيگانه فرق مي گذارد و از عدالت خارج مي شود معنای «استقامت و پاي داري در راه حق » را نمي فهمد و از اهل حق دور مي گردد. به همين دليل، در بسياري از موارد مي بینيم که حضرت على عليه السلام به کارگزارانش تذکر مي دهد که «حق را درباره آن ها که خواهان حقند، چه خوشاوند و چه بيگانه، (به شايستگي) رعایت کن و در اين راه شکيبا باش و به حساب خدا بگذار. (پاداش اين کار را از خدا بخواه.) ». (۴۴)

طبيعي است وقتی انسان بخواهد اين گونه عمل کند، مورد اعتراض اطرافيان و نزديkan زياده طلب قرار مي گيرد. ولی اين اعتراض ها نباید او را از ميدان حق بپرون کند یا نالميد شود، بلکه باید با شکيبائي و استقامت، به وظيفه اش عمل کند و انتظار پاداش را تنها از خدا داشته باشد، هر چند عمل به حق از نفع او بکاهد. اين گونه افراد در نظر على عليه السلام، برترین مردم نزد خدايند: «برترین مردم نزد خدا کسی است که عمل به حق، برای او محظوظ تر از باطل باشد، اگرچه حق از نفع او بکاهد و برایش مشکلاتي پيش آورد و باطل برای او منافعی فراهم سازد. ». (۴۵)

و - آمادگي برای مقابله با روی گردنان از حق

يکي ديگر از نشانه هاي کسی که در راه حق استقامت مي کند آن است که هميشه برای مبارزه با ظالمان و مخالفان حق و عدالت (در عين شناخت و همراهی امام معصوم زمان خویش) آماده باشد. حضرت على عليه السلام در زمان خلافت خود، مردم خود را اين گونه مخاطب قرار مي دادند: «آماده شويد برای حرکت به سوي گروهي که از حق روی برگردنده و حق را نمي بینند و به ظلم کشیده شده و حاضر به پذيرش عدالت به جاي آن نيسند؛ از كتاب خدا فاصله گرفته اند و از راه راست منصرف گشته اند. ». (۴۶)

ز - مهم ترين صفت پرهيزگاران

پر واضح است که حضرت على عليه السلام در بسياري از سخنان خویش، به تقوا و صفات متقيين اشاره مي کنند و عدل و حق گرایي متقيين را در همه موارد مد نظر دارند: «نخستين مرحله عدالت پرهيزگار آن است که خواسته هاي دل را بپرون کرده، حق مي گويد و به حق عمل مي کند و هیچ کار خيري نیست، جز آن که برای انجامش به پا خاسته و از پاي نمي نشيند. ». (۴۷) در جاي ديگر مي فرمایند: «در محيط باطل وارد نمي شود و از دaire حق بپرون نمي رود. ». (۴۸) اميرمؤمنان على عليه السلام تجسم عيني استقامت در راه حق با توصيف خود، همه پرهيزگاران و حق خواهان را اين گونه تعلیم مي دهد: «به جان خودم سوگند که در جنگ و نبرد با کسی که به مخالفت برخاسته و به ضلالت و گم راهي افتاده است لحظه اي مسامحه و سستي نمي کنم. ». (۴۹)

۴- موانع وصول به حق

در مسیر حق موانعی پيش مي آيد که باید آن ها را دقيقا بازشناخت تا هنگام مواجهه بتوان با آمادگي كامل از آن ها گذشت. مي توان گفت: با شناخت معيارهای «حق» و عمل بدان و استقامت در راه آن حق تا حد زیادی موانع و آفات حق بازشناسي و برطرف مي شود؛ مثلا؛ آن جا که حق، اسلام، رسول خداصلي الله عليه وآلها، قرآن، على عليه السلام و اهل بيت پيامبرصلي الله عليه وآلها حق هستند، هر چه جز آن هاست باطل و مانع وصول به حق است و باید از آن پرهيز کرد. همچنین بر اساس معيار مشهور «هر چيزی با ضد شناخته مي شود. ». (۵۰) شناخت حق و عمل به آن با شناخت دوری کنندگان از آن امكان پذير است: «از حق فرار نکنيد، آن گونه که انسان سالم از «گر» و تندرست از بيمار فرار مي کند.

آگاه باشید! هیچ گاه راه حق را نخواهید شناخت، مگر کسانی که حق را ترک کرده اند، بشناسید. «(۵۱) اگر کسی موانع وصول به حق را نشناسد، به خطا می رود، هر چند مانند اهل باطل نباشد: «کسی که درجست وجودی حق بوده و خطا کرده مانند کسی نیست که جویای باطل بوده و آن را یافته است. «

موانع شناخت حق

الف - پیروی از هواي نفس و آرزوهاي طولاني

هوابرستي معمولا همچون پرده اي به روی عقل انسان کشیده می شود و حقیقت را در نظر او دگرگون می نماید و جز مقصود خود را نمی بیند و به غیر آن نمی اندیشد و بدین روی، از حق باز می ماند. آرزوهاي دور و دراز آن چنان انسان را مشغول به خود می کند که هرچه غیر از آن است فراموش می گردد: «پیروی از هوا و هوس انسان را از حق باز می دارد و آرزوهاي طولاني آخرت را به دست فراموش می سپارد. «(۵۳) چنین کسی هر چند حق را می بیند و می شناسد، اما از حق دور می ماند: «و آن دو (حکمین) حق را ترک کردن، در حالی که خوب آن را می دیدند، اما جور و ستم با هوس های آنان سازگار بود. لذا، با آن هم راه شدند. «(۵۴) ناله و فریاد حضرت علی علیه السلام در شکایت از قوم خود به همین دلیل است که از حق دور شده اند: «آن گونه که باطل را می شناسید، در پی شناخت حق بر نیامده اید و آن چنان که از حق دور شده و در نابودی حق می کوشید، برای از بین بردن باطل قدم برنمی دارید. «(۵۵) آري، اگر کسی به جای سخنان الهی و دستورات خدا، خواسته های خود را معیار قرار دهد و بر اساس آن عمل کند، مسلمان به حق نمی رسد و به باطل سوق پیدا می کند.

ب - اهمیت ندادن به جهاد

هر چند عمل نکردن به هر یک از دستورات الهی به همان نسبت، انسان را از حق دور می کند و مشکلات و گرفتاري هاي ايجاد می کند، اما در اين ميان، ترک جهاد با دشمنان خدا، که حریم اسلام و مسلمانان را مورد تجاوز قرار داده اند، بارزترین مانع وصول به حق - و به عبارتی نشانه باطل - است: «و آن ها به سبب نرفتن به جهاد و اهمیت ندادن به آن، از راه حق دور گشته و به نکبت و بیچارگی گرفتار و از عدل و انصاف محروم شدند. «(۵۶) حضرت علی علیه السلام در وصف برخی از کسانی که از هم راهی با او در نبرد خودداری کردن، چنین می فرماید: «آن حق را تنها گذاشتند و باطل را یاری نکردن. «(۵۷)

ج - کنجکاوی بي جا، نزع و جدل

گاهی انسان دچار وسوسه های شیطانی می شود و به کنجکاوی بي جا و جدل کشیده می شود و در آشکارترین امور و حتی در یقین های اساسی، شک و تردید می کند. او در این حالت، از حق فاصله گرفته است: «هر کس کنجکاوی بي جا نماید، در راه حق قدم نگذاشته است. و هر که از روی جهالت، نزع و جدل پیشه کند، کوری او از حق پیوسته ادامه می یابد. «

د - فراموش کردن قیامت

منشا بسیاری از گناهان، فراموشی روز جزاست. اگر انسان همیشه به یاد یامت باشد و پیوسته متذکر شود که باید جواب گوی همه اعمال خود باشد، مسلمان به وادی باطل نمی افتد: «به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از بازی و شوخی باز می دارد. اما فراموش کردن قیامت، او (عمرو عاص) را از گفتن حق منع می کند. «(۵۹)

ه- آمیخته شدن حق و باطل؛ بدترین مانع

حضرت امیر علیه السلام در مورد خوارج فرمودند: «آنان سخن حقی را مستمسک قرار داده، از آن اراده باطل می کنند. «(۶۰) این حالت، دیگران را به اشتباه می اندازد و تشخیص حق از باطل در این حالت بسیار سخت است؛ زیرا حق با باطل آمیخته شده است. آن حضرت در خطبه ۵۰ به طور مفصل و عالمانه، به این موضوع اشاره کرده اند: «آغاز پیدایش فتنه ها، همان پیروی از هوس های آلوده و احکام و قوانین مجعلو و اختراعی است؛ احکامی که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی بر خلاف حق و دین حق، به حمایت از آن بر می خیزند. اگر باطل از حق کاملا جدا می شد، راه حق برای جوینده آن پوشیده نمی ماند و اگر حق در میان باطل پنهان نمی شد، دشمنان نمی توانستند از آن بدگویی کنند، اما قسمتی از

حق و بخشی از باطل را می گيرند و به هم می آميزند. اين جاست که شيطان بر دوستان خود چيره می شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده اند، نجات می يابند. «(۶۱) آري، چنان حق و باطل آميخته می شود که می فرماید: «آگاه باشید، به زودی پس از من زمانی فرا خواهد رسید که چيزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل نخواهد بود.»

بدترین فساد در يك جامعه، پيدايش امور شبيه ناك (آميختگي حق و باطل) است که موجب گسترش فساد و فتنه می شود و در نتيجه، سخت ترين مانع حق نيز می شود؛ زيرا قدرت تشخيص حق را از باطل از انسان سلب می کند: «به زودی همه امور بر اين امت مشتبه می شود و فتنه و فساد در ميان آنان گسترش می يابد تا آن جا که حق را از باطل تشخيص نمی دهند و به سختی در فتنه ها فرو می روند.»

ز - تجاوز از حق

از ديگر موائع حق گرابي تجاوز از حق است که انسان را در تنگنا قرار می دهد: «آن که از حق تجاوز کند، در تنگنا قرار می گيرد.» (۶۴) آنان که از حق دوری می کنند و با تجاوز از حق پراكنده می شوند، بدترین ضربات را، هم به خودوهم به اهل حق وارد می کنند. عميق ترين رنج هاي على عليه السلام در زمان خود، از بيعت کنندگان خود همین بود که اهل حق در عين حق بودن، پراكنده بودند و اهل باطل در عين علم به باطل بودن خود، اتحاد داشتند؛ می فرمود: «شما بر حق خود اتحاد نداريد، در حالی که دشمنان شما بر باطل خود اتفاق دارند و اين مایه خون دل خوردن و اندوه و تاسف است. به خدا سوگند، اجتماع و اتحاد اهل باطل بر باطلشان و جدایي و اختلاف شما در کارحقتان دل انسان رامي ميراند و اندوه و غم را پيش می آورد.» (۶۵) مسلم است که نتيجه مساعدت نکردن اهل حق در اظهار و پاي داري حق، موجب تسلط اشرار و بدكاران می شود: «اي مردم، اگر يكديگر را از ياري کردن و مساعدت حق باز نمی داشتيد و در به ذلت کشاندن باطل سستی نمی كردید.

هرگز دشمنانتان - که از سخن شما نيستند - طمع نمی كردن و بر شما مسلط نمی شدند.» (۶۶)

۵- سرانجام اهل باطل و اهل حق الف - سرانجام اهل باطل

رهوان حق و باطل، هر دو سرانجام، دوران کوتاه عمر دنيايه خود را سپری کرده، با مرگ به ديار باقی می شتابند: رهوان باطل، عمری را در راه باطل گذرانده و على رغم همه هدایت ها، رسالت ها و دعوت های انبيايه الهی عليهم السلام، از راه حق سرپيچي کرده، گذرگاهشان تنگ شده و به بي راهه می افکند. اينان چون با حق به جنگ برخاسته اند، حق آنان را بر خاک می افکند: «هر کس به جنگ با حق برخizد، حق او را بر خاک می افکند.» (۶۷) همچنین می فرماید: «آگاه باشید، هر کس از حق بهره نگيرد و استفاده نکند، باطل به او ضرر خواهد زد و هر کس با هدایت به راه راست کشانده نشود، ضلالت و گم راهی او را هلاک خواهد کرد.» (۶۸)

این سخن على عليه السلام به عنوان يك سنت قطعي الهی شامل کسانی نيز می شود که نه فقط خود گمراهند، بلکه ديگران را نيز از حق باز می دارند. اينان مبغوض خدایند و دوری از رحمت و هلاکت و تباھي برای چنین کسانی از جانب خدا حتمی است: «همانا پيشينيان شما به اين جهت هلاک و تباھ شدند که مردم را از کار حق باز داشتند و به باطل کشانند و مردم نيز از آنان باطل را گرفته، آن ها را پيروی کردن.» (۶۹)

اهل باطل - يعني آنان که به حق پشت می کنند - نه فقط مشمول نفرین و غضب الهی هستند، بلکه مورد نفرین بندگان صالح و شايسته خدا همچون على عليه السلام و اهل بيت عليهم السلام نيز قرار می گيرند: «پروردگار، اگر اين ها حق را رد کردند، جماعتشان را هزيمت کن و اتحادشان را به پراكندي مبدل ساز و بر اثر خطاهایشان، آنان را هلاک کن.» (۷۰) مسلم است که در پايان کار و آخرت، سرانجام نهايی کارشان جز آتش دوزخ چيز ديجري نخواهد بود: «هر کس در راه باطل بميرد، به سوي آتش می رود.» (۷۱)

ب - سرانجام اهل حق

راهيان حق، که با سخن و عمل رhero حق بوده و کسب رضای خدا کرده اند، در ميان محبوب ترين بندگان خدا قرار می گيرند: «به راستي، محبوب ترين بندگان خدا نزد پروردگار کسی است که حق را بيان و به آن عمل می کند.» (۷۲) اين

بندگان حق جو در مسیر حق از هرگونه جان فشانی دریغ نکرده و با پای داری وصف ناپذیر و دوست داشتنی، در راه حق جان می سپارند. اینان از نظر علیه السلام شهیدند، هر چند در بستر جان دهند: «به راستی، هر یک از شما در بستر خویش بمیرد، در حالی که حق پروردگار و حق رسول خدا و حق خاندان پاک و اهل بیت او را به طور شایسته شناخته باشد، شهید از دنیا رفته و اجر و پاداش او بر خدادست.» (۷۳) مسلمان سرانجام این گروه از بندگان صالح خدا بهشت برين در جوار حق خواهد بود: «هر که در راه حق جان دهد، رهسپار بهشت می شود.» (۷۴)

«پروردگارا اگر ما را بر دشمن (کافر بیرونی، هوای نفس درون) پیروز ساختی، ما را از هرگونه نافرمانی و سرکشی دور دار و بر راه حق پایدارمان نگه دار.» (۷۵)

مقاله حق چیست و حقدار کیست...؟!

هر موجودی با توجه به شرایط ذاتی خلقتش حق حیات دارد. در حقوق طبیعی، همهٔ پدیده‌های حقوقی، از پدیده وحدی به نام عنصر محرومیت، اشتراق پیدا می‌کنند. همهٔ قوانین و اصول صحیح حقوقی از یک اصل به نام "اصل عدم محرومیت" منشعب می‌شوند. هر موجودی با توجه به شرایط ذاتی خلقتش حق حیات دارد.

صحت و سقم، درستی و نادرستی قوانین را از مقیاس "اصل عدم محرومیت" می‌توان فهمید.

این اصل ثابت و تغییرناپذیر، به همه زمان‌ها و مکان‌ها تعلق دارد.

دلیل تغییر ناپذیر بودن این اصل با خودش است زیرا هیچ موجودی در هیچ زمانی در صدد نبوده که برای خود ایجاد محرومیت کند.

پس این یک قانون طبیعی کهن و حتی غیر قابل تخلف است ((حقوق حیوانات))

این اصل معیار خوبی برای سنجش اعمال ما و تشخیص قانون درست است.

بهتر است از خود به عنوان یک قاضی سؤال کنیم که بر طبق اصل عدم محرومیت، آیا ما می‌توانیم گربه را از داشتن پنجه هایش فقط به خاطر خراب کردن اسباب منزل یا هردلیل دیگر محروم کنیم؟

این عمل هیچ تفاوتی با قطع کردن انگشت‌های انسان دارد...؟

آیا عقیم سازی حیوانات به جرم اینکه به طور طبیعی نیازمند جفت یابی و تولید مثل هستند، آن هم به روش برداشت و نابودی کامل غریزه جنسی صحیح است...؟

آیا بر طبق این اصل می‌توانیم تارهای صوتی سگ را از بین ببریم تا پارس نکند...؟

و باز هم این عمل هیچ تفاوتی با بریدن زبان انسان دارد که دیگر برای تمام عمر خاموش باشد...؟

آیا جای پرنده در قفس است...؟

آیا ما می‌توانیم به خاطر آواز خوش، پرنده‌ای را از جفت‌ش جدا کنیم تا از فراغ، لب به آواز بگشاید و ما لذت ببریم؟

آیا ورزش‌های رسمی بعضی از کشورها مثل بز کشی در افغانستان، گاو بازی در اسپانیا و جنگ بین خروس‌ها کاری انسانی و منصفانه است...؟

بهتر است یادمان باشد که اهلی کردن، ایجاد محرومیت نیست بلکه اهلی کردن یعنی:

راه‌های شناخت حق از باطل

از آن جایی که در نظام موجود هستی، حق و باطل به هم آمیخته است تا جایی که باطل به سبب شرایط و مقتضیاتی، بیش تراز حق جلوه گری می‌کند، شناخت حق و پیروی از آن برای بیش تری مردم دشوار و سخت است. از این دشوارتر،

عمل بر اساس حق و لوازم آن است. از این روست که اهل بصیرت و شناخت حقایق و صالحان و صادقانی که بر اساس بصیرت و شناخت خویش عمل کنند همواره بسیار اندک و قلیل است.

شگفت آن که همگی مدعیان حق و حق خواهی و عمل به آن هستیم و دیگران را متهم به باطل گرایی کرده و با انگ و ننگ حق سنتیزی آنان را از گردونه تاثیر اجتماعی، ارزش و ارجمندی بیرون می رانیم. این جاست که تشخیص حق بسیار سخت می شود، زیرا حق بودن و حق گرایی به عنوان یک ارزش، حتی اهل فساد و بطلان را به سوی آن می کشاند تا از آن نمد، کلاهی نیز برای خود بسازند و مردم را به فریب و نینگ همراه خود کنند و بهره و سود دنیوی خود را از این طریق دو چندان بر گیرند.

قرآن به عنوان کتاب راهنمای زندگی، به این مساله بسیار توجه داشته است؛ زیرا در قرارگاه انسان در زمین، چنان حق و باطل به هم آمیخته شده و شباهات چنان در همه تار و پود زندگی نفوذ کرده است که قدرت تشخیص و انتخاب حق از باطل برای بیش تری مردم باقی نمانده است. از این روست که قرآن بخشی از آموزه های خود را به راه های تشخیص حق از باطل و جدا کردن شباهات از محکمات اختصاص داده است.

مقاله دنیای شباهات و آمیختگی حق و باطل

حق، نقیض باطل و به معنای وجوب و ثبوت (لسان‌العرب، ج ۳، ص ۲۵۵-۲۵۶، «حق») و در اصل به معنای مطابقت و موافقت است. در فرهنگ قرآنی این واژه در معانی و در موارد مختلف به کار رفته است که عبارتند از: ۱، ایجاد کننده چیزی براساس حکمت؛ ۲، شیء ایجاد شده براساس حکمت؛ ۳، اعتقاد به چیزی آن گونه که هست؛ ۴، فعل و سخنی که به اندازه و به موقع باشد. (مفردات الفاظ القرآن الکریم، راغب اصفهانی، ص ۲۴۶، حق)

وقتی ما سخن از حق می گوییم، می تواند همه این معانی و کاربردهای پیش گفته باشد ولی بیش تر اوقات ما آن را در معنای مطابقت و موافقت با امری به کار می بریم که بر اساس حکمت الهی ایجاد شده است. به این معنا که حق را در اموری می جوییم که مطابق و موافق با فلسفه و هدف آفرینش باشد هر چند که آن امر در واقعیت تحقق خارجی نداشته و علل و عواملی از تحقق آن جلوگیری به عمل آورده باشد. از این روست که ما گاه بسیاری از واقعیت های موجود را به عنوان امری باطل و ضد حق دانسته و به مبارزه با آن می پردازیم. به عنوان نمونه ظلم و بی عدالتی را هر چند که واقعیتی اجتماعی و موجود در جامعه بشمری است ولی آن را امری باطل و ضد حق دانسته و به مبارزه با آن می پردازیم تا عدالت و برابری جایگزین شود. این گونه است که عدالت خواهی و ستم سنتیزی را به عنوان حق خواهی و باطل سنتیزی دانسته و از این که خواهان ارزشی هستیم از خود و کار خود خشنود و راضی می باشیم.

اما مشکل در این جا ختم نمی شود، زیرا تشخیص حق در واقعیت های موجود بسیار سخت و دشوار است؛ چون جهان واقعیت ها، پر از امور باطلی است که گاه به صراحت و روشنی خودنمایی می کند و در بسیاری از اوقات خود را در شکل کمالی حق جلوه می دهد و با نمایی از حق خودنمایی می کند.

باطل از آن جایی که در نزد بیش تری مردم مورد انججار و نفرت است نمی تواند خود را در شکل واقعی و حقیقی اش نشان دهد؛ زیرا فطرت سالم و پاک آدمی گراییش به کمال دارد و آن را در اموری می یابد که متصف به حق می باشند. از این روست که با هر چیزی که نمایی از باطل داشته باشد به شدت مخالفت و مبارزه می کنند و این مبارزه را به عنوان یک ارزش والای انسانی تلقی می نمایند.

مخالفت طبیعی انسان ها با نواقص و امور ضد کمالی از جمله باطل موجب می شود تا باطل خود را در شکل و شمایلی ارایه دهد که مورد توجه و پسند مردمان است. از این روست که خود را به شکل و شمایل حق در می آورد و نمایش می دهد.

خداؤند در آیه ۱۷ سوره رعد با بیان تمثیلی نشان می دهد که چگونه باطل خود را بر محور حق به نمایش می گذارد تا این گونه مردمان را بفریبد. در این آیه بیان شده است که حق و باطل چنان در زندگی آدمی آمیخته است که انسان ها به سادگی نمی توانند حق را از باطل باز شناسند و با جدایی و تشخیص آن، در مسیر کمالی و درست گام بردارند.

به سخن دیگر، زندگی انسان ها در دنیا به علل گوناگون، چنان است که حق و باطل ملازم و همراه همیشگی آنان است و انسان ها به سادگی نمی توانند حق را از باطل باز شناسند و جدا کنند مگر آن که ملاک های حق را شناخته و بر اساس آن معیارها به تجزیه و تحلیل مسایل دنیوی بپردازند.

مشکل زمانی دو چندان می شود که گروهی از مردمان به صورت تعمدی می کوشند تا حق و باطل را به هم بیامیزند و این آمیختگی را تقویت کنند و افزایش دهند، زیرا منافع آنان در این آمیختگی حق و باطل و عدم امکان تشخیص و جداسازی آن نهفته است.

خداؤند در آیه ۷۱ سوره آل عمران توضیح می دهد که برخی از اهل کتاب که به ظاهر می بایست خواهان حق و پیرو و مبلغ آن باشند، برای دست یابی به منافع زودگذر دنیایی به طور آگاهانه و عامدانه حق و باطل را در هم می آمیزند و از آن جایی که با این عمل خویش بسیاری از مردم ساده دل را فریب می دهند ایشان را نکوهش می کند؛ زیرا تodeh های مردم به سبب این که به این گروه از اهل کتاب به عنوان خواص اعتماد و اطمینان دارند، گمان نمی برند که ایشان قصد فریب و نیرنگ مردمان را دارند. از این رو، بی هیچ تحقیق و تفحصی بر پایه گفتار و رفتار این خواص عمل می کنند و به گمان آن که آنان حق را معرفی می کنند و خواهان حق و پیرو و مبلغ آن هستند، کورکورانه در پی ایشان می روند، در حالی این خواص فربیکار برای دست یابی به منافع زودگذر مادی دنیوی، حق و باطل را به هم آمیخته اند و باطل را به عنوان حق عرضه می کنند.

در گزارش دیگری که خداوند در آیات ۴۰ تا ۴۲ سوره بقره می دهد این معنا مورد تاکید قرآن است که برخی از خواص یهود تodeh های مردم را با آمیختن حق و باطل فریب می دهند و آنان را به سمت باطل به عنوان حق می کشانند. در حقیقت آنان گنجشک باطل خویش را رنگ کرده به عنوان قناری حق عرضه کنند و بفروشند.

مقاله تقابل حق و باطل

حق و باطل از دو جهت با هم تقابل دارند. یکی از وجوده آن این است که حق و باطل نقیض هم می باشند و برای آن وجه سومی نیست. به این معنا که هر چیزی یا حق است یا باطل می باشد و حد وسطی برای آن نیست. آیه ۳۲ سوره یونس بر نبود هیچ واسطه‌ای، میان حق و باطل تاکید می کند. بر این اساس نمی توان چیزی را به عنوان هم حق و هم باطل معرفی کرد؛ زیرا هر چیزی یا می بایست حق باشد یا باطل؛ هر چند که باطل گاه خود را در نمایی از حق جلوه می دهد. (رعد آیه ۱۷) آیات بسیاری از جمله آیه ۴۲ سوره بقره و ۷۱ سوره آل عمران و آیه ۸ سوره انفال بر قابل جمع نبودن حق و باطل تاکید دارد. به این معنا که اگر چیزی حق نباشد به قطع باطل خواهد بود و اگر چیزی جلوه ای از حق داشته باشد، به قطع و یقین باطل است، زیرا حق هیچ باطلی را بر نمی تابد.

وجه دیگر تقابل حق و باطل آن است که هرگز حق و باطل نمی توانند با هم جمع شوند و هر گاه حق و باطل در کنار هم قرار گرفتند به جنگ و ستیز با هم پرداختند. این بدان معناست که هرگز باطل، با خود حقی را همراه ندارد، بلکه تنها قیافه و چهره ای از حق را به خود گرفته است.

این گونه است که هر جا حق آمد باطل می گریزد و هر جا پای حق به میان آمد، باطل از میان می رود؛ زیرا باطل بر پایه هیچ و پوچ استوار است و با کم ترین حضور حق از هم فرومی پاشد.(انبیاء آیه ۱۸ و آیات دیگر) بنابراین آن چیزی که باطل خود را بدان می آراید و به عنوان حق نمایش می دهد اصولاً نمی تواند حق باشد بلکه تنها باطلی است که حق نمایی می کند و هیچ بهره ای از حق ندارد.

به هر حال در طول تاریخ بشریت، همواره حق و باطل با هم ستیز داشته است و هرگز امکان جمع شدن آن دو وجود نداشته است. بر این اساس پذیرش صلح میان آن دو به معنای پذیرش باطل خواهد بود، زیرا حق تنها در جلوه خالص خود می‌تواند حضور داشته باشد و هرگز باطلی را بر نمی‌تابد. از این روست که جنگ حق و باطل از آغاز تاریخ تا پایان تاریخ در اشکال گوناگون برقرار خواهد بود و تا دنیا، دنیاست این جنگ خواهد بود؛ زیرا حق هرگز به وجود باطل و حضور آن رضایت نخواهد داد.

مقاله راه‌های شناخت حق از باطل

انسان اگر بر پایه فطرت سالم باقی بماند و عوامل بیرونی چون شیطان و درونی چون چیرگی هوای نفس نباشد، به طور طبیعی خواهان حق می‌باشد؛ زیرا کمال را در حق می‌جوید و به آن گرایش می‌یابد. خداوند در آیاتی چون ۷۱ سوره بقره و نیز ۵۵ سوره انبیاء حق جویی و حقیقت پذیری را فطرت و طبیعت سالم انسانی می‌داند و هر گونه گرایش به باطل را در تغییر و تبدیل ناروا در فطرت و طبیعت وی می‌شمارد.

با این همه حتی اگر فطرت و طبیعت انسان سالم باشد، به علی بیرونی ممکن است که تشخیص حق برای او مشکل و دشوار باشد، هر چند که به دنبال شناخت آن به سوی حق خواهد رفت. به این معنا که اگر کسی فطرت سالم داشته باشد هر چند که با شناخت حق به طور طبیعی به سمت و سوی آن کشیده می‌شود، ولی گاه به سبب خودنمایی باطل در جلوه حق شناخت و تشخیص حق از باطل برای وی دشوار می‌شود. در این جاست که نیازمند راه‌هایی برای شناخت حق از باطل می‌باشد.

خداوند در آیه ۲۴ سوره انبیاء بر لزوم شناخت حق از باطل تاکید می‌کند؛ زیرا انسان بی شناخت و تشخیص حق از باطل نمی‌تواند در مسیر کمالی گام بردارد و ممکن است امری باطل خود را حق جلوه دهد و اسباب گمراهی و شقاوت ابدی انسان را فراهم آورد؛ زیرا اگر انسان به باطلی به عنوان حق گرایش یابد و در مسیر آن گام بردارد زمانی از نیرنگ و فربی که خورده بیدار می‌شود که دیگر فرصت‌های عمر از دست رفته و مرگ او را در آغوش کشیده است. از این روست که فرمان می‌دهد تا انسان‌ها حق را بشناسند و ابزارهای شناسایی آن را به دست آورند.

از مهم ترین ابزارهای شناخت حق از باطل می‌توان به دو امر درونی و بیرونی اشاره کرد. امر درونی که در انسان‌ها قرار داده شده تا به عنوان ابزار و عامل شناختی عمل کند، همان فطرت پاک و سالم انسانی و فکر و خردی است که خداوند به انسان‌ها ارزانی داشته است.

خرد سالم و فکر و فطرت پاک انسان به طور طبیعی گرایش به خیر و خوبی و کمال دارد و آن را به عنوان حق شناسایی کرده و در پی آن می‌رود. خداوند در آیه ۸ سوره روم با اشاره به فکر تبیین می‌کند که انسان از طریق این ابزار کارآمد می‌توانند حق را از باطل تشخیص دهند؛ زیرا انسان‌ها با تفکر در هستی و فلسفه آفرینش به سادگی و اسانی می‌توانند دریابند که جهان آفرینش بر مدار و محور حقانیت آفریده شده است و انسان‌ها می‌بایست در همین مسیر کمالی گام بردارند و از باطل گریزان باشند.

از آن جایی که برای بسیاری از مردم شباهات و حق نمایی باطل امکان تفکر درست و صحیح را می‌گیرد و انسان‌ها به سبب هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی، بخشی از فطرت سالم و پاک خویش را می‌آلائند، در این جاست که خداوند از طریق پیامبر بیرونی، به فریاد انسان‌ها می‌رسد و آنان را برای شناخت حق از باطل یاری می‌رساند. آیه ۲۱۳ سوره بقره به نیاز بشر به وحی و دین الهی برای شناخت از باطل و راه راست از گمراهی اشاره دارد و تبیین می‌کند که اگر خداوند دستگیر انسان از طریق وحی و دین نبود بسیاری از مردم از تشخیص حق از باطل ناتوان می‌مانند و در مسیری باطل گام بر می‌داشند.

بسیاری از مردم با آن که از نظر عقل و خرد رشد کرده اند ولی عوامل بسیار درونی و بیرونی به ایشان اجازه نمی‌دهد تا به سادگی و اسانی حق را از باطل تشخیص دهند و در دام شباهات بیافتدند و باطل را حق گمان کرده و در مسیر آن گام

بردارند. از این روست که نیازمند وحی و پیامبرانی هستند که راه حق را به ایشان نشان دهد و آنان را به مسیر اصلی هدایت بخواند.(بقره آیه ۲۱۳)

انسان با دست یابی به حق واقعی می توانند به ایمان واقعی(مائده آیات ۸۳ تا ۸۴) امید به آینده بهتر و برتر (همان) بهره گیری از امدادهای غیبی و استجابت دعا و نیایش از سوی خداوند(رعد آیه ۱۹) و بهره مندی از آموزه های قرآنی و هدایتگر آن به سوی کمال(مائده آیه ۸۳) و بصیرت (رعد آیه ۱۹) دست یابند.

شناخت حق به انسان این امکان را می دهد تا از کوردلی بیرون آید و حقایق هستی را چنان که هست بشناسد و نهایت و غایت هر امری بداند و در مسیر درست گام بردارد. اهل بصیرت همانند کسی است که در دره ها و دامنه کوه ها غرق در جزئیات است ولی با توجه به این که چکاد غایت سیر و حرکت خویش را می بینند و در آن مسیر گام بر می دارد، هر گز جزئیات وی را فریب نمی دهد و از اصل غایت و هدف باز نمی ماند؛ ضمن این که هدف غایی را به شکل وضوح می بینند. به سخن دیگر کسانی که با استفاده از ابزارها و عوامل شناختی چون فکر و فطرت سالم و بهره گیری از آموزه های وحیانی و امدادهای غیبی، حق را می شناسند، به بصیرتی دست می یابند که آنان را همواره متوجه غایت هر چیزی می کند که همان خداوند تبارک و تعالی است؛ زیرا در پس هر چیزی و آفریده ای خداوند آفریدگار و پروردگار را می نگرند. این گونه است که خداوند مبدا و منتهای هر سیر و حرکتی می شود و این افراد متوجه به منشأ حق یعنی خداوند آفریدگار و پروردگار می باشند و در مسیر هر گونه زمینه های تردید از ایشان برطرف می شود؛ زیرا همواره خداوند را در پس و پیش و درون و بیرون آن چیز می بینند.(بقره آیه ۱۴۷ و آیات بسیار دیگر)

انسان وقتی حق را شناخت می تواند به سادگی اهل باطل را بشناسد هر چند که نقابی از حق بر چهره زده و در پس شباهات خود را به وجود حقی زنده نگه می دارد. امیرmomنان علی (ع) می فرماید: ان الحق والباطل لا يعرفان باقدار الرجال اعرف الحق تعرف اهله، و اعرف الباطل تعرف اهله؛ به درستی که حق و باطل را با قدر و شخصیت افراد نمی توان شناخت. اول حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی و باطل را نیز بشناس، اهل آن برایت آشکار می گردد.

از آن جایی که بسیاری از مردم در دام شخصیت پرستی گرفتار می شوند، خداوند از مردمان می خواهد که به جای آن که به منزلت اشخاص توجه کنید می بایست به حق تمسک جویید تا بر اساس آن اشخاص را بشناسید و بدانید که آیا در جبهه حق هستند یا در جبهه باطل می جنگند. از این روست که می فرماید اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند. این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند. اگر حضرت عیسی (ع) شما را معاذلله به خود به عنوان حق خواند باید ببینید که این دعوت وی مطابق معیارهای حق می باشد یا آن که دعوتی به باطل است؟ اگر دعوتی به باطل باشد می بایست از چنین دعوت و شخصی پرهیز کرد. این معیاری است که قرآن به دست می دهد و امیرmomنان بارها و بارها در فتنه ها بر آن تاکید کرده و خواستار آن شده است که حقیقت راه را بر اساس معیارهای تشخیص حق از باطل بشناسید نه آن که چون طلحه و زبیر و دیگر اصحاب پیامبر(ص) با ایشان هستند و ام المؤمنین عایشه در آن جبهه قرار گرفته است فریب بخورید؛ زیرا همین ام المؤمنین اگر خطأ و اشتباه و گناه کند و برخلاف حق گام بردارد دو برابر از دیگران عذاب می شود؛ زیرا موجب شده است تا گروهی به اعتماد و اطمینان وی در دام فتنه و باطل بیافتدند. این افراد هم خود به گمراهی رفته و هم به سبب اعتماد عمومی به ایشان مردمان بسیاری را گمراه کرده اند. از این رو مجازات و گناه منتبسان به پیامبر(ص) و رهبران جامعه بیش از دیگران است.

از نظر اسلام، معیار همه چیز حقیقت و معیار حقیقت، خود حقیقت است. هر کس طالب حق است، ارزشمند است؛ گو این که به حق نرسد و هر کس در پی باطل است بی ارزش و بی اعتبار است. به همین جهت است که می بینیم امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان وصیتی که باید پس از خودش به مرحله اجرا در آید، فرمود: «لا تقتلوا الخوارج من بعدی فلیس من طلب الحق فاختهه کمن طلب الباطل فادرکه»؛ پس از من خوارج را نکشید؛ چرا که کسی که طالب حق بود و در راه رسیدن به حق به خطأ رفت، مانند کسی نیست که طالب باطل بود و به باطل دست یافت. (نهج البلاغه، خطبه ۵۹)

فرق خوارج و اصحاب معاویه در این است که خوارج مردمی متعبد و متعصب بودند و در آن فتنه‌ای که به پا کردند، در طلب باطل نبودند و اگر با علی (ع) نمی‌جنگیدند، علی (ع) با آنها نمی‌جنگید، ولی اصحاب معاویه، تعبد به دین نداشتند و در راه رسیدن به حق، تعصی نمی‌ورزیزند و با علم و آگاهی در پی باطل بودند. بنابراین، توصیه امام این است که پس از وی اگر می‌کشند، کسانی را بکشند که در پی باطلند و باطل را یافته‌اند، نه کسانی که حق را طالبد و به خاطر قصوری که داشته‌اند، به آن نرسیده‌اند.

در جریان جنگ خونین جمل، مردی دچار حیرت شده بود؛ چرا که می‌دید شخصیت‌های برجسته عالم اسلام، مانند طلحه و زبیر و عایشه که به نص قرآن یکی از امهات مؤمنان است («وازواجه امهاهُم»، (احزاب، آیه ۶۶)) در مقابل علی (ع) قرار گرفته و با او سر جنگ و ستیز دارند. از این رو این مرد متوجه به محضر امیر مؤمنان علیه السلام شتافت و عرض کرد: «ایمکن ان یجتمع زبیر و طلحه و عائشه علی باطل؟»؛ آیا ممکن است زبیر و طلحه و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟

حضرت در جواب وی فرمود: «انک لمبسوس علیک؛ ان الحق و الباطل لا یعرفان باقدار الرجال، اعرف الحق تعرف اهله و اعرف الباطل تعرف اهله»؛ امر بر تو مشتبه شده است؛ حق و باطل با قدر و منزلت اشخاص شناخته نمی‌شوند. حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی و باطل را بشناس تا اهل آن را بشناسی.

از افرادی که خود را اهل بصیرت می‌دانستند در حالی که چنین نبوده و از بصیرت الهی هیچ بهره ای نبرده بود، به امیر المؤمنان (ع) در جنگ جمل اعتراض می‌کند و می‌گوید: «ان الحارث بن حوط اتابه. فقال: اترانی اظن اصحاب الجمل كانوا على ضلاله؟ فقال عليه السلام: يا حارث، انك نظرت تحتك ولم تنظر فوقك فحررت. انك لم تعرف الحق فتعرف من اتابه و لم تعرف الباطل فتعرف من اتابه»؛ حارث بن حوط نزد او آمد و گفت: چنین پنداری که من اصحاب جمل را گمراه می‌دانم؟ فرمود: حارث! تو کوتاه بینانه نظر کردی، نه زیرکانه به پایین پای خود نظر کردی، نه به بالای سر خود و سرگردان ماندی. تو حق را نشناخته‌ای، تا بدانی اهل حق چه کسانند و نه باطل را، تا بدانی پیروان آن چه مردمانند. حارث که باز هم از اسارت پندار و از شخصت گرایی به حق گرایی روی نیاورده بود، چنین گفت: من با سعید بن مالک و عبد الله بن عمر کناره می‌گیرم.

آن حضرت فرمود: «ان سعیدا و عبد الله بن عمر لم ينصرأ الحق و لم يخذلا الباطل» (۶)؛ سعید و عبد الله بن عمر (آدمهای بی خاصیتی هستند) آنها نه حق را یاری کردند و نه باطل را خوار ساختند.

مرد راستین و استوار و خردمند کسی است که هرگز گرفتار شخصیت گرایی و فرقه گرایی و نژاد گرایی و ملیت گرایی و مانند آن نشود. در حالی که اینان گرفتار شخصیت‌های چون اصحاب بدرا و ام المؤمنین شده و گمان کرده اند که حق بر مدار ایشان می‌گردد؛ در حالی آنان هیچ عصمتی ندارند و همانند گونه که گاه بر مدار حق می‌گردند ممکن روزی بر مدار باطل بچرخدند. اگر عصمتی است برای من است که پیامبر (ص) به حکم الهی در حق من فرموده است که اگر روزی بخواهند حق بر شخص بسنجدند تنها علی (ع) است که مدار حق می‌باشد و می‌توان حق را عین علی (ع) و علی (ع) را عین حق دانست؛ زیرا "قال رسول الله (ص): على مع الحق و الحق مع على يدور حيئما دار.

بنابراین نمی‌توان هرگز جز در باره معمصوم (ع) از مدار بودن شخصیت‌ها برای حق سخن گفت و در مورد هر کسی دیگر باید او را به حق سنجید نه حق را با او داوری نشست.

در زمانه ما بسیاری از مدعیان خط امام و یاران و اصحاب وی بودند و هستند که حق را زیر پا گذاشتند و خود را مدار و محور حق پنداشتند و خلقی را گمراه نموده و آنان را به سوی آتش دوزخ خوانده و می‌خوانند و گمان دارند که ایشان مدار و محور حق و دیگران بر مدار باطل هستند. این گونه است که حق را با شیوه آمیخته و باطل را حق نمانند تا از این فتنه‌ها برای خود قدرتی و مکنتی فراهم آورند. باشد با تیز هوشی و بصیرت و بهره گیری از معیارهای چون عقل سالم و وحی الهی در مسیر حق و شناخت آن گام برداریم و از آن حمایت کنیم و حق طلب و حق جو و حق خواه و حق پرست باشیم.

مقاله چگونگی تشخیص حق از باطل را در دیدگاه قرآن بیان کنید؟

پاسخ : تشخیص حق از باطل یکی از اساسی‌ترین مراحل زندگی بشر است و هر انسانی، خواه ناخواه، پیوسته با این مسئله در زندگی خود روبرو می‌شود.

انسان‌ها همیشه برای موجه جلوه دادن خود، موضع خود را حق و موضع طرف مقابل را باطل معرفی می‌کنند. حتی شرورترین افراد به این مطلب توجه دارند و در ناشایست‌ترین اعمال، خود را صاحب حق می‌دانند.

حال که هر کسی خود را بر حق می‌داند، باید حق و ویژگی‌های آن را شناخت تا سره از ناسره جدا شود و «سیه روی شود هر که در او غش باشد.»

قرآن کریم که کتاب آسمانی و به دور از هر تحریف می‌باشد و سراسر حق است، خود را «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ»^[۱] بیانگر همه چیز^{*} معرفی می‌کند. یکی از روش‌های قرآن کریم برای بیان مسائل گوناگون، استفاده از مثال است. خداوند بسیاری از مسائل اخلاقی، عرفانی و عقلی و ... را در قالب مثال‌های زیبا بیان کرده است. در بحث مورد نظر نیز با یک مثال تمام ابعاد موضوع را به خوبی بیان کرده است.

خداوند در آیه ۱۷ سوره رعد می‌فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أُوْدِيَّةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًّا وَ مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ أَتِبْغَاءَ حَلْيَةً أَوْ مَتَاعً زَبَدًا مِثْلَهُ كَذِلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلَ فَمَا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذِلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ - خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری ساخت. سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد و از آنچه (در کوره‌ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می‌آید. خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند. اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین می‌ماند. خداوند این چنین مثال می‌زند.»^[۲]

از نظر متخصصین لغت عربی، حق، چیزی است که ثبات، دوام و تحقق خارجی دارد. به عبارت دیگر حق آن است که واقعاً وجود دارد و وجودش اصیل است و قابل زوال نیست.^[۳] به خلاف باطل که وجودش اصیل نیست و زایل شدنی است.^[۴]

مانند: درخت و سایه‌اش، که درخت وجودش واقعی و اصیل است، اما سایه‌اش وجود اصیل ندارد و فانی است. خداوند در آیه شریفه، حق را به آب یا فلزات سودمند برای مردم و باطل را به کفی که روی آن دو قرار می‌گیرد، تشییه کرده است. و نشانه‌ها و معیارهای حق و باطل را در قالب این مثال بیان نموده، تا ما با ملاک قرار دادن آنها حق و باطل را تشخیص دهیم.

تفاوتهای حق و باطل:

۱. باطل، همواره مستکبر، بالانشین و پر سر و صدا است، ولی تو خالی و بی‌محتوی. مثل کف که حباب‌های تو خالی است، اما حق متواضع، کم سر و صدا، پر محتوا و سنگین است.^[۵]

۲. حق، همیشه مفید و سودمند است، مانند آب که مایه حیات است و مانند طلا و نقره که با ارزش است، ولی باطل بی‌فایده و بیبهوده می‌باشد. کف‌های روی آب هرگز کسی را سیراب نمی‌کند و گیاهی نمی‌رویاند و ارزشی ندارد.^[۶]

۳. حق، همیشه متکی به نفس است و هرچه دارد از خود دارد. اما باطل همیشه از آبروی حق بهره می‌برد و از حیثیت او استفاده می‌کند و در سایه حق قدم بر می‌دارد. همان گونه که هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد و اگر سخن راستی در جهان نبود هرگز کسی دروغی را باور نمی‌کرد. پس فروغ زودگذر باطل از برکت حق است و علت پایداری موقت باطل نیز با لباس حقانیت به میدان آمدن است.^[۷]

۴. هر چند که «الْحَقُّ دَوْلَةٌ وَ الْبَاطِلُ دَوْلَةٌ»^[۸] حق و باطل هر یک دورانی دارند. اما دوران حق همیشگی و دوران باطل زودگذر است. باطل، مانند کف روی آب بعد از مدتی از بین می‌رود، ولی آب زلال و مفید برای مردم می‌ماند. «ما ینفع الناس فیمکث فی الارض؛»^[۹] آنچه برای مردم سودمند است در زمین باقی می‌ماند.

۵. باطل همواره دنبال بازار آشافتگی می‌گردد و از هرج و مرچ استفاده می‌کند تا خود را نشان دهد، اما هنگامی که نظم برقرار شود، هویت آن آشکار می‌گردد و به سرعت کنار می‌رود. مثل سیلاب که وقتی در جوش و خروش است، آب با کف

و اجسم دیگر مخلوط است، اما هنگامی وارد دشت می‌شود و آرام می‌گیرد، کف‌ها زایل می‌شوند و آب زلال نمایان می‌گردد.^[۱۰]

اعلام علی - عليه السلام - در نهج البلاغه می‌فرمایند: «اگر باطل با حق آمیخته نمی‌شد، حق بر حق خواهان پوشیده نمی‌گردید.»^[۱۱]

مردم چند دسته‌اند: گروهی حق را می‌شناسند و از آن پیروی می‌کنند و گروهی باطل را می‌شناسند و دنبال آن حرکت می‌کنند و گروهی دنبال حق هستند ولی حق را نمی‌شناسند. این گروه دچار شببه می‌شوند و گمراه می‌گرددند. این افراد خواهان از حق اند، ولی چون کوته فکر و ظاهربین هستند، از راه حق منحرف می‌شوند و با اندک تبلیغات توخالی فریب ظواهر را می‌خورند. بنابراین: برای تبعیت از حق، اول باید حق را بشناسیم «إِعْرَفُ الْحَقَّ تَعْرَفُ أَهْلَهُ»^[۱۲] حق را بشناس تا اهلش را بشناسی.[»]

اگر ما معیارهای حقانیت را بدانیم، هر کس که طبق آن معیارها حرکت کند حق می‌دانیم و هر کس را که بر خلاف آن قدم بردارد، باطل می‌شماریم.

نتیجه: یکی از راههای شناخت حق از باطل توجه به مشخصه‌های حق است که با استفاده از آیه قرآن ذکر شد. اگر کسی به نیروی تقوا مسلح باشد، تشخیص حق و باطل برای او یک وعده الهی است. «هُرَّ كَسْ تَقْوَا پَيْشَهُ كَنْدَ خَدَوْنَدَ بَهُ اوْ نَيْرَوِيْ تشخیص حق از باطل (فرقان) را عطا می‌کند.

مقاله چگونه میتوان حق و باطل را از هم تشخیص داد؟

برای تشخیص حق و باطل ملاک‌ها و معیارهایی وجود دارد که به سه محور اساسی و عمدۀ آن اشاره می‌کنیم؛ ۱. علم و آگاهی؛ علم و آگاهی زیر بنای اصلی شناخت و تشخیص امور را تشکیل می‌دهد که بدون آن انسان گرفتار گمراهی و انحراف خواهد شد. برای تشخیص حق و باطل نقطه آغازین کسب علم و شناخت حق و باطل و به تعبیر دیگر شناخت سره از ناسره است بدون علم و آگاهی انسان قادر به شناخت صحیح نخواهد بود و چه زیبا حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند «لَا تَرِي الْجَاهِلُ إِلَّا مَغْرُطًا وَ مَغْرِطًا» «انسان نادان را نمی‌بینی مگر اینکه در میان افراد (زیاده روی و تفریط (کند روی) (نهج البلاغه، حکمت، ۷۰) حرکت در مسیر اعتدال و مصون ماندن از زیاده روی و کند روی که انحراف را به دنبال خواهد داشت، در گرو کسب علم و معرفت است . به ویژه تشخیص حق و باطل در دین، نیازمند شناخت و آگاهی کامل نسبت به مبانی و اصول دینی از منابع اصیل و کارشناسان متعدد علوم دینی است چه در غیر این صورت خطر افتادن در ورطه خطأ و گمراهی وجود دارد.

۲. عیار قرار دادن حق و سنجش افراد بر اساس آن؛ یکی از معیارهای مهم تشخیص حق و باطل، شناخت حق و باطل و سنجش افراد بر اساس آن است نه اینکه افراد ملاک و معیار سنجش حق و باطل قرار بگیرند حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «اَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْرِفُ بِالرِّجَالِ اَعْرِفُ الْحَقَّ تَعْرِفُ اَهْلَهُ» همانا حق به شخصیت‌ها شناخته نمی‌شود، خود حق را بشناس تا پیروان آن را بشناسی «(محمدی ری شهری، محمد، میزان الحكمه، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۲۳۸) همچنین فرمودند» ان دین الله لا یعرف بالرجال بل بآیه الحق، فاعرف الحق تعرف اهله» «همانا دین خدا با موقعیت اشخاص شناخته نمی‌شود بلکه با معیار و نشانه حق شناخته می‌گردد، پس حق را بشناس تا اهلش را بشناسی «همان» در پاره ای موارد انحرافات و کجریوی‌ها به دلیل معیار قرار دادن افراد بجای محور قرار دادن حق و باطل و سنجش افراد بر اساس آن است . در این راستا حضرت علی علیه السلام فرمودند: «وَانظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» «بنگر به آنچه گفته شده نه به گوینده سخن» (آمدی، عبد الواحد، غر الحكم، ترجمه محمد علی انصاری، ج ۱، ص ۳۹۴) س

۱۲. آگاهی و شناخت نسبت به زمان و مقتضیات و شرایط زمانه؛ از معیارهای مهم شناخت حق و باطل علم و آگاهی نسبت به احوال و مقتضیات زمان است که بدون توجه به آن نمی‌توان حق و باطل را در زمان خوبیش به صورت صحیح تشخیص

داد . امام صادق علیه السلام فرمودند: «العالَم بِزَمَانِه لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ الْلَّوَابِسِ» «کسی که به زمان خویش آگاه باشد مورد هجوم اشتباهات قرار نمی‌گیرد .» (مجلسی ، محمد باقر ، بحار الانوار ، تهران، مکتبه الاسلامیه ، ج ۷۸، ص ۲۶۹)

مقاله شاخص ها و معیارهای تشخیص حق از باطل

کمال‌گرایی و نقص گرایی امری فطری و طبیعی است. تنها بیماردلان و کسانی که از فطرت سالم بیرون رفته‌اند و پرده بر قلب و گوش و چشم و دیگر منابع شناختی آنان افکنده شده، از کمال گردان هستند و یا نقص را کمال می‌بینند و از باب اشتباه در تطبیق به سوی نقص می‌روند.

حق، کمالی است که هر انسان سالمی به سوی آن گرایش دارد و از نقیض آن یعنی باطل می‌گریزد. با این همه، مردم بسیاری را می‌بینیم که به سوی باطل می‌روند و گرایشی به حق ندارند. پرسش این است که چرا این افراد این‌گونه عمل می‌کنند؟ چه چیزی ایشان را از گرایش به امر کمالی و حق بازمی‌دارد؟ چگونه می‌توان در جهانی که آمیخته از حق و باطل است و شناخت حق دشوار و گاه ناشدنی می‌نماید، حق را شناخت و به سوی آن رفت؟ به خصوص آنکه باطل و طرفداران آن نیز خود را حق نشان می‌دهند و خود را برق حق می‌دانند. در چنین حالتی امر بر بیننده مشتبه می‌شود و خود را در برابر دو به ظاهر حق می‌یابد و نمی‌داند که کدام طرف واقعاً حق است و آن دیگری باطل، از این رو لازم است معیارهایی قرآنی در اختیار او گذاشته شود تا به کمک آنها بتواند به راحتی حق را بشناسد و باطل حق نما را نیز تمیز دهد. مقاله حاضر درصد است تا این معیارها را در اختیار خواننده قرار دهد که اینک آن را از نظر می‌گذرانید.

کمال‌گرایی و حق جویی انسان

انسان موجودی کمال گراست. به سبب همین کمال‌گرایی است که انسان به سوی حق گرایش می‌یابد و به سمت آن می‌رود، زیرا انسان به این باور رسیده که نقیض حق، یعنی باطل، نه تنها نقص است بلکه اصولاً پوج و هیچ است. از این‌رو در میزان اعمال در رستاخیز، چنین انسانی، وزنی ندارد. خداوند در قرآن در گزارشی از وضعیت اهل باطل در رستاخیز آورده است کسانی که از حق گریخته و بدان نپیوسته‌اند، در قیامت سبک وزن می‌باشند؛ زیرا اهل باطل را چیزی بارشان نیست؛ چون آنچه از هستی، بهره می‌برد همان حق است اما آنان در فرصت عمر خویش از آن بهره‌ای نبرده و آن را در خود نیاورده‌اند.

کمال‌گرایی انسان موجب می‌شود تا انسان موجودی حق جو و باطل گردی باشد. اما اینکه چرا برخی از مردم بلکه بیشتر آنان به سوی باطل می‌روند؟ می‌تواند علل و عوامل چندی داشته باشد که قرآن به تحلیل آن پرداخته و همه آنها را تبیین کرده است.

در تحلیل قرآنی، گرایش به باطل از سوی انسان‌ها می‌تواند علل و عوامل چندی داشته باشد که یکی از آنها اشتباه در تطبیق است که بسیاری از مردم گرفتار آن هستند. به این معنا که شخص به سوی حق گرایش دارد، ولی به علی، باطل را حق می‌یابد و آن را به قصد اینکه حق است می‌جوید و گرایش به آن پیدا می‌کند.

اشتباه در تطبیق نیز علل و عواملی دارد که از جمله آنها می‌توان به نقصان در منابع و ابزارهای شناختی شخص اشاره کرد. به این معنا که شخص یک یا چند ابزار شناختی چون بینایی و شنوایی را از دست داده است. چنانکه ممکن است شخص با ازدست دادن قوه درک و تحلیل یعنی قلب، ناتوان از تشخیص حق از باطل شود و باطل را حق بپنداشد و به سمت و سوی آن گرایش یابد.

البته قرآن بیان می‌کند که همه مردم در حالت استوا و اعتدال کامل آفریده شده‌اند و از ابزارهای شناخت و قوای آن بهره مند می‌باشند. حتی کسانی که فاقد برخی از ابزارهای شناختی مانند چشم و گوش هستند، ابزارهای دیگر به یاری آنان می‌آید و به آنها کمک می‌کند تا قدرت شناخت حق از باطل را پیدا کنند.

به هر حال، هر انسانی بطور طبیعی و فطری از ابزارها و منابع شناختی و تشخیص حق از باطل برخوردار است، به ویژه آنکه فطرت و غریزه آدمی بطور طبیعی و خودکار گرایش به حق داشته و از باطل گریزان است؛ زیرا گرایش به کمال و نقص گریزی، طبیعی آدمی است و از آن جایی که حق، امری کمالی است بدان گرایش طبیعی دارد.

از دیگر علل مخالفت با حق و موافقت با باطل، تغییر در فطرت و طبیعت آدمی است. به این معنا که شخص به علل درونی و یا بیرونی، از فطرت سالم و شخصیت متعادل بیرون می‌رود و نسبت به حق و کمال بیزاری می‌جوید و به سوی باطل و نقص گرایش می‌یابد. چنین اشخاصی با پیروی از هواهای نفسانی درونی و وسوسه‌های شیطانی بیرونی، فطرت خویش را تغییر می‌دهند و نه تنها راههای شناخت حق از باطل را بر خود می‌بندند بلکه به سوی باطل و نقص به عنوان کمال گرایش می‌یابند. این گونه است که در شر و بدی، کمال خود را می‌جویند و در ظلم و ستم، حق را می‌خواهند. خداوند در آیات قرآنی گزارش می‌دهد که بسیاری از گمراهان و کافران و مشرکان کسانی هستند که با پیروی از هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی، پرده بر چشم و گوش و قلب خویش افکنده‌اند و گوش هایشان چنان سنگین شده که صدای سهمگین فرو غلتیدن در چاه ویل باطل را نمی‌شنوند و زبانه‌های فروزان آتش جهل و ضلالت و گمراهی را نمی‌بینند و ناتوان از درک و تحلیل درست واقعی هستند و در درون فتنه‌ها، دست و پا می‌زنند و نمی‌توانند راه را از چاه تشخیص دهند.

در تحلیل قرآنی، این امور و مانند آن آدمی را از تشخیص حق از باطل و کمال از نقص باز می‌دارد و اجازه نمی‌دهد تا حق را بشناسد و به سمت و سوی آن برود و از نقص و باطل گریزان شود.

مقاله شاخصه‌های شناخت حق از باطل

چنان که گفته شد، انسان‌ها بطور طبیعی و فطری به کمال از جمله حق گرایش دارند و از نقص از جمله باطل گریزان هستند مگر آنکه در تطبیق حق از باطل اشتباه کنند یا آنکه قوای تحلیلی و منابع شناختی خویش را از دست دهند و یا آن را از میان ببرند.

با این همه، در بسیاری از موارد دیده می‌شود کسانی که در ظاهر، سالم و بر فطرت خدادادی هستند، در تشخیص حق از باطل اشتباه می‌کنند و یا در انتخاب آن به بیراهه می‌روند. این مسئله برای توده‌های مردم بسیار اتفاق می‌افتد، زیرا توده‌های مردم از نظر علمی و مقامی به جایگاهی نرسیده‌اند که اهل بصیرت باشند و توانایی شناخت و تحلیل جامع و کامل امور را داشته باشند و حقیقت را از پس حق نماهای باطل ببینند.

مشکل، زمانی دوچندان می‌شود که بدانیم از نظر قرآن، دنیا به گونه‌ای آفریده شده که حق و باطل در هم آمیخته است. این آمیختگی به گونه‌ای است که تشخیص آن را از هم دشوار و گاه ناشدنی می‌سازد؛ زیرا آمیختگی آنها همانند آبی است که خش و خاشاک و کف در آن آمیخته است. (رعد آیه ۱۷ و آل عمران آیه ۷۱) از این رو، زندگی انسان نیز همواره به گونه‌ای است که حق و باطل در آن آمیخته است و انسان به سادگی نمی‌تواند حق را تشخیص دهد و به سوی آن برود هر چند که بطور طبیعی و فطری به سوی حق به عنوان کمال گرایش دارد.

تلازم حق و باطل در زندگی بشر (رعد آیه ۱۷) زمانی مسئله تشخیص حق از باطل را دشوار می‌سازد که بدانیم اصولاً باطل همانند بسیاری از انگل‌ها به حقیقت می‌چسبد. به این معنا که باطل از خود حیات و بقایی ندارد و این حیات و زندگی را از پیوستگی و آمیختگی با حق به دست می‌آورد. از سویی باطل خود را به چهره حق نشان می‌دهد و هرگز در چهره باطل خودنمایی نمی‌کند؛ زیرا اگر به شکل واقعی خود نمایان شود جز پوچی نیست و کسی به سویش گرایش نمی‌یابد.

از این رو باطل همواره در چهره حق خود را نشان می‌دهد و امکان تشخیص ساده و آسان حق از باطل را از مردم می‌گیرد. باطل از آن جایی که باطل است می‌کوشد تا با دروغ‌های بزرگتر به گونه‌ای خود را نشان دهد که آدمی گمان برد که اصولاً حق همین باطل است؛ زیرا در جلوه‌گری و آراستن خویش خیلی ماهرتر و فریبینده‌تر عمل می‌کند. این گونه است که باطل حق نما، همواره برجسته‌تر به چشم می‌آید و زودتر دیده می‌شود و آسان‌تر به دست می‌آید و راحت‌تر با طبیعت

آدمی هماهنگ می‌شود؛ زیرا باطل حق نما، با طبیعت آدمی در دنیا سازگارتر و با هواهای نفسانی، مرتبط‌تر و هماهنگ‌تر است.

بخش بزرگی از آیات قرآنی به مسئله حق و باطل پرداخته است و معیارها و شاخصه‌هایی برای شناخت و تشخیص آن ارائه داده است. این شاخصه‌ها گاه با بیان اموری است که حق را به آدمی می‌شناساند و گاه از طریق اموری است که باطل را از پس هزاران افسانه و گریم و رنگ، شفاف و عریان به نمایش می‌گذارد و چهره زشت و کریه باطل را آشکار می‌سازد.

معیارهای شناخت حق و باطل

در اینجا به برخی از معیارهای شناخت حق از باطل اشاره می‌شود؛ این شاخص‌ها از جمله مهم ترین آنهاست که انسان با بهره‌گیری از آن به سادگی می‌تواند راه خویش را بیابد و از دام هزار چهره باطل بگریزد.

۱- سودمندی: یکی از مهم ترین شاخصه‌هایی که قرآن برای تشخیص حق از باطل ارائه می‌دهد، سودمندی حق است. به این معنا که حق اصولاً برای آدمی و هدف او سودمند می‌باشد. اگر انسان نسبت به فلسفه آفرینش و هدف زندگی آگاهی و شناخت داشته باشد، می‌داند که هدف زندگی برتر و والاتر از خواسته‌های زودگذر دنیایی و پاسخ‌گویی به نیازهای قوای نفسانی است از این رو، هر چیزی که تنها به همین خواسته‌های زودگذر پاسخ دهد و برای آن فراهم آمده باشد، نمی‌تواند حق باشد، مگر آن که این پاسخ‌گویی در راستای همان هدف کلی و اصلی آفرینش باشد. به عنوان نمونه اگر پاسخ‌گویی به شهوت غذایی و یا جنسی، به قصد پاسخ‌گویی به یک نیاز طبیعی و بهره‌گیری از آن برای افزایش فرصت و توان پاسخ‌گویی به نیاز اصلی بشر یعنی سعادت و خوشبختی ابدی باشد، می‌تواند این بخش از پاسخ‌گویی به نیازهای قوای طبیعی و غریزی پاسخ‌گویی حقانی باشد، ولی اگر این پاسخ‌گویی اصالت پیدا کند و همه سرمایه وجودی انسان را به خود اختصاص دهد و اجازه ندهد تا انسان از آن برای اهداف اصلی و کلان سود برد، چنین پاسخ‌گویی باطل خواهد بود، زیرا وی را سرگرم جزئیات ناپایدار کرده و از هدف اصلی بازداشته است. در حقیقت شخص از این پاسخ‌گویی، سود واقعی برنگرفته هر چند که گمان سودی زودگذر از ناحیه پاسخ‌گویی به این نیاز طبیعی به دست آورده باشد.

خداآوند در آیات سوره عصر به این نکته تأکید می‌کند که بسیاری از مردم گمان می‌کنند که سود می‌برند در حالی که از سرمایه وجودی خویش همواره زیان می‌دهند؛ زیرا فرصت عمر با سرگرمی به پاسخ‌گویی به نیازهای جزیی از دست می‌رود و شخص سود اصلی را فراموش می‌کند بنابراین سرگرم شدن به هواهای نفسانی و پاسخ‌گویی به آن چه سودمندی واقعی نیست بلکه خسران و زیان واقعی است، به عنوان باطل قلمداد شده است.

۲- ماندگاری: دومین معیاری که قرآن برای شناخت حق از باطل به ویژه در دنیای تلازم حق و باطل و آمیختگی آنها ارائه می‌دهد، ماندگاری حق است. به این معنا که حق از خصوصیت پایداری و مانایی برخوردار است درحالی که باطل از چنین ویژگی محروم می‌باشد. خداوند در آیات ۱۷ سوره رعد و ۱۸ سوره انبیاء به ماندگاری و پایانی حق به عنوان یک شاخص و معیار اصلی و جامع توجه داده است. در آیه ۱۷ سوره رعد با آوردن تمثیلی زیبا باطل را به کف آبی همانند کرده که از پایداری برخوردار نمی‌باشد درحالی که آب نه تنها پایدار و ماناست بلکه با باقی ماندن در زمین به انسان و دیگر موجودات زمین سود می‌رساند. خداوند می‌فرماید: از آسمان آب فرستاد و هر رودخانه به اندازه خویش جاری شد، و آب روان، کف، برسر آورد و از آنچه بر آتش می‌گدازند تا زیور و متاعی سازند نیز کفی بر سرآید، خدا برای حق و باطل چنین مثل زند؛ اما کف به کناری افتاد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند. خدا این چنین مثل می‌زند.

از نظر قرآن آمیختگی حق و باطل در دنیا همانند آمیختن گوهرهای گرانبهای با سنگ است که به سادگی و آسانی نمی‌توان آنها را جدا کرد، بلکه این آتش فتنه است که سره را از ناسره جدا می‌کند و موجب می‌شود تا زر و سیم گرانبهای از درون سنگ‌های عظیم بیرون آید، درحالی که سنگ بزرگ است و بیشتر به چشم می‌آید و تنها ریشه‌ها و رشته‌ها و دانه‌هایی از زر به چشم می‌آید، ولی وقتی این سنگ در آتش فتنه قرار گیرد، زر آن جدا می‌شود و حقیقت آن آشکار می‌گردد. در آتش فتنه، زر سرخ حق، روشن و درخشان بیرون می‌آید و از مانایی و پایداری بیشتری برخوردار می‌باشد. حقیقتی که در

زندگی میان باطل‌ها نهان شده و آمیزه حق و باطل همواره در پیش دیدگان ما قرار دارد، در زمان آتش فتنه آشکار می‌شود و به سبب آن که حق است می‌ماند و باطل در درون آتش فتنه‌ها ذوب می‌شود و از میان می‌رود.

۳- مطابقت با فطرت: از دیگر ویژگی‌های حق آن است که همواره مطابق با فطرت و طبیعت سالم بشر است. از این رو حتی کودکان که بر فطرت و طبیعت سالم الهی هستند، آن را می‌شناسند و می‌پذیرند. تنها انسان‌هایی که فطرت و طبیعت سالم را ازدست داده‌اند، به سوی حق گرایش ندارند و از آن گریزانند.

خداؤند در آیاتی که داستان گاو بنی اسرائیل را تعریف می‌کند به علت حق‌گریزی این دسته از یهودیان که از اشراف یهود بودند اشاره می‌کند. در این داستان که در آیات ۴۷ تا ۷۶ سوره بقره بیان شده، به این نکته اشاره شده که علت مخالفت اشراف یهود با اجرای حدود خداوندی که حکم حق بود، قساوت قلب ایشان بوده است. دل‌های اشراف یهودی به سبب پیروی از وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی به گونه‌ای درآمده بود که خداوند آن را چون سنگ بلکه سخت‌تر از آن دانسته است. از این رو سخن حق را نمی‌پذیرفتند و با آن مخالفت می‌ورزیدند. به هر حال، از نظر خداوند قلوبی که بر فطرت و سلامت آن باقی باشد، گرایش به حق دارد. لذا با استفاده از این شاخصه می‌توان دریافت که آنچه انسان سالم به آن گرایش دارد، حق می‌باشد. (انبیاء آیه ۵۵)

۴- عقلانیت: از دیگر شاخصه‌هایی که قرآن بیان می‌کند، عقلانیت است. به این معنا که حق، مطابق عقل می‌باشد و عقل بشری به سادگی حق را می‌شناسد و بدان گرایش پیدا می‌کند. البته می‌توان گفت که فطرت و عقلانیت، شاخصه‌های درونی بشر است. به این معنا که فطرت سالم و عقل مستقل، حکم می‌کند که ظلم قبیح است و عدالت حسن می‌باشد. چنین قضاوت و داوری عقل و فطرت سالم، در حقیقت بیانگر حق بودن عدالت و باطل بودن ظلم است. انسان‌ها اگر بر فطرت سالم، تربیت و پرورش یابند و محیط اجتماعی آنان آلوده نباشد، بطور طبیعی به حق گرایش خواهند داشت و عقل ایشان حق را تشخیص و تأیید کرده و فطرت سالم به سوی آن گرایش می‌یابد. البته قرآن گزارش می‌کند که برخی از جوامع به سبب آن که آلوده شده‌اند این فرصت را از مردم می‌گیرند که بر پایه فطرت سالم رشد پیدا کنند و لذا عقل می‌یافتدند و کفر و فجور به جای توحید و عدالت و اعتدال، فطرت ایشان شده بود. (نوح آیه ۷۲)

۵- اعتدال و تعادل: از دیگر شاخصه‌های حق آن است که همواره بر پایه عدالت، اعتدال و تعادل است. به این معنا که هرگز به سوی افراط و تفریط گرایش نداشته و ظلم دو سویه را برنمی‌تابد. حق، اصولاً مبتنی بر اعتدال و تعادل است. از این رو هرگونه افراط و تفریطی چون اسراف، فجور، ظلم و تجاوز به معنای باطل می‌باشد و اگر به مواردی که قرآن به عنوان امور باطل از آن تعبیر کرده توجه شود، به آسانی می‌توان دریافت که شاخص اصلی حق همان استواری آن بر عدالت و اعتدال و تعادل می‌باشد.

۶- مطابقت با وحی: همان گونه که حق، مطابق با فطرت و عقل سالم است، مطابق و سازگار با وحی نیز می‌باشد. خداوند در آیاتی چون ۱۸۵ سوره بقره و نیز ۳ و ۴ سوره آل عمران و آیه نخست سوره فرقان به این شاخصه حق توجه می‌دهد و می‌فرماید که اصولاً حق نمی‌تواند مخالف با آموزه‌های وحیانی باشد و هر جایی دیده شود که امری مخالف آموزه‌های وحیانی است می‌توان یقین کرد که آن چیز باطل می‌باشد و هیچ بهره‌ای از حق نبرده، هر چند خود را به حق آراسته و در جامه حق، خودنمایی کند.

۷- بصیرت زایی: اصولاً حق به سبب ویژگی که دارد، بصیرت زاست و باطل در مقابل، بصیرت زداست. به این معنا که حق، پرده‌های سنگین و سهمگین را کنار می‌زند و موجب می‌شود تا انسان باطل امور و پیامدهای طبیعی آن را درک کند؛ در حالی که باطل می‌کوشد تا بصیرت را از آدمی بردارد و چشمانش را بر پیامدها و آثاری که بر آن بار می‌شود بیندد؛ زیرا با آشکار شدن پیامدها و آثار، به سادگی دانسته می‌شود که آن امر، چیزی جز باطل نبوده است. این گونه است که باطل همواره بر هیاهو، غوغاسالاری و تیره کردن امور مبتنی است و از شفافیت و روشنی واقعی امور هراس دارد، زیرا به سادگی

چهره باطلش آشکار می‌شود و رسوا می‌گردد. اهل باطل همواره بر عمل‌گرایی تأکید می‌کنند و به پیامدها به ویژه در بلندمدت کمتر توجه می‌دهند و یا اصولاً آن را می‌پوشانند تا آشکار نشود. در مقابل، حق، خواهان شفافیت امور، آشکار ساختن پیامدهای کوتاه و بلند می‌باشد و حتی به آخرت امر در قیامت و رستاخیز نیز توجه می‌دهد.

۸- وحدت زایی: حق، گرایش به وحدت دارد، زیرا ریشه در توحید و یکتایی آفریدگار و پروردگار دارد. از این رو همواره حق موجب وحدت و اتحاد مردم می‌شود چنان که قرآن و اهل بیت(ع) و پیامبر(ص) این‌گونه بودند؛ زیرا حق هرگز به تفرقه و اختلاف دعوت نمی‌کند و حتی با آن مبارزه و مخالفت می‌ورزد. آیاتی چند از قرآن به این شاخصه توجه داده که از جمله می‌توان به آیه ۲۱۳ سوره بقره اشاره کرد که در آن جا شاخصه باطل را تفرقه‌گرایی و ایجاد اختلاف در میان مردم می‌داند.

۹- ایمان زایی: حق، اصولاً مخالف کفر و شرک و نفاق است و مهم ترین عامل ایمان در بشر می‌باشد. از این رو خداوند در آیه ۳۴ سوره سباء، کفر را نتیجه طبیعی باطل‌گرایی دانسته و به مردم هشدار داده است که یکی از راههای شناخت باطل از حق آن است که آن چیز آیا آدمی را به سوی ایمان سوق می‌دهد یا به سوی کفر و شرک می‌برد.

۱۰- نیک فرجامی: اصولاً پایان حق به فرجام نیک ختم می‌شود. بنابراین هر چیزی که فرجام بدی داشته باشد نمی‌تواند حق باشد. از این رو خداوند در آیات ۲ و ۳ سوره محمد از شاخصه‌های مهم حق، نیک فرجامی آن دانسته است. انسانی که دارای فطرت سالم و عقلانیت کامل و سالم باشد، در می‌یابد امری که به آن گرایش دارد آیا از اموری است که فرجام نیکی دارد یا ندارد؟ اگر امری دارای فرجام بدی باشد نمی‌تواند حق باشد و چیزی جز باطل نیست. به عنوان نمونه اگر حضور مستکبران در جامعه‌ای، مورد علاقه گروهها و افرادی باشد، بی‌گمان نمی‌توان آن را گرایش به حق دانست، زیرا اصولاً حضور مستکبران جز تباہی و فساد و ظلم چیزی به دنبال نخواهد داشت. براین اساس اگر کسی از استکبار فرد و یا گروهی آگاه باشد و خواهان حضور آنان گردد بی‌گمان خواهان حضور باطل است؛ زیرا این حضور، چیزی جز بدبهتی و بدفرجامی نصیب جامعه نخواهد کرد.

۱۱- اصلاح سازی: از دیگر شاخصه‌های شناخت حق از باطل آن است که به تبعات و پیامدهای چیزی توجه شود. در حقیقت یکی از راههای شناخت توجه به پیامدهای آن است. اگر امری، انسان را به سوی هنجارها سوق دهد و یا رفتارهای خوب و نیک را در آدمی پدید آورد، آن امر می‌بایست امر حقی باشد، زیرا اصولاً باطل نمی‌تواند پیامدهای خوب و نیکی به همراه داشته باشد و در نهایت آدمی را به سوی رفتارهای زشت سوق می‌دهد.

اصولاً گرایش به حسادت (بقره آیه ۱۰۹)، تعصبات بیجا (سباه آیه ۳۴) اسراف و تبذیر و مانند آن نمی‌تواند ریشه در امور حقانی داشته باشد، بلکه امور حقانی اموری هستند که آدمی را به سوی کارهای نیک و صالح می‌کشاند و رفتارهای وی را اصلاح می‌کند. براین اساس باید گفت که حق اصولاً اصلاح ساز است و رفتارها و کردارهای آدمی را اصلاح کرده و از فساد و افساد باز می‌دارد. (مائده آیه ۲۸)

۱۲- رهایی از سرگردانی: از دیگر شاخصه‌های حق آن است که آدمی را از سرگردانی و تردید رهایی می‌بخشد. نوساناتی که در آدمی وجود دارد به سبب آن است که حق را از باطل نشناخته ولی هرگاه انسان حقی را یافت، از ویژگی های حق آن است که دل آدمی را آرام می‌کند و اطمینان خاصی را به آدمی می‌بخشد. از این رو قرآن، ایمان به خداوند و گرایش به توحید و عمل براساس آموزه‌های قرآنی و انجام کارهای عادلانه و صالح و مانند آن را که حق می‌باشند، عامل مهمی در آرامش و اطمینان افراد معرفی می‌کند. به هر حال حق، از چنین ویژگی ای برخوردار است باشد که آدمی بر پایه آن از سرگردانی رهایی می‌یابد (ق آیه ۵۰) و تردید و شک‌بردار نمی‌باشد. (بقره آیه ۲ و آیات دیگر)

این‌ها برخی از شاخص‌ها و معیارهای قرآن برای تشخیص حق از باطل است که می‌توان با بهره‌گیری از آن دریافت که امری که اکنون در زندگی با آن مواجه است حق می‌باشد یا باطل؟ به عنوان نمونه حق هرگز دروغ را برنمی‌تابد و هرجا دروغ آمد حق از آن جا رخت برمی‌بندد، زیرا دروغ چیزی جز باطل نیست و حق نمی‌تواند در کنار نقیض خود بماند. همه اموری که بر پایه دروغ شکل می‌گیرند، امور باطل هستند و از مانایی و پایایی سود نمی‌برند و برای انسان نیز سودمند

نیستند. هرچند که در کوتاه مدت به ظاهر سودی به شخص می‌رسد که گاه در بلند مدت زیان آن چندین برابر از آن است. اگر انسان حق را ببیند و بشناسد و در مسیر آن گام برندارد، باید بداند که اگر حق را انتخاب نکرده به یقین باطل را برگزیده است، زیرا نسبت میان حق و باطل، سلب و ایجاب یعنی نقیضین است. پس هرجا یکی آمد دیگری رفت؛ چنان که حافظ شیرین سخن می‌فرماید: «دیو چو بیرون رود فرشته در آید.»

مقاله ملاک تمییز حق و باطل از دیدگاه قرآن کریم

از نظر قرآن، انسان به طور طبیعی و فطری حق طلب است و گرایش به حق دارد، زیرا کمال گرایی و نقص گریزی در انسان، فطری و طبیعی است و از آنجایی که کمال تنها در حق یافت می‌شود و باطل چیزی جز نقص نیست، او به حق گرایش داشته و از باطل گریزان است

از نظر قرآن، انسان به طور طبیعی و فطری حق طلب است و گرایش به حق دارد، زیرا کمال گرایی و نقص گریزی در انسان، فطری و طبیعی است و از آنجایی که کمال تنها در حق یافت می‌شود و باطل چیزی جز نقص نیست، او به حق گرایش داشته و از باطل گریزان است.

بنابر این انسان، با توجه به ماهیت و ساختار فطری اش باید جویای حق و پیرو حقیقت باشد، راه درست را برگزیده و همیشه با حقیقت همراه و همدم باشد. و بنا بر مسئولیت و هدفی که از خلقت، برایش تعریف شده باید در درون و برون نفس خویش با تمسک به حق و مصاديق تعریف شده آن با باطل در پیکار و نبرد باشد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چگونه حق را بشناسد و معیار تشخیص حق و باطل چیست؟

و اصولاً آیا می‌توان گفت: که در این دنیا معیار مشخصی برای شناخت حق و باطل از همدیگر وجود دارد؟

در این نوشتار سعی بر آن است که به کمک آیات قران پس از روشن شدن معنا و مفهوم لغوی حق و باطل از دیدگاه علمای لغت و نظریات مفسرین در تفسیر این آیات معیارهای لازم و دقیق قرآنی برای شناسایی حق و باطل تبیین و مشخص گردند، و انسان مسلمان دریابد که حق چیست؟ و قرآن کتاب آسمانی اسلام چگونه حق و باطل را معرفی و تبیین می‌کند؟ و چه معیارهای دقیقی را برای تمییز آن دو از همدیگر در اختیار انسان قرار می‌دهد؟

● مقدمه

نخستین پرسشی که از سوی حق جویان مطرح می‌شود، این است که چگونه حق را از باطل بشناسیم؟ زیرا جهان آمیزه‌ای از حق و باطل است و باطل به سبب فربکاری و نیرنگ بازی همواره خود را حق مطلق و محض نشان می‌دهد و در این دغلکاری، کاسه‌ای از آش داغتر و کاتولیک‌تر از پاپ می‌باشد. از اینرو مردم در شناخت حق و باطل در حیرت می‌مانند.

در حالیکه، حق عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است و باطل عبارت است از آنچه متغیر و ناپایدار است. خداوند متعال، قرآن کریم، وحی الهی و تعالیم اسلام و پاره‌ای از موارد دیگر را از مصاديق حق بیان کرده است و مصاديق باطل را که نقطه مقابل حق است، مواردی همچون شرک، کفر، ضلالت، ظلم و گناه، شیطان و سوسه‌های شیطانی، برشمرده است.

قرآن کریم، کلمه حق را در مقابل باطل و ضلال بکار برده است، همچنین حق را به آب و باطل را به کف روی آب تشبیه کرده است. در قرآن کریم، آنجا که صحبت از حق و باطل می‌شود حق را از خداوند ولی باطل را به اذن او می‌داند. وجود باطل از سویی نتیجه قهری نقص و محدودیت موجودات است و از سوی دیگر آمیخته بودن آن با حق، ابزار تحقق یکی از بزرگترین سنن الهی یعنی ابتلا و آزمایش انسان به شمار می‌رود.

پس ضرورت دارد برای شناخت حق و باطل به سراغ مکتبی برویم که خودش براساس حق و حقیقت استوار شده است. و به استناد تمامی شواهد عقلی و نقلی تنها وسیله تضمینی و مطمئن برای شناخت حق و راهیابی به سوی آن همان قرآن (وحی آسمانی) و به تبع آن تعالیم تعالی بخش اسلام است.

زیرا با مطالعه و تدبیر در آیات قرآنی درمی‌یابیم که بنیان مکتب اسلام از چنین ویژگی برخوردار است و یکی از رموز جاودانگی و زوال ناپذیری آیات قرآنی استواری آنها براساس حق می‌باشد. چنانچه در آیه ۱۸ سوره انبیاء در این ارتباط چنین آمده: **بَلْ نَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَنْدَعُهُ إِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَكَمْ أُولَئِلُ مِمَّا تَصِفُونَ**.

ترجمه: بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکند، و بنایگاه آن نابود می‌گردد. وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.

«بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعاً آنچه گفتند، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی و به تعبیری شأن و وصف و سنت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌کوییم «پس آنرا درهم می‌شکند» و سرکوب می‌کند.

اصل دماغ: شکستن و شکافتن سر است تا آنجا که شکاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است.
به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاوه‌ها و شبهداری‌ها هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند
پس ناگهان باطل نابود می‌شود». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴، صص ۱۵-۱۶)

خداؤند متعال در جای قرآن مطالبی را در ارتباط با حق و باطل مطرح کرده که فرع بر شناخت «حق و باطل» می‌باشد؛ به تعبیر دیگر، بیانات قرآن تنها در صورتی قابل توضیح است که به این مبنای قابل باشیم که مصادیق مهمی از حق در دنیا قابل تشخیص‌اند؛ و معیارهای شناخت آنها توسط خداوند متعال بوسیله‌ی پیامبرانش بیان گردیده است. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، ماهیت و ویژگی‌های حق و باطل، معیار حق و باطل، وسایل تشخیص حق از باطل از دیدگاه آموزه‌های تعالیم قرآن است.

واژه‌شناسی حق و باطل

الف) معنای لغوی حق

ابن منظور معنای لغوی حق را چنین بیان کرده است: حق نقیض باطل است. وَحَقُّ الْأَمْرِ: آن کار محقق و ثابت شد، یا به گفته‌ی ازهri: واجب گردید. (ابن منظور، ۱۳۸۵ش، ۱۱ / ۳۳۲)

در قرآن هم «حق» به معنای «ثابت گردید» آمده است:

قصص، آية ٦٣) يعني: كسانى که فرمان عذاب در باره آنها مسلم و ثابت شده بود، گفتند...

در آیه زیر هم «حقّت» به معنای «لازم و ثابت گردید» آمده است. وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمْ رُمَراً حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا فُتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ حَزَنَتْهَا اللَّهُمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتَلَوُنَ عَلَيْكُمْ آيَاتٍ رَّبِّكُمْ وَبِئْنَدِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمَكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ: (سورة زمر، آية ۷۱) وَ اما فرمان عذاب بر کافران لازم و ثابت شده است.

و«السَّتْحَقُ الشَّيْءُ». يعني: فلان چیز را مستحق شد، در همین معنا در قرآن چنین آمده است: فَإِنْ عُشَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحْفَأَا إِنَّمَا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنْ الَّذِينَ اسْتَحْقَ عَلَيْهِمُ الْأُوْتَيْاَنَ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمْنَ الظَّالِمِينَ (سورة مائدہ، آیة ۱۰۷)

یعنی: «اگر معلوم شد که آن دو نفر (به علت خیانت) گناه را بر خود ثابت کرده اند.»

در «المُعَجَّمُ الْوَسِيْطُ» نیز چنین آمده است: «حَقُّ الْأَمْرٍ يَحِقُّ حَقًا». یعنی: فلان مسئله صحت یافت، ثابت شد و راست از آب درآمد. و «تَحَقَّقَ الْأَمْرُ». یعنی: فلان قضیه صحت یافت و عملًا رخ داد. و «حَقَّقَ الْأَمْرُ». یعنی: فلان مسئله را اثبات کرد و داشت، آن را نشان داد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۱۸۷)

اصل واحد در ماده «حق» ثبوت و پابرجایی همراه با مطابق واقع بودن است، این قید در مفهوم تمامی مصاديق آن در نظر گرفته شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۶۲)

سپس این واژه بر هر امر ثابتی که انکارنمی شود اطلاق گردیده. (از باب اطلاق مصدر و اراده اسم فاعل از آن) (ابن عشور، ۱۹۸۴ م، ج ۶، ص ۱۶۶)

حق به معنای ثبوت و واقعیت داشتن است و در کلام خداوند متعال در مقابل باطل و ضلال استعمال می شود، زیرا باطل آن چیزی است که برای آن ثبوت و واقعیت نباشد و ضلال عبارت است از انحراف و خروج از برنامه حق و راه صحیح. (مصطفوی، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، ص ۳۵۸)

با توجه به مطالب فوق معلوم می گردد که مفهوم لغوی «حق» بر ثبوت لزوم و صحت استوار است. بنابراین، می توان گفت که «حق» یعنی: ثابت، لازم و صحیح.

ب) معنای لغوی باطل:

در لسان العرب آمده است که «بَطَلَ الشَّيْءُ»: بیهوده از بین رفت و تباہ شد، باطل نقیض حق و جمع آن «اباطیل» است. (ابن منظور، ۱۳۸۵ ش، ج ۱۳ / ۵۹)

در «المعجم الوسيط» همچنین آمده است: بَطَلَ الشَّيْءُ: تباہ گردید و حکم آن ساقط شد. «أَبْطَلَ الشَّيْءُ»: نادرستی فلان چیز را نشان داد و آن را باطل کرد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۶۰)

در کتاب «مفردات غریب القرآن» هم در این باره چنین آمده است: باطل، نقیض حق، و عبارت است از مسئله‌ای که وقتی به جستجوی آن می‌پردازیم، ثابت نشود، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۵۰)

«باطل» که نقطه برابر «حق» است چیزی است که نه ثباتی دارد و نه واقعیتی. (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱، ص ۲۹۰) اگر به شخص شجاع و قهرمان «بطل» گفته می شود به خاطر آن است که مخالفان خود را باطل می کند یا به تعبیری از بین می برد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ج ۱ / ۲۵۸)

شاید نیز به این اعتبار که عنوان شجاع برای او و نیز قدرت و نیروی او از ثبات و بقا برخوردار نیست. (مصطفوی، ج ۱، ص ۲۹۰) واژه‌ی «باطل» به معنای فاسد کردن و از بین بردن چیزی است، خواه آن چیز حق باشد و یا باطل. و هر دو مورد درباره‌ی ابطال در قرآن کریم آمده است؛

خداآوند می فرماید: «...وَ خَسِرَ هَنَالِكَ الْمُبْطَلُونَ». (غافر، ۷۸) ...آنچاست که باطل کاران زیان می کنند.

همچنین درباره‌ی ابطال باطل می فرماید: «لِيَحْقِّ الْحَقَّ وَ يُبْطَلَ الْبَاطِلُ...». (الانتفال، ۸)

تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند.....(راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۱۳۰)

نقطه برابر ابطال، احقيق است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱، ص ۲۹۰)

میان حق و باطل واسطه‌ای وجود ندارد؛ هرچه حق نبود، باطل است. (قرائتی، ۱۳۸۳ ش، ج ۵، ص ۲۰۸)

و نهایتاً خداوند در قرآن می‌فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سورة لقمان، ۳۰ / ۱)

ترجمه: این [ها همه] دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند باطل است، و خدا همان بلند مرتبه بزرگ است.

پس مقصود از حق در آموزه‌های قرآنی هرگونه باور یا کاری است که از دیدگاه دین ثابت و صحیح و ماندگاری یا انجام آن واجب باشد. و مقصود از باطل هم نقیض حق در معنا یاد شده است، یعنی: باور یا عملی که به لحاظ دینی فاقد سند و ارزش بوده، از ویژگی حقانیت بی بهره است، و ترک و از میان برداشتن آن لازم است. بر این اساس معنای حق دستورات خدا و معنای باطل نواهی او خواهد بود.

● تعریف اصطلاحی حق و باطل:

آنچه که از بررسی کتب فقهی می توان استنباط کرد، این است که فقهای برای «حق» تعریف اصطلاحی ارائه نکرده‌اند، گویا آنان به معنای لغوی این واژه اکتفا کرده‌اند، و بر اساس همان معنا آن را در مباحث فقهی خود بر گزاره‌های صحیح دینی و

واجبات شرعی اطلاق کرده‌اند. به همین ترتیب، «باطل» را بر اموری که به لحاظ شرعی نادرست‌اند و منشأ و مبنای امور صحیح شرعی نیستند، اطلاق کرده‌اند.

استاد قرضاوی اندیشمند معاصر حق و باطل را چنین تعریف می‌کند:

«حق همانطور که فطرت پاک انسان می‌گوید عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است، و باطل عبارت است از آنچه که متغیر و نا استوار است. بنا بر این، هر آنچه همراه با ثبات و پایداری است، حق است، و هر آنچه خصوصیتش پراکنده شدن و نابود شدن است، باطل است. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، صص ۱۴، ۱۵)

● فلسفه امتزاج حق و باطل در دنیا

ظرف دنیا، ظرفی است که حق و باطل در آن مختلط و در هم آمیخته است و امکان ظهور حق محض با همه آثار و خواصش جدای از باطل وجود ندارد، از این رو هیچ حقی جلوه نمی‌کند مگر آنکه با باطلی درآمیخته شود و لبس و شکی در آن راه یابد. آیه شریفه: **وَلَوْ جَعَلْنَا مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَّبِسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ** (الانعام، ۹) ترجمه: و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم، و امر را هم چنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم.

نیز شاهد بر آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۹۹)

حیات اخروی را حق و زندگی دنیا با همه زرق و برقش که انسان‌ها آنها را مال خود می‌پندارند و به طلب آن می‌دوند- که یا مال است و یا جاه و یا امثال آن - باطل دانسته است. خداوند ذات متعالی خود را حق و سایر اسبابی که انسان‌ها فریب آن را می‌خورند و به جای تمایل به خدا به آنها میل پیدا می‌کنند، باطل خوانده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۶۲) به طورکلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می‌شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از ادای طاعات ترک محترمات. (زحلیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴)

به گفته‌ی فخرالدین رازی لفظ «حق»، اگر بر ذات چیزی اطلاق شود منظور آن است که آن ذات به خودی خود موجودی حقیقی است. مصدق حقیقی آن ذات باری تعالی است، چرا که، زوال و عدم در وی راه ندارد. به گفته‌ی لبید «الا كل شئ ما خلا الله باطل». اگر «حق» بر اعتقادی اطلاق شود مراد آن است که آن اعتقاد درست و مطابق با واقع است و اگر لفظ «حق» بر قول و خبر اطلاق شود به این معناست که آن خبر صدق و مطابق با واقع است. (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، صص ۱۱۹-۱۲۰)

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ رَهْوَقًا (سوره الاسراء)

ترجمه: و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.

«و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوند به پیامبر از ظهور و پیروزی اسلام و عده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: شرک از میان برافتاد و مض محل شد «هر آینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاههای غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاهها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسلم از ابن مسعود روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا (ص) در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گردانگرد خانه کعبه ۳۶۰ بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند بر آن بتان می‌کوبیدند و این آیه را می‌خوانند: **وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ رَهْوَقًا**. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ش، ج ۳ ص ۴۳۸)

سید قطب در تفسیر این آیه حق مطلب را چه زیبا ادا می‌کند، آنگاه که می‌فرماید: با این سلطه و قدرتی که از خدا دریافت می‌شود، آن حق را با قوت و صدق و ثباتی که دارد، و از میان رفتن و دورگردیدن و بر باد فنا رفتن باطل را اعلان کن. چه سرشناسی صدق و صداقت این است که زنده و ثابت جای بماند، و سرشناس باطل این است که پنهان گردد و از میان رود.

«**إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ رَهْوَقًا**.» قطعاً باطل از میان رفتی و نابودشدنی است.

این یک حقیقت خدائی است و آن را با تأکید بیان و مقرر می‌دارد. باطل زوال می‌پذیرد و نابود می‌گردد، هرچندکه در نگاه اول به نظر رسد که دولت و قدرت و برو و بیائی دارد. باطل می‌آمسد و بالا می‌پرد و می‌جهد و باد به غبغمی اندازد، و چون پوچ است بر حقیقتی تکیه و اعتماد ندارد. بدین خاطر تلاش می‌کند در جلو دیدگان مردمان خود را بیاراید و دیگران را گول بزند و آنگونه که هست ننماید. بلکه بزرگ و سترگ و ستر و پایدار جلوه‌گر شود. ولی خشک و پرپر است و هرچه زودتر آتش می‌گیرد، بسان گیاه خشک و پرپری که فوراً آتش می‌گیرد و شعله‌ها به فضا خیز می‌دارند و تنوره می‌کشنند و پس از اندکی فروکش می‌کنند و به تندي آتش خاموش می‌گردد و به خاکستر تبدیل می‌شود. در صورتیکه اخگرهای تافته گرم می‌مانند و گرم می‌کنند و سود می‌رسانند و جای می‌مانند.

باطل خس و خاشاک روی آب است. اندکی بر سطح آب می‌ماند، ولی هرچه زودتر بیهوده می‌رود و آنچه می‌ماند آب است. «إنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» قطعاً باطل از میان رفتمنی و نابودشدنی است.

باطل پوچ است و ماندگار و پایدار نمی‌ماند، چون عناصر بقا در آن نیست. حیات موقت خود را از عوامل خارجی می‌گیرد و تکیه‌گاههای غیرطبیعی دارد. هر وقت این عوامل خارجی خلل پذیرفتند، و این تکیه‌گاههای غیرطبیعی پوسیده و سست گردیدند، باطل فرومی‌افتد و پرت می‌گردد. اما حق از ذات خود عناصر وجود خویش را تکیه و تأمین می‌کند. گاهی هواها و هوسها و ظروف و شرائط و سلطه‌ها و قدرتها بر ضد او می‌ایستند و به پیکارش برمی‌خیزند... ولیکن ایستادگی و پایداری و اطمینان به خویشتن حق، نتیجه و فرجام رزم و نبرد را بهره او می‌سازد و بقا و ماندگاری را بپای او تضمین می‌کند. چراکه حق از سوی خدائی استکه «حق» را جزو اسبهای خود کرده است و او زنده باقی پایداری است که زوال نمی‌پذیرد. «إنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» قطعاً باطل از میان رفتمنی و نابودشدنی است.

در فراسوی باطل شیطان است. در پشت سر باطل سلطه و قدرت زورمداران و قلدران است. ولیکن وعده خدا راستترین وعده‌ها است، و سلطه و قدرت خدا نیرومندترین و تواناترین سلطه‌ها و قدرتها است. هیچ مؤمنی نیستکه مزه ایمان را چشیده باشد، مگر اینکه همراه با آن مزه شیرینی وعده خدا را چشیده است، و صدق عهد و پیمان خدا را دیده است. آخر چه کسی از خدا بهتر به عهد خود وفا می‌کند؟ و آخر چه کسی است که از خدا راستگوتر در سخن خود باشد؟ (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۲۲۴۷)

طبرسی ذیل این آیه چنین می‌گوید: و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است؛ مصاديق حق را دین اسلام، توحید و عبادت الهی و نیز قرآن کریم و مصاديق باطل را شرک، پرستش بتها و شیطان ذکر کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۶۷۱)

به طورکلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می‌شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از اداء طاعات ترک محرمات. (زحلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴)

زمخشی همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصاديق حق می‌داند. (زمخشی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴)

مقاله روش قرآن در شناساندن حق و باطل

یکی از راههای شناخت هرچیزی آگاهی و اطلاع بر ویژگی‌های چیز است. از این رو قاعده مهم منطقی و فلسفی شکل گرفته، که مکرراً از بزرگان شنیده شده که: «تعرف الأشياء بأضدادها» چیزها به ضد آن شناخته می‌شود.»

البته نباید فراموش کرد که غرض از ضد در اینجا هر نوع تقابل منطقی در میان دو چیز است خواه این تقابل منطقی به شکل ضدان منطقی باشد و یا به شکل نقیضان منطقی تحقق یابد. حق و باطل چون، دارای تقابل نقیضان هستند می‌توان از هر یک به شناخت دیگری دست یافت. از این رو قرآن افزون بر تبیین خصوصیات حق برای تشخیص آن از باطل، به ویژگی‌های باطل نیز اشاره می‌کند تا این طریق حق به خوبی شناخته شود.

در صورت فهم عمیق و تدبیر دقیق به آموزه‌های قرآن به روشی دیده می‌شود که بخش عمدہ‌ای از راههای شناخت حق از باطل به معرفی باطل و آثار آن تعلق گرفته است. بلکه حتی در مواردی که قرآن به تبیین ویژگی‌های حق و آثار آن می‌پردازد، در همان جا ویژگی‌ها و آثار نقیض آن یعنی باطل را بیان می‌کند. به عنوان نمونه هنگامی که به خصوصیت پایداری در مسیر حق می‌پردازد، در همان جا به نایابیاری باطل نیز اشاره می‌کند و یا هنگامی که از آثار مثبت و فواید حق سخن به میان می‌آورد، از زیان و خسرانی که باطل با خود به همراه دارد نیز سخن می‌گوید. پس به این ترتیب با بهره‌گیری از روش شناخت مقابلان از طریق بیان خصوصیات و ویژگی‌های یکدیگر به انسان کمک می‌کند تا به آسانی حق را بشناسد و به سبب آثار و پیامدهای مثبت و خوب آن، رهرو آن باشد و در مقابل، با شناخت آثار و پیامدهای زیانبار و منفی باطل، از باطل گریزان شده و به آن گرایش و علاقه پیدا نکند.

مثال دیگری که به گفته مفسران بیانگر حق و باطل است، مثال تشبيه حق به درختی است، که ریشه‌دار و بارور و مثال باطل به بوته‌ای خبیث، بی‌ریشه، بی‌دوام و بی‌خاصیت است:

آلُمْ تَرَى كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَتَّلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةً طَيِّبَةً أَصْلَهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتَى أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَتَّلٌ كَلِمَةٌ خَيِّثَةٌ كَشَجَرَةٌ خَيِّثَةٌ اجْتَثَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (ابراهیم ۲۴/۲۶)

ترجمه: آیا ندیدی خدا چگونه مَثَل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ (۲۴)

میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. و خدا مَثَلها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند. (۲۵)

و مَثَل سخنی نایاب چون درختی نایاب است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد. (۲۶)

شهید سید قطب در ذیل تفسیر این آیه چه زیبا بیان کرده است آنگاه که می‌گوید:

سخن خوب و پاک - سخن حق و درست - بسان درخت خوب و پاک است. تنہ آن استوار و بلند است و به ثمر نشسته است... استوار و برجا است و طوفانها و گردبادها آن را از ریشه نمی‌کنند، و بادهای باطل آن را بازیچه دست خود قرار نمی‌دهند، و کلنگ‌های طغیان و سرکشی بر آن توانائی و زور ندارد، هرچند برخی‌ها در بعضی از اوقات گمان برند که این درخت در معرض خطر ریشه‌کننده و نابودکننده‌ای قرار گرفته است. ولی این درخت بلندبالا و برافراشته می‌ماند، و از بالا بالاها شر و ظلم و طغیان می‌نگرد، هرچند در برخی از اوقات به نظر بعضی‌ها چنین آید که شر به مزاحمت آن در فضا می‌رود و ساقه تنومند آن را سرنگون می‌سازد. اما چنین نیست. این درخت به بار نشسته است و ثمره آن همیشگی است و گسیخته نمی‌گردد. زیرا دانه‌ها و هسته‌های آن در درونهای مردمان زیادی لحظه به لحظه می‌روید و جوانه می‌زند... ولی سخن بد و نایاب - سخن پوج و باطل - بسان درخت بد و نایاب است. چه بسا به جنب و جوش و رشد و نمو بپردازد و بالاتر و بالاتر رود و سر درهم تند و پر شاخ و برگ شود، و به گمان بعضی‌ها چنین رسد که این درخت بد و نایاب سترتر و نیرومندتر از درخت بد و نایاب باشد. ولیکن این درخت بد و نایاب پفیده و سرسیز می‌ماند، و ریشه‌های آن در خاک است و نزدیک به سطح زمین، بدانگونه که انگار برکنده شده است و بر روی زمین افکنده شده است... مدت زمان چندانی نمی‌گذرد از سطح زمین برکنده می‌شود، و بر جای خود ماندگار و برقرار نمی‌ماند و بازیچه دست گردبادها و طوفانها می‌گردد.

هم این و هم آن، تنها ضربالمثلی نیست که زده شود. و تنها مثالی برای دلداری و دل دادن به خوبیان و پاکان نیست. بلکه در زندگی واقعیت دارد، هرچند که تحقق پیدا کردن آن در برخی از اوقات به کندی صورت گیرد. خیر و خوبی اصیل نمی‌میرد و پژمرده نمی‌شود، هر اندازه هم شر و بدی برای آن مزاحمت تولید کند و سر راه را بر او بگیرد... شر و بدی هم زنده نمی‌ماند مگر بدان اندازه که اندک خیر و خوبی آمیزه آن نابود شود و از میان رود - کمتر شر و بدی سره و خالص یافته می‌شود همین که خیر و خوبی آمیخته به شر و بدی از میان رود، اثری از شر و بدی برجای نمی‌ماند. چه درخت شر

نظريه حق (جايگاه يونيک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) ۲۱۹

و بدی نابود می شود و خشک و پرپر می گردد، هر اندازه هم ستبر و بلندبالا باشد. (سیدقطب، ۱۹۸۹، ج ۴، صص ۲۰۹۸، ۲۰۹۹)

كلمه طيبة به كلمه توحيد، دعوت اسلام و قرآن كريم (بيضاوي، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۹۸) يا هر كلامي که دال بر حق باشد تفسير شده است. (کاشاني، ۱۳۳۶ش، ج ۵، ص ۱۳۳) و همچنين کلمه خبيثه به کفر، شرك و هر گفتاري که خداوند متعال ازان نهی کرده، تفسير شده است. (ميبدی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۲۵۳)

• ويزگي ها و آثار حق و باطل در قرآن

از آنجا که اسلوب قرآن كريم، به عنوان يك كتاب تعليم و تربيت، براساس مسائل عيني است، برای نزديک ساختن مفاهيم پيچide به ذهن، به مثالهای حسی، جالب و زیبا و پرکاربرد در زندگی روزمره مردم روی آورده است. آيه ۱۷ سوره رعد، برای تجسم حق و باطل مثال بسيار رسابی بيان می کند. اين آيه که به تعبير علامه طباطبائي از غرر آيات قرآن كريم است، درباره طبیعت حق و باطل بحث کرده، کيفيت ظهور و آثار هر يك از اين دو را خاطرنشان می سازد. (طباطبائي، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۵)

«أَنْزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَسَأَلَتْ أُوْدِيَّةٌ بَقَدَرِهَا فَأَخْتَمَ السَّيْلَ رَبَدًا رَابِيًّا وَمِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةً أَوْ مَتَاعٍ رَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيُمْكَثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (رعد / ۱۷)

تر جمه: و سيل، کفی بلند روی خود برداشت، و از آنچه برای به دست آوردن زينتی یا کالایی، در آتش می گدازند هم نظیر آن کفی برمی آيد. خداوند، حق و باطل را چنین مثال می زند. اما کف، بیرون افتاده از میان می رود، ولی آنچه به مردم سود می رساند در زمین [باقي] می ماند. خداوند مثلاها را چنین می زند.

«خداوند برای حق و باطل اينچنین مثل می زند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می رود» يعني: سيل، کفرا بر روی زمين می افگند و در نتيجه آن کف خشک شده از میان می روود و در زمين قرار نمی گيرد. همانگونه صنعتگر، کف گداخته های مذاب معادن را به بیرون افگنده نه از آن زیوری می سازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنان است باطل که نابود می شود «اما آنچه به مردم سود می رساند» از آب صاف و گداخته های خالص معدنی «پس بر روی زمين باقی می ماند» يعني: در زمين قرار می گيرد، بدینسان که آب به عروق زمين و بافت های آن سراسر شده و در نتيجه، مایه انتفاع و بهره گيري مردم می شود و مواد مذاب اجسام معدنی نيز در کارگاه های زرگري و ریخته گري به صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می آيند و اين است مثل حق.. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ش، ج ۳ صص ۱۸۶ - ۱۸۴)

در اين مثل، به تعبير بزرگان چند نكته قابل تأمل وجود دارد:

الف) خود اتكايی حق و طفيلي بودن باطل

باطل به تبع و طفيلي حق ظهور می کند و با نيروي حق حرکت می کند. به عبارتی ديگر نيروي باطل متعلق خودش نیست، بلکه آن نيرو اصالتاً برای حق است. کفی که روی آب هست، با نيروي آب حرکت می کند. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۲)

باطل هميشه از نيروي حق استفاده می کند. اگر در عالم راستی وجود نداشته باشد دروغ نمی تواند وجود داشته باشد. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۴)

به بيانی ديگر، حق هميشه متکی به خود است، اما باطل از آبروی حق مدد می گيرد و سعی می کند خود را به لباس آو درآورد و از حیثیت او استفاده کند. همانگونه که هر دروغ از راست فروع می گيرد، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی کرد و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس تقلیبی را نمی خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبرو و حیثیت موقت او به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویش است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷).

ب) نمود ظاهری داشتن باطل و اصيل بودن حق

«فاحتمل السبيل زيداً رابياً» يعني کف، روی آب را می‌گیرد و می‌پوشاند، به گونه‌ای که اگر جاهل نگاه کند و از ماهیت آن خبر نداشته باشد، کف خروشانی را می‌بیند که در حرکت است و توجهی به آب باران که زیر این کف‌هاست نمی‌کند، در حالی که این آب است که چنین خروشان حرکت می‌کند، نه کف. ولی چون کف‌ها روی آب را گرفته‌اند چشم ظاهر بین که به اعماق واقعیات نفوذ نداشته باشد فقط کف را می‌بیند. باطل هم بر نیروی حق سوار می‌شود و روی آن را می‌پوشاند، به طوری که اگر کسی ظاهر جامعه را ببیند و به اعماق آن نظر نیاندازد، غیرحق را به جای حق می‌بیند. (مطهری، ۱۳۶۹ ش، ص ۵۰)

به بیانی دیگر، باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، ولی درون تهی و بی‌محتواست، اما حق متواضع، کم سروصدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷)

ج) زوال باطل و بقای حق

حق اصیل و باطل غیراصیل است. همیشه بین امر اصیل و غیراصیل اختلاف و جنگ بوده است، ولی اینطور نیست که حق همیشه مغلوب باشد و باطل همیشه غالب. آن چیزی که استمرا داشته و زندگی و تمدن را ادامه داده حق بوده است و باطل نمایشی بوده که جرقه‌ای زده، بعد خاموش شده و از بین رفته است. (مطهری، ۱۳۶۹ ش، ص ۳۵-۳۶)

جنگ میان حق و باطل همیشه وجود داشته است. باطل به طور موقت روی حق را می‌پوشاند ولی آن نیرو را ندارد که بتواند به صورت دائم باقی بماند و عاقبت کنار می‌رود. هر وقت جامعه‌ای در مجموع به باطل گرایید، محکوم به فنا شده است. (مطهری، ۱۳۶۹ ش، ص ۳۷)

باطل همانند کف سیلاخ است. لحظاتی چند خودنمایی می‌کند و بالا و پایین می‌رود و سپس متلاشی و نابود می‌شود و چیزی جز آب پاک و سرچشمه اصیل آن باقی نمی‌ماند. (قرضاوی، ۱۳۶۰ ش، ص ۸۶)

سید قطب مثال حق و باطل در این زندگی را چنین بیان می‌کند که: باطل رو می‌آید و بالا می‌رود و باد می‌کند و پفیده می‌شود و برآمده می‌گردد، ولیکن بعد از آن کفی یا خس و خاشاکی بیش نخواهد بود و هرچه زودتر دور افکنده و پرت می‌شود، نه از حقیقی برخوردار است و نه پیوستگی و پیوندی میان اجزاء آن است. حق آرام و پایدار می‌ماند. چه بسا برخی‌ها گمان برند دیگر حق خون از بدنش رفته است و فسرده است یا فروکش کرده است و به دل زمین خزیده است یا هدر رفته است و ضایع گردیده است و یا مرده است. ولیکن حق در زمین باقی و پایدار است، بسان آبی که زندگی می‌بخشد و زنده می‌گرداند، و همانند فلز خالصی است که به مردمان سود می‌رساند. (سیدقطب، ۱۹۸۹ م، ج ۴، ص ۲۰۵۴)

نابودی باطل و بقای حق، یک سنت و قانون الهی است، نه پنداری و تصادفی، هرچند پیروان حق کم و طرفداران باطل زیاد باشند. چرا که حق همچون آب، ثابت و ماندگار و باطل مانند کف، ناپایدار و فانی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ ش، ج ۷، ص ۱۰۸)

بنابراین باطل از آن جهت همچون کف است که: ۱) رفتی است ۲) در سایه حق جلوه می‌کند ۳) روی حق را می‌پوشاند ۴) جلوه دارد ولی ارزش ندارد. نه تشنه‌ای را سیراب می‌کند نه گیاهی از آن می‌روید.

۵) با آرام شدن شرایط محو می‌شود. ۶) بالانشین پرسروصدا، اما توخالی و بی‌محتوی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ ش، ج ۶، ص ۲۰۷) ناگفته نماند که اصول پیش‌گفته همانطور که در امور محسوس و حقایق خارجی جریان دارد، در معارف و اعتقادات نیز جاری است، و مثل اعتقاد حق در دل مؤمن مثل آب نازل شده از آسمان و جاری در مسیل‌ها است که هریک با اختلاف که در وسعت و ظرفیت دارند به قدر ظرفیت خود از آن استفاده نموده، مردم از آن منتفع گشته، دلهایشان زنده می‌شود و خیر و برکت در ایشان باقی می‌ماند، به خلاف اعتقاد باطل که در دل کافر مثلش مثل کفی است که بر روی سیل می‌افتد و چیزی نمی‌گذرد که از بین می‌رود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱، ص ۳۳۹)

قرآن در بیان ویژگی‌ها و آثار حق و باطل، از شیوه‌های گوناگون استفاده کرده است تا هر کسی در هر مقام و منزلت علمی و رشدی، بتواند به سادگی از آن‌ها بهره گرفته و مسیر حرکت زندگی خویش را انتخاب کند. از این رو از روش‌های سخت و مشکل برهانی تا روش‌های ساده و آسان تمثیلی و داستانی استفاده کرده است.

هر چند انسان‌هایی که فطرت و طبیعت سالم و خدادادی خویش را از دست داده‌اند، به سبب این که دچار بیماردی و سنگ دلی شده‌اند و ماهیت خود را دست خوش تغییر جدی ساخته‌اند، ناتوان از درک حق و باطل بوده و کمال و نقص را نمی‌شناسند و حتی به سوی باطل گرایش می‌یابند و آن را با تمام وجود می‌جوینند.

حق، اصولاً چیزی جز راستی و صداقت نیست، همان طور که باطل نیز چیزی جز دروغ و کذب نمی‌باشد. این گونه است که اهل باطل همواره بر دروغگویی پافشاری دارند و در رفتار و کردارشان، صداقت و وفاداری و راستگویی دیده نمی‌شود. این در حالی است که دیگران را به دروغ متهم می‌سازند و خود را اهل صداقت و راستی و راستگویی می‌دانند. «وَإِذَا سَمِعُوا

اللّغُو أَغْرِضُوا غَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» (سوره قصص: ۵۵)

ترجمه: و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند و می‌گویند: «کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شمامت. سلام بر شما، جویای [مصاحب] نادانان نیستیم.

خداآوند در این آیه، اهل باطل را افرادی جاهل و بیهوده‌گو می‌شمارد و بر این نکته تأکید می‌ورزد که ایشان لغو و بیهوده‌گویی را در حالی به اهل حق و مؤمنان نسبت می‌دهند که خود در آن غرقه هستند. از نظر مؤمنان نیز بیهوده‌گویی و شنیدن آن، امری است که تنها انسان‌های جاهل و بی‌خرد از آن پیروی می‌کنند. در این آیه، جاهل در حقیقت در برابر عقل و خرد قرار گرفته است نه در برابر نادانی و فقدان علم؛ بنابراین رفتاری که بی‌خردان انجام می‌دهند، رفتاری همراه با بیهودگی و لغو در شنیدن و گفتن است که عمل اهل باطل می‌باشد.

از نگاه قرآن، پذیرش توحید، عین حق‌جویی و حق‌خواهی است و در مقابل، کفر و شرک چیزی جز باطل گرایی نمی‌باشد. از این رو خداوند اهل شرک را اهل باطل معرفی می‌کند.

«أُو تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آباؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرْيَةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتَهِلْكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطَلُونَ» (سوره اعراف: ۱۷۳)

ترجمه: یا بگویید پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندانی پس از ایشان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌اندیشان انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟

و در آیات ۷ و ۸ سوره انفال خبر از میان رفتن باطل در نهایت می‌دهد که همان بطلان شرک و کفر می‌باشد.
«وَإِذْ يَعِدُ كُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّاغِيَتِينَ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ

ذَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبَطِّلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهِ الْمُجْرِمُونَ» (۸)

ترجمه: و [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [اکاروان تجاری قریش یا سپاه ابو سفیان] را به شما وعده داد که از آن شما باشد، و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح برای شما باشد، و [الی] خدا می‌خواست حق [اسلام] را با کلمات خود ثابت، و کافران را ریشه‌کن کند. (۷) تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند، هر چند بزهکاران خوش نداشته باشند

ولی خدا می‌خواست حق را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حق را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباہ گرداند، هرچند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند.

معیارها و ارزشها و رهنمودهای قرآنی در مورد حق و باطل کلی و دائمی هستند و تا آسمانها و زمین پابرجا و پایدارند، و تا گروهی از مسلمانان در این زمین هستند و رودر روی جاهلیت می‌جنگند تا دین خدا را به زندگی این امت بازگرداند، راهنمای راهگشایند.

اصولاً هر امر ناهنجار و زشت و پلید عقلی و عقلایی و شرعی، از امور باطلی است که لازم است آن را ترک کرد و در مقابل هر امر هنجاری عقلانی و عقلایی و شرعی از امور حق است که نتیجه آن در دنیا و آخرت، آرامش و آسایش است. اگر آدمی امری را تجربه کرد که وی را دچار تردید و سرگردانی کند و از محبت و مهر مردم باز دارد و آخرت را از یاد ببرد باید در حق بودن آن شک کرد و ترک آن را بهتر از انجام آن دانست.

آنچه بدیهی و مؤکداً بیان شده، این است که انسان در آغاز بر فطرت پاک و سالم آفریده شده و در مقام اعتدال و استواست و از این رو به طور طبیعی گرایش به زیبایی‌ها و حقایق به عنوان یک امر کمالی دارد؛ ولی اندک به سبب وسوسه‌های بیرونی شیطان و ابلیس و هواها و خواسته‌های درونی نفس انسانی، از فطرت خویش دور می‌شود و به دام ولایت شیطان می‌افتد به گونه‌ای که فرهنگ و ارزش‌های شیطانی برای او اصالت می‌یابد و باطل به جای حق و نقص به جای کمال می‌نشیند؛ زیرا فطرت و طبیعت چنین افرادی در یک فرآینده زمانی تغییر یافته و هویت و ماهیت جدیدی پیدا کرده است. در این میان آمیختگی حق و باطل و شباهتی که از راه این آمیختگی بدید می‌آید، امر را بر توهه‌های مردم دشوار می‌کند و جالب این که انسان بیماردل (فی قلوبهم مرض به تعبیر قرآن) و سنگ دل (کالحجارة او اشد قسوة در تعبیر قرآنی) حتی اگر از شببه بودن آن آگاه باشد به سوی باطل گرایش یافته است. کسانی که گرفتار شباهت‌های می‌شوند و در نهایت در ولایت شیطان می‌روند و تغییر ماهیت می‌دهند و باطل برای ایشان جای حق می‌نشیند و اینگونه فطرت سالم خود را از دست می‌دهند، دیگر عطر کلام وحی و حقایق آسمانی و هنجارهای زیبای اجتماعی و اخلاقی و دیگر امور کمالی و ضد نقص، حال ایشان را به هم می‌زنند.

از این رو خداوند در توصیف این افراد می‌فرماید که هر آیه‌ای که برای مؤمنان عامل رشد و بالندگی و هدایت است برای این مردمان عامل گمراهی و ضلالت می‌شود و بیش از پیش در آن غوطه‌ور می‌شوند؛ چون کمال و حق به مزاج و ذائقه ایشان خوش نمی‌آید و سخنان یاوه و بیهوده و رفتارهای زشت و زننده، آنان را خوشحال می‌کند.

اصولاً انسانهایی که بیمار دل و سنگ دل شده‌اند و ماهیت انسانی و فطرت پاک و طبیعی خود را از دست داده‌اند، دوست می‌دارند که شببه‌آفرینی کنند، زیرا با آمیختگی حق و باطل می‌توانند دیگران را نیز به سوی باطل خویش بکشانند و آنان را با خود همراه سازند. چنین بیماردلانی در اهل کتاب، با آمیختن حق و باطل و ارایه آن به جای حق می‌کوشیدند به باطل خویش بها و ارزش دهنده و به مقاصد باطل خود دست یابند.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره آیه ۴۲)

ترجمه: و حق را به باطل در نیامیزید، و حقیقت را- با آنکه خود می‌دانید- کتمان نکنید.

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل در می‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟ یا اهل الکتاب لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران آیه ۷۱)

ترجمه: ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل در می‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید، با اینکه خود می‌دانید؟

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل در می‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟

از ویژگی‌های دیگر حق، که قرآن بیان کرده است، سودمندی و اصلاحگری آن است؛ زیرا حق، امری صالح است و افزون بر صالح بودن و دوری از فساد و تباہی موجب اصلاحات نیز می‌شود. این در حالی است که باطل بر فساد و تباہی استوار است و هر چیزی را نیز به افساد و تباہی می‌کشاند.

از ویژگی‌های دیگر حق در قرآن، بصیرت‌زاگی است در حالی که باطل، آدمی را دچار جهل و نادانی می‌کند و پرده بر دیدگان انسان می‌افکند تا حقایق را نبینند. از این رو خداوند در آیات ۵۸ و ۵۹ سوره روم بیان می‌کند که دلهای کافران به سبب بدرفتاری و بد ذاتی ایشان، مهر شده و دیگر نمی‌توانند حق را از باطل تشخیص دهند بلکه حتی اگر تشخیص دادند به سوی باطل گرایش می‌یابند. در حقیقت از آثار طبیعی باطل گرایی انسان، مهر شدن دلها و عدم توانایی از درک

حقایق و تشخیص آن می‌باشد که نتیجه آن فرو رفتن بیش از پیش در تباہی و هلاکت جاودانه است. وَلَقَدْ ضَرَبَنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلّ مَثَلٍ وَلِئِنْ جِئْتُهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (روم آیه ۵۸)

ترجمه: و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثالی آوردهیم، و چون برای ایشان آیه‌ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده‌اند حتماً خواهند گفت: «شما جز بر باطل نیستید».

«و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثالی زدهایم» از امثالی که آنان را به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبرانمان راهنمایی می‌کند و هر گونه حجتی را که بر بطلان و ناروا بودن شرک دلالت می‌کند، برایشان آورده‌ایم چنانکه این حجتها را در این سوره کریمه به گونه‌های مختلف و با ادله و امثال گوناگون و به اشکال متعدد ارائه کرده‌ایم «و اگر برای آنان آیتی بیاوری» از آیات قرآن که به این حقیقتها ناطق است «قطعاً کافران می‌گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید» یعنی: ای محمد! تو و یارانت جز باطل‌اندیشان بیهوده‌گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می‌کنید.

همین باطل گرایی و کفر مردم است که قدرت تشخیص را از آنان می‌گیرد و حقایق را اموری موهوم می‌انگارند در حالی که باطل خود را امری حق جلوه می‌دهند و به عنوان حق به سوی آن می‌روند. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴ ص ۵۶۸)

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (روم آیه ۵۹)

ترجمه: این گونه، خدا بر دلهای کسانی که نمی‌دانند مهر می‌نهد.

«اینگونه، خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند» به علم سودمندی که به وسیله آن به سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند، «مهر می‌نهد» همانانکه خدای عزوجل به علم از لی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می‌کند. یعنی: این ادعایشان که سخن تو آنچه از آیات را که برایشان آورده‌ای، باطل می‌پنداشند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهر زدن خداوند بر دلهایشان به چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند.

خداوند در آیه ۱۱ سوره بقره تبیین می‌کند که تغییر ماهیت در یک فرآیند غلط و باطل در سایه کفر و نفاق، موجب می‌شود که شخص بی آن که احساس کند که به سوی باطل می‌رود، کارهای فاسد و تباہ کننده خود را از امور اصلاحی دانسته و خود را نیز مصلح می‌شمارد. به سخن دیگر، تغییر ذاته و ادراک در این افراد موجب می‌شود تا باطل را جای حق ببینند و افساد را اصلاح بدانند و حتی براین اساس مردم حق جو و حقیقت طلب را نادان و گمراه بشمارند و آنان را به تمسخر بگیرند. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴ ص ۵۶۹)

و در آیات اولیه سوره بقره، اهل باطل خود را به ناحق به عنوان مصلح معرفی می‌کند که این آیات چهره منافقانه و دروغین آنان را چنین افشا می‌کند: (سوره بقره)

ترجمه: و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می‌گویند: «ما خود اصلاحگریم.

يعني: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم. سید قطب در توضیح این آیه چنین می‌گوید: کسانیکه به بدترین وجه فساد می‌کنند و زشتترین اعمال را انجام می‌دهند، و در عین حال می‌گویند: ما اصلاحگرانیم، بدون گمان در هر عصر و زمانی فراوانند. این چنین می‌گویند، زیرا مقیاس ارزشهایی که دارند خراب شده است و ترازوی سنجش کردار و گفتارشان اختلال پذیرفته است. معلوم است هنگامی که ترازوی سنجش اخلاص و پاکی، در نفس آدمی تباہی گیرند، همه‌ی مقیاسها و ارزشها در هم فرو می‌ریزد و تباہی می‌گیرد. اصلاً کسانیکه دل به خدا نمی‌دهند و از درون با خدا یک رنگ و مخلص نمی‌باشند، مشکل است که به فساد و زشتی اعمال خویش پی ببرند. زیرا ترازوی سنجش خیر و شر و صلاح و فساد در پیش آنان، به همراه هوی و هوس و برابر میل و ارزوی ایشان در نوسان است و به این سو و آن سو در جولان است و شاهین آن با دست خواستهای و تمایلات ایشان، بالا و پائین می‌افتد. دیگر از قاعده و قانون خدا فرمان نمی‌برند بلکه بنده و فرمانبردار شهوات و خواستهای دلند.

از اینجا است که چنین حکم قاطعانه و بیان صادقانهای، به دنبال آن صادر می‌گردد:
أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ

هان ایشان مفسدانند و بس، ولیکن نمی‌فهمند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۱، ص ۴۴)

بدینسان است که چون خداوند آنان را از فساد نهی می‌کند، مدعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژه آنان است. خاطرنشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرفی می‌کنند.

اما خداوند این ادعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود: أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (سوره بقره ۱۲)

ترجمه: بهوش باشید که آنان فسادگرانند، لیکن نمی‌فهمند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أُنُوْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (سوره بقره ۱۳)

ترجمه: « و چون به آنان گفته شود: همانگونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند کم‌خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟» اینگونه است که از روی استهزا و تحقیر، به مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحت‌شان سبب شد تا خداوند سفاهت و بی‌خردی را منحصرا به خودشان مربوط دانسته و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند.»

علت اینکه خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لايشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنشان: «لايعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آنرا درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آنرا فقط کسی درک می‌کند که حقیقتش را بداند، لذا به دلیل آنکه آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از اینرو نسبت دادن بی‌علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً با حالشان سازگار و هماهنگ است. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۱)

● مصاديق حق و باطل در قرآن

خداوند در آیات قرآن مصاديق بسیاری را برای تبیین حق و باطل مطرح گرده است و باورهای مطابق با واقع را حق، و آنچه را که با واقع تطابق ندارد باطل نامیده است.

مهتمترین مصاديق «حق» در قرآن کریم عبارت است از:

الف) ذات باری تعالیٰ

به حقیقت «حق» مطلق تنها اوست و غیر او زایل، باطل، محدود و نیازمند است، و «علی و کبیر» که از هر چیز برتر و از وصف بالاتر است ذات پاک او می‌باشد و به تعبیر رسول خدا (ص) راست‌ترین سخنی که تاکنون شاعری گفته است سخن لبید بن ربیعه عامری شاعر است که:

أَلَاكُلْ شَيْءٍ مَا خَلَّ اللَّهُ بَاطِلٌ وَ كُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَهُ زَائِلٌ

آگاه باشید هرچه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال‌پذیر است. (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۲۳۶؛ ج ۷، ص ۱۰۷) استاد قرضاوی اندیشمند معاصر در این زمینه می‌گوید: «زمانی که با یک دید واقع‌بینانه به جهان هستی می‌نگریم، هیچ موجودی به جز خداوند آفریدگار را دارای ثبات و بقا و متکی به خود نمی‌یابیم. و هر کس و هر چیزی به جز او، نه وجودش از خودش است و نه بقایش بدست خودش، همه، موجوداتی هستند که بوسیله موجود دیگر بوجود آمده‌اند و زمانی نبوده‌اند و بعد بوجود آمده‌اند، و بعد هم برای زمان معینی وجود خواهند داشت و سپس دفتر وجودشان در هم پیچیده خواهد شد!

پس آن حقیقت عظیمی که فطرت و عقل انسان و سطر به سطر بلکه حرف به حرف کتاب آفرینش بدان شهادت می‌دهند این است که فقط خداوند حق است و هر آنچه غیر اوست باطل است. و این همان حقیقتی است که راز آن را قرآن، این کتاب بر حق خداوند در بیش از یک سوره برملا ساخته است:

فَذِلْكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الْضَّالُّ فَأَنَا تُصْرَفُونَ . (سوره يونس / ۳۲)

«این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز گمراهی چیست؟» پس، ریوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می باشد «پس چگونه بازگردانیده می شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می روید و غیر باری تعالی را به پروردگاری می گیرید؟! سید قطب در تفسیرش این آیه را چنین تفسیر می کند: خدا حق است. حق یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حق کناره گیری کند گرفتار باطل می شود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می گردد و به کثره اهه می رود:

فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الْضَّالُّ فَأَنَا تُصْرَفُونَ؟ آیا سوای حق جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه به دور برده شوید؟.

شما را چه می شود که با وجود اینکه حق آشکار است و چشمها آن را می بینند، از آن رویگردان و دور می گردید؟ به سبب همچون رویگردانی و انصرافی که مشرکان از حق روش دارند، حقی که به مقدمات آن اعتراف می نمایند ولی نتائج ضروری آن را انکار می کنند، و واجبات و وظائفی را انجام نمی دهند که این حق اقتضاء می کند و می طلبد، خدای سبحان در قوانین و سنن خود چنان مقدار و مقرر فرموده است و گنجانده است و جای داده است که: کسانی که از منطق فطرت سالم، و از سنت جاری آفرینش، بیرون روند و منحرف شوند، چنان گردند که ایمان نیاورند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۳، ص ۱۷۸۲)

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخْيِي الْمُؤْمِنَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»(سوره حج / ۶۲)

ترجمه: این [قدرت نماییها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می کند و [هم] اوست که بر هر چیزی توانست.

«این همه» آفرینشگری و قدرت نمایی «بدان سبب است که خدا خود حق است» حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی کند و زوال نمی پذیرد «و اینکه اوست که مردگان را زنده می کند» چنانکه زمین مرده را زنده کرد «و هم اوست که بر هر چیزی توانست» چنانکه بر خلقت شگفت آسای انسان و جانداران دیگر و رستنی ها توانا می باشد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سوره حج / ۶۲)

ترجمه: [آری،] این بدان سبب است که خدا خود حق است و آنچه به جای او می خوانند آن باطل است، و این خداست که والا و بزرگ است.

بر اساس همه شواهد عقلی و نقلی خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می خوانند و پرسش می نمایند باطل است. و خداوند والامقام و بزرگوار است.

این تعلیل کافی و تضمین بسندهای است برای پیروزی حق و عدل، و شکست باطل و ظلم و جور. همچنین این، تضمین استمرار و ثبات قوانین و سنن جهان است، و می رساند که قوانین و سنن جهان تزلزل نمی پذیرد و تخلف نمی گیرد. از جمله این قوانین و سنن هم پیروزی حق و شکست ظلم و جور است.

«آری! این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا خود حق است» پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصرت دادن اولیائش علیه دشمنانش حق است، وعده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند اراده او باشد «و آنچه بجز او می برسند» که بتان از جمله آنها بیند «باطل است» که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آنروی باطل اند که برخلاف پندار باطل پرستان، خدا نمی باشند «و این» نصرت «به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه» یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدس و منزه و از آنچه ستمگران می گویند پاک و مبراست «کبیر است» یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می دهد. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، صص ۱۴، ۱۵).

بنابراین هر چیزی به اندازه اتصال و ارتباطی که با حق مطلق الله دارد و به اندازه ای که از خشنودی خداوند بر خوردار است، حق است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خشنودی خدا باطل است.

پس آنچه ریشه‌اش خدایی باشد، حق است و آنچه ریشه‌ای غیر خدایی داشته باشد باطل است. و به تبع حق بودن خدا سخن و بیان او هم حق است و هر کار و فعلی که از او صادر شود نیز حق است چرا که به شهادت و تعبیر قران خداوند نه سخن باطل می‌گوید و نه کار باطل انجام می‌دهد.

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (سوره آل عمران / ۱۹۱)

ترجمه: همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشنند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریدهای منزه‌ی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار.

حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند

«این متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! اینها را بیهوده» و به باطل و عبث «نیافریدهای خداوند! تو این جهان را نیافریدهای تا پوج و باطل باشد. بلکه آن را آفریدهای تا حق باشد. حق اساس آن، و حق قانون آن، و حق در آن اصیل است.

این جهان حقیقت دارد، و «عدم» نیست، آنگونه که برخی از فلسفه‌ها می‌گوید. جهان برابر قانونی در سیر و حرکت و گردش و چرخش است، و به دست هرج و مرج واگذار نشده است. جهان به سوی هدفی در حرکت است، و به دست تصادف سپرده نشده است. جهان در وجود و حرکت و هدف خود محکوم حق است و باطل آمیزه آن نمی‌گردد.

همچنین تمام احکامی که خداوند برای تنظیم روابط بندگان با خدا یا روابط آنان با جهان و زندگی و یا روابط فردی و اجتماعی، تشریع کرده است، همگی حق هستند و باید آنها را پذیرفت و بدانها اقرار کرد و درستی و عادلانه بودن آنها را حتمی و مسلم دانست همانطور که خداوند می‌فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصدَّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمَهِيمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنْ الْحَقِّ (سوره مائدہ / ۴۸)

ترجمه: و ما این کتاب [قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، و از هوایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن.

قرآن توضیه گر نهایی برای تبیین حق، می‌باشد و پیروی از هوایی نفسانی می‌تواند انسان را به سوی پرتگاه باطل بکشاند و به تعبیر دلانگیز سید قطب: انسان در برابر این تعبیر روشن و آشکار، و این قاطعیت گفتار، و این احتیاط فراوان می‌ایستد و می‌بیند که چگونه در برابر وسوسه‌هائی که برای ترک چیزی - هرچند اندک - از این شریعت در برخی از ظروف و شرایط، این همه احتیاط و برحذر باش گوشزد می‌گردد. انسان در برابر همه اینها می‌ایستد و تعجب می‌کند که مسلمانی که ادعای ییروی از اسلام را دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد و می‌پسندد که همه شریعت یزدان را به ادعای ظروف و شرایط رها سازد و پشتگوش اندازد، و شگفتانگیزتر چگونه می‌پسندد که بعد از ترک کلی شریعت یزدان، ادعای اسلام کند! اصلا مردمان چگونه بیوسته خود را «مسلمان» می‌نامند، بدانگاه که حلقه کمند اسلام را از گردن خود بدر می‌آورند، و شریعت یزدان را بطور کلی رها می‌سازند، و در قالب عدم اعتراف به شریعت یزدان، و ناشایست قلمداد کردن این شریعت در همه شرایط و ظروف، و پیاده و اجرا کردن همه بخش‌های آن را غیر ضروری شمردن در همه شراط و ظروف... اقرار به الوهیت یزدان را اعلان می‌دارند

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

بر تو (ای پیغمیر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق است. حق در شرف صدور این کتاب از جانب الوهیت جلوه‌گر و هویدا است. آن جهتی که حق فرو فرستادن شریعتها، و واجب گرداندن قانونها را دارد... حق در محتویات این کتاب، و در همه کارهایی که از عقیده و شریعت عرضه می‌دارد، و در

نظريه حق (جايگاه يونيک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) ۲۲۷

صلاحیت این شریعت در همه شرائط و ظروف، و در ضرورت پیاده و اجراء کردن آن در مقام شرائط و ظروف، و در هر خبری که روایت می نماید، و در همه رهنماوهای که در بر دارد... جلوه گر و هویدا است. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۲، ص ۹۰۲)

زمخشري همه خيرات را از توحيد خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعيت از کتب رسولان الهی و نيز زهد در دنيا و رغبت در آخرت را از مصاديق حق می داند. (زمخشري، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴)

حق اشاره به وجود حقيقي و پايدار است؛ در اين جهان آن وجود حقيقي که قائم بالذات و ثابت و برقار و جاوداني باشد تنها اوست و بقيه هرچه هست در ذات خود وجودي ندارد و باطل هستي خود را از طريق وابستگی به وجود حق، پديدار می کند و هر لحظه نظر لطفش را از آنها برگيرد در ظلمات فنا و نيسى، محو و ناپديد می شود. به اين ترتيب هر قدر ارتباط موجودات ديگر به وجود حق تعالی بيشرتري بيشتری كسب می کند. (مكارم شيرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۸۲)

از آنجا که خداوند حق محض است، سخن و فعل او هم حق محض است، چون از حق محض غير از حق محض سر نمی زند. مقدم شدن کلمه الحق در آيه «...والحق أقول» افاده حصر می کند و نشانه آن است که خداوند جز حق نمی گويد، (زمخشري، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۰۸)

و به همین جهت است که قسمتی از دعای اولالالباب (صاحب‌البان و خردمندان واقعی) چنین است: «همانا که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده ياد می کند و در آفرينش آسمانها و زمین می اندیشند [که:] پروردگار، اينها را بيهوده نيافريدها، متنه توا! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار»؛ نيز با توجه به همین مطلب است که قرآن کريم نظر کسانی را که گمان می کنند جهان آفرينش برنامه و هدف ندارد و کاروان زندگی به سوي سرمنزل مشخصی نیست به شدت محکوم می کند و می فرماید:

أَفَخَسِبُتُمْ أَنَّمَا خَلَقْتَكُمْ عَبْدًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (سوره المؤمنون / ۱۱۶-۱۱۵)

ترجمه: آيا پنداشتيد که شما را بيهوده آفريدهايم و اينکه شما به سوي ما بازگردانيد نمی شويد؟ (۱۱۵) پس والست خدا، فرمانرواي بر حق، خدايی جز او نیست. [اوست] پروردگار عرش گرانمايه.

نيز آنچه خداوند در كتاب های آسمانی و به وسیله رسولانش، ازعوالله غيب و سرانجام زندگی و حقايق آخرتی بيان نموده، همه حق است: «...أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ..» (يونس / ۵۵)

..بدانيد، که در حقیقت، وعده خدا حق است...؛ مرگ حق است: «و جاءت سکرہ الموت بالحق...»؛ (ق / ۱۹)

و سكرات مرگ، حقیقت را [به پيش] آورد...؛ قامت و رستاخیز حق است:

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِنِّي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُ بِمُعْجِزِينَ (سوره يonus / ۱۹)

ترجمه: و از تو خبر می گيرند: «آيا آن راست است؟» بگو: «آري! سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است، و شما نمی توانيد [خدا را] درمانده کنيد.

آنگاه حق تعالی سؤال ديگری از سوي مشرکان را مطرح می کند: «و از تو خبر می گيرند که آيا آن حق است؟» يعني: آيا آنچه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت وعده می دهی، راست است؟ «بگو: آري، سوگند به پروردگارم که آن قطعاً حق است و شما عاجز كننده نیستید» يعني: شما نمی توانيد خداي سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگريزید پس حتماً گرفتار آن می شويد.

ابن كثیر می گويد: «اين يکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند ياد کرده است ». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ش، ج ۲، ص ۶۶۷-۶۶۸)

آري! خدا حق است. حق يکتا است و چند تا نیست. کسی که از حق کناره گيري کند گرفتار باطل می شود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می گردد و به کژراهه می رود.

وَيَوْمَ يُعَرَّضُ الظِّنَّ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (سوره الاحقاف / ۳۴) ترجمه: و روزی که کافران بر آتش عرضه می شوند [از آنان می پرسند:] «آیا این راست نیست؟» می گویند: «سوگند به پروردگارمان که آری. » می فرماید: «پس به [سزای] آنکه انکار می کردید عذاب را بچشید.

ب) قرآن کریم

براساس آیه: المر تُلَكَ آیاتُ الْکِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (سوره الرعد / ۱) ترجمه: الف، لام، ميم، راء. این است آیات کتاب، و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی گروند

پس به حقیقت کلام خدا قرآن، حق است و بس. حق خالصی که با باطل نمی آمیزد. حقی که احتمال شک و تردیدی در آن نمی باشد. این حروف، نشانه هایی بر این است که قرآن حق است. این حروف، بیانگر این است که قرآن از سوی خدا نازل می گردد. آنچه از سوی خدا هم نازل شود هرگز جز حق نخواهد بود، حقی که هیچگونه شک و تردیدی درباره آن وجود ندارد. ... و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی گروند. قرآن کریم حق خالص است و در آن باطل نیست و این حق مغض بودن از حرف لام در «الحق» که افاده حصر می کند استفاده می شود و مفادش این است که آنچه به سوی تو نازل شده فقط و فقط حق است، نه اینکه باطل مغض و یا آمیخته به باطل باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۲۸۶)

از آنجا که قرآن کریم با حجت های آشکار خود، جدا کنندهی حق از باطل است آن را «فرقان» نیز می نامند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳۳) و نیز «قول فصل» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۷۱۶) میزان

بر مبنای آیه‌ی «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (الأعراف / ۸) ترجمه: و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است. پس هر کس میزانهای [عمل] او گران باشد، آنان خود رستگارانند. و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است. پس هر کس میزانهای [عمل] او گران باشد؛ آنان خود رستگارانند. مراد از جمله‌ی «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» این است که آن وزنی که در قیامت اعمال با آن سنجیده می شود «حق» است به این معنا که هرقدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد چون اعمال نیک مشتمل بر حق است از این رو دارای ثقل است. بر عکس عمل بد از آنجا که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است لذا دارای وزنی نیست، پس خدای سبحان در قیامت اعمال را با «حق» می سنجد و وزن هر عملی به مقدار حقی است که در آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۱-۱۲)

برخی مفاهیم حق از دیدگاه قرآن کریم را در چهار حوزه‌ی معنایی به این شرح توضیح داده اند:

الف) حوزه معنای وجود شناختی، حق به این اعتبار، عبارت است از موجود ثابت.

ب) حوزه معنای معرفت شناسی، حق در آیه معنا عبارت است از تطابق با امر واقع خارجی. حق در این معنا همان صدق است و در مقابل باطل به معنی کذب.

ج) حوزه حقوقی طبیعی، در این معنا رعایت حق و نه خود حق، عدل است و عدم رعایت آن ظلم.

د) حوزه حقوق قراردادی یا نهادی، در این معنا حق مقابل باطل در مفهوم فقهی آن است. پس حق امری است شرعی و صحیح در مقابل غیرحق و باطل. (رحیم پور، ۱۳۸۵ش، صص ۱۴۹-۱۵۰)

● معیار حق و باطل از منظر قرآن

بر مبنای آیه: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (البقره / ۱۴۷) ترجمه: حق از جانب پروردگار توست. پس مبادا از تردید کنندگان باشی حق از جانب پروردگار توست، پس مبادا از تردید کنندگان باشی حق از جانب پروردگار توست، پس مبادا از تردید کنندگان باشی؛ هر آنچه از جانب پروردگار باشد حق است، زیرا از روی حکمت و مصلحت و به مقتضای عدل است و آنچه از روی هوی و هوس، القای شیاطین، باشد باطل است و طریق

تشخيص آن آیات قرآن و اخباری که به طور قطع از پیامبر (ص) صادر شده و نیز براهین عقلی قطعی می‌باشد. و البته پس از آنکه به یکی از این طریق سه‌گانه ثابت شد که از جانب پروردگار است دیگر جای شک در آن نیست، اگرچه پی به حکمت و مصلحت آن نبرد و یا مطابق نظریه او نباشد، زیرا اجتهاد مقابل نص غلط است. خطاب در آیه اگرچه متوجه نبی اکرم (ص) است لکن مقصود امت است، زیرا ساحت قدس نبی و مقام عصمت او مانع از شک است؛ همانطور که اکثر خطاب‌های قرآن از این قبیل است. (طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۲۴۱)

تفسران با عنایت به آیاتی همچون:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنْ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا حَالِدُونَ» (آل‌بقره / ۲۵۷)

ترجمه: خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به سور روشنایی به در می‌برد. [آلی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند؛

از آنجا که واژه‌ی «نور» مفرد و واژه‌ی «الظلمات» به صورت جمع به کاررفته، استفاده کرده‌اند که حق همواره واحد است ولی باطل متشتت و مختلف است و هیچ وقت وحدت ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۴۶؛ وہبی زحلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۳) انسان هر گر نمی‌تواند برای خود ملاک و معیارهای مطلق حق را تعیین و تعریف کند بلکه باید از قرآن کتاب آسمانی این معیارها را دریافت کند.

به قول اندیشمند معاصر استاد یوسف قرضاوی که در این باره چنین می‌گوید: اگر، حق عبارت از شناخت حقیقت اشیاء و رازهای هستی و هدفهای زندگی باشد منطقی این است که آن را از خالق جهان و تدبیر کننده‌ی نظام هستی دریافت کند.

اگر، حق قانون عدالت باشد و امور مردم را رتق و فتق کند و با ترازوی دقیقی حق و تکلیف هر کسی را مشخص کند و حق هر فرد یا خانواده یا جامعه را آنطور که شایسته است به او بدهد و وظایفی را که در برابر استفاده از آن حقوق باید عهده‌دار شود از او بخواهد، مرجع صلاحیت دار برای تعیین حق چه کسی جز پروردگار مردم(رب الناس) می‌تواند باشد. (قرضاوی، ص ۲۲)

بنابر این تعیین کننده‌ی حق و معیار آن تنها خداوندی است که آفریدگار همه آفریدگان است و به هر موجودی امکانات متناسب با نوع زندگی‌اش به او عطا نموده و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده و هر موجودی را به تناسب وضعش هدایت نموده است و او نیازها و صلاح و فساد بندگانش را می‌داند و اگر قانون فضیلت همان حقی باشد که حاکم بر غراییز است و کنترل کننده رفتار و سلوک انسانی است و نفس را از پستی‌ها پاک نموده و فطرت را پاک می‌گرداند و اخلاق فرد و جامعه را بهبود می‌بخشد باز هم شناساندن حق مخصوص به آفریننده نفس و پدیدآورنده فطرت است که آگاه به عوامل تزکیه و انحراف نفس است، چرا که:

وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنْ الْمُصْلِحِ (سوره بقره / ۲۲۰)

ترجمه: و خداوند مفسد را از مصلح (موجود در میان شما، جدا می‌سازد و) می‌شناسد، زیرا خداوند سازنده و به وجود آورنده انسان است، لذا تنها او می‌تواند دقیق‌ترین معیارها را برای تعیین حق و باطل را برای او ارائه و تبیین کند و علاوه بر علم و آگاهی مطلق او بر تمام زوایای وجودی انسان، او مهربانتر از خودش و هر کس دیگری نسبت به بندگانش است و هرگز به سرگردانی انسان در مسیر هدایت راضی نیست. چرا که:

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ (آل‌بقره / ۱۴۳) ترجمه: «به راستی که خداوند نسبت به مردم رئوف و مهربان است».

رئوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان و ناخوشی است، اما رحمت عامتر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی.

بدین وسیله به دل مسلمانان آرامش می‌دهد، و پریشانی را از آنان می‌زداید، و خشنودی و اطمینان و یقین را بر ایشان ریزان و باران می‌کند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا (ص) زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می‌گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و بازمی‌گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا (ص) فرمودند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افگند در حالیکه قادر است تا او را نیفگند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۸)

● ابزار تشخیص حق از باطل

گوش، چشم و فؤاد نعمت‌هایی هستند که خداوند ارزانی داشته است که انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمییزداده و خود را به واقع برساند و به وسیله آنها اعتقاد و عمل تحصیل نماید. سپس از یک یک آنها بازخواست می‌شود که آیا در آنچه به کار بسته عملی به دست آورده یا نه و اگر به دست آورده پیروی هم کرده یا خیر؟ مثلاً از گوش می‌پرسند آیا آنچه شنیدی از معلوم‌ها و یقین‌ها بود یا آنچه هر که هرچه گفت گوش کردی؟ و از چشم می‌پرسند آیا آنچه تماساً کردی واضح و یقینی بود یا خیر؟ و از قلب می‌پرسند آنچه که‌اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند و به آنچه که واقع شده گواهی دهنده، بنابراین برهر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضا و ابزاری که وسیله تحصیل علم‌اند به زودی علیه آدمی گواهی می‌دهند و می‌پرسند آیا چشم و گوش و قلب را در علم پیروی کردی یا در غیرعلم؟ اگر در غیرعلم پیروی کردی چرا کردی؟ و آدمی در آن روز عذر موجه نخواهد داشت. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۳، ص ۹۵)

ناگفته نماند که مطابق روایات هیچگاه قلب آدمی یقین به حق بودن امری باطل و یا باطل بودن امری حق نمی‌کند. در تفسیر عیاشی از یونس بن عمار از امام صادق (ع) روایت شده که «لا یستيقن القلب أَنَّ الْحَقَّ بَاطِلٌ أَبَدًا، وَ لَا یستيقن أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ أَبَدًا»؛ هیچ وقت دلی یقین نمی‌کند به این که باطلی حق است و هرگز یقین نمی‌کند به اینکه حقی باطل باشد. (عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ج ۲، ص ۵۳)

● موانع شناخت حق از منظر قرآن

حالی از فایده نیست که عامل مؤثری را که قرآن به عنوان مانع شناخت حق بیان کرده بشناسیم. و آن «پیروی از هواهای نفسانی» است.

از آیه: إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعْ الْهَوَى فَيُضْلِلَكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (ص / ۲۶۹)

ترجمه: پس میان مردم به حق داوری کن، و زنhar از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به درکند از مفهوم آیه چنین استفاده می‌شود که پیروی از هواهی نفس، عامل روی گردانی از حق است.

هوایستی هرگز به انسان اجازه نمی‌دهد چهره حقیقت را چنانکه هست ببیند و داوری صحیح و خالی از حب و بعض پیدا کند. اساساً حب و باطل غیرقابل جمع هستند، زیرا حق بر دلیل و عقل استواراست و باطل از هوی و شهوت سرچشمه می‌گیرد. (زحلیلی، ۱۴۱۸ ق، ج ۷، ص ۲۲۵)

عجب اینکه عادت کردن به گناه در مراحل نهایی و خطرناکش چنین است که آدمی ننگین‌ترین و زشت‌ترین کارها را حق خود می‌شمارد و پاکترین تمتع و بهره‌گیری جنسی را ناحق می‌داند. آن قوم گمراه به حضرت لوط(ع) گفتند: ... و ما لنا فی بناتک من حق...؟ (هود / ۷۹) ما به دختران تو حق نداریم.

این تعبیر بیانگر نهایت انحراف این گروه است. به عبارتی دیگر، یک جامعه آلوده به جایی می‌رسد که حق را باطل و باطل را حق می‌بیند. ازدواج با دختران پاک و بایمان را اصلاً در قلمرو حق خود نمی‌شمارد، ولی به عکس، انحراف جنسی را حق می‌شمارد. (شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۹، ص ۱۸۴)

با عنایت به آیاتی همچون:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيَنْكِفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتُكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (الانفال / ۲۹)

ترجمه: اى کسانی که ايمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا داريد، برای شما [نيروی] تشخيص [حق از باطل] قرار می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ است

از معنا و مفهوم آيه چنین استفاده می‌شود که بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بعض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می‌افکند و درک و دیده‌ی آدمی را کور می‌کند. (شيرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۵، ص ۸) حسن ختم این مقاله را، با تفسیر دلنشیں سید قطب در فی ظلالش می‌آوریم که می‌فرماید: این حقیقت دارد که تقوی و ترس از خدا در دل بینشی و نیروی تشخیصی به وجود می‌آورد، بینشی و نیروی تشخیصی که برای دل پیج و خمهای راه را روشن و آشکار می‌گرداند و چاله و چوله‌های سر راه را می‌نمایاند. اما این حقیقت- همسان همه‌ی حقائق عقیده - کسی آن را نمی‌شناسد مگر خودش عملاً آن را چشیده باشد! آخر تعریف و توصیف نمی‌تواند مزه و چشش این حقیقت را به کسانی منتقل کند که خودشان آن را مزه نکرده‌اند و نچشیده‌اند!

کارها در عقل و شعور تنیده می‌گردد. راهها در نگاه و اندیشه پیچیده می‌شود. سر دو راهی‌ها، باطل با حق می‌آمیزد. دلیل و برهان سرکوب و خاموش می‌گردد ولی اقناع نمی‌شود. حجت ساکت می‌ماند اما دل و خرد بدان پاسخ نمی‌گویند و با آن هم آوا نمی‌شوند. جدال بی‌فائده می‌ماند و ستیزه هدر می‌رود... اینها وقتی است که تقوی در میان نباشد. ولی هنگامی که تا پیدا شد خرد نورانی، حق روشن، راه پیدا، دل آرام، درون آسوده، و گام ثابت و بر راه استوار می‌شود.

حق ذاتاً بر فطرت پنهان نمی‌ماند... فطرت سالم بر حق سرشته شده است. آسمانها و زمین اصلاً با حق آفریده شده‌اند... اما این هوا و هوس است که میان حق و باطل سد و مانع می‌شود... هوا و هوس است که تاریکی را می‌گسترد، و دیدن را پنهان می‌سازد، و مسیرها را کور می‌کند، و راهها را پنهان می‌دارد... هوا و هوس است که دلیل و برهان از پس آن برنمی‌آید، بلکه تقوی و پرهیزگاری است که آن را می‌راند و از سر راه به دور می‌گرداند. ترس از خدا، و پیش چشم داشتن خدا در پنهان و آشکار است که هوا و هوس را می‌راند... بینش و نیروی تشخیصی که درون را روشن می‌سازد، و اشتباه را برطرف می‌گرداند، و راه را روشن می‌نماید، از اینجا سرچشمه می‌گیرد.

این هم کاری است که ارزش آن با پول سنجیده نمی‌شود... لیکن خداوند بزرگ با فضل و لطف خود زدودن اشتباهات و بخشش گناهان را بر آن می‌افزاید. سپس بدانها (فضل سترگ) را اضافه می‌فرماید.

هان! این بذل و بخشش و عطاء و کرم همگانی و همه جانبی‌ای است که آن را عطاء نمی‌کند جز پروردگار (بزرگوار و بخشایشگر) صاحب فضل عظیم و لطف عظیم. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۳، ص ۱۴۹۹)

با تو جه به فهم دقیق این آیه، تقوی می‌تواند نقش مهمی را در شناخت حق و باطل در زندگی انسان ایفا کند و راهیابی و رستگاری ما در دنیا و آخرت فقط در پیروی از حق و دوری از باطل است که خداوند ما را به شناخت آن رهنمون گردیده است نتیجه‌گیری

- باطل طفیلی و تبعی است، آنچه که اصالت دارد حق است. - باطل وجود موقت دارد، آنچه که استمرار دارد حق است.

- حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل، بی‌فایده و بیهوده است. همچون کف روی آب. کفهای روی آب هرگز کسی را سیراب نمی‌کند و سبب رویش درختی نمی‌گردد، نمی‌توان از کفهایی که در کورهای ذوب فلزات ظاهر می‌شود، شیء زینتی و یا ابزاری برای زندگی ساخت.

- هر چیز به اندازه‌ی اتصال و ارتباطی که با حق مطلق (ذات باری تعالی) دارد و به اندازه‌ای که از خشنودی خداوند برخوردار است حق است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خشنودی خداوند باطل است.

- آنچه حق است از ناحیه خداست، ولی آنچه باطل است مستند به او نیست، هرچند که به اذن او موجود می‌شود.

- میان حق و باطل واسطه‌ای وجود ندارد. هر چه حق نباشد، باطل است.

- چون خداوند متعال حق است، نظامی را که آفریده نیز حق است.

- اختلاف میان اهل حق و باطل، امہال باطل، احقاق حق و ابطال باطل از مهمترین سنت‌های الهی در خصوص مسأله حق و باطل است.

- ظرف دنیا ظرف امتحان است و کسی در معرض امتحان و ابتلا قرار می‌گیرد که دارای اختیار باشد. و اختیار نیز وقتی معنی دارد که خلط میان حق و باطل و خیر و شر ممکن باشد و به نحوی که انسان‌ها خود را در سر دوراهی‌ها ببینند و از آثار خیر و شر، پی به خود آنها ببرند و سپس هریک از دو راه سعادت و شقاوت را که می‌خواهند، برگزینند.

- بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بعض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می‌افکند و درک و دیده‌ی آدمی را کور می‌کند.

مقاله تعریف حق (متن ثقیلی از دکتر احمد بهشتی)

بحث درباره حق را در دو بعد پی می‌گیریم: یکی در بعد مفهوم لغوی و دیگری در بعد اصطلاح فلسفی و کلامی .
الف. مفهوم لغوی

حق، مصدر و به معنای وجوب و ثبوت است و البته، معمولاً به معنای وصفی یعنی واجب و ثابت‌به کار می‌رود. هنگامی که می‌گوییم: «حق الامر» یعنی آن امر واجب و ثابت‌شد و هنگامی که می‌گوییم: «حق لک و يحق لک و حق علیک ان تفعله»، یعنی انجام آن فعل بر تو واجب گردید. (۱)

طبرسی می‌گوید: «الحق وقوع الشيء في موضعه الذي هو له، فإذا اعتقاد شيء بضرورة أو حجّة فهو حق؛ لانه وقع موقعه الذي هو له و عكسه الباطل» (۲) ; حق عبارت است از وقوع شيء در جایگاه خودش. هرگاه به سبب هدایت یا برهان، اعتقاد به چیزی پیدا شود، حق است؛ چرا که در جایگاه خود واقع شده و ضدآن، باطل است .

مرحوم خواجه طوسی در ذیل کلامی از شیخ الرئیس درباره حق، می‌فرماید: «الحق هي هنا اسم فاعل في صيغة المصدر كالعدل والمراد به ذو الحقائق وهو معنى المصدر يدل بالاشتراك على معان» (۳) ; حق در اینجا ما نند عدل اسم فاعل در صیغه مصدر است و مقصود از آن، صاحب حقیقت است و به اشتراك (لفظی) بر چند معنی دلالت دارد .

پس در این که معنای اصلی حق، ثبوت است، گفتگویی نیست و اما این که خواجه آن را مشترک لفظی می‌داند، مربوط است به معنای اصطلاحی که توضیح آن خواهد آمد .

نکته‌ای که قابل توجه است، این است که طبرسی از معنای ثبوت، به معنای مطابقت، روی آورده؛ چنان که واژه‌شناس نامی قرآن، راغب اصفهانی از علمای برگسته قرن ششم و هفتم نیز همین کار را کرده است. او می‌گوید: «اصل الحق المطابقة والموافقة» (۴) ; اصل حق به معنای مطابقت و موافقت است. او سپس مواردی برای کاربرد حق مشخص می‌کند، که به قرار زیر است :

۱. کسی که کارش را به مقتضای حکمت انجام می‌دهد؛ طبق این معنی به خداوند متعالی و هر فاعل حکیمی حق گفته می‌شود و البته کاملترین و برترین مراتب حق، خداوند متعال است. قرآن کریم می‌فرماید: «ثُمَّ رَدُوا إِلَى اللَّهِ مُولَاهُمُ الْحَقُّ» (۵) ; آنها به سوی خداوند که مولای حق آن است، بازگردانده شدند و نیز می‌فرماید: «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ» (۶) ; این است خدا، پروردگار حق شما .

۲. فعلی که به مقتضای حکمت یا حکیمانه باشد، مانند: «مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ» (۷) ; خداوند آن را جز به حق نیافرید، و نیز می‌فرماید: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (۸) ; خدایا، این جهان را باطل نیافریده‌ای .

۳. اعتقادی که مطابق حق است، مثل این که می‌گوییم: اعتقاد فلان شخص در مورد بهشت، دوزخ، ثواب، عقاب، قیامت و حساب، حق است .

۴. فعل و قولی که به مقتضای وجود و به اندازه وجود و در وقت وجود، انجام شده؛ مانند: «حق القول منی لاملان جهنم» (۹) ; سخن من حق است که جهنم را (از گنهکاران) انباشته می‌کنم و نیز می‌فرماید: «كذلك حق كلمة ربک على الذين فسقوا» (۱۰) ; همین‌طور سخن پروردگارت، در مورد فاسقان حق است .

در حقیقت، راغب معانی مزبور را به لحاظ این که همگی از لازم ثبوتند، مطرح می‌کنند؛ چرا که فاعلی که کارش موافق حکمت است، تکیه بر جایگاه ثابتی دارد و در کار خود لغزان و لرزان و متزلزل نیست. فعل حکیمانه او نیز این چنین است. چنین فعلی بر بستر نظام هستی از جایگاه و پایگاهی ثابت برخوردار است. این چنین فعلی همواره مطلوب عقلای عالم است و تا جهان بوده و هست و خواهد بود، الگوست. اعتقادی که مطابق با واقع است، همواره ثابت است. عقل و دین با هماهنگی کامل، مردم را به سوی آنها سوق می‌دهند و هیچ‌کس بر اعتقاد حق ملامت نمی‌شود. همچنین فعل و قولی که مطابق مقتضای وجوب و به اندازه وجوب و در وقت وجوب است، همگی از ثبوت برخوردارند.

لکن فاعلی که کارش لغو است و فعلی که از روی لغو و بیهودگی انجام می‌گیرد و اعتقادی که خلاف واقع باشد و فعل و قولی که به مقتضای وجوب و به اندازه وجوب و در وقت وجوب نیستند، همگی باطلند و هرگز از ثبوت و دوام برخوردار نیستند.

بنابراین، هم طبرسی و هم راغب، در توضیحاتی که در باره واژه حق و کاربردهای آن داده‌اند، به سراغ لازم معنای اصلی آن رفته‌اند و هرگز قصدشان ابداع یا اظهار معنای جدیدی برای حق نبوده است.

روی این حساب، می‌توان حق را از اسمای نیکوی خداوند دانست؛ چرا که او در ذات و صفات خود ثابت است و هرگز زوال و تغییر در ذات و صفات ذاتی او راه ندارد.

آنچه تغییر نپذیرد تویی

آن که نمرده است و نمیرد تویی

همچنین قول و فعل او نیز حق است؛ چرا که مطابق حکمت و مصلحت است و بدین جهت از ثبوت و دوام برخوردار است.

معنای اصطلاحی

حق، هم در اصطلاح فقهاء و علماء حقوق و علماء اخلاق کاربرد دارد و هم در اصطلاح فلاسفه و متکلمان.

در اصطلاح فقهاء و علماء حقوق، گاهی در مقابل حکم و گاهی اعم از حکم است. آنجا که در مقابل حکم است، از مفاهیم اضافی است که در آن، هم لحاظ سلطه شده وهم غیر قابل اسقاط و احیاناً قابل نقل و انتقال است. (۱۱) و اما در اصطلاح فلاسفه و متکلمان، دو کاربرد دارد: یکی در قلمرو تصورات و دیگری در قلمرو تصدیقات. ۱. در قلمرو تصورات، حق به معانی زیر به کار می‌رود:

۱. وجود عینی، اعم از این که دائم یا غیر دائم باشد و دائم، اعم است از این که واجب الوجود باشد یا غیر واجب الوجود. مطابق این معنی، هر چیزی به حسب نحوه وجود عینی خود حق است و آنچه به هیچ نحوی برخوردار از وجود نیست، باطل است. در حقیقت، حق و وجود یا موجود، الفاظ مترادف و به تعبیر دقیقتر، الفاظ متساوقند؛ چرا که اگر مفهوم آنها یکی باشد، مترادفند. ولی اگر هر کدام آنها مفهوم جداگانه‌ای داشته و مصدق آنها یکی باشد، متساوقند. همان گونه که وجود و شیء و وحدت و تشخّص نیز در عین مغایرت مفهومی، وحدت مصدق دارند و از این که آنها را متساوق بدانیم، گریزی نیست. پس باید بر لیست متساوقهای با وجود، حق را هم اضافه کنیم.

در این صورت، همان گونه که وجود را به واجب و ممکن، غنی و فقیر، مستقل و رابط، تام و ناقص و... تقسیم می‌کنیم و به آن، قلمروی وسیع می‌دهیم، حق نیز قلمروی وسیع می‌یابد و خود به واجب و ممکن، غنی و فقیر، مستقل و رابط و... تقسیم پذیر است.

در حقیقت همان گونه که وجود مراتب تشکیکی شدید و ضعیف و کامل و ناقص دارد، حق نیز دارای مرتبی است. همان‌طوری که شدیدترین مراتب وجود، هیچ حدی جز بی حدی نمی‌پذیرد و ضعیفترین مراتب وجود، هیچ فعلیتی جز عدم فعلیت ندارد و آنچه میان این دو مرتبه واقع می‌شود، نسبت به مراتب بالاتر از خود، فقیر و محتاج و نسبت به مرتبه پایین‌تر از خود، غنی و بی نیاز است، حق نیز بر حسب معنای نخست چنین است.

همان‌طوری که مرتبه نازله وجود، نیاز و عدم فعلیت محض و مرتبه عالیه وجود، بی نیازی و فعلیت محض است، حق نیز در مرتبه نازل، عدم فعلیت محض و در مرتبه عالی، فعلیت محض است.

اینجاست که باید بگوییم: محور حق، وجود و محور باطل، عدم است. آری وجود حق با هم می‌چرخند و عدم و باطل نیز با هم، گرچه نیستی و بطلان چیزی نیستند که چرخش داشته باشند.

بنابراین، واجب الوجود در حق بودن خود، تام، مستقل و غنی است و بقیه مراتب، در حق بودن خود، ناقص و رابط و محتاجند. با این وصف، همه مراتب تشکیکی وجود، حق است و هیچ مرتبه‌ای باطل نیست. هم اچنان که هیچ مرتبه‌ای معدوم نیست یعنی هیچ مرتبه‌ای از مراتب حقیقت، محکوم به حکم عدم یا بطلان مقابل نیست. گو این که همه آنها به جز واجب الوجود، محکوم به حکم عدم یا بطلان مجامع هستند. (۱۲)

۲. وجود دائم، اعم از این که واجب یا ممکن باشد. اینجا دیگر، وجود یا موجودی که بهره‌ای از دوام نداشته و دستخوش حدوث و زوال زمانی است، از قلمرو حق و حقیقت، خارج می‌شود و در صف باطل جای می‌گیرد. نه تنها، معدوم باطل است که موجود غیر دائم نیز باطل است. یعنی وجود موقت و مقطوعی به منزله عدم، انگاشته شده است. فرق نمی‌کند که موجودی که غیر ازلی و غیر ابدی است، دیر بپاید یا دیر نپاید. چنین موجودی لایق این که حق نامیده شود، نیست. به خصوص آن که عمری بس کوتاه دارد.

پشه کی داند که این باغ از کی است؟ در بهاران زاد و مرگش در دی است گرچه اینجا دیگر، فرقی میان پشه و فیل، جماد و نبات و انسان و حیوان نیست؛ تنها آن که دوام دارد، حق است. اعم از این که در دوام خویش مستقل و غنی باشد مانند واجب الوجود یا غیر مستقل و محتاج باشد مانند مجردات تام و مفارقات محض همچون عقول و آن اکه دوام ندارد، باطل است؛ اعم از این که معدوم مطلق باشد، یا در مقطعی از زمان موجود باشد؛ خواه طولانی و خواه غیر طولانی.

۳. وجود واجب که عالیترین مراتب هستی است و سلسله همه حاجات به او منتهی می‌شود و هر موجودی هرچه دارد، از اوست و او قادر هیچ کمالی از کمالات نیست و ما سوای او چنین نیستند. مطابق این معنی، نه تنها معدوم باطل است؛ بلکه موجود ممکن نیز باطل است. چرا که امکان به معنای نیستی و لیسیت ذاتی است و ممکن به حسب ذاتش عدم و بطلان است؛ گو این که از ناحیه غیر، وجوب و وجود یافته است.

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم

بهترین تعبیری که حکیم و عارف و متکلم از ذات خداوند که کمال و جمال مطلق است، دارد، حق و وجود مطلق است، گرچه خصوصاً عارف، از این تعبیرها خود را راضی نمی‌یابد. به همین جهت است که در باره موضوع عرفان می‌گوید: «تعبیر از آن چیزی که صلاحیت دارد، موضوع این علم باشد، آن هم به معنای محیط و مفهوم فراگیری که هیچ چیزی از آن بیرون و هیچ چیزی در مقابل آن نباشد، جدا دشوار است و اگر از آن تعبیر به وجود مطلق یا حق می‌شود، تعبیر از شیء به اخص اوصاف آن شده است». (۱۴)

با عنایت به این که موضوع عرفان ذات مقدس خداوند یا ذات و اسماء و صفات اوست (۱۵)، معلوم می‌شود که بهترین عناوین، وجود مطلق یا حق است.

با این که دو مفهوم، از اعم مفاهیمی هستند که ما می‌شناسیم، ولی در مقام حکایت از آن ذات بی‌مانند، از اخص اوصافند و اگر عنوانی اعم از آنها یافت می‌شد، حتماً آن عنوان اعم به کار گرفته می‌شد. (۱۶) بنابراین، هرگز عارف، با به کارگیری عناوینی مانند وجود مطلق یا حق، خود را راضی نمی‌یابد؛ چرا که نتوانسته است با تعبیر به اخص اوصاف، معنوں و موصوف خود را حقیقتاً توصیف و تبیین کند. اما چه می‌شود کرد؟! «ما لا یدرك كله لا يترك كله». این هم دلیل است بر بلندی همت عارفان راستین و خداجویان واقعی که نه مدعی وصول به کنه معرفتند و نه بر نرdban معرفت، خود را در آخرین پله یافته‌اند.

سرم به دنیا و عقباً فرو نمی‌آید
تبارک الله از این فتنه‌ها که بر سرماست!

اگر اين راه پايانى داشته باشد، باید انبیا و اوصیا و مخصوصا پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به آخر راه رسیده باشند؛ حال آن که خود آنها هرگز چنین ادعایی نداشته‌اند .

امیر مؤمنان عليه السلام فرمود : «الذی لا يدرکه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن». (۱۷)
خداؤندی که حقیقت او را صاحبان همتبلند درک نمی‌کنند و زیرکیها و هوشهای غواص به او دست نمی‌یابند .
شعر لبید بن ربیعه که می‌گویند پیامبر خاتم را به اهتزاز آورد، آن‌هم اهتزاز روحانی و نه جسمانی، و او را به طرب در آورده، آن‌هم طرب قدسی، نه حسی (۱۸)، چنین است : الا كل شيء ما خلا الله باطل وكل نعيم لا محالة زائل
شاعر در این بیت همه چیز را باطل می‌شمارد، جز ذات خدا و همه نعمتها را زوال پذیر می‌داند. لکن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او می‌فرماید: «اللهم الا ان العيش عيش الاخرة» (۱۹)؛ ولی زندگی آخرت و نعمتهای آن، زوال نمی‌پذیرد .

می‌گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره آن فرمود: «اصدق کلمة قالها الشاعر»؛ (۲۰) راست ترین کلمه‌ای است که شاعر بر زبان آورده است .

قرآن کریم می‌فرماید : «ذلک بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل و ان الله هو العلي الكبير» (۲۱)
آنچه در باره قدرت و حکمت خداوند در آیات پیش گفته شد، به سبب این است که حق، منحصر خود خداست و آنچه غیر از او می‌خوانند، باطل است و او والامقام و کبیر است .

امام صادق علیه السلام درباره خداوندی که در حقانیت خود یگانه و منحصر است، فرمود :
«هو نور ليس فيه ظلمة و صدق ليس فيه كذب و عدل ليس فيه جور و حق ليس فيه باطل كذلك لم يزل ولا يزال ابد الابدين». (۲۲)

او نوری است که در او ظلمت نیست و صدقی است که در او کذب نیست و عدلی است که در او جور نیست و حقی است که در او باطل نیست. او همواره و در بیکرانگی ازل و ابد، چنین بوده و هست و خواهد بود .

مطابق این روایت، هیچ چیزی جز خدا نور محض و صدق محض و عدل محض و حق محض نیست. جز او اگر ظلمت محض و کذب محض و ظلم محض و باطل محض نباشد، حداقل، آمیخته به اینهاست. او درست است که اگر عدم محض نیست، بهره‌ای از وجود دارد؛ ولی وجود محض هم نیست. اینجاست که باید درباره‌اش بگوییم: اگر چه عدم مقابل نیست، ولی عدم مجامع است و عدم مجامع، با مراتب وجود امکانی همراه و مشوب است گو این که شوب به عدم نیز درباره اینها یکسان نیست. بلکه گاهی احکام وجود غالب است و گاهی احکام عدم .

هشام بن سالم می‌گوید: بر امام ششم علیه السلام داخل شدم. به من فرمود: «اتنعت الله» آیا خدا را وصف می‌کنی؟ گفت: آری. فرمود: «هات» وصف خود را بیاور. گفت: «هو السميع البصير» او شنوا و بیناست. فرمود: «هذه صفة يشتراك فيها المخلوقون»؛ اینها صفاتی است که آفریدگان در آنها با خداوند شریکند. گفت: «فكيف تنعته؟»؛ تو خدا را چگونه وصف می‌کنی؟ فرمود: «هو نور لا ظلمة فيه و حياة لا موت فيه و علم لا جهل فيه و حق لا باطل فيه»؛ خداوند نوری است که در او ظلمتی نیست و حیاتی است که در او مرگی نیست علمی است که در او جهله نیست و حقی است که در او باطلی نیست .

هشام که یکی از شاگردان حضرت در رشته مسایل اعتقادی و کلامی و از متکلمان پرورش یافته مکتب آن حضرت بود می‌گوید: از نزد حضرتش مخصوص شدم؛ حال آن که داناترین مردم به توحید بودم. (۲۳)

آری همین است. پرورش یافتنگان مکتب کلامی امام ششم علیه السلام باید از همه متکلمان، اعلم به توحید باشند. همان گونه که پرورش یافتنگان مکتب فقهی آن امام همام و شاگردان دیگر ابعاد علمی آن بنیانگذار مذهب جعفری، نیز از دیگران، برتر و الاتر بودند .

۲. در قلمرو تصدیقات

تا اینجا مفهوم تصوری حق را در معانی سه‌گانه بررسی کردیم. اکنون وقت بررسی مفهوم تصدیقی حق است. اینجا دیگر حق در مورد قضایای ملفوظ یا معقول به کار می‌رود. مطابق این کاربرد، به قضیه ملفوظ «قول حق» و به قضیه معقول «اعتقاد حق» گفته می‌شود. تصدیق، همان حکم است. حاجی سبزواری می‌گوید:

الارتسامی من ادرک الحجا اما تصور یکون ساذجا او هو تصدیق او هو الحكم فقط و من یرکبه فیرکب الشسطط (۲۴)
علم حصولی، یاتصوری است که بدون حکم است یا تصدیقی است که فقط عبارت از حکم است و امام فخر رازی که آن را مرکب و مجموع تصور محکوم عليه و محکوم به و سبت‌حکمیه می‌داند، منحرف شده است.

صدر المتألهین می‌گوید: «این اعتبار از مفهوم حق، همان صادق است. بنابراین، به اعتبار نسبت او به خارج، صادق و به اعتبار نسبت خارج به او حق است. نه این که حق بودن عبارت باشد از نسبت خارج به قضیه ملفوظ یا معقول و صادق بودن عبارت باشد از نسبت قضیه ملفوظ یا معقول به خارج که چنین فرق تعسف و تکلف است». (۲۵)

این سخن صدر المتألهین ناظر است به آنچه شیخ الرئیس و خواجه و علامه حلی درباره معنای اخیر حق گفته‌اند. این هر سه بزرگوار فرق حق و صدق را به لحاظ نسبت واقع به قضیه و نسبت قضیه به واقع بیان کرده‌اند. (۲۶)

صدر المتألهین می‌خواهد بگوید: حق همان وجود عینی و خارجی است و این که قول یا عقد متصف به حق بودن می‌شود، به ادعای این است که قول یا عقد، همان وجود عینی است. پس صادق علی ای حال قضیه مطابق (به کسر باء) با خارج است. ولی حق، قضیه مطابق (به فتح باء) با خارج نیست؛ بلکه حق همان وجود عینی و خارجی به یکی از معانی سه‌گانه مذبور است و در اینجا قول یا عقد را ادعاءاً همان وجود عینی تلقی کرده‌ایم. (۲۷)

توضیح فوق، برداشتی از نظر مرحوم علامه طباطبایی است و بدین ترتیب، حکم هم ولو به ادعاء موجودی عینی است و بنابر این، قضیه‌ای که از ذاتیت و کلیت و دوام و ضرورت برخوردار است و به هیچ وجه، در معرض تغیر و دیگرگونی نیست، حق است و چنین قضیه‌ای با معنای اخیر حق، یعنی وجود واجب متناسب‌تر است تا معنای دوام و صرف عینیت خارجی. بقیه قضایا به معنای دوم یا به معنای اول، حقیقت دارند.

حق حقایق

حال جای آن است که ببنیم بر حسب معانی مختلفی که برشمردیم، حق ترین همه حقایق چیست؟ در قلمرو تصورات، موجودی که در وجود خود مستقل و غنی و ازلی و ابدی است، احق همه حقایق است. سایر موجودات، بنابر معنای اول و دوم، حقند نه احق و بنابر معنای سوم، باطلند نه حق.

خلاصه این که بنابر معنای سوم، حق و احق نداریم؛ ولی بنابر معنای اول و دوم، حق و احق داریم. طبق معنای سوم، در مقابل حق، احقی نیست. بلکه مقابل آن، باطل است، لکن طبق معنای دوم و سوم، هم حق داریم و هم احق. آنچه نه حق است و نه احق، باطل است.

و اما در قلمرو تصدیقات، هر قضیه ملفوظ یا معقولی که ادعاءاً عین واقع است، حق است. در اینجا نیز اگر حق را به صرف معنای عینیت‌به کار برمی‌یم، هر قضیه‌ای که بهره از صدق داشته باشد، حق است و قضیه‌ای که علاوه بر صدق، بهره از دوام هم داشته باشد، احق است واما قضیه‌ای که از دوام و کلیت و ضرورت و ذاتیت‌برخود داراست، احق همه حقایق است.

گذشته از دیدگاه فوق، می‌توان از دیدگاه دیگری نیز قضایا را به حق و احق تقسیم کرد. این دیدگاه، عبارت از این است که قضایا را به اعتبار بداهت و عدم بداهت، مورد مطالعه قرار دهیم. قضایایی که بدیهی نیستند، ولی مستند به حجت قطعی هستند، حقند و قضایایی که بدیهی هستند و ذهن انسان، بدون استناد به حجت قطعی آنها مورد تصدیق قرار می‌دهد، احقند. از آنجا که دور و تسلسل محال است، قضایای غیر بدیهی باید سرانجام به قضایای بدیهی منتهی شوند. پس قضایای بدیهی خود معیارند؛ ولی قضایای غیر بدیهی خود معیار نیستند.

پس حق بودن و احق بودن قضایا به اعتبار بداهت و عدم بداهت است؛ لکن قضایای بدیهی نیز بر دو دسته‌اند: بدیهیات اولیه و بدیهیات غیر اولیه.

فرق بدیهیات اولیه و غیر اولیه در عین اشتراک آنها به لحاظ عدم نیاز به برهان در این است که اگر صرف تصور موضوع و محمول و نسبت در تصدیق کافی باشد و نیازی به هیچ‌گونه مؤونه زایدی نباشد، قضیه را بدیهی اولی می‌نامیم و اگر نیاز به مؤونه زایدی از قبیل احساس، فطرت، تجربه، تواتر، یا حدس باشد، قضیه را بدیهی غیر اولی می‌نامیم.

صدر المتألهین می‌گوید :

«حق اقوال، قضیه‌ای است که صدق آن دائم باشد و احق آنها قضیه‌ای است که صدق آن، اولی باشد و احق اقوال حقه اولیه، قضیه‌ای است که انکار آن، مبنای هر سفسطه‌ای است و آن، قضیه‌ای است که می‌گوید: میان سلب و ایجاب واسطه‌ای نیست. چرا که همه اقوال، تحلیلاً به آن باز می‌گردد و انکار آن، انکار همه مقدمات و نتایج است».

در بیان فوق، صدر المتألهین قضایا را درجه بندی و مرتب کرده که ذیلاً به درجات و مراتب آن، اشاره می‌کنیم :

۱. قضایای جزیی مانند: «زید بیناست». این‌گونه قضایا نه تنها کلیت ندارند، بلکه از دوام و ذاتیت و ضرورت هم برخوردار نیستند. به همین جهت است که اینها در نازلترين درجات و مراتب حق بودن قرار دارند .

۲. قضایایی که از ضرورت و ذاتیت و کلیت و دوام برخوردارند، ولی بدیهی نیستند، مانند تمام مقدمات یقینی که نیاز به اثبات دارند .

۳. قضایایی که علاوه بر ویژگیهای فوق، از بداعت نیز برخوردارند، ولی اولی نیستند .

۴. قضایایی که با واجد بودن همه ویژگیهای یک حقیقت، بدیهی اولی هستند. مانند: «الكل اعظم من الجزء»؛ بزرگتر بودن کل از جزء یا کوچکتر بودن جزء از کل، از حقایقی است که فقط به تصور موضوع و محمول یا مقدم و تالی و نسبت‌بستگی دارد وغیر از آن، نیاز به هیچ مؤونه زایدی ندارد. در این‌گونه قضایا اگر کسی عاجز از حکم یا تصدیق باشد، به علت عجز از تصورات است و قطعاً تصور موضوع و محمول یا مقدم و تالی و نسبت، در تصدیق کافی است .

۵. سرانجام در عالم تصدیقات و حقایق تصدیقیه به قضیه‌ای می‌رسیم که قبول آن، مبنای فلسفه و انکار آن، مبنای سفسطه است. بدون آن قضیه، هیچ قضیه‌ای سامان نمی‌گیرد و با نبودن آن، کمیت همه علوم لنگ است .

اگر این قضیه را بپذیریم، تمام قضایای بدیهی (اعم از اولی و غیر اولی) وغیر بدیهی پذیرفته می‌شوند و اگر آن را نپذیریم، هیچ قضیه‌ای و لو بدیهیات اولیه پشتوانه ندارد .

به همین جهت است که قضیه: «النقیضان لا يجتمعان ولا يرتفعان» احق همه حقایق و بدیهی‌ترین بدیهیات و اولی‌ترین همه اولیات است .

اگر قضیه‌ای به اعتبار کلیت و دوام و ضرورت و ذاتیت، حق است، قضیه‌ای که پشتوانه همه قضایاست، احق است .

حقانیت قضایای بدیهی قابل اثبات نیست. لکن حقانیت قضایای غیر بدیهی قابل اثبات است. اگر کسی منکر قضایای بدیهی بشود، نمی‌شود از راه استدلال، او را به تصدیق واداشت .

منکر قضایای بدیهی و مخصوصاً قضیه اول الاوائل یا معاند است یا متحیر. دومی بیماری است که گرفتار حیرت شده و باید حیرت او را رفع کرد؛ یعنی باید دید چرا گرفتار حیرت شده، تا از رهگذر شناخت اسباب حیرتش درمان شود. ولی اولی دچار عناد و لجاج شده و به تعبیر شیخ ا لریس باید او را از خوردن و آشامیدن منع کرد؛ چرا که در نظر او خوردن و آشامیدن و ترک آنها یکسان است.

علت این که برخی گرفتار حیرت می‌شوند، چند چیز است :

۱. تناقض آرای بزرگان . ۲. شنیدن اقوال مخالف عقل . ۳. عدم اقتدار بر تشخیص صحت و سقم قیاسات مناقض .

۴. تشکیک در ارزش ادراکات . در مورد تناقض آرای بزرگان، باید برای رفع حیرت اشخاص به آنها گفته شود که انسانها نه معصومند و نه همه آنها به لحاظ قوه فکر و ادراک، یکسان .

و در مورد اقوال مخالف عقل، باید به آنها گفته شود که گاهی برخی از بزرگان سخن خود را به رمز گفته‌اند و باید دید مقصود واقعی آنها چه بوده است .

در مورد عدم اقتدار بر تشخیص صحت و سقم قیاسات مناقض، باید مایه فکری و علمی و منطقی آنها تقویت شود، تا اقتدار پیدا کنند.

و اما آنهایی که در ارزش ادراکات تشکیک می‌کنند، به خاطر وجود خطاهاي در احساس و تخیل و تعقل است. اینان به خاطر همین خطاهاست که کل ادراکات حسی و خیالی و عقلی را زیر سؤال می‌برند؛ در حالی که باید با معیارها و ملاکهایی به تشخیص خطا و صواب بپردازیم. وجود خطا در ادراکات، انسان را وادار می‌کند که به جای طرد همه ادراکات، در پی یافتن معیار و ملاک تشخیص خطا از صواب باشد و این کاری است که بر عهده فلسفه است. علامه طباطبایی می‌فرماید: «همان‌طوری که ما در موجودات واقعی شک نداریم، در این هم شک نداریم که گاهی خطا می‌کنیم و غیر موجود را موجود می‌پنداشیم یا به عکس... به خاطر همین است که باید در باره اشیاء موجود و تمیز آنها از اشیاء غیر موجود به گونه‌ای بحث کنیم که مفید یقین و نافی شک باشد... اینگونه بحث‌هارا ما فلسفه می‌نامیم».

سوم طلب یا دین، که آن یک رابطه حقوقی یا یک امر اعتباری و تصویری است که قانون در اثر آن به بستانکار و متعهدله اختیار می‌دهد که از بدھکار مطالبه ایفای تعهد را بنماید.

چهارم . جزا، و آن حمایت قانون از طلبکار است . هرگاه مدیون یا متعهد از تکلیف قانونی سرباز زند، دولت، متعهد را مجبور به انجام آن می‌نماید . «

۳. حقوق تقدم و تعقیب

برخی حقوق نسبت به حقوق دیگر از امتیاز تقدم و رجحان برخوردارند . از آثار حق عینی، تقدم آن بر حق دینی است که «صاحب حق می‌تواند نزد هرکس آن را بیابد، استرداد آن را بخواهد . بنابراین، هرگاه کسی که عین مال دیگری نزد اوست ورشکست شود، مالک، آن مال را استرداد می‌نماید، به خلاف آن که اگر کسی از دیگری یکصدهزار ریال طلبکار باشد و او ورشکسته شود، دارایی مدیون به نسبت طلب بستانکاران تقسیم می‌شود .» (۳۵)

۴. حق معنوی

در تعریف «حقوق معنوی» گفته شده است: «حقوقی است که به صاحب آن اختیار انتفاع انحصاری از فعالیت و فکر و ابتکار انسان را می‌دهد . برای مثال، حقی که تاجر و صنعتگر نسبت به نام تجاری یا شکل خاص و علامت کالاها و فرآورده‌های خود دارد و حقی که نویسنده اثر ادبی یا مخترعی نسبت به آن اثر و اختراع پیدا می‌کند، حق معنوی است . توضیح آن که پس از تقسیم «حق»، به «حق عینی» و «حق دینی»، حقوق دیگری ظهور کردند که از جهتی به حق عینی شبیه هستند و از جهت دیگر، به حق دینی . به عنوان مثال، حقی که مؤلف بر آثار خود دارد، در برابر همه قابل استناد است و با حق مالکیت شباht پیدا می‌کند، ولی موضوع آن مانند سایر حقوق عینی، شیء خارجی نیست و متکی به حاصل فکر و ابداع نویسنده است .»

۵. حق مربوط به شخصیت

«حق مربوط به شخصیت» حقی است که به هر انسان (با قطع نظر از وابستگی او به گروه اجتماعی خاص) تعلق دارد و بیش تراز شخص انسان حمایت می‌کند تا منافع مادی او . به دیگر سخن، این حق به حفظ ذات و عرض انسان برمی‌گردد . حقوق مربوط به شخصیت، از شخصیت جسمی و نیز از شخصیت معنوی و روحی انسان حمایت می‌کند و از این نظر می‌توان آن را به دو قسم تقسیم کرد :

الف . حمایت از شخصیت جسمی انسان: قانونگذار از شخصیت جسمی انسان حمایت کرده و حقوقی را برای آن در نظر گرفته است . انسان بر تمامیت جسمی خود حق دارد و ایراد صدمه و ضرب و جرح و هرگونه تعرض جسمی به شخص ممنوع و موجب مسؤولیت مدنی و کیفری است .

ب . حمایت از شخصیت معنوی و اخلاقی انسان: جنبه‌های غیرجسمی شخصیت آدمی نیز محترم و مورد حمایت قانونگذار هستند . در اینجا، به برخی مصادیق شخصیت معنوی و اخلاقی اشاره می‌شود :

۱. آزادی های فردی؛ مانند آزادی رفت و آمد، آزادی فکر و بیان، آزادی حق رای و آزادی انتخاب شغل.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره آزادی انتخاب شغل می گوید: «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست، برگزیند.»

۲. حق نام، حق عکس و تصویر؛ نام، عکس و تصویر و اوصاف دیگر جزو شخصیت انسان به حساب آمده، تعرض به آن تعرض به شخصیت او محسوب می گردد و ممنوع و موجب مسؤولیت است.

۳. آبرو و شرف و حیثیت؛ این گونه موارد نیز مورد حمایت قانون گذارند و توهین و افترا به دیگران موجب مسؤولیت است.

۴. حق مربوط به آثار فکری و هنری؛ این گونه امور به شخصیت فکری و هنری انسان بازمی گردد. قانونگذار حقوق معنوی مؤلفان و هنرمندان را محترم شمرده و به آنان اجازه داده در مورد نشر و یا عدم نشر اثر خود تصمیم بگیرند و از تحریف و تغییر و انتشار آن به نام دیگیری جلوگیری نمایند و اختیار تجدیدنظر در اثر خود را داشته باشند.

۵. حق تمنع از زندگی خصوصی؛ مانند: مصنونیت نامه ها و مکالمات تلفنی از فاش شدن قانون اساسی در این باره می گوید: «بازرسی و نرساندن نامه ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آن ها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است، مگر به حکم قانون.» (۴۳)

برخی از ویژگی های حق مربوط به شخصیت: در اینجا، به برخی اوصاف و ویژگی ها حقوق مربوط به شخصیت توجه می شود که در شناخت هرچه بیشتر این نوع حقوق مؤثرند:

۱. موضوع این نوع حقوق مال یا شخص خارجی نیست. به عبارت دیگر، این حقوق نه بر عین خارجی و نه بر شخص دیگر تعلق نمی گیرند، بلکه موضوع حقوق مربوط به شخصیت، تمام عناصر سازنده شخصیت در تمام جنبه های مادی و اخلاقی و فردی و اجتماعی است

۲. در حقوق مربوط به شخصیت، صاحب حق حاکم بر تصمیم و انتخاب خود شناخته شده است.» (۴۵)

۳. این نوع حقوق، چهره حمایتی دارند و در قلمرو احکام و قوانین قرار می گیرند. (۴۶) هرچند حق مربوط به شخصیت، به جنبه اخلاقی و روحی و در یک کلام به شخصیت آدمی مربوط می شود، قانونگذار با وضع قانون از آن حمایت می کند. این نوع حقوق، همانند حقوق مادی منشا نزاع و کشمکش است و وضع قانون و اجرای آن به رفع اختلافات کمک می کند. همان گونه که گذشت، قانون اساسی در اصل بیست و هشتم از آزادی انتخاب شغل حمایت می کند و در اصل بیست و پنجم، از استراق سمع، فاش ساختن مکالمات و هرگونه تجسس منع می کند

۴. حقوق مربوط به شخصیت، به گروه حقوق غیر مالی نزدیک است. (۴۷) البته این بدان معنا نیست که این دو گروه یکی هستند یا حقوق شخصیتی بخشی از حقوق غیرمالی است؛ زیرا گاه برخی از حقوق در همان حال که مربوط به شخصیت هستند، شامل حقوق مالی نیز می شوند؛ مانند: آزادی تجارت و آزادی انتخاب شغل.

۵. این نوع حقوق اغلب قابل انتقال به ورثه نیستند و با پایان گرفتن شخصیت حقوقی انسان ساقط می گردد؛ در مواردی هم این حق به ورثه قانونی انتقال می یابند؛ مثلاً ورثه شخص نسبت به کالبد بی جان او حق داشته، می توانند نسبت به کفن و دفن جسد او تصمیم بگیرند. و یا بر اساس ماده ۱۲ قانون «حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان»، حق معنوی مؤلف و هنرمند، پس از فوت او تا مدت سی سال به عهده ورثه است. (۴۸)

۶. حق مربوط به شخصیت، به وسیله طلبکاران قابل توصیف نیست. طلبکاران تنها می توانند برای استیفاده طلب خویش، در خواست توقیف اموال مادی بدھکار را بدھند. (۴۹) بر اساس ماده ۶۵ قانون «اجراه احکام مدنی»، مصوب ۱۳۵۶ نمی توان تالیفات و ترجمه های مؤلف را توقیف نمود.

۷. برخی از حقوق شخصیتی قابل سلب و اسقاط نیستند. سلب شخصیت حقوقی به معنای مرگ حقوقی است؛ (۵۰) مانند اهلیت تمنع یا قابلیت دارا شدن حق. قانون مدنی می گوید: «هیچ کس نمی تواند به طور کلی، حق تمنع یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند.» (۵۱) همچنین قانون مدنی می گوید: «هیچ کس نمی تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنی باشد، از استفاده از حریت خود صرف نظر نماید.»

۶. حق طبیعی

«حق طبیعی» حقی است برای یک شخص که عقل آن رابطه را موجود می‌داند و مدیون را در مقابل وجود و جدان و عقل مسؤول می‌شناسد، ولی قانون از آن حمایت نمی‌کند. (۵۳) به عبارت دیگر، این حق فاقد جزء چهارم از ارکان حق عینی، یعنی جزاً است. در قوانین برخی کشورها، دین یا طلب مشمول مرور زمان است. هرگاه دینی مشمول مرور زمان شود، قانون دعواهای خواهان را غیرقابل استماع می‌داند، ولی هرگاه مدیون دین را به میل خود ادا نماید، دین ساقط می‌شود. قانون مدنی ایران می‌گوید: «در مورد تعهداتی که برای متعهدله قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد، اگر متعهد به میل خود آن را ایفا نماید، دعواهای استرداد مسموع نخواهد بود.» (۵۴)

با توجه به توضیحات بیان شده، به نظر می‌رسد که «حق طبیعی» در مقابل «حق قانونی» قرار می‌گیرد؛ چه این که «حق قانونی» از حمایت «قانون» برخوردار است، به خلاف حق طبیعی.

۷. حق مطلق و حق نسبی

«حق مطلق» حقی است که در مقابل تمامی افراد جامعه است و تمامی افراد مکلف به احترام به این حق هستند. تمامی اقسام حقوق عینی از این قبیل است. برای مثال، «حق مالکیت» حقی است که تمامی افراد مکلفند آن را رعایت نموده، به آن تجاوز نکنند. (۵۵)

«حق نسبی» آن است که در مقابل یک یا چند نفر بوده، تنها برای اشخاص معینی ایجاد تکلیف می‌کند. تمامی حقوق دینی از این قبیل هستند. حق طلبکار فقط در مقابل بدھکار است و از او می‌تواند انجام تعهد خود را بخواهد و هیچ گونه تکلیفی برای افراد دیگر ایجاد نمی‌شود. (۵۶)

۸. حق منجز و حق معلق

«حق منجز آن است که پس از پیدایش سبب، بلاfaciale موجود گردد و بستگی به وجود یا عدم امر دیگری نداشته باشد»؛ (۵۷) مثلاً، هرگاه (الف) خانه خود را به (ب) بفروشد، پس از ایجاب و قبول، خانه به ملکیت (پ) درمی‌آید و (الف) مالک پول می‌گردد. در این حالت، حق فروشنده نسبت به ثمن و نیز حق خریدار نسبت به مثمن (خانه) منجز است.

«حق معلق آن است که پس از پیدایش سبب، موجود نگردد و بستگی به وجود یا عدم امر دیگری نداشته باشد؛ مثلاً، هرگاه شخصی باغ خود را به دیگری وصیت نماید، ووصی له هم آن را قبول کند، موصی له مالک آن نمی‌گردد، مگر پس از فوت موصی. بنابراین، حق موصی له نسبت به باغ مورد وصیت، معلق بر فوت موصی است.» (۵۸)

۹. حق موقت و حق دائم

«حق موقت» آن است که دارای مدت باشد؛ مانند حق مستاجر نسبت به منافع عین مستاجر و یا حق زوجیت در ازدواج موقت که با پایان مدت، پایان می‌یابد. در مقابل «حق دائم» آن است که مدت نداشته باشد؛ مانند: حق مالکیت.

۱۰. حق حال و حق مؤجل

«حق حال حقی است که پس از پیدایش، بتوان بلاfaciale آن را اعمال نمود.» (۶۰) برای مثال، فروشنده خانه پس انعقاد معامله، فوراً نسبت به پول خانه حق پیدا می‌کند. بنابراین، حق فروشنده نسبت پول خانه «حال» است و بدین دلیل، حق مطالبه آن را دارد.

«حق مؤجل حقی است که پس از مدت معینی بتوان آن را اعمال کرد.» (۶۱) برای مثال، خریدار، کتابی را به قیمت هزار تومان از فروشنده به نسیه می‌خرد تا پول آن را پس از یک هفته بپردازد. پس از انعقاد معامله، فروشنده نسبت به خریدار حق دینی پیدا می‌کند، ولی نمی‌تواند حق خود را طلب کند، مگر پس از یک هفته.

۱۱. حق ثابت و حق متزلزل

حق به اعتبار قابلیت زوال، به دو قسم تقسیم می‌شود: حق ثابت و حق متزلزل. «حق متزلزل» حقی است که نمی‌توان آن را زایل کرد؛ مثلاً، کسی که خانه را به دیگری می‌فروشد، حق مشتری نسبت به خانه ثابت است؛ یعنی بایع نمی‌تواند آن را فسخ کند. «حق متزلزل» حقی است که می‌توان در مدت معینی آن را زایل نمود؛ (۶۲) مانند کسی که باغ خود را

به دیگری می فروشد و شرط می کند هرگاه پول باغ را تا مدت یک ماه باز پس داد، بتواند معامله را فسخ کند . پس از معامله، مشتری مالک باغ می شود و سبب به آن حق پیدا می کند، ولی حق او در مدت یک ماه متزلزل است .

۱۲. حق سیاسی، حق عمومی و حق خصوصی

حقوق فردی به سه گروه اصلی تقسیم می شوند: حق سیاسی، عمومی و خصوصی . «حق سیاسی، اختیاری است که شخص برای شرکت در قوای عمومی و سازمان های دولت دارد؛ مانند: حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجالس قانون گذاری و ریاست جمهوری و پذیرفتن تابعیت .» (۶۳)

«حق عمومی مربوط به شخصیت انسان و سلامتی جسمی و روحی او یا ناظر به رابطه دولت و مردم است؛ مانند: حق حیات، آزادی بیان و اجتماع و وجودان ... در واقع، می توان گفت: حقوق عمومی وسیله تامین صیانت انسان در برابر تجاوز دولت ها و لجام زدن بر قدرت سرکش است . با وجود این، حقوق عمومی در روابط خصوصی نیز قابل استناد است .

هر کس باید به حیات و آزادی و شرافت و شخصیت دیگران احترام گذارد، و گرنه مسؤول است تا جبران کند .» (۶۴)

فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره «حقوق ملت » است . اصل بیست و سوم قانون اساسی برای تضمین آزادی اندیشه می گوید: «تفتيش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعریض و مؤاخذه قرار داد .» نیز در اصل بیست چهارم امده است: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند ...»

«حق خصوصی، امتیازی است که هر شخص در برابر دیگران دارد که هر شخص در برابر دیگران دارد؛ مانند حق مالکیت، حق انتفاع، حق شفعه، حق رهن و حق خیار . سبب ایجاد حق خصوصی ممکن است عمل حقوقی و ناشی از اراده باشد یا اجرای قاعده حقوقی در روابط اجتماعی (واقع حقوقی)، ولی در هر حال، در برابر هر حق خصوصی، تکلیفی نیز برای شخص مقرر شده است .» (۶۵)

فَلِدِلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمِرْتُ لِأَعْدِلَ
بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ
الْمَصِيرُ(شوری ۱۵)

پس به همین خاطر تو نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آنچنان که مأمور شده ای استقامت نما، و از هوی و هوسهای آنان پیروی مکن، و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم؛ خداوند پروردگار ما و شماست؛ نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصوصت شخصی در میان ما نیست؛ و خداوند ما و شما را در یکجا جمع می کند، و باز گشت (همه) به سوی اوست!»

إِنَّ الَّذِينَ قَاتُلُوا رَبِّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنَزَّلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزُنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي
كُنْتُمْ تُوعَدُونَ(فصلت ۳۰)

به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردن، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «ترسید و غمگین مباشد، و بشارت باد بر شما به آن بیشتری که به شما و عده داده شده است!